



مرکز تحقیقات اسلامی

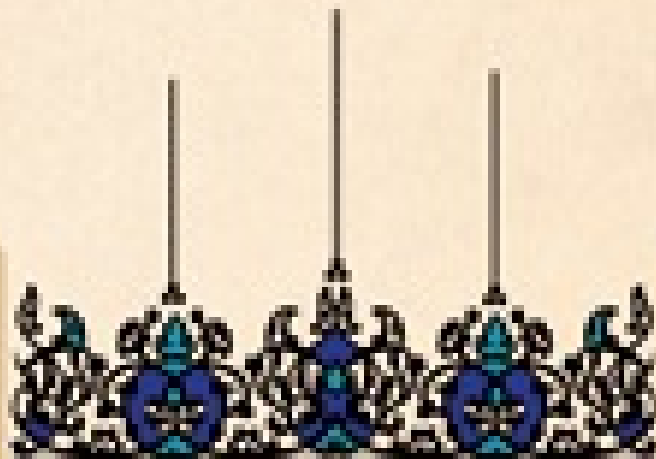
اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



مَا يَدْرَأُ عِقَابُكَ
بِأَفْوَاهِهِمْ

ترجمہ: کیا جانیں ان کے عیب سے کیا عذاب ہے۔

ترجمہ: کیا جانیں ان کے عیب سے کیا عذاب ہے۔

ترجمہ: کیا جانیں ان کے عیب سے کیا عذاب ہے۔



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مباحثی در عقائد با رویکرد فقهی

نویسنده:

آیت الله العظمی سید محمد حسینی شیرازی

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی، هنری و انتشاراتی ضریح آفتاب

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۳	مباحثی در عقائد با رویکرد فقهی
۱۳	مشخصات کتاب
۱۴	اشاره
۱۸	فهرست مطالب
۳۲	پیشگفتار
۳۴	مقدمه مؤلف
۳۶	عقاید و ادله اربعه
۳۸	بخش اول : آفرینش انسان و جهان
۳۸	اشاره
۴۰	موجود مجرد
۴۰	اشاره
۴۵	آفریدن دریای شور و شیرین
۴۶	پرسشی دیگر
۴۷	عقاب
۴۸	چگونگی آفرینش
۵۰	جهان اسباب و مسببات
۵۱	جایگزینی سنت های الهی
۵۳	آفرینش ارواح
۵۷	بطون آیات
۵۸	روح و بدن
۵۹	عالم ذر
۶۰	چگونگی امتحان
۶۶	آفرینش آدم علیه السلام

- ۶۷ آیا آدم علیه السلام معصیت کرد؟
- ۶۸ میثاق دوم
- ۶۹ ذره ها چگونه گرد آورده شدند؟
- ۷۰ متشابهات در روایات
- ۷۱ هیچ موجود مجردی جز خدا نیست
- ۷۸ روح و نفس
- ۷۸ حالت ها و توانایی های روح
- ۷۹ مرحوم سید حسین قمی رحمه الله
- ۸۰ لحظات آخر
- ۸۰ یکی از آثار تولی
- ۸۱ چگونگی بازگشت روح در قبر
- ۸۲ رابطه روح و بدن
- ۸۲ رابطه روح با نفس
- ۸۶ عدم شناخت حقیقت نفس و روح
- ۸۶ قائلان به تجرد نفس
- ۸۷ ادله قرآنی
- ۸۹ بررسی ادله قرآنی
- ۹۱ ادله روایی
- ۹۴ خدشه دلالی در روایات
- ۹۴ اشاره
- ۹۷ دلایل عقلی
- ۹۸ نقد ادله عقلی
- ۱۰۱ سرای آخرت
- ۱۰۱ مراحل عالم آخرت
- ۱۰۶ فلسفه مرگ
- ۱۰۷ بقای جسمانی انسان

- ۱۰۸ ----- مادیات پنهان و غیرپنهان
- ۱۰۸ ----- صعود به درجات کمال
- ۱۱۲ ----- تکامل پس از مرگ
- ۱۱۳ ----- تنها خدا قدیم است
- ۱۱۷ ----- گوشه ای از حوادث عالم دَر
- ۱۱۹ ----- رابطه روح و دَره
- ۱۲۰ ----- آیا روح همان بخار بدن است؟
- ۱۲۰ ----- پدیده خواب و خروج روح از بدن
- ۱۲۱ ----- انسان و عالم برزخ
- ۱۲۶ ----- روح و عالم قبر
- ۱۲۹ ----- اجسام لطیفه
- ۱۳۰ ----- دیدن روح
- ۱۳۰ ----- دیدن فرشته
- ۱۳۲ ----- دیدن جن
- ۱۳۲ ----- داستان مار
- ۱۳۵ ----- روح و بدن مثالی
- ۱۴۴ ----- شبهه هایی درباره معاد جسمانی و پاسخ آن ها
- ۱۴۴ ----- اشاره
- ۱۴۴ ----- شبهه اول: استحاله اعاده معدوم
- ۱۴۷ ----- شبهه دوم: رابطه قوه و فعلیت
- ۱۴۸ ----- شبهه سوم: حشر به تمام اجزاء
- ۱۴۹ ----- اموری که در آخرت عارض جسم می شوند
- ۱۵۰ ----- معاد جسمانی
- ۱۵۱ ----- شبهه چهارم: «آکل و مأکول»
- ۱۵۳ ----- شبهه پنجم: بی نیازی روح از بدن
- ۱۵۴ ----- شبهه ششم: ظرفیت ناکافی زمین

- نکته - ۱۵۵
- دو شبیه درباره خلود (جاودانگی) - ۱۵۶
- اشاره ۱۵۶
- الف. عدالت و جاودانگی ۱۵۶
- ب. جاودانگی و مشکل تسلسل ۱۶۵
- عقل ۱۶۶
- انسان به چه چیزی شبیه است؟ ۱۶۶
- عقل ۱۶۶
- روح ۱۷۰
- نفس ۱۷۱
- جسم ۱۷۱
- ارتباط روح و نفس ۱۷۱
- آیا عقل دارای مراتب است؟ ۱۷۳
- بررسی مراتب عقل ۱۷۴
- عقل، در روایات ۱۷۴
- آیا عقل حکم می کند؟ ۱۷۷
- عقل و گنجینه هایش ۱۷۷
- هوشمندی ۱۷۸
- خواص و آثار عقل در روایات ۱۷۹
- لشکریان عقل و جهل ۱۸۵
- علم ۱۹۰
- علم نور است ۱۹۰
- روایاتی در باب علم ۱۹۲
- برخی نمونه های ملازمه ۱۹۶
- فرق میان علّیت و اقتضاء ۱۹۸
- بخش دوم: خداشناسی ۲۰۱

۲۰۱ اشاره
۲۰۳ شناخت خداوند
۲۰۳ ضرورت شناخت خدا
۲۰۹ شناخت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیتش علیهم السلام
۲۱۰ فایده شناخت خدا
۲۱۴ صفات خدا
۲۱۴ صفات ثبوتیه و سلبیه
۲۱۴ اشاره
۲۱۴ صفات ثبوتیه
۲۱۴ ۱. «مختار» است
۲۱۵ ۲. «عالم و حکیم» است
۲۱۷ ۳. «سمیع و بصیر» است
۲۱۹ ۴. «قدیم» است
۲۲۰ ۵. «حی» است
۲۲۰ ۶. «مدرك» است
۲۲۲ ۷. «تصمیم گیرنده و ناخوش دارنده» است
۲۲۵ ۸. «متکلم» است
۲۲۵ ۹. «صادق» است
۲۲۷ صفات سلبیه
۲۳۲ استدلال های متکلمان به آیات و روایات
۲۳۲ آیات
۲۴۵ روایات
۲۵۲ هدایت
۲۵۲ منشأ هدایت
۲۵۸ قرآن و هدایت
۲۶۰ اهل بیت علیهم السلام و هدایت

- ۲۶۵ ----- هدایتی در غیر قرآن و عترت نیست
- ۲۶۶ ----- نسبی بودن هدایت
- ۲۶۷ ----- برخی از علل اختلاف مسلمانان
- ۲۶۸ ----- عقل، صفات ثبوتی و سلبی
- ۲۶۹ ----- موجودی بی مانند
- ۲۶۹ ----- اشاره
- ۲۸۰ ----- قیاس به مخلوقات نمی شود
- ۲۸۱ ----- نقد آراء فلاسفه
- ۲۸۱ ----- رد نظریه فیض وجود
- ۲۸۱ ----- آیا حقیقتاً از علت واحد جز معلول واحد سر نمی زند؟! -
- ۲۸۲ ----- رد نظریه بسیط الحقیقه
- ۲۸۲ ----- نقد کلام أسفار
- ۲۹۱ ----- تجلی
- ۲۹۱ ----- اشاره
- ۲۹۲ ----- نقد سخن فلاسفه در باب تجلی حق
- ۲۹۳ ----- تجلی خاص
- ۲۹۸ ----- تجلی عام
- ۳۰۱ ----- عدم دلالت آیات و روایات بر وحدت وجود
- ۳۰۵ ----- فطری بودن معرفت
- ۳۰۵ ----- اشاره
- ۳۱۱ ----- معنای تجلی
- ۳۱۳ ----- آیا میان خدا و آفریدگانش حجایی است؟ -
- ۳۱۳ ----- اشاره
- ۳۱۵ ----- برخی آیات فطرت
- ۳۱۷ ----- نمای فطرت
- ۳۲۰ ----- عدم حجیت مکاشفه طرفداران وحدت وجود

- ۳۲۰ اشاره
- ۳۲۳ وحدت وجود و سفسطه
- ۳۲۴ بخش سوم: خدا و مسأله قدرت، جبر و اختیار و قضا و قدر
- ۳۲۴ اشاره
- ۳۲۶ قدرت
- ۳۲۶ تفاوت علم و قدرت
- ۳۲۸ ایجاد معدوم و إعدام موجود
- ۳۳۰ جبرگرایان
- ۳۳۰ اشاره
- ۳۳۲ ادله روایی جبرگرایان
- ۳۳۴ پاسخ به استدلال های جبرگرایان
- ۳۳۸ ردّ جبر از دیدگاه روایات
- ۳۴۸ دو سؤال درباره جبر
- ۳۴۸ استدلالات عقلی قائلان به جبر
- ۳۵۲ نظریه کسب و ردّ آن
- ۳۵۶ قضاء و قدر
- ۳۶۱ قضاء و قدر و افعال بشر
- ۳۶۱ اشاره
- ۳۶۵ تفویض، نیز مردود است
- ۳۶۷ دلیل عقلی بر رد تفویض
- ۳۶۸ ادله نقلی در رد تفویض
- ۳۶۹ أمرٌ بین الأمرین
- ۳۷۰ اعتقاد به تفویض و ولایت تکوینی و تشریحی
- ۳۷۲ نیازمندی هستی به خدا
- ۳۷۳ وجوه مختلف در کلمات أئمه أطهار علیهم السلام
- ۳۷۷ بخش چهارم: خدا و مسأله بداء و لطف

- ۳۷۷ اشاره
- ۳۷۹ بدهاء
- ۳۷۹ اشاره
- ۳۷۹ ادله قرآنی
- ۳۸۰ معنای «یمحو الله»
- ۳۸۰ سخن علامه مجلسی قدس سره
- ۳۸۲ دلالت روایات بر بدهاء
- ۳۹۱ رابطه میان علم معصومین علیهم السلام و بدهاء
- ۳۹۲ البته احتمالات دیگر نیز وجود دارد.
- ۳۹۲ أجل های معلق
- ۳۹۶ دلیل عقلی
- ۳۹۷ لطف
- ۳۹۷ آیا لطف بر خدا واجب است؟
- ۴۰۱ درباره مرکز

مباحثی در عقائد با رویکرد فقهی

مشخصات کتاب

سرشناسه : حسینی شیرازی، سیدمحمد، 1307 - 1380.

عنوان قراردادی : الفقه: العقائد. فارسی

عنوان و نام پدیدآور : مباحثی در عقاید با رویکرد فقهی / سیدمحمد حسینی شیرازی؛ مترجم جعفر خوشنویس.

مشخصات نشر : مشهد: موسسه فرهنگی هنری و انتشاراتی ضریح آفتاب، 1393.

مشخصات ظاهری : 368ص.

شابک : 180000 ریال: 0-684-429-964-978

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : فارسی-عربی.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : ادله و شواهد (فقه)

(Evidence (Islamic law

اسلام -- عقاید

Islam -- Doctrines

اصول فقه

Islamic law -- Interpretation and construction

شناسه افزوده : خوشنویس، شیخ جعفر، 1320 - ، مترجم

رده بندی کنگره : BP161/ح5ف7041 1393

رده بندی دیویی : 297/31

شماره کتابشناسی ملی : 3525998

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فاپا

ص: 1

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص: 2

مباحثی در عقائد با رویکرد فقهی

آیه الله العظمی سید محمد حسینی شیرازی قدس سره

مترجم: استاد حاج شیخ جعفر خوشنویس

ص: 3

* مباحثی در عقائد با رویکرد فقهی

مؤلف: آیه الله العظمی سید محمد حسینی شیرازی قدس سره

مترجم: استاد شیخ جعفر خوشنویس

صفحه آرا: سجاد ناصری

ناشر:

* زیر نظر: گروه ترجمه آثار آیه الله العظمی شیرازی

کلیه حقوق طبع و نشر برای بنیاد جهانی

آیه الله العظمی شیرازی محفوظ است

www.iswf.net

ص: 4

فهرست مطالب

پیشگفتار... 13

مقدمه مؤلف... 15

عقاید و ادله اربعه... 17

بخش اول: آفرینش انسان و جهان [19]

موجود مجرد... 21

آفریدن دریای شور و شیرین... 26

پرسشی دیگر... 27

عقاب... 28

چگونگی آفرینش... 29

جهان اسباب و مسببات... 31

جایگزینی سنت های الهی... 32

آفرینش ارواح... 34

بطون آیات... 38

روح و بدن... 39

عالم ذر... 40

چگونگی امتحان... 41

ص: 5

- آفرینش آدم علیه السلام ... 47
- آیا آدم علیه السلام معصیت کرد؟ ... 48
- میثاق دوم ... 49
- ذره ها چگونه گرد آورده شدند؟ ... 50
- متشابهات در روایات ... 51
- هیچ موجود مجردی جز خدا نیست ... 52
- روح و نفس ... 59
- حالت ها و توانایی های روح ... 59
- مرحوم سید حسین قمی رحمه الله ... 60
- لحظات آخر ... 61
- یکی از آثار تولی ... 61
- چگونگی بازگشت روح در قبر ... 62
- رابطه روح و بدن ... 63
- رابطه روح با نفس ... 63
- عدم شناخت حقیقت نفس و روح ... 66
- قائلان به تجرد نفس ... 66
- ادله قرآنی ... 67
- بررسی ادله قرآنی ... 69
- ادله روایی ... 71
- خدشه دلالتی در روایات ... 74
- دلایل عقلی ... 77

- سرای آخرت... 81
- مراحل عالم آخرت... 81
- فلسفه مرگ... 86
- بقای جسمانی انسان... 87
- مادیات پنهان و غیر پنهان... 88
- صعود به درجات کمال... 88
- تکامل پس از مرگ... 92
- تنها خدا قدیم است... 93
- گوشه ای از حوادث عالم ذر... 97
- رابطه روح و ذره... 99
- آیا روح همان بخار بدن است؟... 100
- پدیده خواب و خروج روح از بدن... 100
- انسان و عالم برزخ... 101
- روح و عالم قبر... 106
- اجسام لطیفه... 108
- دیدن روح... 109
- دیدن فرشته... 109
- دیدن جن... 111
- داستان مار... 111
- روح و بدن مثالی... 114
- آن چه مربوط به جهان دیگر است... 116

شبهه هایی درباره معاد جسمانی و پاسخ آن ها... 121

شبهه اول: استحاله اعاده معدوم... 121

شبهه دوم: رابطه قوه و فعلیت... 124

شبهه سوم: حشر به تمام اجزاء... 125

اموری که در آخرت عارض جسم می شوند... 126

معاد جسمانی... 127

شبهه چهارم: «آکل و مأکول»... 128

شبهه پنجم: بی نیازی روح از بدن... 130

شبهه ششم: ظرفیت ناکافی زمین... 131

نکته... 132

دو شبهه درباره خلود (جاودانگی)... 133

الف. عدالت و جاودانگی... 133

ب. جاودانگی و مشکل تسلسل... 142

عقل... 143

انسان به چه چیزی شبیه است؟... 143

عقل... 143

روح... 147

نفس... 148

جسم... 148

ارتباط روح و نفس... 148

آیا عقل دارای مراتب است؟... 150

بررسی مراتب عقل ... 151

عقل، در روایات ... 151

ص: 8

آیا عقل حکم می کند؟... 154

عقل و گنجینه هایش... 154

هوشمندی... 155

خواص و آثار عقل در روایات... 156

لشکریان عقل و جهل... 162

علم... 167

علم نور است... 167

روایاتی در باب علم... 169

برخی نمونه های ملازمه... 173

فرق میان علیّت و اقتضاء... 174

بخش دوم: خداشناسی [177]

شناخت خداوند... 179

ضرورت شناخت خدا... 179

شناخت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیتش علیهم السلام... 184

فایده شناخت خدا... 185

صفات خدا... 189

صفات ثبوتیه و سلبیّه... 189

صفات ثبوتیه... 189

صفات سلبیّه... 197

استدلال های متکلمان به آیات و روایات... 202

آیات... 202

هدایت... 223

منشأ هدایت... 223

قرآن و هدایت... 228

اهل بیت علیهم السلام و هدایت... 230

هدایتی در غیر قرآن و عترت نیست... 235

نسبی بودن هدایت... 236

برخی از علل اختلاف مسلمانان... 237

عقل، صفات ثبوتی و سلبی... 238

موجودی بی مانند... 239

قیاس به مخلوقات نمی شود... 250

نقد آراء فلاسفه... 251

ردّ نظریه فیض وجود... 251

آیا حقیقتاً از علت واحد جز معلول واحد سر نمی زند؟!... 251

ردّ نظریه بسیط الحقیقه... 252

نقد کلام أسفار... 252

تجلیّ... 261

نقد سخن فلاسفه در باب تجلیّ حقّ... 262

تجلیّ خاص... 263

تجلیّ عام... 268

عدم دلالت آیات و روایات بر وحدت وجود... 271

فطری بودن معرفت... 275

آیا میان خدا و آفریدگانش حجابی است؟ ... 283

برخی آیات فطرت... 285

نمای فطرت... 286

عدم حجیت مکاشفه طرفداران وحدت وجود... 289

وحدت وجود و سفسطه... 292

بخش سوم: خدا و مسأله قدرت، جبر و اختیار و قضا و قدر [293]

قدرت... 295

تفاوت علم و قدرت... 295

ایجاد معدوم و اعدام موجود... 297

جبرگرایان... 299

ادله روایی جبرگرایان... 301

پاسخ به استدلال های جبرگرایان... 303

ردّ جبر از دیدگاه روایات... 307

دو سؤال درباره جبر... 317

استدلالات عقلی قائلان به جبر... 317

نظریه کسب و ردّ آن... 321

قضاء و قدر... 325

قضاء و قدر و افعال بشر... 329

تفویض، نیز مردود است... 333

دلیل عقلی بر رد تفویض... 335

ادله نقلی در رد تفویض... 336

اعتقاد به تفویض و ولایت تکوینی و تشریحی... 338

نیازمندی هستی به خدا... 340

وجوه مختلف در کلمات ائمه اطهار علیهم السلام... 341

بخش چهارم: خدا و مسأله بداء و لطف [345]

بداء... 347

ادله قرآنی... 347

معنای «یمحو الله»... 348

سخن علامه مجلسی قدس سره... 348

دلالت روایات بر بداء... 350

رابطه میان علم معصومین علیهم السلام و بداء... 359

برخی آثار شناخت بداء... 360

أجل های معلق... 360

دلیل عقلی... 364

لطف... 365

آیا لطف بر خدا واجب است؟... 365

ص: 12

درباره عقاید دینی، به ویژه مسأله مبدأ و معاد و نیز چگونگی آفرینش انسان و جهان، از زاویه های گوناگونی بحث شده است: فیلسوفان با کندوکاوهای عقلی، متکلمان با کاوش های اندیشه ای با صبغه ایمانی، عارفان از راه قلب و دل و صیقلی کردن باطن، اهل حکمت متعالیه با ترکیبی از قلب و عقل، و خلاصه هر کدام از روش خاصی به بررسی عقاید دینی پرداخته و آثار فراوانی از خود به جای گذاشته اند و همه این تلاش ها را باید ارج نهاد.

در کتاب حاضر، آیه الله العظمی سید محمد شیرازی قدس سره، کوشیده است تا عقاید زیربنایی اسلام، چون مبدأ و معاد و انسان و آفرینش را بر اساس منابع غنی اسلامی و به شیوه فقهی و اجتهادی اثبات کند. طراوت و تازگی این مباحث در این اثر، از آن روست که از فقه اصیل شیعی سیراب شده و مؤلف معظم با تسلط و چیره دستی، برای موضوعات مختلف و متنوع، از قرآن و سنت، آیات و احادیث متناسب را به عنوان «دلیل» ذکر کرده است.

بی تردید مطالب این کتاب و نیز شیوه بحث آن، علاقه مندان این مباحث را مدد خواهد رساند.

گروه ترجمه آثار آیه الله العظمی شیرازی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله الطيبين الطاهرين واللعنة على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين.

کتابی که پیش رو دارید نوشته ای است مختصر در زمینه عقاید، مطابق با آنچه از کتاب و سنت استفاده می شود و آن را مقدمه و مدخلی برای ورود به فقه اسلامی قرار داده ایم و البته شاید بتوان خود این مسائل را نیز به دلیل برخی فروع عامه فقهی که متضمن آنهاست در مقوله فقه به شمار آورد.

از خدای متعال توفیق می طلبیم و از او امید قبول داریم.

شهر مقدس قم محمد شیرازی

ص: 15

مسأله: منابعی که می توان درباره مباحث مبدأ و معاد بدان ها تکیه کرد، همان ادله اربعه هستند که در فقه مطرح است؛ یعنی کتاب (قرآن)، سنت، عقل و اجماع. البته نباید فراموش کرد که همه جزئیات مبدأ و معاد تحت ادراک عقلی در نمی آیند، مگر به صورت اجمالی.

عقل حکم می کند که هستی، مبدئی ازلی دارد، زیرا مجموعه ای از مخلوقات است و مخلوق نمی تواند ازلی باشد، چون لازم می آید که موجود قدیم دو یا چند موجود باشد و این خلاف فرض اولیه بوده و باطل است و دلیل آن نیز برهان تمنع است که در علم کلام تبیین شده است.

آدمیان، حیوانات، درختان، سنگ ها، کهکشان ها، ذرات، همه و همه حادثند و در وجود خویش، متکی به آفریدگار واحد و قدیمی اند که شریک و مانندی ندارد.

همچنین اصل معاد قطع نظر از جزئیاتش، به طور اجمالی امری عقلی است، زیرا عقل نمی تواند بپذیرد که دستگاه عظیم هستی تنها برای پنجاه یا صدسال آفریده شده باشد؛ مضافاً بر این که مقتضای قانون عدل الهی می گوید: از آن جا که در دنیا امکان مجازات - یا مجازات کامل - مجرمان و نیز پاداش - یا پاداش کامل - نیکوکاران فراهم نمی شود، لازم است که عالم دیگری وجود داشته باشد تا در آن جا نیکوکار به پاداش شایسته خود و بدکار نیز به جزای خود برسد، در غیر این صورت خدا عادل نخواهد بود که «تعالی الله عن

ذلك علوًا كبيراً». بنابراین دلیل بر عدل الهی دلیل بر معاد نیز خواهد بود.

اما دلیل اجماع⁽¹⁾ نیز عقاید ما را در زمینه های مبدأ و معاد پشتیبانی می کند، گو این که اجماع دلیل مستقلاً نیست و اعتبار آن نیز مستند به ادله عقلی و نقلی دیگر است.

تنها ادله مستقلاً که جزئیات مبدأ و معاد را به تفصیل بر ما بازگو می کند، کتاب (قرآن) و سنت است. به همین دلیل در اثر حاضر، دو موضوع یاد شده را از این دو منظر مطرح کرده و بدان اکتفا می کنیم.⁽²⁾

ص: 18

1- . مباحث تفصیلی اجماع، اقسام و حجیت هر يك از آنها را در کتابهای علم اصول فقه، از جمله در سه کتاب الأصول، الوصول إلى كفاية الأصول و الوسائل إلى الرسائل از تألیف دیگر مرحوم مؤف بجوید.

2- . مرحوم مؤف قدس سره در دو کتاب القول السدید فی شرح التجرید و شرح منظومة السبزواری به تفصیل به ادله عقلیه دو مبحث مبدأ و معاد پرداخته است.

بخش اول : آفرینش انسان و جهان

اشاره

ص: 19

مسأله: خدای سبحان مجرد است؛ و برای مجرد دانستن موجودات دیگر - جز او - دلیلی نداریم، بلکه بالاتر از آن، می توان گفت: ادله موجود، خلاف این احتمال را اثبات می کند. ما در برخی کتاب های کلامی خود به این ادله اشاره کرده ایم. (1) خدای عزوجل اراده فرموده که این جهان، جهان اسباب و مسببات باشد. او ماده اولیه این جهان را آب قرار داد و آب موجودی نامجرد است؛ خدای سبحان می فرماید:

«... وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ...»؛ (2) و هر چیز زنده ای را از آب قرار دادیم.

در منابع روایی، برخی روایات - که به زودی خواهیم آورد - مؤد این معنایند. البته پاره ای از آنها نیز اولین آفریده خدا را «عقل» دانسته اند. درباره این تعارض ظاهری می توان گفت: ظاهراً اولیت، در این روایات نسبی است نه حقیقی؛ چون خود عقل نیز از آب آفریده شده است.

اضافه بر آن در روایات بسیاری بیان شده که اولین چیزی که خدا آفرید، نور محمد و آل طاهرینش - علیهم افضل الصلاة والسلام - بود. که جمع میان این دو دسته روایات نیز واضح است.

بنابراین اگر اصل اشیاء - یعنی آب - غیر مجرد است، پس هر آنچه از آن آفریده شده نیز

ص: 21

1- . نیز مرحوم مؤف با استدلال به کتاب و سنت، در مبحث ملائکه و روح در همین کتاب، بدان پرداخته است.

2- . أنبياء 21 آیه 30.

غیر مجرد خواهد بود.

در کتاب کافی آمده است که داود رقی می گوید:

درباره این سخن خدای عزوجل «... وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ...»؛⁽¹⁾ «و عرش [حکومت] او بر آب قرار داشت» از امام صادق علیه السلام سؤال کردم. ... حضرت فرمودند:

همانا خدا دین و علم خود را پیش از آن که زمین و آسمان یا جنیان و انسان ها یا خورشید و ماه پدید آیند بر آب قرار داد، پس آن گاه که خدا اراده فرمود که خلق را بیافریند، آنها را پیشاپیش خود پراکند و بدانها گفت: پروردگارتان کیست؟ [در پاسخ به سؤال حق تعالی] اولین کسانی که به سخن آمدند، رسول الله صلی الله علیه و آله، امیر مؤمنان علیه السلام و امامان علیهم السلام بودند؛ آنها گفتند: تورب مایی. آن گاه بود که او علم و دین را بر عهده آنها گذاشت.⁽²⁾ مراد از واژه «دین» در روایت فوق، شریعت و قوانینی است که خدای سبحان در آینده می خواست به عنوان دین بندگانش قرار دهد.

و مراد از «علم» نیز نوری است که آدمی به کمک آن اشیاء را - آن گونه که هستند - می بیند؛ مثلاً زمانی که می گوئیم: فلانی می داند، منظورمان آن است که او اشیاء را مطابق آنچه هستند درک می کند.

و مراد از عبارت «پیشاپیش خود، پراکند» آن است که آنها را به گونه ای قرار داد که مکالمه رویاروی، برایشان میسر باشد؛ همان طور که وقتی فردی با دیگری گفت و گو می کند، معمولاً در مقابل او قرار می گیرد. به کار رفتن این تعبیر از باب تشبیه «معقول به محسوس» است.

خواننده محترم! به یقین دانستی ماده ای که به امر خدای سبحان منشأ همه اشیاء می گردد، محدود به حدودی حقیقی است؛ حتی زمان نیز - اگر چیزی باشد - از آن ماده منشأ می گیرد.

ممکن است ما کُنّه زمان یا چگونگی پیدایش آن را از آن ماده واحد درک نکنیم، لکن

ص: 22

1- . هود 11 آیه 7.

2- . کافی، ج 1، ص 132، ح 7.

این امر موجب نمی شود ما روایاتی که منشأ هستی را آب می داند تصدیق نکنیم.

هم چنین اگر گفته شود: مرگ و ظلمات نیز جزو مخلوقات خدایند، باز هم مجهول بودن حقیقت این دو، مانع از تصدیق گفته فوق نیست؛ و ظاهر برخی آیات و روایات، حاکی از چنین معنایی است؛ برای مثال در دو آیه زیر می خوانیم:

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ»؛ (1) آن کس که مرگ و زندگی را آفرید.

«وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ...»؛ (2) و تاریکیها و روشنایی را پدید آورد.

در ذیل به برخی روایاتی که حاکی از این است که ماده [اصلی، که اشیاء دیگر از آن خلق شده اند] یکی است اشاره می شود:

مرحوم کلینی به سند خویش از محمد بن عطیه روایت می کند که او گفت:

مردی از عالمان شام نزد امام باقر علیه السلام آمد و گفت: یا اباجعفر! آمده ام از تو درباره مسأله ای بپرسم که از یافتن کسی که آن را [برایم] تفسیر کند عاجز مانده ام. درباره آن از سه طایفه سؤال کرده ام و هر يك از آنها پاسخی متفاوت داده اند.

امام باقر علیه السلام به او فرمودند: آن [سؤال] چیست؟ گفت: اولین چیزی که خدا از میان مخلوقات آفرید چه بود؟، از کسانی که از آنها در این باره سؤال کرده ام، برخی از ایشان گفتند: قدر، [شاید مراد از «قدر» مقدار، باشد] بعضی گفتند: قلم و گروهی گفتند: روح.

حضرت فرمودند: چیز [درستی] به تو نگفته اند. من به تو می گویم که همانا خدای تبارک و تعالی بود و چیزی جز وی نبود و او عزیز بود و عزیزی قبل از او نبود؛ این معنای همان سخن خداست که فرمود: «سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ»؛ (3) «منزه است پروردگار تو، پروردگار شکوهمند، از آنچه وصف می کنند.» و خالق، پیش از مخلوقاتش وجود داشت و اگر از میان مخلوقاتش اول چیزی که می آفرید موجودی بود [که آن را] از چیز دیگری آفریده

ص: 23

1- . ملك 67 آیه 2.

2- . انعام 6 آیه 1.

3- . صافات 37 آیه 180.

بود، آن گاه برای این [چنین آفرینش] ابتداً انقطاعی نبود [یعنی ماده، ازلی نیست و اگر فرضاً خدا اشیاء را از ماده ای که ازلی بود می آفرید [همواره با چیزی همراه بود که بر آن مقدم نبود] بنا بر این فرض ناصحیح، دیگر موجود قدیم، واحد نخواهد بود، بلکه دو قدیم خواهیم داشت: خدا و آن ماده ازلی. لذا همان گونه که در برهان تمانع نیز ذکر شده، این امر، نامعقول است] ولیکن او وجود داشت، در حالی که [چیزی] غیر او موجود نبود و آن چیزی که همه اشیاء را از آن خلق کرد «آب» است و آن را ریشه هر چیزی قرار داد [یعنی هر چیزی به آب برمی گردد، گویا آب نسب هر شیء و اصل آن است].

و برای آب، نسبی که بدان اضافه شود قرار نداد [یعنی آب از چیزی پیش از خود آفریده نشده بود و خدای سبحان آب را ابتدا از لاشیء آفرید؛ پس نه ماده ازلی ای آن جا بود و نه قدیمی جز خدا].

[آن گاه] باد را از آب آفرید و سپس آن را بر آب مسلط گردانید. باد سینه آب را شکافت تا آن که از آن، کفی برخاست [لکن] به مقداری که [خداوند] می خواست. آن گاه از آن کف، زمینی سپید و پاک آفرید؛ [زمینی که] نه شکاف در آن بود و نه سوراخ و نه فراز و نه فرود و نه گیاه، سپس آن را پیچانید و روی آب قرارش داد، سپس آتش را از آن آب آفرید...». (1) عبارت «سپس آن [کف] را پیچانید» بدین معناست که آن کف تولید شده، مانند کفی که در این آیه یاد شده نبوده است: «فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً...»؛ (2) «اما کف، بیرون افتاده از میان می رود».

پس کف یاد شده در روایت فوق از شیء زائد و ناقص و منحرف نیست، بلکه کفی درهم پیچیده و مسطح است.

شبهه همین روایت نیز در ابتدای نهج البلاغه در خطبه ای از امیر مؤمنان علیه السلام درباره آفرینش جهان آمده است؛ آن جا که می فرماید:

آفرینش را آغاز و به شروع آن مبادرت کرد بی آنکه در کار آن بیندیشد، یا از آزمایشی

ص: 24

1- . کافی، ج 8، ص 94، ح 67.

2- . رعد 13 آیه 17.

بهره برداری کند، یا به جنبشی در آید یا هیجان زدگی نفس، وی را به اضطراب اندازد، هر چیز را در همان هنگام که باید پرداخت و اجزای گوناگون را با همدیگر هماهنگ ساخت و غرائز هر يك را ایداع فرمود [هر غریزه و طبیعتی را در موضع مستعدّ خود قرار داد] و طبایعشان را ملازم آنها گردانید و پیش از آنکه دست به آفرینش زند به حال آنها آگاه، و محیط به آغاز و پایان هر يك و واقف بود به حدود و مقارنات آنها.

سپس خدای سبحان گشادگی فضاها و پارگی اکناف و خلأهای هوایی را پدید آورد و در آن آبی موج خیز و انبوه روان ساخت و آن را بر پشت بادی تند برنشاند، پس باد را فرمان داد تا آن آب را باز دارد و بر شدت ریزش آن چیره گردد تا از مرز خود تجاوز نکند. هوای گشاده از زیر و آب از فراز آن جهان بود. سپس خدای سبحان بادی نازا پدید آورد و آنگاه چونان انبانی چرمین که آن را به جنبش درآورند سرّ آب را به سوی پایانش برد و جوشش آن را به حالت آرامش درآورد تا آن که کوهه ها برآورد و کفها بر سر پدید ساخت و جوش و خروش آن را به آرامش مبدل گردانید، پس آن آب را در فراخنای هوا و گستره فضا بالا برد و... (1).

شیخ صدوق در کتاب علل الشرائع با سند خود از عبد الله بن سنان روایت می کند که گفت:

از امام صادق علیه السلام درباره اولین چیزی که خدای عزّوجلّ آفرید پرسیدم. حضرت فرمودند:

به یقین اولین چیزی که خدای عزّوجلّ آفرید، چیزی بود که همه اشیا [دیگر] را از آن آفرید.

گفتم: به فدایت شوم! آن چیست؟

فرمودند: آب. همانا خدای تبارک و تعالی آب را [به صورت] دو دریا آفرید که یکی شیرین و دیگری شور بود. آن گاه به [آب] شیرین نظر افکند و فرمود: ای دریا! او گفت: لبیک و سعديک. خدای متعال فرمود: در تو برکت و رحمت را قرار می دهم و از تو اهل فرمانبرداریم و بهشتم را می آفرینم. سپس به آن دیگری نظر کرد و فرمود: ای دریا! او جواب نداد. خدای

ص: 25

سبحان سه بار تکرار کرد [ولی] او جواب نداد. خدا در این هنگام فرمود: بر تو باد لعنتم و از تو نافرمانانم و آنان را می آفرینم که در جهنم جایگاهشان می دهم. سپس به هر دو فرمان داد [تا باهم بیامیزند] آن گاه با یکدیگر آمیختند. حضرت سپس فرمودند: به همین دلیل است که [گاه] از کافر [بنده ای] مؤن و از مؤنی [بنده ای] کافر پدید می آید. (1)

آفریدن دریای شور و شیرین

خدای متعال آب را به شور و شیرین تقسیم کرد. اکنون این سؤال مطرح می شود که فلسفه این کار چه بوده است؟ در حقیقت، خدای سبحان آفریده های خود را دو قسمت نمود تا حق هر ذی حقی را به تناسب خودش بدهد. اگر همه آب ها شیرین بود، در این صورت خدای منان از میان مخلوقاتش حق آب غیر شیرین را نداده بود و این همان چیزی است که نامش را «قابلیتِ قابل» می نهند.

اگر بپرسند: چرا دریای شور جواب ندای حق تعالی را نداد؟ پاسخ این است که خدای سبحان در طبیعت آن دریا، حالت طغیان نهاده بود؛ درست همان گونه که در طبیعت آتش، سوزاندن را قرار داده است.

اگر بپرسند: چرا فرد کافر که طبیعتاً طغیانگر است، عقاب و مجازات می شود؟ پاسخ می دهیم که وجود این طینت با داشتن اراده و اختیار منافات ندارد. مؤن و کافر هر دو به سبب داشتن اراده و اختیار، می توانند اطاعت خدا کنند و وجود این طبیعت تنها در حد مقتضی عمل می کند نه به صورت علت تامه. آری مقتضی فرمانبرداری در مؤن و مقتضی عصیان در کافر، قرار داده شده، اما مقتضی، غیر از اراده است و آدمی تنها به سبب اراده سعادت مند یا شقاوت مند می شود. علاوه بر اینها - همان گونه که در حکمت نیز گفته شده - منشأ این گوناگونی، تفاوت قابلیت ها و ظرفیت ها نیز هست.

ص: 26

از آنچه گفته شد آشکارا بر می آید که اشیای عالم، اصلی واحد دارند و تفاوت هایشان ذاتی نیست، بلکه به خاطر گوناگونی اعراضی است که ضمیمه هر يك از اشیاء می گردد؛ عمران صابی از امام رضا علیه السلام می پرسد:

مرا از اولین موجود خبر ده. حضرت می فرماید: [حال که] سؤال کردی، پس [پاسخ مرا] بفهم، [خدای] واحد، در گذشته همواره واحد بود و موجود، در حالی که هیچ چیز با او نبود، نه حدودی داشت و نه اعراضی و همواره نیز چنین است و خواهد بود. پس مخلوقات را بیافرید، بی سابقه و گوناگون به سبب عوارض و حدود مختلف... و بدان که [خدای] یگانه ای که موجود است بدون اندازه زمانی و بدون هیچ حدی، آفریدگانی آفریده، محدود و دارای اندازه. گویا آن چیزی که آفریده، دو نوع است: تقدیر و تقدیر شده که در هیچ کدام از این دو، نه رنگی است و نه وزنی و نه مزه ای و هر کدام از آنها را [هم] به کمک دیگری می توان شناخت و [هم] به خودی خود. (1) ظاهراً مراد از واژه «تقدیر» اعراضی اعم از کمیت، کیفیت و مانند آن است که همه و همه از ملازمات ماده اند و مراد از واژه «تقدیر شده»، خود ماده سه بُعدی است. در ابتدای این فصل یادآوری کردیم که دلیلی بر تجرد هیچ موجودی جز خدای سبحان وجود ندارد و هر چیزی جز او دارای ابعاد و برخوردار از کمیات و کیفیات و سایر اموری است که فلاسفه در بحث جواهر و اعراض گفته اند.

پرسشی دیگر

سؤال دیگر این که آیا بهتر نبود خدای سبحان آن موجودی که با اختیار خود راه جهنمی شدن را بر می گزیند نمی آفرید تا از رهگذر این عنایت و از باب «سالبه به انتفای موضوع» دردی نکشد و رنجی نبرد. اگر چه که آن مخلوق منحرف، به زبان اقتضا خواستار آفریده شدن باشد؟!

ص: 27

پاسخ این است که زیبایی و تنوع آفرینش، آفریده شدن را می‌طلبد و مقتضی آن است. و آن که عذاب می‌بیند، بر اساس استحقاق جزا می‌بیند. و این عقلاً سزاوارتر از آن است که اصلاً خلق نمی‌شد. و البته آن که بر اثر آتش جهنم درد می‌کشد، جز به مقدار معصیتی که مرتکب شده مجازات نمی‌شود، خدای سبحان می‌فرماید:

«... إِنَّمَا تُجْرَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ (1) تنها به آنچه می‌کردید مجازات می‌شوید.

مثل آفرینش اینان مثل مدرسه‌ای است که حاکمی بنا می‌کند و دانش‌آموزان را به تحصیل در آن فرا می‌خواند، گو این که می‌داند برخی از آنها در درس خواندن سستی کرده، در امتحان مردود می‌شوند و همین امر آنان را رنجیده و دل‌آزرده خواهد کرد؛ آیا در این جا صحیح است که بگوییم: بهتر آن بود که حاکم، مردودی‌ها را به مدرسه‌اش فرا نمی‌خواند؟ قطعاً صحیح نیست و درست آن است که بگوییم باید همه واجدان شرایط را به مدرسه فرا خواند؛ اگر چه برخی مردود می‌شوند.

عقاب

مسأله: عقاب و مجازات الهی جریمه‌ای است متناسب با جرم انجام شده و نه بیش از آن؛ و چه بسا این عقاب بر حالت‌های گوناگون، در آتش و نظیر آن، بر آدمی توزیع می‌شود، خدای سبحان می‌فرماید:

«... إِنَّمَا تُجْرَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ (2) تنها به آنچه می‌کردید مجازات می‌شوید.

و می‌فرماید: «جَزَاءٌ وَفَاقًا»؛ (3) کیفری است مناسب [با جرم آنها].

اما در فاصله بین عذابها، آنها احساس عقاب نمی‌کنند؛ شاید آیاتی از قرآن کریم که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌کنیم ناظر بدین امر باشند:

«وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ»؛ (4) و در آنجا [چیزی] نمی‌شنوند.

ص: 28

1- . طور 52 آیه 16.

2- . طور 52 آیه 16.

3- . نبا 78 آیه 26.

4- . انبیاء 21 آیه 100.

«وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى...»؛ (1) و مردم را مست می بینی.

«قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى...»؛ (2) می گوید: پروردگارا! چرا نابینا محسورم کردی.

واضح است که نابینا عقاب های دیداری را و ناشنوا نیز عقاب های شنیداری را و مست ها هم به دلیل مستی و درد نکشیدن از عوامل دردآور، عقاب را احساس نمی کنند.

و البته این مطلب قابل تأمل است.

جمع این دسته آیات - که سه موردش را ذکر کردیم - و دسته دیگری از آیات که می گویند: آنان در جهنم جاویدند (3) و مانند آن، همان است که بیان کردیم، یعنی متناسب بودن جرم با جریمه و عقاب و همچنین توزیع عقاب بر طول زمانی که فرد در جهنم به سر می برد. ما در تفسیر موضوعی قرآن کریم به طور مشروح بدین مطلب پرداخته ایم. (4)

چگونگی آفرینش

یکی از روایاتی که برخی گفته های سابقمان را تأیید می کند، روایتی است که در بحارالانوار از علل الشرائع نقل شده و همین روایت را مرحوم حرّ عاملی قدس سره در الجواهر السنیه از محمد بن شاذان نقل می کند که خدای عزّوجلّ در حدیث قدسی می فرماید:

همانا من آدم را آفریدم و بدنش را از چهار چیز هم نهادم سپس آنها را به وراثت در فرزندانش نهادم تا در جسدهاشان رشد کند و آنان تا روز قیامت بر اینها رشد می کنند و هنگامی که جسدهش را آفریدم آن را از تر و خشک و گرم و سرد هم نهادم؛ به این صورت که

ص: 29

1- . حج 22 آیه 2.

2- . طه 20 آیه 125.

3- . مانند این دو آیه: بقره 2 آیه 81: «بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ آری، کسی که بدی بدست آورد، و گناهش او را در میان گیرد، پس چنین کسانی اهل آتشند؛ و در آن ماندگار خواهند بود. اعراف (7) آیه 36: «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ و کسانی که آیات ما را دروغ انگاشتند و از [پذیرش] آنها تکبر ورزیدند، آنان اهل دوزخند [و] در آن جاودانند.

4- . این تفسیر هنوز به صورت دست نویس مانده و ان شاء الله به زودی در ده جلد چاپ خواهد شد.

من آن را از خاك و آب آفریدم و سپس در آن نفس و روح قرار دادم. بنابراین خشکی هر جسد از ناحیه خاك و تریش از طرف آب و حرارتش از جانب نفس و سردیش از ناحیه روح است. پس از این آفرینش نخست، در آن جسد چهار نوع آفریدم و آنها به اذن من مایه بقای جسد و تداوم آنند. آن جسد جز بدانها بر پا نمی ایستد و هیچ يك از [خود] آنها نیز جز با دیگری بر پا نمی ایستد، از آن جمله تلخی سودا و صفرا، خون و بلغم است؛ سپس برخی از این آفریدگان را در برخی دیگر جا دادم. بنابراین مسکن یبوست در تلخی و مسکن تری در سودا و صفرا و مسکن حرارت در خون و مسکن سردی در بلغم قرار داده شد، لذا هر جسدی به سبب این انواع چهارگانه ای که مایه بقا و دوام اند اعتدال یابد و هر کدام از آنها را چهار نوع قرار دادم نه بیشتر و نه کمتر، صحتش کمال یابد و نهادهش اعتدال [ولی] اگر هر يك از آنها بر دیگران فزونی یابد بر ایشان چیره شود و آنها را از مسیر خود خارج کند و از ناحیه آن به قدری که انحراف، افزایش یابد بیماری بر بدن داخل می گردد. (1) این حدیث نیاز به شرحی مفصّل برای هر فقره اش دارد که به دلیل مراعات اختصار در این کتاب آنرا ترك کردیم. شیخ سعدی، قسمتی از متن حدیث مزبور را در ابیاتی به نظم کشیده و می سراید:

چهار طبع مخالف سرکش *** چند روزی شوند باهم خش

چون یکی زین چهار شد غالب *** جان شیرین بر آید از غالب

لا جرم مرد عاقل کامل *** نهد بر حیات دنیا دل

اطبّای طب قدیم گفته اند: «هر يك از این طبایع چهارگانه در بدن، از حیث زیادی و کمی و توسط، سبب شش هزار بیماری است و مجموعه آنها بیست و چهار هزار بیماریند و بیست و چهار هزار علامت دارند و بیست و چهار هزار سبب و بیست و چهار هزار دوا» این دانش مرتبه ای از پزشکی است؛ چون، خصوصیات و جزئیات، بسیار زیادند به

ص: 30

1- . بحارالأنوار، ج 58، ص 286، ب 47، ح 1؛ علل الشرائع، ص 110، ب 96، ح 9 و الجواهر السنّیة فی الأحادیث القدسیة، ص 65، ب 7، فیما ورد فی شأن موسی علیه السلام .

گونه ای که جز خدای سبحان احدی بر آنها آگاه نیست.

جهان اسباب و مسببات

مسأله: خدای متعال، این جهان را جهان اسباب و مسببات قرار داده است؛ قرآن کریم می فرماید: «ثُمَّ أَتَّبَعَ سَبَبًا»؛ (1) «او از این اسباب، پیروی [و استفاده] کرد». و در حدیثی شریف نیز می خوانیم:

أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورُ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا (2)؛ خدای متعال ابا دارد که کارها جز از مجرای اسبابشان انجام شوند.

همچنین خدای - عزوجل - این قانون را میان دنیا و آخرت نیز قرار داده؛ مثلاً تسبیح گفتن به درختی در آخرت تبدیل می شود و تحمید (الحمد لله) در این جا به خدمت گزار یا حوریه یا نظایر آن بدل می شود؛ روایات متواتر (3) مربوطه را در کتاب هایی نظیر بحار الأنوار

ص: 31

1- . كهف 18 آیه 89 و 92.

2- . در بحار الأنوار، ج 2، ص 90، ب 14، ح 14؛ آمده است که حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأَشْيَاءُ إِلَّا بِالْأَسْبَابِ، فَجَعَلَ لِكُلِّ مَسَبِّ شَرْحًا، وَجَعَلَ لِكُلِّ شَرْحٍ عِلْمًا، وَجَعَلَ لِكُلِّ عِلْمٍ بَابًا نَاطِقًا، عَرَفَهُ مَنْ عَرَفَهُ وَجَهَلَهُ مَنْ جَهَلَهُ، ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنَحْنُ؛ خدای متعال ابا دارد از این که اشیاء را جز از مجرای اسباب آن پدید آورد، او برای هر سببی تبیینی قرارداده و برای هر تبیینی دانشی و برای هر دانشی باب گویایی. هر که او را شناخت که شناخت خوشا به حال او و هر که او را ندانست که ندانست (و بدا به حال او) او رسول خدا صلی الله علیه و آله و ما (اهل بیت) هستیم».

3- . در بحار الأنوار، ج 8، ص 186، ب 23 ح 154 آمده است که: امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می نماید که فرمودند: «هرکس بگوید سبحان الله، خدا به سبب آن در بهشت درختی برایش غرس می کند و هر کس بگوید: الحمد لله خدا به سبب آن در بهشت درختی برایش غرس می کند و هرکس بگوید: لا إله إلا الله خدا به سبب آن در بهشت درختی برایش غرس می کند». در این هنگام مردی از قریشیان گفت: ای رسول خدا! [بنابراین] ما در بهشت درختان فراوانی خواهیم داشت. فرمودند: آری، ولیکن زنهار که آتشیایی بر آنها بفرستید که آتششان بزنند و این همان معنای سخن خدای عزوجل است که می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تَبْغُلُوا أَعْمَالَكُمْ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را اطاعت کنید و از پیامبر [و نیز] اطاعت کنید، و اعمال خود را تباه نسازید» محمد 47 آیه 33. این روایت در امالی شیخ صدوق، ص 607، مجلس 88، ح 16 و در ثواب الأعمال، ص 11، باب ثواب من قال «سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أكبر» آمده است.

جست جو کنید. این سنتی الهی است که خدای متعال آن را با قدرت و اختیار خویش برقرار داشته است.

جایگزینی سنت های الهی

روشن است که خدای متعال می تواند سنت هایی (اسبابی) را با سنت های دیگر جابه جا کند؛ مثلاً در قرآن و احادیث وارد شده است که در روز قیامت، دستان، پاها، پوست ها، اماکن و غیره، له یا علیه اشخاص گواهی می دهند؛ برای نمونه در آیات ذیل می خوانیم:

«الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛ (1) امروز بر دهانشان مهر می نهیم و دست هایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان کارهایی را که انجام می دادند شهادت می دهند.

«يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا»؛ (2) آن روز است که [زمین] تمام خبرهای خود را بازگوید.

هم چنین برای نمونه در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

مَا مِنْ يَوْمٍ يَأْتِي عَلَىٰ ابْنِ آدَمَ إِلَّا قَالَ لَهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ: يَا بَنَ آدَمَ أَنَا يَوْمٌ جَدِيدٌ وَأَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ فَقُلْ فِيَّ خَيْرًا وَاعْمَلْ فِيَّ خَيْرًا أَشَدَّ هَدَّ لَكَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَإِنَّكَ لَنْ تَرَانِي بَعْدَهَا أَبَدًا؛ (3) هیچ روزی نیست که بر فرزند آدم بگذرد جز آن که آن روز به وی می گوید: ای فرزند آدم! من روزی نو هستم و بر تو گواه، پس در من [سخن] خیر بگو و در من [کار] خیر انجام بده تا در روز قیامت برای تو بدان شهادت بدهم؛ زیرا پس از آن دیگر هرگز مرا نخواهی دید.

یعنی در دنیا آن روز بر نمی گردد، لکن در روز قیامت می آید و شهادت می دهد، همان

ص: 32

1- . یس 36 آیه 65.

2- . زلزله 99 آیه 4.

3- . کافی، ج 2، ص 523، ح 8.

گونه که مفاد این روایت و امثال آن حاکی از این معنایند.

نیز ساختمان ها، زمین ها، جامدات، نباتات و حیوانات همه و همه در روز قیامت گواهی می دهند. (1) آری اگر چه اینها عقل ندارند و یا اگر هم بگوئیم عقل دارند، بسیار ضعیف است و مانند عقل انسان نیست؛ لکن موجوداتی مدرکند؛ برای مثال خدای سبحان در آیات زیر می فرماید:

«...وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...»؛ (2) و هر موجودی، تسبیح و حمد او می گوید؛ ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید.

مراد از تسبیح گویی در آیه فوق، تکوینی نیست، زیرا این گونه تسبیح گویی مسلم است، بلکه سخن آیه فوق در تسبیح گویی تشریحی اینها است و اینکه هر يك با زبان خاص خود تسبیح می گویند.

«فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ»؛ (3) ناگهان همگی بر عرصه زمین ظاهر می گردند!.

«فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ انْتَبِهَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتْ أَلَيْسَ لَنَا طَائِعِينَ»؛ (4) «پس به آن و به زمین فرمود: خواه یا ناخواه بیایید آن دو گفتند: فرمان پذیر آمدیم.

ص: 33

1- . در کتاب فضل الكوفة و مساجدها، تألیف محمد بن جعفر مشهدی حائری از عالمان قرن ششم هجری، تحقیق محمد سعید الطریحی ص 32 آمده است که عبدالله بن مسعود گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمودند: یا ابن مسعود، لَمَّا أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ أُرَانِي جِبْرِيْلَ مَسْجِدِ كُوفَانَ، فَقُلْتُ: يَا جِبْرِيْلُ مَا هَذَا؟ قَالَ: مَسْجِدُ مَبَارِكٍ كَثِيرِ الْخَيْرِ عَظِيمِ الْبَرَكَةِ اخْتَارَهُ اللَّهُ لِأَهْلِهِ وَهُوَ يَشْفَعُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ ای ابن مسعود! آن گاه که به آسمان برده شدم، جبرئیل مسجد کوفه را نشانم داد، گفتم: ای جبرئیل این چیست؟ او گفت مسجدی مبارک، پر خیر و بزرگ برکت است که خدا آن را برای اهلش برگزید و آن [مسجد] در روز قیامت برایشان شفاعت می کند... در همین کتاب، ص 36 نیز آمده است که معاذ بن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمودند: لَكَائِي بِمَسْجِدِ كُوفَانَ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُحْرَمًا يَشْهَدُ لِمَنْ صَلَّى فِيهِ رَكَعَتَيْنِ؛ گویا در مسجد کوفه ام که آن در روز قیامت احرام بسته می آید و برای هر آن که دو رکعت نماز در آن خوانده گواهی می دهد.

2- . إسرائ 17 آیه 44.

3- . نازعات 79 آیه 14.

4- . فصلت 41 آیه 11.

مسأله: ظاهر برخی روایات حاکی از آن است که پس از تقسیم ماده اولیه جهان - آب - به شیرین و شور، خدای تبارک و تعالی ارواح آدمیان را آفرید؛ ارواح مؤنن را از علیین (1) یعنی طبقات عالی معنوی و ارواح کافران را از سجین یعنی طبقات پایین معنوی. همان گونه که در حدیثی آمده؛ این ارواح دو هزار سال پیش از خلق بدن هایشان آفریده شدند. (2) در برخی روایات سخن از آفرینش موجوداتی است که از آنها با نام های اظله و اشباح و نظایر آن یاد شده، که ظاهراً مراد از آن، همان ارواح اند؛ چه، ارواح در مقایسه با ابدان مانند سایه و شبهند؛ چون روح با این دو واژه تناسب دارد؛ زیرا سایه همان فضای فاقد نور است، نه صورت محض تهی از ماده، و روح نیز ممکن است همین گونه باشد؛ در روایتی از امام باقر علیه السلام می خوانیم:

إِنَّ الرُّوحَ مُتَحَرِّكٌ كَالرِّيحِ وَإِنَّ الرُّوحَ مُجَانِسٌ لِلرِّيحِ؛ (3) همانا روح مانند باد، متحرک و از جنس آن است.

ص: 34

1- . در بصائر الدرجات، ص 20، ح 2 چنین می خوانیم: امام صادق علیه السلام می فرماید: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَنَا مِنْ عَلِيِّينَ وَجَعَلَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا مِمَّا جَعَلْنَا مِنْهُ وَمِنْ ثُمَّ تَحَرَّجُوا أَرْوَاحَهُمْ إِلَيْنَا وَخَلَقَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونَ ذَلِكَ وَخَلَقَ عِدْوَانَا مِنْ سَجِّينَ وَخَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِهِمْ مِمَّا خَلَقَهُمْ مِنْهُ وَخَلَقَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونَ ذَلِكَ وَمِنْ ثُمَّ تَهَوَّى أَرْوَاحَهُمْ إِلَيْهِمْ؛ همانا خدا [طینت] ما را از علیین قرار داد و [طینت] ارواح شیعیان ما را نیز از آن چیزی قرار داد که ما را از آن. و از این جاست که ارواحشان به ما شوق می ورزند و بدن هایشان را از غیر از آن آفرید. او دشمن ما را از سجین آفرید و ارواح پیروانشان را نیز از آن چیزی آفرید که او را از آن و بدن هایشان را از غیر از آن آفرید و از این جاست که ارواح آنان به سوی ایشان میل و شوق دارند.

2- . در بحار الأنوار، ج 5، ص 250 ب 10 ح 43 چنین آمده است: امام باقر علیه السلام می فرمودند: «همانا خدای تبارک و تعالی در آن روزی که برای اقرار کردن به خداوندگاریش و به پیامبری محمد صلی الله علیه و آله از انسان ها در عالم ذر پیمان گرفت، از شیعیان ما که به صورت ذره هایی بودند [نیز] بر ولایتمان پیمان گرفت و امت محمد صلی الله علیه و آله را در حالی که سایه هایی بودند، آنها را از همان طینتی که آدم علیه السلام را بر آن آفرید، آفرید و ارواح شیعیان ما را دو هزار سال پیش از بدنهایشان آفرید و ایشان را بر وی عرضه نمود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام آنها را شناختند و ما آنها را از نحوه بیانشان می شناسیم».

3- . در معانی الأخبار، ص 17، ح 12 چنین آمده است: إِنَّ الرُّوحَ مُتَحَرِّكٌ كَالرِّيحِ وَإِنَّمَا سَمِّيَ رُوحًا لِأَنَّهُ اشْتَقَّ مِنْ الرِّيحِ وَإِنَّمَا أُخْرِجَهُ عَلَى لَفْظَةِ الرُّوحِ لِأَنَّ الرُّوحَ مُجَانِسٌ لِلرِّيحِ؛ همانا روح مانند باد متحرک است و بدین خاطر [روح] روح نامیده شد که نامش از ریح [= باد] مشتق شده است و از آن تنها بدین خاطر این گونه تعبیر کردند، که روح شبیه ریح [= باد] است.

در روایتی از امام صادق علیه السلام نیز چنین می خوانیم:

الروح جسمٌ رقيقٌ قد ألبسَ قلباً كثيفاً - إلى أن قال: - الروح بمنزلة الريح في الزق؛ (1) روح جسم رقیقی است که با قالبی مادی با جرم متراکم، پوشانده شده است... روح مانند بادی است در مشک.

در روایت دیگری می فرمایند:

إنَّ الله تبارك و تعالی أخذَ ميثاقَ العباد و هم أظلةٌ قبل الميلاء، فما تعارف من الأرواح إئتلف و ما تناكر منها إختلف؛ (2) همانا خدای تبارك و تعالی از بندگان در حالی که پیش از تولد سایه هایی بودند، پیمان گرفت، لذا ارواحی که [در آن جا] با یکدیگر آشنا شدند [در این جهان] با هم الفت یافتند و آنهایی که [آن جا] همدیگر را انکار کردند [در این جهان] در اختلاف افتادند.

هم چنین در روایت دیگری راوی از ایشان می پرسد:

نظرتان درباره ارواح چیست؟ ایشان می فرمایند: بی شك آنها سربازانی سازمان یافته هستند، آنهایی که [در آن جا] با یکدیگر آشنا شدند [در این جهان] با هم الفت یافتند و آنهایی که [در آن جا] یکدیگر را انکار کردند [در این جهان] در اختلاف افتادند.

راوی می گوید: گفتم: به یقین ما نیز بدان معتقدیم. حضرت فرمودند: همین طور است. همانا خدای عزوجل از بندگان، در حالی که پیش از تولد سایه هایی بودند پیمان گرفت و این همان معنای سخن او است که فرمود: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ...»؛ (3) «و [به خاطر بیاور] زمانی که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت و آنها را گواه برخویشتن ساخت». حضرت در ادامه فرمودند: لذا آنان که در آن روز بدان اقرار کردند، همان الفت در این جا هم آمد و آنان که در آن روز انکارش کردند، همان اختلاف در این جا نیز آمد. (4)

ص: 35

1- . احتجاج، ص 349 و 350.

2- . علل الشرائع، ص 84، ب 79، ح 1.

3- . اعراف 7 آیه 172.

4- . علل الشرائع، ص 84، ب 79، ح 2.

روایت فوق بدین معناست که ارواح معترف، با یکدیگر الفت یافتند و ارواح انکارکننده از دیگر ارواح جدا شدند و البته هر گروه نیز با هم جنس خویش الفت نمودند.

امام باقر علیه السلام نیز از پدرش و ایشان از جدش روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمودند:

أنت الذي إحتجَّ الله بك في ابتداء الخلق حيث أقامهم أشباحا، فقال لهم: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قالوا بلى، قال: و مُحَمَّدٌ رَسُولِي، قالوا بلى، قال: و علي أمير المؤمنين، فأبى الخلق جميعا إلا إستكبارا و عتوا عن ولايتك إلا نفر قليل و هم أقلُّ القليل و هم أصحاب اليمين...؛ (1) تو آن کسی هستی که خدای عزوجل در ابتدای آفرینش به تو احتجاج نمود؛ آن جا که انسان ها را به صورت اشباح درآورد و بدانها فرمود: آیا من پروردگارتان نیستم؟! گفتند: بلی. حضرت حق فرمود: و محمد [صلی الله علیه و آله] فرستاده ام نیست؟ گفتند: آری. حضرت حق فرمود: و علی [علیه السلام] امیرالمؤمنین نیست؟ در این هنگام بود که همگی خلق از روی کبر و نافرمانی از ولایت تو [از اقرار بدان] ابا کردند، جز چند نفری و آنان بسیار بسیار اندک اند و آنان اصحاب یمینند.

مراد از عبارت «خلق» مسلمانان معاصر رسول خدایند صلی الله علیه و آله و گرنه روشن است که پس از آن دوره، نیمی از آنان یا اکثرشان به امامت ایشان اعتراف نمودند و در دوره امامت حضرت مهدی (عجل الله فرجه) نیز همگی خلق به امامتش اعتراف می کنند.

هم چنین عبارت «گفتند: بلی» در پاسخ به سؤال «آیا من پروردگارتان نیستم؟» و «محمد [صلی الله علیه و آله] فرستاده من نیست؟!» حاکی از پاسخ مثبت مسلمانان است، نه دیگران.

بنابراین نسبت به روایات پیامبر و ائمه - صلوات الله علیهم اجمعین - باید زمان، مکان، شرایط و خصوصیات دیگر مورد ملاحظه قرار گیرد؛ همان گونه که وقتی فردی از ما با دیگری سخن می گوید این گونه ویژگی ها را لحاظ می کند. قرآن کریم می فرماید:

«و ما أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ...»؛ (2) و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش،

ص: 36

1- . بحار الأنوار، ج 64، ص 127، ب 3، ح 31.

2- . ابراهیم 14 آیه 4.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز می فرماید:

إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ؛ (1) همانا ما گروه انبیاء مأموریم که با [هر گروه از] مردم به اندازه عقلشان سخن گوئیم.

حذیفه از ایشان روایت می کند که فرمودند:

ما تكاملت النبوة لنبی في الأظلة حتى عرّضت عليه ولايتي و ولاية أهل بيتي و مثلوا له فأقرّوا بطاعتهم و ولايتهم؛ (2) در عالم اظله نبوت هیچ پیامبری تثبیت نشد، مگر آن که ولایت من و اهل بیتم بر او عرضه شد و بر ایشان تجسم یافتند و آنها به فرمانبرداری از ایشان و ولایتشان اقرار کردند.

رابطه میان این دو روایت واضح است و اگر در معنای دو روایت پیشین جز آنچه گفتیم فرض شود، جمع میان آن دو آشکار نخواهد شد.

در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام آمده است که فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ وَ هِيَ أَظِلَّةٌ، فَأُرْسِلَ رَسُولُهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَذَّبَهُ، ثُمَّ بَعَثَهُ فِي الْآخِرِ فَأَمَرَ بِهِ مَنْ كَانَ آمَنَ بِهِ فِي الْأُظْلَةِ وَ جَحَدَهُ مَنْ جَحَدَ بِهِ يَوْمَئِذٍ، فَقَالَ سَبْحَانَهُ: «فَمَا كَانُوا لِيَوْمِنَا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ...» (3)؛ - (4) همانا خدا خلق را آفرید در حالی که سایه هایی [ارواحی] بودند. آن گاه رسولش محمد صلی الله علیه و آله را فرستاد [بر آنها عرضه کرد]. برخی بدو ایمان آوردند و برخی او را تکذیب کردند. سپس او را در آفرینش دیگر [عالم دنیا] مبعوث کرد آن گاه همان کسانی به او ایمان آوردند که در عالم سایه ها بدو ایمان آوردند و همان کسانی منکر او شدند که در آن روز او را انکار کردند؛ بنابراین خدای سبحان فرمود: «اما آنها به چیزی که پیش از آن تکذیب کرده بودند، ایمان نیاوردند».

ص: 37

- 1- . امالی، شیخ صدوق، ص 419؛ مجلس 65، ح 6.
- 2- . بحار الأنوار، ج 26، ص 281، ب 6، ح 27.
- 3- . یونس 10 آیه 74.
- 4- . بحار الأنوار، ج 5، ص 259، ب 10، ح 64.

ظاهراً تفسیر فوق از آیه مذکور جلوه ای از بطون آیه است؛ زیرا آیات قرآن بطون و مصادیقی دارند، و مراد از مصادیق آن است که ظاهر آیات، مضمون کلی ای را بیان می کند که بر تک تک مصادیق خود منطبق می شود و مراد از داشتن بطون آن است که ظاهرش چیزی می گوید و باطنش چیزی دیگر؛ مانند امور حسّی و مادی. برای مثال در امور مادی می توان این مثال را زد که آب سبب مصداق باطن سبب است و اگر از آب سبب، رُب بسازیم این رُب بطن بطن آن می شود و هم چنین زمانی که از آن رُب، قرص هایی [بسیار فشرده] می سازیم در واقع با بطن بطن بطن آن مواجه شده ایم.

در کافی از امام باقر علیه السلام نیز روایت شده که فرمودند:

«ای جابر! همانا خدا اولین چیزی که آفرید محمد صلی الله علیه و آله و عترت هدایتگر هدایت شده او بود و آنها در پیشگاه خدا اشباحی نورانی بودند». جابر می گوید: گفتم: اشباح یعنی چه؟ حضرت پاسخ دادند: یعنی سایه نور، بدن هایی نورانی، بدون ارواح که با روحی یگانه تأیید شده بودند و آن روح القدس بود و [محمد صلی الله علیه و آله و] خاندان او به سبب آن روح خدا را عبادت می کردند و به همین خاطر آنان بندگان بودند، بردبار، عالم، نیک و برگزیده که با نماز و روزه و سجده و تسبیح و تهلیل گفتن، خدا را عبادت می کردند، نماز می خواندند، حج می گزارند و روزه می گرفتند. (1) برخی می گویند: «پیامبر و معصومان - علیهم الصلاة والسلام - پیش از این دنیا مانند این دنیا ارواح جداگانه نداشتند، بلکه تنها واجد یک روح بودند، و روحی که آنها را راهنمایی می کرد روح القدس بود» والله العالم. در این باره شاید بتوان سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را اشاره بدان گرفت که فرمودند:

أنا و عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ؛ (2) من و علی از یک درختیم....

ص: 38

1- . کافی، ج 1، ص 442، ح 10.

2- . بحار الأنوار، ج 38، ص 309، ب 67، ح 9 و كشف الغمّة، ج 1، ص 295.

مسأله: روح و بدن، هر دو مادی اند، لکن روح ماده ای رقیق است - عقل و نفس و غیره نیز با وجود اختلافی که باهم دارند - این چنینند (1)؛ اما بدن، ماده ای با تراکم جرم زیاد است. خدای متعال برای هر روح، بدنی متناسب با آن قرار داده است؛ یعنی بدن های سَجّینان متناسب با روح خود و بدن علیینان نیز مانند روحشان است. بنابراین روح آفریده شده از سَجّین و آب شور تلخ مزه، بدنی از سَجّین، و روح آفریده شده از علیین و آب دریای شیرین بدنی از علیین دارد. این تناسب، همان گونه که در حکمت نیز آمده، از باب سنخیت جسم و روح است. در قرآن کریم آمده است:

«وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا»؛ (2) و اگر [مردم] در راه درست، پایداری ورزند، قطعاً آب گوارایی بدیشان نوشانیم.

امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه چنین فرموده:

یعنی مَنْ جَرَى فِيهِ شَيْءٌ مِنْ شَرِكِ الشَّيْطَانِ عَلَى الطَّرِيقَةِ، يَعْنِي عَلَى الْوَلَايَةِ فِي الْأَصْلِ عِنْدَ الْأُظْلَمَةِ حِينَ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي آدَمَ «لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا» یعنی لَكُنَّا وَصَدَّعْنَا أَظْلَمَتَهُمْ فِي الْمَاءِ الْفُرَاتِ الْعَذْبِ؛ (3) اگر آنها در مسأله ولایت تحت تأثیر شیطان قرار نمی گرفتند - همان ولایتی که خدای متعال در میثاقش با بنی آدم [در عالم دَر] از آنها گرفت - همانا ارواح آنها را در اجساد مخلوق از آب شیرین می آفریدیم.

و در حدیثی دیگر از امام باقر علیه السلام در همین مورد آمده:

یعنی لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى وَلايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلايَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامِ وَقَبِلُوا طَاعَتَهُمْ فِي أَمْرِهِمْ وَنَهْيِهِمْ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا، يَقُولُ لِأَشْرَبْنَا قُلُوبَهُمُ الْإِيمَانَ، وَ

ص: 39

1- . مرحوم شبر در حق الیقین، ج 2، ص 75 می گوید: «نفس، جسمی نورانی و از عالم آسمانی است و تعلقش به این بدن مانند چراغ در خانه است نورش [به همه جا] می رسد و در همه اجزای بدن نفوذ می کند و مرگ نیز عبارت از خروج آن از این بدن و مفارقت آن از این است. جسم آن [= نفس] به غایت لطیف و شفاف است، مانند اجسام ملائکه و سایر اجساد آسمانی، که با قدرت خدای متعال محفوظ می ماند».

2- . جن 72 آیه 16.

3- . بحار الأنوار، ج 5، ص 234، ب 10، ح 9.

الطَّرِيقَةُ هِيَ الْإِيمَانُ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ وَالْأَوْصِيَاءِ؛ (1) اگر بر ولایت علی بن ابی طالب، امیرالمؤمنین و ائمه از نسل او - علیهم الصلاة والسلام - استقامت ورزند و در امر و نهیشان، فرمانبرداریشان را بپذیرند، با آب فراوان سیرابشان می کنیم؛ خدا می فرماید: «لَأَسَدٌ قَمِيْنُهُمْ مَّاءٌ عَدَقًا»؛ قلوبشان را از ایمان مالامال می کردیم و مراد از «طریقه» [= راه] همان ایمان به ولایت علی و اصیای او علیهم السلام است.

عالم ذر

مسأله: خدای متعال ارواح را حدود دو هزار سال یا بیشتر، پیش از ابدان آفرید، سپس بدن هایشان را به صورت ذره هایی قرار داد و در آن عالم [عالم ذر] آزمایششان کرد.

علی بن معمر از پدرش روایت می کند که:

از امام صادق علیه السلام درباره این قول خدای عزوجل سؤال کردم؛ آن جا که فرمود: «هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النَّذْرِ الْأُولَى»؛ (2) این [پیامبر نیز] بیم دهنده ای از [جمله] بیم دهندگان نخستین است.

حضرت فرمودند: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا ذَرَأَ الْخَلْقَ فِي الذَّرِّ الْأَوَّلِ فَأَقَامَهُمْ صُفُوفاً قُدَّامِهِ، بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَمَّنَ بِهِ قَوْمٌ وَأَنْكَرَهُ قَوْمٌ، فَقَالَ اللَّهُ: «هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النَّذْرِ الْأُولَى»، یعنی به محمد صلی الله علیه و آله حیث دَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي الذَّرِّ الْأَوَّلِ؛ (3) آن گاه که خدای تبارک و تعالی در عالم نخستین، خلق را آفرید و آنها را به صورت صفوفی مقابل خود ایستاند، محمد صلی الله علیه و آله را [به سوی آنها] مبعوث نمود؛ قومی به او ایمان آوردند و قومی انکارش نمودند. پس خدا فرمود: «این بیم دهنده ای از بیم دهندگان نخستین است» که منظورش [حضرت] محمد صلی الله علیه و آله است آن گاه که در عالم ذر نخستین، آنها را به سوی خدای عزوجل فرا خواند.

بنابراین امتحان در آن جا نسبت به الوهیت، نبوت، ولایت و شاید نسبت به معاد بوده است.

ص: 40

1- . کافی، ج 1، ص 220، ح 1.

2- . نجم 53 آیه 56.

3- . بحار الأنوار، ج 5، ص 234، ب 10، ح 7.

ظاهر برخی روایات این است که این دنیا مبتنی بر آن عالم است - ولو به نحو مقتضی - ؛ زیرا خدای تبارک و تعالی خلق را در عالم ذر و پیش از آزمونشان در این دنیا آزمود. در روایاتی متعددی نیز به این امتحان در آن عالم اشاره شده است؛ مثلاً در زیارت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام چنین آمده است:

يا مُمْتَحَنَةً، اِمْتَحَنَكَ اللهُ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ، فَوَجَدَكَ لِمَا اِمْتَحَنَكَ صَابِرَةً؛ (1) ای امتحان شده! خدا تو را امتحان کرد، پیش از آفرینش تو، و تو را بر آنچه امتحانت کرد صابر یافت.

چگونگی امتحان

سؤال: آن امتحان چگونه بود؟ روایات مربوطه گوناگونند و شاید دلیل آن، تعدد امتحان های آن جا بوده است؛ همان گونه که بشر، در دنیا نیز با امتحان های گوناگونی آزموده می شود؛ مثل ایمان، روزه، نماز، خمس، زکات، حج، جهاد و غیره؛ لذا خدای متعال می فرماید:

«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ»؛ (2) و قطعاً شما را به چیزی از [قبیل] ترس و گرسنگی، و کاهشی در اموال و جان ها و محصولات می آزماییم؛ و بشارت ده شکیبایان را.

زراره از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمودند:

اگر مردم می دانستند که آغاز خلقت چگونه بود [حتی] دو کس اختلاف نمی نمودند. سپس فرمودند: همانا خدای تبارک و تعالی پیش از آن که خلق را بیافریند، فرمود: باش [خلق شو] آبی شیرین که بهشتم و اهل طاعتم را از تو بیافرینم و باش [خلق شو] آبی شور تا از تو آتشم و اهل معصیتم را بیافرینم، سپس آن دو را امر فرمود [تا بیامیزند] و آنها با یکدیگر آمیختند. لذا [گاهی] مؤمن از کافر و [گاهی] کافر از مؤمن متولد می گردد. سپس [خدا] گل

ص: 41

1- . تهذیب، ج 6، ص 9، ب 3، ح 12.

2- . بقره 2 آیه 155.

آدم را از خاک زمین برگرفت و آن را به سختی مالید که ناگهان به صورت ذره هایی به حرکت درآمدند. به اصحاب یمین فرمود: به سلامت به سوی جنت [بروید] و به اصحاب آتش فرمود: به سوی دوزخ [بروید] که باکی ندارم. سپس به آتش فرمان [فروزش] داد و آن افروخته شد، آن گاه به اصحاب شمال فرمود: داخلش شوید، ولی آنها گریختند؛ به اصحاب یمین فرمود: داخلش شوید، آنها بی درنگ داخل شدند و خدا [به آتش] فرمود: «سرد و سلامت باش» و آن سرد و سلامت شد. آن گاه اصحاب شمال گفتند: پروردگارا! ما را بینشای، او فرمود: شما را بخشودم. پس داخل شوید، آنها رفتند و [لکن] از آن فرار کردند، آن جا بود که فرمانبرداری و نافرمانی به منصفه ظهور رسید. پس نه آنان می توانند از زمره اینان شوند و نه اینان از آنان. (1) عبارت «نمی توانند» بدین معناست که هواهایشان نمی گذارند که آنان این گونه شوند و گرنه اختیار و اراده دارند و بدین سبب، مستحق ثواب و عقاب می شوند و در غیر این صورت نه ثواب به فعلشان تعلق می گرفت و نه عقاب. قبلاً نیز بدان اشاره کردیم و آن را بیان مقتضی دانستیم، نه علت تامه؛ و تفصیل آن در علم کلام آمده است.

در حدیثی جابر از امام باقر علیه السلام و ایشان از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمودند: خدای تبارک و تعالی به ملائکه فرمود: «...إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»؛ (2) من بشری را از گلی خشک، از گلی سیاه و بدبو، خواهم آفرید. پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم، پیش او به سجده در افتید.

حضرت در ادامه فرمودند: و كان ذلك من الله تعالى في آدم قبل أن يخلقه وإحجاجاً منه عليهم. قال: فاغترف ربنا عز وجل غرقةً يمينه من الماء العذب الفرات و كلتا يديه يمين؛ این [حادثه] از جانب خدا درباره آدم علیه السلام، قبل از آن که او را بیافریند و به عنوان احتجاجی از

ص: 42

1- . محاسن، ص 282، باب بدء الخلق، ح 412 و بحار الأنوار، ج 5، ص 252، ب 10، ح 48.

2- . حجر 15، آیات 28 و 29.

ناحیه او بر آنها باشد رخ داد. در ادامه فرمودند: آن گاه خدای عزوجل با دست راستش مشتی از آب شیرین گوارا برداشت و [البته] هر دو دستش راست است.

ظاهراً مراد از واژه یمین [= دست راست] یمین و برکت است نه دست راست مادی؛ زیرا خدای متعال از جسم و مادیات منزّه است، از این رو حضرت فرمودند: هر دو دستش راست است، یعنی شومی در خدای متعال راه ندارد. حضرت ادامه دادند:

فَصَلِّصَلَّهَا فِي كَفِّهِ حَتَّى جَمَدَتْ فَقَالَ لَهَا: مِنْكَ أَخْلَقَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَعِبَادِي الصَّالِحِينَ وَالْأُمَّةَ الْمُهْتَدِينَ وَالِدُّعَاءَ إِلَى الْجَنَّةِ وَأَتْبَاعِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلَا أَبَالِي وَلَا أُسْأَلُ عَمَّا أَفْعَلُ وَهُمْ يَسْأَلُونَ؛ او را در دست خود خشک کرد تا آن سیدفت شد، آن گاه فرمود: تنها از تو پیامبران و مرسلین و بندگان صالحم و امامان هدایت گشته ام و فراخوانان به بهشت و پیروانشان تا روز قیامت را می آفرینم و باکی ندارم و درباره آن چه می کنم مورد سؤال واقع نمی شوم، بلکه آنانند که مورد سؤال واقع می شوند.

مراد از واژه «دست»، قدرت اوست که بر هیچ کسی پوشیده نیست. دلیل این که خدای متعال در افعالش مورد سؤال قرار نمی گیرد آن است که او تمام افعال خویش را طبق علم، حکمت و مصلحت انجام می دهد، لکن آدمی برخی افعال خود را طبق حکمت و مصلحت و برخی دیگر را از روی جهل، مفسده یا شک و نظایر اینها انجام می دهد، لذا در مقابل افعالش مسؤول است. خدای متعال از پیامبران علیهم السلام نیز پرسش می کند؛ در قرآن کریم آمده است:

«فَلَنْتَسَّئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ»؛ (1) پس، قطعاً از کسانی که [پیامبران] به سوی آنها فرستاده شده اند خواهیم پرسید و قطعاً از [خود] پیامبران [نیز] خواهیم پرسید.

زیرا حکمی که از جانب پروردگار می آید باید عام باشد. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز به این نکته اشاره کرده و می فرماید: اگر او پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بدنش را غسل داد، نه بدان جهت بود که - العیاذ بالله - جسم شریفش متنجس بود، بلکه برای اجرای سنت

ص: 43

[قانون شریعت] چنین کرد. (1) در عرف جدید نیز به آن، قانون مند شدن گویند. در ادامه نیز فرمودند:

ثُمَّ اعْتَرَفَ غُرْفَةً أُخْرَى مِنَ الْمَاءِ الْمَالِحِ الْأَجَاجِ فَصَلَّصَ لَهَا فِي كَفِّهِ فَجَمَدَتْ ثُمَّ قَالَ لَهَا: مِنْكَ أَخْلَقَ الْجَبَّارِينَ وَالْفَرَاعِذَةَ وَالْعُتَاةَ وَإِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَالِدُّعَاةَ إِلَى النَّارِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَأَشْيَاعِهِمْ وَلَا أُبَالِي وَلَا أُسْأَلُ عَمَّا أَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ. قَالَ: وَشَرْطُهُ فِي ذَلِكَ الْبَدَاءُ وَلَمْ يَشْتَرِطْ فِي أَصْحَابِ الْيَمِينِ؛ سَبَسَ مَشْتَى دِيْغَرِ از آب نمکین شور برگرفت و در دست خود خشک کرد تا آن که سفت شد، سپس بدان فرمود: تنها از تو، جباران و فراعنه و نافرمانان و برادران شیطان و فراخوانان به سوی آتش در روز قیامت و پیروان آنها را می آفرینم و باکی ندارم و در آنچه انجام می دهم مورد سؤال قرار نمی گیریم و آنها را باید مورد سؤال واقع شوند. راوی می گوید: امام این امر را مقید به «بداء» کرد ولی این امر را درباره اصحاب یمین شرط ننمود.

شاید مراد از واژه «بداء» در این عبارت آن باشد که این امر [جهان] از قدرت خدای سبحان خارج نشد و آنچه گفته شد علت تامه و نیز به گونه ای نبود که احتمال وقوع خلافش محال باشد؛ تا همانند اجتماع نقیضین یا ضدین و یا مساوی بودن جزء با کل محال باشد. حضرت ادامه دادند:

ثُمَّ أَخْلَطَ الْمَاءَيْنِ جَمِيعًا فِي كَفِّهِ فَصَلَّصَلَهُمَا ثُمَّ كَفَّهُمَا قُدَّامَ عَرْشِهِ وَهُمَا سُلَالَةٌ مِنْ طِينٍ؛ (2) سپس [خدا هر دو نوع] آب ها را در دستش به هم آمیخت و خشک کرد و سپس آن دورا

ص: 44

1- . در تهذیب الأحکام، ج 1، ص 469، ب 23، ح 186 چنین آمده است که حسین بن عبید می گوید: [نامه ای] به امام صادق علیه السلام نوشتم [بدین مضمون که:] آیا هنگامی که پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین ایشان را غسل دادند، خود نیز غسل [مس میت] کردند؟ حضرت در پاسخ فرمودند: «کان رسول الله صلی الله علیه و آله طاهرا مطهرا ولكن فعل أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام ذلك وجرت به السنة؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاک و پاکیزه بود، لکن علی بن ابی طالب علیه السلام آن [غسل] را انجام داد تا این سنت جاری شده باشد». این روایت در استبصار، ج 1، ص 99، ب 60، ح 3 و بحار الأنوار، ج 22، ص 540، ب 2، ح 50 نیز آمده است.

2- . تفسیر قمی، ج 1، ص 37.

پیشاپیش عرش جمع کرد در حالی که عصاره ای از گِل بودند.

زراره نیز روایت می کند که:

مردی از امام باقر علیه السلام درباره آیه: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ...» (1) «و [به خاطر بیاور] زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت» سؤال کرد. حضرت - در حالی که پدرش علیه السلام می شنید - فرمودند: پدرم به من خبر داد که خدای عزوجلّ مشتی از خاک آن سرزمین - که آدم علیه السلام را از آن آفرید - برگرفت و بر آن آب شیرین گوارا ریخت و سپس آن را چهل روز [به حال خود] واگذاشت و بعد، آب نمکین شور بر آن ریخت و چهل روز به حال خود گذاشت. زمانی که آن گِل خمیر درآمد آن را برداشت و آن را به شدت مالید و در اثر این [کار] آنها به صورت ذره هایی از چپ و راستش بیرون آمدند. او به همه آنها دستور داد که در آتش بروند. اصحاب یمین داخل آن شدند و [آتش] برایشان سرد و سلامت شد و [لکن] اصحاب شمال از این کار خودداری کردند. (2) این اذینه نیز از امام صادق علیه السلام روایت می کند که:

نزد ایشان بودیم و از مردی از شیعیانمان یاد کردیم و [در توصیف او] گفتیم: در او تندی ای وجود دارد، حضرت فرمودند: مِنْ عِلْمَةِ الْمُؤْمِنِ أَنْ تَكُونَ فِيهِ حِدَّةٌ؛ از نشانه [های] مؤمن آن است که در او تندی ای است.

راوی می گوید: عرض کردیم: عموم اصحاب ما از تندی برخوردارند؟ حضرت فرمودند: إِنَّ اللَّهَ فِي وَقْتٍ مَا ذَرَأَهُمْ أَمْرَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ - وَأَنْتُمْ هُمْ - أَنْ يَدْخُلُوا النَّارَ فَدَخَلُوهَا فَأَصَابَهُمْ وَهَجٌ، فَالْحِدَّةُ مِنْ ذَلِكَ الْوَهَجِ، وَأَمْرَ أَصْحَابِ الشَّمَالِ - وَهُمْ مُخَالِفُوهُمْ - أَنْ يَدْخُلُوا النَّارَ فَلَمْ يَفْعَلُوا فَمِنْ لَهْمٍ لَهْمٌ سَمَتْ وَلَهُمْ وَقَارٌ (3)؛ همانا وقتی خدای تبارک و تعالی آنها را آفرید به اصحاب یمین - که شما از آنها هستید - فرمود که داخل آتش شوند. آنان نیز داخل شدند و زبانه ای از آتش بدان ها رسید. این تندی ناشی از آن زبانه آتش است. به

ص: 45

1- . اعراف 7 آیه 172.

2- . کافی، ج 2، ص 7، ح 2.

3- . بحار الأنوار، ج 5، ص 241، ب 10، ح 27.

اصحاب شمال نیز که مخالفان آنانند دستور داد که داخل آتش شوند، آنها سر باز زدند و به همین سبب، چهره ای آراسته و با وقار از خود نشان می دهند.

شاید مراد از واژه «حِدَّت» در این گونه روایات، آن باشد که اهل حق برحقشان مصرّند و معتقدند که مخالفانشان بر اساس منطق و تعقل سخن نمی گویند و تنها با سروصدا و جوسازی سعی در اثبات عقاید خود دارند؛ و یا شاید از باب این سخن خدا باشد که می فرماید:

«... وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ...»؛ (1) و کسانی که با اویند، بر کافران، سخت گیر [و] با همدیگر مهربانند.

در مقابل آنان، اهل باطلند که چون معمولاً بر بطلان کارشان واقفند، لذا با وقاری ظاهری و امثال آن خود را می نمایانند تا آن واقعیت زشت را در ورای این ظاهر زیبا و خوش آیند، مخفی کنند. (2)

بنابراین دو نوع آفرینش اولیه و ثانویه درعالم ذر اتفاق افتاده است و همینطور خلقت ارواح مقدم بر ابدان شد؛ و آزمایشی انجام گرفت و مقتضی اطاعت و معصیت به وجود آمد و گفت وگویی میان خدا و مخلوقات صورت گرفت و بسیاری از اتفاقات دیگر رخ داد؛ اتفاقاتی که خدای تبارک و تعالی بر آن واقف است. البته هیچ کدام از این اتفاقات، سرنوشت حتمی ای را در این جهان (برای کسی) ایجاد نمی کنند؛ یعنی این گونه نیست که هر کسی در آن عالم فرمانبردار حق بوده حتماً در این جهان نیز فرمانبردار خواهد بود و یا هر که در آن عالم نافرمان حق بوده، حتماً در این جهان نیز نافرمان بردار خواهد بود. قبلاً نیز گفتیم که تمامی حوادث فوق مقتضی ای برای طاعت یا معصیت، در فرد ایجاد می کند نه آن که علت تامه باشد؛ چون برای خدا بدائی حاصل می شود که نزد متکلمان به معنای

ص: 46

1- . فتح 48 آیه 29.

2- . روان شناسان و جامعه شناسان نیز نظیر این سخن را گفته اند و شرح داده اند که برخی اقلیت ها خود را به برخی محاسن عادت می دهند تا با قدرت نمایی کیفی، ضعف کمی خویش را پوشش دهند.

آشکار کردن امر مخفی است؛ زیرا هیچ چیزی بر خدای سبحان مخفی نیست، نه در زمین، نه در آسمان، نه در گذشته، نه در آینده و نه در زمان فعلی.

بنابراین از مجموعه آیات و روایاتی که در این باب وارد شده اند و تواتر اجمالی نیز دارند، همین مطالب فهمیده می شود.

آفرینش آدم علیه السلام

[و ظاهراً] پس از تمامی حوادث مذکور، خدای متعال بدن حضرت آدم علیه السلام را آفرید و ابدان ذره ای را که مشتمل بر ارواح گویا و شنوا بود در او به ودیعت نهاد؛ خواه در آن عالم، نافرمان بوده باشند یا فرمانبر و خواه در این عالم نافرمان بوده باشند یا فرمانبر. سپس او در این بدنی که با دست قدرتش (1) آفرید، روحی را قرار داد که دو هزار سال یا بیشتر آفریده بود. پس از آن به فرشتگان دستور داد تا بر او سجده کنند. قرآن کریم می فرماید:

«وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ...»؛ (2) و [یاد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید.

لکن خدای متعال از پیش می دانست که آدم علیه السلام را امتحان خواهد کرد و او در این امتحان سقوط می کند - هر چند گناهی مرتکب نشد و آنچه بود ترك اولی بود - و او را به دار دنیا (دار تکلیف) خواهد آورد. بنابراین خدای سبحان او را برای زمین آفرید و خود نیز در قرآن فرمود:

«...إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...»؛ (3) من در روی زمین، جانشینی قرار خواهم داد.

او پس از خوردن آن درخت ممنوعه از بهشت رانده شد و در زمین هبوط کرد و پس از آن خدا ذریه اش را به تدریج از پشت او بیرون آورد.

ص: 47

1- دست قدرت، اضافه تشریفیه است.

2- بقره 2 آیه 34؛ اسراء (17) آیه 61؛ كهف (18) آیه 50؛ طه (20) آیه 116.

3- بقره 2 آیه 30.

وَأَهْبَطَهُ إِلَى دَارِ الْبَلِيَّةِ وَتَنَاسُلِ الذَّرِّيَّةِ؛ (1) و او را به دنیا که سرای آزمایش و ازدیاد نسل است، فرو فرستاد.

آیا آدم علیه السلام معصیت کرد؟

مسأله: مشهور میان علماء این است که خوردن درخت ممنوعه توسط آدم علیه السلام ترك اولی بود نه معصیت، و نه ترك مستحب و نه انجام مکروه. و ترك اولی مانند این است که فردی در مجلسی بنشیند، و یا به گونه ای بنشیند که سزاوار او نیست، این عمل نه حرام است، نه مکروه و نه ترك مستحب؛ بلکه تنها ترك اولی است. البته نسبت دادن [حتی] ترك اولی به پیامبران و معصومان علیهم السلام نیز برای ما روشن نیست؛ بلکه چنین افعالی را طبق حکمت خاصی می دانیم؛ و این مانند بیان برخی معصومین علیهم السلام است که ظاهراً از اعتراف به معصیت حکایت می کند، در حالی که یقیناً آنان معصومند و حتی مرتکب ترك اولی هم نمی شوند و اعترافاتی هم که در کلماتشان وجود دارد حاکی از امری تکوینی و نقص ذاتی موجود ممکن، است. آدمی با این گونه اعترافات می خواهد حق عبودیت را ادا کند و به مقدار ممکن، آن نقص ناشی از امکان را جبران کند؛ مثل کسی که جز نان خشک و آب شوری در اختیار ندارد و آن را برای پذیرایی از میهمان بزرگی بیاورد. میزبان مذکور از میهمان خود بسیار پوزش می خواهد، گو این که فعلش حتی از حیث فاعلی هم ترك اولی نیست [چون چیز دیگری نداشته که بیاورد]. بنابراین عذرخواهی او از حیث ترك اولی فعلی است و عذرخواهی می کند برای پوشاندن نقصی که آن شخص در آن، از کمال بهره مند نیست. بنابراین عذرخواهی ائمه طاهرین علیهم السلام و عمل انبیاء در پیشگاه خدا نیز از همین قبیل است.

اما اینکه بگوییم عذرخواهی های رسول اکرم و امامان علیهم السلام به درگاه خدا، تنها به عنوان

ص: 48

آموزش به دیگران است، خلاف ظاهر روایات؛ بلکه خلاف نصّ روایات است؛ - اگر چه احتمال فوق نیز از آن به دست می آید - چرا که آنان الگوهای امت هستند.

میثاق دوم

مسأله: هم چنین از روایات به دست می آید که خدای عزوجل هنگام خروج آن ذره ها از پشت آدم علیه السلام برای بار دوم و از باب تأکید، از آنها پیمان گرفت.

ابوحزمه ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمودند:

خدای سبحان در میان گروهی از ملائکه به زمین و به سوی آدم علیه السلام هبوط کرد.

منظور، از هبوط خدا، هبوط امر خداست؛ مانند این آیه شریفه که می فرماید:

«وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا»؛ (1) و [فرمان] پروردگارت فرا رسد و فرشتگان صف در صف آیند.

حضرت علیه السلام در ادامه می فرمایند:

در این زمان آدم در وادی ای بود میان طائف و مکه که بدان «روحاء» گفته می شد. حضرت در ادامه فرمودند: آن گاه خدا بر پشت آدم دست کشید و سپس ذریه اش را - که به صورت ذره هایی بودند - به فریاد خواند. امام علیه السلام ادامه دادند: آنها همان گونه که زنبورهای عسل از کندوهایشان خارج می شوند، بیرون آمدند و بر ناحیه بالای آن وادی گرد آمدند. آنگاه خدا فرمود: ای آدم! اینان ذریه تو هستند که از پشتت بیرونشان آورده ام تا برای خودم به خداوندگاری و برای محمد صلی الله علیه و آله به پیامبری از آنها پیمان بگیرم؛ همان پیمانی که يك بار قبلاً در آسمان از آنان گرفتم. آدم عرض کرد: ای پروردگار من! چگونه پشت من گنجایش آنها را یافت؟ خدا فرمود: ای آدم! با لطف صَدِّ نَعْم و قدرت نَفْذَم. آدم گفت: پروردگارا! در این پیمان از آنها چه می خواهی؟ خدا فرمود: [از آنها می خواهم که] به من هیچ شَرِك نوززند.

آدم عرض کرد: پروردگارا! پاداشش چه خواهد بود؟ فرمود: در بهشتم سکونتش می دهم. آدم

ص: 49

عرض کرد: هر که نافرمانیت کند جزایش چه خواهد بود؟ فرمود: در آتشم سکنایش می دهم. آدم عرض کرد: پروردگارا! درباره آنها عدالت ورزیدی و به یقین غالب آنها نافرمانیت خواهند کرد، اگر تو آنها را حفظ نکنی. (1) حیب سجستانی از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمودند:

آن گاه که خدای عزوجلّ ذریه آدم علیه السلام را از پشتش بیرون آورد تا برای ربوبیت خویش و نبوت هر پیامبری از آنها پیمان بگیرد، اولین کسی که از آنها برای نبوتش پیمان گرفت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله بود. سپس خدای جلّ جلاله به آدم علیه السلام فرمود: نگاه کن چه می بینی؟ حضرت می فرماید: آدم علیه السلام به ذریه اش که به صورت ذره هایی آسمان را پر کرده بودند، نگاه کرد و گفت: پروردگارا! ذریه ام چه فراوانند! برای چه آنها را آفریدی؟ با گرفتن پیمان از آنها، از ایشان چه می خواهی؟ خدای عزوجلّ فرمود: [از آنها می خواهم] که مرا بپرستند، به من هیچ گونه شرکی نوزند و به فرستادگانم ایمان بیاورند و از ایشان پیروی کنند. (2)

ذره ها چگونه گرد آورده شدند؟

واضح است که ذرات غیر قابل شمارش را می توان در مکانی کوچک گرد آورد؛ بعنوان مثال در دانش جدید اثبات شده است که هر سلول زنده از سه قسمت تشکیل شده است؛ و هر يك از سلول ها را به دیوار، در و کارگرانی تشبیه کرده اند که در میانش اتاق فرمان و اداره قرار گرفته و این ها از سه هزار طبقه تشکیل شده است. کارگران چیزهایی را از بیرون دیوار به داخل می آورند و سپس آنها را به مواد سازگار با بدن مانند: اجسام، خواص، رنگها و غیره تبدیل می کنند. آن اتاق های سه هزار طبقه ای، محل رهبری و صدور فرمان اند و برای هر سلول زنده مغزی متناسب با آن وجود دارد که مرکز فرماندهی آن به شمار می آید.

اگر علم جدید در کشفیات خود يك سلول زنده را این قدر پیچیده می بیند، پس درباره

ص: 50

1- . بحار الأنوار، ج 5، ص 259، ب 10، ح 66.

2- . کافی، ج 2، ص 8، ح 2.

آفریده های گوناگون خدای سبحان که از ذره تا کهکشان را شامل می شود چه باید گفت؟! علاوه بر این، شاید موجوداتی هزاران هزار بار کوچک تر از ذره و هزاران هزار بار بزرگ تر از کهکشان های شناخته شده وجود داشته باشند؛ خدای عزوجل می فرماید:

«... صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَنْتَنَ كُلَّ شَيْءٍ...»؛ (1) این صنع خدایی است که هر چیزی را در کمال استواری پدید آورده است.

پس به حکم عقل و نقل، قدرت خدای سبحان به محال تعلق نمی گیرد؛ زیرا نقص در ذات محال است - که شدنی نیست - نه در کم و کیف قدرت خدا. تفصیل این سخن را - اگر خواسته باشید - در علم کلام باید جست.

بنابراین هر چه در دایره محالات قرار نگیرد، چه کوچک و چه بزرگ و چه در کمیت و کیفیت متعلق قدرت خدای سبحان است.

در کتاب بحار الأنوار و مانند آن ده ها روایت که بیان گر این گونه حقایق اند وجود دارد که ما برخی از آنها را در امتحان اول، امتحان دوم و حتی امتحان سوم ذکر کردیم. (2)

مشابهات در روایات

چگونگی الفاظ متشابه در روایات همانند الفاظ متشابه در آیات قرآن است. و متشابهات، چه در قرآن و چه در روایات به خاطر این است که خدای متعال مردم را بیازماید و دانسته شود که چه کسی قلب منحرف دارد؛ خدای سبحان خود می فرماید:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ * رَبَّنَا

ص: 51

1- . نمل 27 آیه 88.

2- . ظاهراً منظور مرحوم مؤلف از سه محل فوق، بحث های آفرینش ارواح ص 33، عالم ذر (ص 40) و میثاق دوم (ص 49) باشد.

لا تُرْغُ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ»؛ (1) او کسی است که این کتاب [=قرآن] را بر تو نازل کرد که قسمتی از آن، آیات محکم [=صریح و روشن] است. آنها اساس کتابند؛ [و هر گونه پیچیدگی در آیات دیگر، با مراجعه به اینها برطرف می گردد.] و [قسمتی] دیگر متشابهاتند [=آیاتی که به خاطر بالا بودن سطح مطلب و جهات دیگر، در نگاه اول، احتمالات مختلفی در آن می رود، ولی با توجه به آیات محکم، تفسیر آنها آشکار می گردد.] اما آنها که در دلپایشان انحراف است، برای فتنه جویی و طلب تأویل آن [به دلخواه خود،] از متشابه آن پیروی می کنند، با آنکه تأویلش را، جز خدا و راسخان در علم، نمی دانند. [آنها که به دنبال فهم و درک اسرار همه آیات قرآن در پرتو علم و دانش الهی اند] می گویند: ما بدان ایمان آوردیم، همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست. و جز خردمندان کسی متذکر نمی شود [و این حقیقت را درک نمی کنند راسخان در علم، می گویند: پروردگار! دل هایمان را، بعد از آن که ما را هدایت کردی، [از راه حق] منحرف مگردان؛ و از سوی خود، رحمتی بر ما ببخش، زیرا تو بخشنده ای.

هیچ موجود مجردی جز خدا نیست

مسأله: علاوه بر این که در کتاب های کلامی خود بیان کرده ایم، قبلاً نیز گفتیم که مجرد بودن موجودی جز خدای سبحان محال است. ادله ای که حکما بر خلاف این گفته آورده اند محل اشکال است که تکرار آنها در این جا لازم نیست. همچنین روایاتی که دلالت بر عدم تجرد غیر خدا می کنند نیز متعدّدند که در ذیل به برخی از آنها اشاره می کنیم:

امام صادق علیه السلام به ابوبصیر فرمودند:

إِنَّ الْأَرْوَاحَ فِي صَيْفَةِ الْأَجْسَادِ فِي شَجَرَةٍ فِي الْجَنَّةِ تُعَارَفُ وَ تُسْأَلُ؛ (2) ارواح مانند بدن هاینده و در بهشت در درختی قرار دارند [و در آن جا] با یکدیگر آشنا می شوند و با هم سؤال و جواب می کنند.

ص: 52

1- . آل عمران 3، آیات 7 و 8.

2- . بحار الانوار، ج 6، ص 269، ب 8، ح 121.

امام باقر علیه السلام نیز از پدرش روایت می کند که فرمودند:

إِنَّ رُوحَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا أُمِرَتْ أَنْ تَدْخُلَ فِيهِ فِكْرُهُتَهُ، فَأَمَرَهَا أَنْ تَدْخُلَهَا كُرْهًا وَتَخْرُجَ كُرْهًا؛ (1) همانا آن گاه که به روح آدم علیه السلام امر شد که داخل آن [بدن] شود، آن را ناخوش داشت؛ آن گاه [خدا] به آن امر کرد تا با کراهت داخل آن شود و با کراهت از آن خارج گردد.

ابوولاد از امام صادق علیه السلام روایت می کند و می گوید:

قلت له: جُعِلَتْ فِدَاكَ يَرُوءُونَ أَنَّ أَرْوَاحَ الْمُؤْمِنِينَ فِي حَوَاصِلِ طَيُورٍ خُضِرَ حَوْلَ الْعَرْشِ، فَقَالَ: لَا. الْمُؤْمِنُ أَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ أَنْ يَجْعَلَهُ فِي حَوْصَلَةِ طَيْرٍ وَلَكِنْ فِي أَبْدَانٍ كَأَبْدَانِهِمْ؛ (2) به ایشان عرض کردم: فدایت شوم می گویند: ارواح مؤمنان در چینه دان پرندگانی سبز قرار دارند که پیرامون عرشند؟! حضرت فرمودند: خیر، مؤن نزد خدای عزوجل گرامی تر از آن است که او را در چینه دان پرنده ای قرارش دهد. آنها در [قلب] بدن هایی نظیر بدن هایشان [در این دنیا] هستند.

یونس از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمودند:

... فَإِذَا قَبَضَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ صَيَّرَ تِلْكَ الرُّوحَ فِي قَلْبٍ كَقَالِبِهِ فِي الدُّنْيَا فَيَأْكُلُونَ وَيَشْرَبُونَ، فَإِذَا قَدِمَ عَلَيْهِمُ الْقَادِمَ عَرَفُوهُ بِتِلْكَ الصُّورَةِ الَّتِي كَانَتْ فِي الدُّنْيَا؛ (3) هنگامی که خدای عزوجل روح را قبض می کند، آن را در قلبی [دیگر] مانند کالبد این دنیایی اش قرار می دهد، آن گاه می خورند و می نوشند و هنگامی که کسی بر آنها وارد می شود او را به همان صورتی که در دنیا بود [می بینند و] می شناسند.

در کتاب کافی آمده است که حبه عرنی گفت:

به همراه امیرالمؤمنین علیه السلام به اطراف کوفه رفتیم. حضرت در وادی السلام ایستادند، به طوری که گویا گروهی را مخاطب قرار داده است... سپس ردایش را [بر زمین] انداخت تا بر آن بنشیند و به من فرمودند: «ای حبه! این نبود مگر سخن گفتن با مؤنی یا مأنوس شدن

ص: 53

1- . همان، ج 11، ص 108، ب 1، ح 15.

2- . کافی، ج 3، ص 244، ح 1.

3- . همان، ص 245، ح 6.

با او! گفتیم: یا امیرالمؤمنین! آیا آنها چنین اند و امکان سخن گفتن و انس گرفتن با آنها وجود دارد؟ حضرت فرمودند: «آری، اگر [پرده غیب] بر تو گشوده می شد، آنها را به صورت حلقه هایی می دیدی که زانو در بغل گرفته با یکدیگر سخن می گویند». گفتیم: آنها اجسام اند یا ارواح؟ حضرت فرمودند: «ارواحند». (1) ابوالمقدام نیز از امام صادق علیه السلام و ایشان از پدرش روایت می کند که فرمودند:

و الله ما من عبد من شيعتنا ينام إلا أضعده الله عز وجل روحه إلى السماء فيبارك عليها، فإن كان قد أتى عليها أجلها جعلها في كنوز رحمته وفي رياض جنته وفي ظل عرشه، وإن كان أجلها متأخراً بعث بها مع أمته من الملائكة ليردوها إلى الجسد الذي خرجت منه لتسكن فيه؛ (2) به خدا سوگند! هیچ بنده ای از میان شیعیان ما به خواب نمی رود جز آن که خدای عزوجل روحش را به سوی آسمان بالا می برد و به او عنایت می کند، آن گاه اگر اجلس فرارسیده باشد آن [روح] را در گنج هایی از رحمتش و در باغ های بهشتیش و در سایه عرشش قرار می دهد و اگر اجلس دیرتر باشد آن را با فرشتگان نگاهبانش بر می گرداند تا به بدنی که از آن بیرون آمده باز گردد و در آن آرامش یابد.

در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم:

إنَّ العباد إذا ناموا خرجت أرواحهم إلى السماء، فما زأت الروح في السماء فهو الحق و ما زأت في الهواء فهو الأضغاث؛ (3) هرگاه بندگان به خواب می روند ارواحشان به سوی آسمان می رود و آنچه که روح در آسمان می بیند حق است و آنچه در هوا می بیند [خواب های] پریشان.

ظاهراً منظور از واژه «هوا» محدوده ای است که در آن هوا (اتمِسْفِر) هست؛ زیرا مقداری که از زمین فاصله بگیریم و بالا رویم از جو زمین خارج شده و دیگر هوایی نخواهد بود.

ص: 54

1- . همان، ص 243، ح 1.

2- . همان، ج 8، ص 212، ب 8، ح 259.

3- . امالی، شیخ صدوق، ص 145، مجلس 29، ح 16.

حضرت علی علیه السلام نیز می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» (1) فالله يتوفى الأنفس كلها، فما رأت وهي عندَه في السماء فهي الرؤيا الصادقة، وما رأت إذا أُرْسِلَتْ إلى أجسادها تلقتها الشياطين في الهواء فكذبتها وأخبرتها بالباطيل فكذبت فيها؛ (2) خدا فرموده: «خدا ارواح را به هنگام مرگ قبض می کند و ارواحی که نمرده اند نیز به هنگام خواب می گیرد؛ سپس ارواح کسانی که فرمان مرگشان را صادر کرده نگه می دارد و ارواح دیگری را [که باید زنده بمانند] باز می گرداند تا سرآمدی معین». بنابراین خدا همه ارواح را قبض می کند و آنچه در آن حال می بینند رؤای صادق خواهد بود و هنگامی که به سوی بدن ها فرستاده می شوند، شیاطین در هوا با آنها برخورد می کنند و به او دروغ می گویند و اخبار درهم را بدانها می دهند، پس آنچه می بینند در آن دروغ گفته می شود.

در المناقب روایت شده که در حضور مأمون سؤال و جوابی میان صباح بن نصر هندی و عمران صابی، و امام رضا علیه السلام رد و بدل شد که شرح آن چنین است: عمران می گوید:

آیا چشم، نور مرکب است، یا روح اشیاء را از منظر چشم می بیند؟ حضرت می فرماید:

الْعَيْنُ شَحْمَةٌ وَهُوَ الْبَيَاضُ وَالسَّوَادُ، وَالنَّظَرُ لِلرُّوحِ دَلِيلُهُ، - إلى أن قال عليه السلام: - الروح مسكناها في الدماغ وشعاعها منبث في الجسد بمنزلة الشمس دارتها في السماء وشعاعها منبسط على الأرض؛ (3) چشم که همان سیاهی و سفیدی است، پی ای است و نگاه به روح تعلق دارد - تا این که فرمودند - قرارگاه روح در مغز است و شعاعش در بدن گسترده شده، درست مثل خورشید که قرص آن در آسمان است و نورش بر زمین گسترده است.

محمد بن مسلم نیز از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمودند:

إِنَّ الرُّوحَ مُتَحَرِّكٌ كَالرَّيْحِ، وَإِنَّمَا سُمِّيَ رُوحًا لِأَنَّهُ إِشْتَقَّ إِسْمَهُ مِنَ الرَّيْحِ، وَإِنَّمَا أُخْرِجَهُ عَلَىٰ

ص: 55

1- . زمر 39 آیه 42.

2- . بحار الأنوار، ج 58، ص 193، ب 44، ح 74.

3- . مناقب، ج 4، ص 353، فصل في علمهع.

لَفْظَةُ الرُّوحِ لِأَنَّ الرُّوحَ مُجَانِسٌ لِلرِّيحِ؛ (1) روح همانند باد، متحرك است. و بدین خاطر روح نامیده شده، که نامش از ریح [= باد] برگرفته شده و بدین سبب از آن به روح تعبیر شده که هم جنس باد است.

«واوی» بودن ماده روح و «یایی» بودن ماده ریح اشکالی بر تفسیر امام علیه السلام ایجاد نمی کند، زیرا گفته امام، طبق آنچه در کتاب شرح نظام نیز آمده، در قلمرو اشتقاق کبیر مطرح می شود و علاوه بر آن متقارب بودن «واو» و «یاء» در دو واژه روح و ریح که زمینه قلب «یاء» به «واو» را فراهم می کند، استبعاد فوق را تضعیف می کند و اصولاً به خاطر همین است که قافیه شعر، گاه «واوی» می شود و گاه «یایی» و ضروری هم متوجه آن نمی کند. (2) همین راوی از امام صادق علیه السلام و او از پدرانش و ایشان از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کنند که فرمودند:

لا ينام المسلم و هو جُنب، و لا ينام إلا على طهور، فإن لم يجد الماء فليتييم بالصعيد، فإن روح المؤمن ترفع إلى الله تبارك و تعالی فيقبلها ويبارك عليها فإن كان أجلها قد حصر جعلها في كنوز رحمته و إن لم يكن أجلها قد حصر بعث بها مع أمناؤه من ملائكته فيردونها في جسدها؛ (3) مسلمان با حال جنابت نمی خوابد و همیشه با وضو می خوابد؛ اگر آب نیابد بر خاک تیمم می کند؛ چرا که روح مؤن [به هنگام خواب] به سوی خدای تبارک و تعالی بالا می رود و [خدا] او را می پذیرد و او را مورد عنایت و برکت قرار می دهد، حال اگر اجلس رسیده و حاضر باشد [خدا] آن [روح] را در گنج های رحمتش قرار می دهد و اگر اجلس نرسیده باشد، او را به همراه ملازمانش از فرشتگان می فرستد تا به بدنش بازگردانند.

در برخی روایات وارد شده و فقها نیز در کتاب های خود بدین امر پرداخته اند (4) که اگر

ص: 56

1- . معانی الأخبار، ص 17، ح 12.

2- . رك: المقدمات، بخش خلاصة العروض، اثر مؤلف.

3- . خصال، ص 613.

4- . در وسائل الشیعه، ج 3، ص 356، ب 9، ح 3856 از امام صادق علیه السلام چنین می خوانیم: مَنْ أوى إلى فراشه ثم ذكر أنه على غير طهر تييم من دثار ثيابه؛ هرکس به بستر خود برود و سپس به یادش آمد که با وضو نیست بر لباس رویش تیمم کند. نیز در بحار الأنوار، ج 73، ص 182، ب 39، ح 6 و مکارم الأخلاق، ص 288، از ایشان روایت شده که فرمودند: مَنْ تَطَهَّرَ ثُمَّ أوى إلى فراشه بات و فراشه کمسجده و إن ذكر أنه على غير وضوء فليتييم من دثاره كائنا ما كان فإن فعل ذلك لم يزل في الصلاة و ذكر الله عزوجل؛ هرکس وضو بگیرد و سپس به بستر خود رود، می خوابد در حالی که بستر او مانند مسجدهش است و اگر یاد آورد که وضو ندارد بر لباس رویش تیمم کند هر چه باشد، اگر او چنین کند همواره در نماز و یاد خدای عزوجل خواهد بود. در این باره می توانید به الفقه، ج 16، کتاب الطهاره، ص 188 مراجعه کنید.

کسی حال وضو گرفتن ندارد، تیمم کند، حتی بر روی لحافی که بر خویش انداخته است و این حکم از مصادیق همان راحتی ای است که خدا در قرآن برای انسان مقرر داشته و فرموده:

«يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ»؛ (1) خدا، راحتی شما را می خواهد، نه زحمت شما را.

ما در تفسیر موضوعی (2) خود اشاره کرده ایم که: در آیه فوق، عبارت «لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ» از نظر مرتبه، مقدم بر عبارت پیشین خود است و سرّ تأخیر آن در بیان، آن است که آیه در مقام بیان آسانی است، لذا مقتضی تقدم آن است (3) در غیر این صورت، وجهی برای گفتن عبارت فوق جز تأکید نبود و تأکید هم خلاف اصل است، و الله العالم.

در کتاب کافی از ابی بصیر روایت شده که امام صادق علیه السلام فرمودند:

آن گاه که میان او [=محتضر] و سخن، فاصله می افتد [و قدرت تکلم را از دست می دهد] رسول خدا صلی الله علیه و آله و هر که را خدا بخواهد نزد او می آیند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در طرف راست و دیگران در طرف چپ می نشینند و رسول الله صلی الله علیه و آله به او می فرماید: آنچه که امید می داشتی، اینک در مقابل توست و آنچه از آن می ترسیدی از آن ایمنی یافته ای. سپس دری به سوی بهشت به روی او باز می کند و به او می فرماید: این منزلگاه تو در بهشت است؛ البته اگر

ص: 57

-
- 1- . بقره 2 آیه 185. درباره قاعده یسر می توانید به القواعد الفقهیه، ص 125 تألیف مرحوم مؤلف مراجعه کنید.
 - 2- . این تفسیر ده جلدی تاکنون به صورت دست نوشته باقی مانده است.
 - 3- . ر.ک: البلاغة، همین قلم.

بخواهی به دنیا بازت می گردانیم و در آن جا طلا و نقره خواهی داشت. او می گوید: من کاری در دنیا ندارم [نمی خواهم به دنیا بازگردم]. در این هنگام است که رنگش سفید و پیشانیش عرق آلود و لباسش منقبض و گلویزش باز و چشم چپش اشک آلود می شود هر کدام از این نشانه ها را که دیدی بدان اکتفا کن [بدان که لحظات آخر عمرش است]. سپس زمانی که جان از بدنش خارج می شود [اموال دنیا] بر او عرضه می گردد همان گونه که بر او عرضه شد [لیکن او دوباره] آخرت را برمی گزیند. آن گاه تو در میان غسل دهندگان او را غسل می دهی و در میان زیر و برکنندگانش (در هنگام غسل) او را زیرورو می کنی. زمانی که او در کفن هایش گذاشته و بر تختش [= تابوتش] قرار داده می شود، روحش خارج می شود و (با فاصله) یک قدم پیشاپیش آن گروه (تشییع کننده) راه می رود و ارواح مؤمنین او را تحویل می گیرند، بر او سلام می کنند و او را به نعمت هایی که خدای جلّ ثنائه برایش مهیا کرده بشارت می دهند. پس آن گاه که او را در قبر می گذارند، روحش تا میان تنه اش به سوی آن بازگردانده می شود؛ سپس از آنچه می داند مورد سؤال قرار می گیرد؛ اگر طبق آنچه می دانسته عمل کرده باشد آن دری که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او نشان داد برایش باز می گردد و نور و پرتو آن و خنکی و بوی خوش آن بر او وارد می شود. (1)

ص: 58

حالت ها و توانایی های روح

مسأله: روح دارای حالات و توانایی های ویژه ای است که در روایت پیشین از آن یاد شد و حتی خود ما نیز برخی از آنها را در حال خواب مشاهده می کنیم؛ چه بسا کسانی که قدرت احضار ارواح دارند، در حال بیداری مشاهده کنند. بر این اساس، نباید این گونه حالات و توانایی هایی که در برخی روایات آمده بعید دانست؛ اینها گاه بر حواس ما نیز پوشیده و از آن دور نیستند. حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين عليهم السلام نیز امر غریبی نیست؛ امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

يا حَارَ هَمْدَانِ مَنْ يَمُتْ يَرِنِي *** مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قَبْلًا (1)

«ای حارث همدانی! هر که بمیرد؛ چه مؤن و چه منافق، مرا در مقابل خود می بیند».

روح نیرومند توان آن را دارد که اجسام متعددی بیافریند؛ مانند آنچه از برخی شعبده بازان و ساحران به چشم خود می بینیم، آنها اجسام متعددی می آفرینند لکن تمامی اینها فریب و پوشالی است؛ اما بر خلاف اینها، اولیای خدا مانند پیامبر و ائمه معصومین عليهم السلام حقیقتاً چنین می کنند و لذا در روایاتی به حضور امیرالمؤمنین علیه السلام بر سر جنازه خویش اشاره شده است.

و شاید بتوان آن را تشبیه کرد به این که وقتی شخصی يك کلام می گوید و میلیون ها نفر

ص: 59

1- . امالی، شیخ مفید، ص 7، مجلس اول و بحار الأنوار، ج 6، ص 181.

از طریق تلویزیون و رادیو بشنوند و چهره آن شخص را در تصویر تلویزیونی اش ببینند.

آنان که کتاب های غربی ها و غیره را درباره ارواح، جنیان و ملائکه ملاحظه کرده اند به راحتی مطلب مذکور را درک می کنند؛ مثل کتاب «انسان روح است نه بدن»، نگاشته یکی از دانشمندان مصری و در سه جلد. در این کتاب بسیاری از این امور ثبت شده است.

هشام بن حکم روایت می کند که امام صادق علیه السلام در جواب سؤال کسی فرمودند:

الرُّوحُ جِسْمٌ رَقِيقٌ قَدْ أَلِيسَ قَالِبًا كَثِيفًا - إِلَى أَنْ قَالَ: - أَفَيْتَلَا شَا الرُّوحَ بَعْدَ خُرُوجِهِ عَنْ قَالِبِهِ أَمْ هُوَ بَاقٍ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَلْ هُوَ بَاقٍ إِلَى وَقْتِ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَبْطُلُ الْأَشْيَاءُ وَتَفْنَى فَلَا حِسَّ وَ لَا مَحْسُوسَ، ثُمَّ أُعِيدَتِ الْأَشْيَاءُ كَمَا بَدَأَهَا مُدَبِّرُهَا؛ (1) روح، جسم رقیقی است که قالب مادی پرتراکم بر آن پوشانده شده است... باز می پرسد: آیا پس از آن که روح از قالبش خارج می شود متلاشی می گردد؟ حضرت می فرماید: [نه] بلکه باقی می ماند تا آن روزی که در صور دمیده شود، آن گاه اشیاء نابود و فانی می گردند و دیگر نه حسی می ماند و نه محسوسی. سپس آن اشیاء به همان صورت که خدا آغازشان کرد بازگردانده می شوند.

مشاهدات شخصی خود و آنچه برخی افراد معتمد برایم نقل کرده اند و همچنین داستان های فراوانی بر پاره ای از اینها دلالت می کند. در ذیل به چند نمونه از آن اشاره می کنیم:

مرحوم سید حسین قمی رحمه الله

مرحوم سید حسین قمی رحمه الله (2) مرحوم سید حسین قمی رحمه الله در کهولت به بیماری سرطان مبتلا می شود. او چند ساعت پیش از وفاتش در بیمارستان بغداد از هوش می رود و [ناگهان لحظاتی] پیش از آن که خدا روحش را قبض کند چشمانش را باز می کند و در حالی که می گوید: «آقا دارد می آید! آقا

ص: 60

1- . احتجاج، ج 2، ص 349.

2- . آية الله العظمى سید حسین طباطبائی قمی 1282 - 1366 ه. ق یکی از مراجع تقلید بزرگ و مشهور به ورع و تقوا بوده است.

دارد می آید!» با اصرار می خواهد که او را بنشانند. کسانی که گرد بالینش بودند، گمان می کنند که وی از روی هواس پرتی سخن می گوید، لکن با اصرار وی، او را می نشانند. آن گاه او متوجه درِ اتاق می شود و می گوید: «السلام عليك يا أميرالمؤمنين!» سپس چشمانش را می بندد و روح مطهرش از دنیا مفارقت می کند.

لحظات آخر

نظیر داستان فوق برای جدّه نگارنده به نام «بی بی عصمت»⁽¹⁾ اتفاق افتاده است. او اندکی پیش از وفاتش که در حالت اغما به سر می برده چشم باز کرده، متوجه درِ اتاق می شود و گوید: «السلام عليك يا أبا عبد الله!» و سپس چشم بر هم می نهد و از دنیا می رود.

یکی از آثار تولی

شخصی که در کربلای معلّی می زیست و در مجالس امام حسین علیه السلام خدمت گزاری می کرد و مرد دین دار و عابدی هم بود، در لحظه وفات، چشم باز می کند و بر امام حسین علیه السلام به گونه ای سلام می دهد که به شخص حاضر، نه غایب سلام می دهند، و سپس جانش از جهان رخت می بندد. رحمهم الله جميعاً.

چنین داستان هایی بسیارند⁽²⁾ و شاید بسیاری از ما شاهد کثیری از آنها بوده باشیم.

ص: 61

1- . او همان طور که در کتاب دیگری از مؤف مرحوم به نام والدتی آمده: عصمة الشریعه نیز خوانده می شد. او زنی عابد و زاهد بود و در حدود سال 1394 ه. ق در بغداد وفات یافته و در مقبره خاندان شیرازی واقع در جنوب غربی حرم مطهر امام حسین علیه السلام در کربلای مقدس به خاک سپرده شد. در این باره می توانید به مقدمه کتاب الفضیلة الإسلامیه، ج 4، اثر مؤلف، مراجعه کنید.

2- . در آخر کتاب والدتی مرحوم مؤف داستانی را از کرامات امام حسین علیه السلام از قول یکی از شاگردان مرحوم میرزای نائینی قدس سره، درباره مرحوم نائینی نقل می کنند و در آن می نویسد: روزی من و یکی از دوستانم پیاده از نجف به سوی کربلا می رفتیم، من در راه بیمار شدم تا آن که به کربلا رسیدیم. در آن جا من از هوش رفتم. در آن حال پرده از مقابل چشمم کنار رفت و ناگهان چهارده معصوم علیهم السلام را دیدم که مرا احاطه کرده بودند و این در حالی بود که همه امور مربوط به دنیا از من گرفته شده بود و حتی ذهنم از علوم دنیوی نیز پاک شده بود و در آن، چیزی جز آنچه از علوم اهل بیت علیهم السلام فرا گرفته بودم نمانده بود... در آن حال دیدم دوست سیدم نزد ضریح مقدس حضرت از طرف سر مطهر ایستاده و شفایم را از خدا می خواهد و او را به حق امام حسین علیه السلام قسم می دهد. پس از آن احساس کردم که خدا دعایش را به شفاعت امام حسین علیه السلام پذیرفته و ناگهان خودم را شفا یافته و بی هیچ بیماری ای در جای خویش در خانه دیدم. در آن وقت برخاستم وضو ساختم، و به زیارت حضرت رفتم، در ایوان مقدس به آن دوست سیدم برخورددم. او که در حال خارج شدن از حرم شریف بود، تا مرا دید بسیار تعجب کرد و گفت: تو در حال احتضار بودی که من تو را ترك کردم و آمدم تا شفایت را از امام علیه السلام بخواهم، تو چطور این جایی! زمانی که داستان آن مکاشفه را برایش گفتم بسیار خوشحال شد و گفت خدا را شکر که شفایت را دادند و حقایقی را به من نشان داد تا ایمان و عقیده ام افزون گردد. آری اینان نزد خدای عزوجلّ مقام عظیمی دارند.

مسأله: تعبیر «رَدُّ الرُّوحِ إِلَىٰ وِرْكِيهِ» [= روح تا میان تنه به سوی او برگردانده می شود] در روایت پیش به معنای زنده شدن میت در عالم قبر نیست، بلکه بدین معناست که بخشی از روح به گونه ای که با مرگ منافعی نباشد به جسد باز می گردد و این پدیده از آن دسته پدیده هایی است که با چشم عادی قابل مشاهده نیست؛ نظیر این حالت را خود ما در هنگام خواب می بینیم؛ در آن هنگام بخشی از روح در داخل بدن می ماند لکن تمام روحی نیست که در هنگام بیداری داخل بدن است.

روح، مانند تمام امور مادی و معنوی در این دنیا دارای مراتب است؛ مثلاً شجاعت مراتبی دارد که - مثلاً - از مرتبه کشتن عقرب و مار آغاز می شود و بدان مرتبه از شجاعت می رسد که فرد بگوید:

وَاللَّهِ لَوْ تَظَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَيَّ قِتَالِي لَمَا وَلَّيْتُ؛ (1) به خدا سوگند اگر همه اعراب پشت به پشت هم دهند و به نبرد من برخیزند روی برنخواهم تافت.

و البته مراد از عرب، همه شجاعان جهانند، نه فقط مردم عرب.

مادیات نیز دارای مراتب بزرگ و کوچکی هستند، از ذره تا کهکشان ها. بعنوان نمونه نگارنده خود کسانی را دیده است که می توانستند با نفس قوی ای که دارند، روح شان را از

ص: 62

بدن هایشان خلع کنند و پس از آن این روح بود که رفت و آمد می کرد و سخن می گفت و بر می داشت و می داد. بدن بی حرکت نیز آن جا افتاده بود. شاید برای اثبات آن دلیلی بهتر از دیدن نباشد.

رابطه روح و بدن

مسأله: روح همانند جسم، شاد و غمگین می شود، احساس ترس و امنیت می کند و هم چنین برخوردار از انواع لذت ها و ناخوشی ها می گردد.

خواب مغناطیسی (هیپنوتیزم) بر اعتقاد مادیون حتی نزد خودشان مهر بطلان زده؛ آنها که می گفتند: هر چیزی ماده پرتراکم است و این تنها جسم است که وجود دارد، نه روح، بدان معنا که گفتیم؛ و در تفسیر آنان، روح، تنها عبارت از بخار خون است.

رابطه روح با نفس

مسأله: ظاهراً روح غیر از نفس و آن دو غیر از عقل اند. روح مایه حیات است و نفس چیزی در درون آدمی است که او را به نیک و بد فرمان می دهد.

لذا هرگاه در قرآن از روح سخن گفته شده، خدای متعال به ستایش آن پرداخته و هرگاه سخن از نفس به میان آورده او را میان مدح و ذم قرار داده است؛ [\(1\)](#) برای مثال در

ص: 63

1- . نیز برای مثال در سوره های هود 11 آیه 105، زمر (39) آیه 56 و فجر (89) آیات 27 - 30 به ترتیب چنین می خوانیم: «يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ»؛ آن روز [قیامت و زمان مجازات] که فرا رسد هیچ کس جز به اجازه او سخن نمی گوید: گروهی بدبختند و [گروهی] خوشبخت. «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ»؛ [این دستورها برای آن است که] مبادا کسی روز قیامت بگوید: افسوس بر من از کوتاهی هایی که در اطاعت فرمان خدا کردم و از مسخره کنندگان [آیات او] بودم! «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّاتِي»؛ تو ای روح آرام یافته! به سوی پروردگارت باز گرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است. پس در سلك بندگانم در آی. و در بهشتم وارد شو!.

«وَنَفْسٍ وَّ مَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»؛ (1) و قسم به جان آدمی و آن کس که آن را [آفریده و] منظم ساخته سپس فجور و تقوا [شر و خیرش] را به او الهام کرده است.

و البته گاهی نیز بر یکدیگر اطلاق می شوند.

به هر تقدیر از آیات، روایات و ادله عقلی استفاده می شود که همه اینها اموری مادی اند هر چند با هم متفاوتند؛ مانند طلا، برلیان و خاک، که در عین اختلاف جوهری ای که دارند، همگی اموری مادی هستند.

علاوه بر این، صفات نفسانی ای از قبیل شجاعت و ترس، بخشش و بخل، عدالت و ظلم و مانند آن هم، همگی اموری مادی و مخلوقند. روایاتی که در زمینه جنود عقل و جهل در بحار الأنوار (2) و غیر آن آمده، دال بر این مطلبند و گرنه معقول نیست که چیزی اثر

ص: 64

1- . شمس 91، آیات 7 و 8.

2- . در بحار الأنوار، ج 1، ص 109 و 111، ب 4، ح 7، چنین می خوانیم: سماعه می گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم و [علاوه بر من] گروهی از محبان و دوستان حضرتش نیز نزدش بودند که سخن از عقل و جهل به میان آمد. امام علیه السلام فرمودند: عقل و لشکریانش را بشناسید تا هدایت یابید. سماعه می گوید عرض کردم: به فدایت شوم جز آنچه به ما شناسانده ای چیزی نمی دانیم. در این هنگام امام علیه السلام فرمودند: خدای عزوجل عقل، که اولین مخلوق روحانی در جانب راست عرش بود را از نور خویش آفرید و به او فرمود: پشت کن، او پشت کرد. سپس به او فرمود: روی کن، او رو کرد. آن گاه خدای تبارک و تعالی فرمود: به آفرینش بزرگ آفریدمت و بر تمامی آفریدگانم گرامیت داشتم. امام علیه السلام در ادامه فرمودند: سپس جهل را از آب دریایی شور و ظلمانی آفرید و به او فرمود: پشت کن، او پشت نمود. سپس به او فرمود: روی کن، او رو نکرد. آن گاه به او فرمود آیا تکبر ورزی؟ و او را لعن نمود. سپس هفتاد و پنج لشکر برای عقل قرار داد. زمانی که جهل چیزی را که خدا با آن عقل را گرامی داشته و چیزی را که به او بخشیده، دید، دشمنی او را در دل گرفت. آن گاه جهل گفت: ای پروردگار من! این عقل هم آفریده ای مثل من است، او را آفریدی و گرامیش داشتی و نیرومندش ساختی در حالی که من که ضد اویم نیرویی در برابر او ندارم؛ پس لشکریانی مانند آنچه بدو دادی به من عطا کن. خدا فرمود: باشد، لکن اگر پس از آن نافرمانی کنی تو و لشکریانت را از رحمتم بیرون می کنم، او گفت: قبول می کنم. آن گاه هفتاد و پنج لشکر به او داد. پس، آن هفتاد و پنج لشکری که به عقل داده شد عبارتند از: [این لشکریان متضاد عقل و جهل بدین شرحند: خیر، که وزیر عقل است و ضد آن، شر است که وزیر جهل است؛ و ایمان، ضدش کفر؛ و تصدیق، ضدش انکار؛ و امید، ضدش نومیدی؛ و عدالت، ضدش ستم؛ و رضا، ضدش نارضایتی؛ و شکر، ضدش کفران؛ و طمع، ضدش یأس؛ و توکل، ضدش حرص؛ و رأفت، ضدش قساوت؛ و رحمت، ضدش غضب؛ و علم، ضدش جهل؛ و فهم، ضدش حماقت؛ و عفت، ضدش پرده دری؛ و زهد، ضدش میل؛ و رفق، ضدش خشونت؛ و وحشت، ضدش جرأت؛ و تواضع، ضدش کبر؛ و طمأنینه در عمل، ضدش شتابزدگی؛ و حلم، ضدش سفاهت؛ و سکوت، ضدش پرگوئی است؛ و تسلیم امر خدا شدن، ضدش استکبار است؛ و تسلیم احکام خدا بودن، ضدش شک است؛ و صبر، ضدش جزع است؛ و گذشت، ضدش انتقام است؛ و غنی، ضدش فقر است؛ و تفکر، ضدش سهو است؛ و حفظ، ضدش فراموشی است؛ و مهرورزی، ضدش قطع رابطه است؛ و قناعت، ضدش حرص است؛ و مواسات، ضدش منع است؛ و دوستی، ضدش عداوت است؛ و وفا، ضدش غدر است؛ و طاعت، ضدش

معصیت است؛ و خضوع، ضدش خود بزرگ بینی است؛ و سلامت، ضدش بلا است؛ و حب، ضدش بغض است؛ و صدق، ضدش کذب است؛ و حق، ضدش باطل است؛ و امانت، ضدش خیانت است؛ و اخلاص، ضدش آمیختگی داشتن است؛ و شهامت، ضدش بزدلی است؛ و فهم، ضدش کودنی است؛ و معرفت، ضدش انکار است؛ و مدارا، ضدش پرده دری است؛ و سلامت الغیب، ضدش فریب کاری است؛ و کتمان، ضدش افشا است؛ و اقامه نماز، ضدش ضایع کردن است؛ و صوم، ضدش افطار است؛ و جهاد، ضدش فرار از جنگ است؛ و حج، ضدش پیمان شکنی است؛ و حفظ گفتار دیگران، ضدش سخن چینی است؛ و نیکی به پدر و مادر، ضدش عاق کردن است؛ و حقیقت، ضدش ریا است؛ و معروف، ضدش منکر است؛ و حجاب، ضدش بی حجابی است؛ و تقیه، ضدش پرکرانی است؛ و انصاف، ضدش تعصب است؛ و کسب، ضدش زورگیری است؛ و نظافت، ضدش آلودگی است؛ و حیا، ضدش دریدگی است؛ و میانه روی، ضدش تجاوز از حد است؛ و در آسایش بودن، ضدش سختی است؛ و سهولت، ضدش صعوبت است؛ و برکت، ضدش کاستی و تلف است؛ و عافیت، ضدش بلا است؛ و داشتن به قدر ضرورت، ضدش زیاد اندوزی است؛ و حکمت، ضدش هوا است؛ و وقار، ضدش سبکی است؛ و سعادت، ضدش شقاوت است؛ و توبه، ضدش اصرار است؛ و استغفار، ضدش مغرور شدن است؛ و محافظت، ضدش سستی کردن در محافظت است؛ و دعا، ضدش ابا کردن است؛ و نشاط، ضدش کسل است؛ و فرح، ضدش حزن است؛ و الفت، ضدش جدایی است؛ و سخاوت، ضدش بخل است. تمام خصال عقل در يك نفر جمع نمی شود مگر در پیامبر یا وصی پیامبر و یا مؤنی که خدا قلب او را در ایمان آزموده باشد، و سایرین، یعنی موالیان ما هیچ يك از داشتن برخی از این لشکریان تهی [و محروم] نیست تا آن که آن را کامل کند و از لشکریان جهل در امان بماند در این هنگام است که در برترین درجه بهشت در کنار انبیاء و اوصیاء قرار می گیرد. تنها با شناخت عقل و لشکریانش و دوری کردن از جهل و لشکریانش بدان [مقام] می توان رسید. خدا ما و شما را به طاعت و [جلب] رضایتش موفق گرداند.

بپذیرد ولی مؤری نداشته باشد، و این مانند آن است که معلولی بدون علت باشد. بنابراین، حالات گوناگون آدمی، دال بر آن است که همه آنها منشأ [وجودی مادی] دارند.

اما نظر مرحوم حاج ملاهادی سبزواری که می گوید: «النفس فی وَحْدَتِهَا كُلُّ الْقُوَى؛(1)

ص: 65

1- . شرح المنظومه، قسم فلسفه، ص 314، ط دار العلم.

نفس در وحدت خویش تمام قواست». به نظر ما دلیلی برای صحت آن وجود ندارد، بلکه دلیل، خلاف آن را اثبات می کند؛ چون از علت واحد - از غیر صاحب اراده - جز معلول واحد صادر نمی شود؛ همان گونه که آن علت نیز جز معلول واحد ندارد.

عدم شناخت حقیقت نفس و روح

مسأله: ما حقیقت نفس و روح را نمی شناسیم و آیه:

«... قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي...»؛ (1) «بگو: روح از [نسخ] فرمان پروردگار من است»؛ از باب بیان مصداق است و گرنه هر آفریده ای چنین است و معمولاً حقیقت اشیاء، همان گونه که شریف جرجانی نیز گفته، برای آدمی مجهول است.

با وجود پیشرفت علم پزشکی، کالبد شناسی و روان شناسی از نظر فعل و انفعالات بدن، هنوز دانشمندان در مقابل پیچیدگی های ناشناخته بدن مادی، انگشت حیرت بردهان دارند تا چه رسد به روح و نفس و صفات نفسانی ای که از معنویاتند.

برخی علماء گفته اند: روایتی که می فرماید: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»؛ (2) هر که خود را شناخت، خدای خویش را شناخته است» اشاره به جنبه سلبی آن دارد نه جنبه ایجابی؛ یعنی همان گونه که آدمی نمی تواند به حقیقت پروردگارش پی ببرد، حقیقت نفس خویش را نیز نمی تواند بشناسد و آنچه از او شناخته می شود تنها آثار او است، نه پدیدآور آن آثار که ذات او است.

قائلان به تجرد نفس

آن دسته از فلاسفه (3) و پیروان آنها که به تجرد نفس (4) معتقد شده اند به کتاب [قرآن]،

ص: 66

1- . سوره اسراء 17، آیه 85.

2- . بحار الأنوار، ج 2، ص 32، ب 9، ح 22.

3- . در کتاب حق الیقین تألیف مرحوم شبر، ج 2، ص 74 چنین می خوانیم: اکثر فلاسفه و حکماء معتقد به تجرد روحند و نیز برخی از قدمای معتزله و غزالی و راغب اصفهانی و اما از شیعیان، شیخ مفید و شیخ بهائی. لکن در حدیثی از امام صادق علیه السلام در کتاب احتجاج، ص 349 می خوانیم: إِنَّ الرُّوحَ جِسْمٌ رَقِيقٌ قَدْ أُلْبَسَ قَالِبًا كَثِيفًا؛ همانا روح جسمی رقیق است که قالبی مادی پرتراکم بر او پوشانده شده است.

4- . شاید مراد از نفس در این جا اعم از نفس به معنای روح باشد.

سنت و عقل استناد کرده اند، ولی به اجماع تمسک نکرده اند، چون اجماعی در این باره وجود نداشته است. (1)

ادله قرآنی

برخی آیاتی که این گروه بدان تمسک کرده اند به شرح زیر است:

الف: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»؛ (2) و در او از روح خود [یک روح شایسته و بزرگ] دمیدم.

اینان در توضیح این آیه گفته اند که خدا موجودی مجرد است و روح نیز چنین خواهد بود، چون از ناحیه خدای متعال است.

ب: «وَكَلِمَتُهُ أَلْفَاها إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ»؛ (3) و [عیسی] کلمه [و مخلوق] اوست؛ که او را به مریم القا نمود.

ج: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»؛ (4) و این چنین، ملکوت آسمان ها و زمین [و حکومت مطلقه خدا بر آنها] را به ابراهیم نشان دادیم؛ تا [به آن استدلال کند و] اهل یقین گردد.

د: «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ حَنِيفًا»؛ (5) من از روی اخلاص، پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمان ها و زمین را آفریده است.

استدلال به این آیات به این بیان است که: جسم و قوای آن در حدی نیستند که از صفات عالیه ای مانند: رؤت عالم ملکوت، یقین آوردن، توجه به ذات آفریدگار آسمان ها و زمین، برخوردار گردند. بنابراین آنچه که واجد این کمالات می گردد، چیزی جز نفس مجرد از ماده نیست.

ص: 67

1- . البته بسیار روشن است که این دلیل اگر هم مطرح می شد، مشروط به پذیرش حجیت آن، در این قلمرو بود.

2- . حجر 15 آیه 29؛ ص (38) آیه 72.

3- . نساء 4 آیه 171.

4- . انعام 6 آیه 75.

5- . همان، آیه 79.

ه- («... ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»؛ (1) سپس آن را آفرینش تازه ای دادیم؛ پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است.

آیه فوق آفرینش ابعاد جسمانی آدمی را از آفرینش ابعاد مجرد از ماده (روح) جدا می کند.

و: («سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ»؛ (2) منزه است کسی که تمام زوج ها را آفرید از آنچه زمین می رویاند و از خودشان و از آنچه نمی دانند.

منظور از عبارت «و از آنچه نمی دانند» همان روح مجرد است.

ز: («إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ»؛ (3) سخنان پاکیزه به سوی او بالا می رود.

خدای متعال مجرد از ماده است و تنها مجرد از ماده به سوی صعود می کند. پس سخنان پاکیزه مجرد از ماده است و این چنین سخنی از روح مجرد از ماده نشأت می گیرد.

ح: («لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»؛ (4) ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم.

به این بیان که تنها امر مجرد، مصداق بهترین صورت و نظام است و گرنه نمی توان جسم مادی را در مقایسه با امر مجرد، بهترین صورت و نظام دانست، چون بالاتر از آن چیزی هست که مصداق «احسن تقویم» یعنی بهترین صورت و نظام می باشد و آن روح است.

ط: («يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * اذْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً»؛ (5) تو ای روح آرام یافته، به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که هم تواز او خشنودی و هم او از تو خشنود است.

این پاره ای از آیاتی بود که معتقدان به تجرد نفس (روح) بدان استدلال کرده اند و همچنین می گویند: تمامی آیات معاد و احوال بندگان در عالم دیگر نیز دال بر تجرد نفسند؛ چون اعاده بندگان در قیامت، اگر تنها ابعاد مادی داشته باشند، مصداق اعاده معدوم است

ص: 68

1- مؤنون 23 آیه 14.

2- یس 36 آیه 36.

3- فاطر 35 آیه 10.

4- تین 95 آیه 4.

5- فجر 89، آیات 27 و 28.

که محال می باشد. مرحوم حاج ملا هادی سبزواری رحمه الله در این باره می فرماید:

إِعَادَةُ الْمَعْدُومِ مِمَّا امْتَنَعَا *** وَبَعْضُهُمْ فِيهِ الضَّرُورَةُ ادَّعَى (1) اعاده معدوم از موارد ممتنع الوجودی است که برخی درباره آن مدعی بداهت و ضرورت شده اند.

و همچنین بدلیل محال بودن انتقال عرض و قوای جای گرفته در جسم.

بررسی ادله قرآنی

به روشنی دانسته می شود که در آیات بالا ابداً دلالتی بر تجرد نفس وجود ندارد؛ زیرا:

آیه ای که می فرمود: «و در او از روح خود دمیدم» مرادش روحی است که مشرف به انتساب به خدا شده، نه روحی که هم سنخ وجود او است؛ مثل واژه «بیت الله» و «ناقة الله» که به آن اضافه تشریفیه می گویند. و احتمال دیگر این که، عبارت «روح خود» یعنی «روحی که من آن را آفریده ام».

- منظور از «کلمه» در آیه: «و [عیسی] کلمه [و مخلوق] اوست؛ که او را به مریم القا نمود» یعنی ساخته شده از ناحیه خدا، تقدیر یافته به مشیت او و آفریده او.

- و در آیه: «و این چنین ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم؛ تا [به آن استدلال کند و] اهل یقین گردد»؛ هیچ تلازمی بین رؤت ملکوت و تجرد نفس و همچنین هیچ تلازمی بین یقین و تجرد وجود ندارد.

- و معنای این آیه: «من از روی اخلاص، پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمان ها و زمین را آفریده است...» آن است که برای ذات ربوبی در اعمال و عبادت، اخلاص می ورزم.

و علاوه بر اینکه واژه «حنیف» که در آیه، به طهارت و قدسیت معنا شده صحیح نیست، بلکه به این معنا است که از باطل به سوی صحیح و حق منصرف شده است؛ این تفسیر هم هیچ تلازمی با تجرد نفس ندارد.

ص: 69

- و منظور از این آیه: «سپس آن را آفرینش تازه ای دادیم» آن است که خدا روح را در او آفرید و آفرینشش غیر از آفرینش جسم است. اما از کجای آن، مجرد بودن نفس، استفاده می شود؟! - و مراد آیه: «و از آنچه نمی دانند» همینطور است و معلوم نیست که مراد از آن مجرد نفس باشد.

- آیه «سخنان پاکیزه به سوی او بالا می رود» را نیز باید چنین معنی کرد: معنای بالا رفتن سخنان پاکیزه به سوی خدای سبحان - با توجه به این که او جسم نیست و محلی در آسمان و زمین و امثال آنها ندارد - بالا رفتن معنوی است؛ بدین معنا که جزای سخنان پاکیزه ای که آدمی بر زبان جاری می کند ثواب فراوان است.

- مراد از این آیه: «ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم»؛ آن است که در آدمی هر چیزی، مانند اعضای ظاهری، ابعاد باطنی، روح، عقل، نفس و امثال آن در جای مناسب خود قرار گرفته اند.

- منظور آیه ای که درباره رجوع نفس آرام یافته به سوی پروردگار بود، رجوع آن نفس، به ثواب و جزای نیک است و گرنه لازمه اش مادی بودن خدا خواهد بود.

به هر حال هیچ کدام از آیات فوق بر مجرد غیر خدا دلالت نمی کردند.

ضعیف تر از این استدلال ها، دلیل تراشی از آیاتی است که هیچ گونه دلالتی بر مدعای آنها ندارد نظیر آیه زیر:

«رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى»؛ [\(1\)](#) پروردگارا! به من نشان ده چگونه مردگان را زنده می کنی.

آنها در توضیح این استدلال گفته اند: رؤت فعل، جدا از رؤت فاعل نیست و از آن جا که رؤت خدای متعال با چشم سر ممکن نیست پس رؤت او در حد جسم و مشاعر آن نیست و آن نمی تواند مسبب الأسباب را ببیند. پس اگر او توانسته خدا را ببیند روح مجرد او دیده نه جسم او.

ص: 70

پاسخ استدلال بالا آن است که کبرا و صغرای آن محل اشکال است؛ زیرا در کجا اثبات شده که رؤت فعل، جدا از رؤت فاعل نیست؟! بلکه حکم بدیهی عقل، خلاف آن را می گوید.

ادله روایی

عموم روایاتی که مستند معتقدین به تجرد نفس [و روح] است، هیچ گونه دلالتی بر آن ندارند، مضافاً بر آن که سند غالب آنها ضعیف است. بخشی از این روایات به شرح زیرند:

1. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ؛ (1) هر کس نفس خود را شناخت، خدای خویش را شناخته است.

در توضیح این سخن می گویند: از آن جا که نفس آدمی مانند خدا مجرد از ماده است، شناختن او شناخت خدا را به دنبال دارد.

در این استدلال دو اشکال وجود دارد:

الف. ممکن است جهت سلبی آن منظور باشد، نه جهت ایجابی آن. (2) ب. معنای این روایت آن است که اگر آدمی نفس خود را بشناسد، که چگونه آفریده شده، عظمت پروردگارش را خواهد شناخت. آری واضح است که اگر او آفریده ای را در کمال استحکام و دقت ببیند، خواهد دانست که آفریدگاری حی، عالم، قادر، مدرک و دارنده سایر صفات جمالیه و جلالیه دارد؛ چنان که شاعر هم می گوید:

وفي كُلِّ شَيْءٍ لَهُ آيَةٌ *** تَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ وَاحِدٌ در هر چیزی، نشانه ای دارد که دال بر وحدانیت او است.

2. هم چنین رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

أَعْرَفَكُم بِنَفْسِهِ أَعْرَفَكُم بِرَبِّهِ؛ (3) آگاه ترین شما به نفس خود، عارف ترین شما به خداست.

ص: 71

1- . بحار الأنوار، ج 2، ص 32، ب 9، ح 22.

2- . توضیح این سخن قبلاً گذشت.

3- . روضة الواعظین، ج 1، ص 20.

3. مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ؛ (1) هر کس مرا ببیند حق را دیده است.

4. أَنَا النَّذِيرُ الْعَرِيَانُ؛ (2) من، آن بیم دهنده صریحم.

5. لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا- يَسَّ عُنِي مَدَاكَ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ؛ (3) با خدای سبحان لحظاتی دارم که نه فرشته مقربی آن را دارد و نه پیامبر مرسل.

6. أُبَيْتَ عِنْدَ رَبِّي فَيُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي؛ (4) من نزد خدای سبحان بیتوته می کنم و او به من خوراک و آب می دهد.

استدلال به روایات فوق از این جهت بوده که اگر نفس مجرد آدمی کمال یابد، به شرافت و تقرب به درگاه خدای سبحان نایل می آید.

7. رَبِّ أَرِنِي الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ؛ (5) پروردگارا! اشیاء را آن گونه که هستند به من نشان ده.

گفته اند: از سویی دعای پیامبر صلی الله علیه و آله مستجاب است و از دیگر سو علم به اشیای دارای سبب، جز از راه علم بدان سبب ها و آفریدگار مجردشان، آن گونه که باید، حاصل نمی شود و مراد از ارائه [= نشان دادن] همان علم شهودی است.

8. قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ؛ (6) قلب مؤن عرش [خدای] رحمان است.

9. قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ إصْبَعَيْنِ مِنَ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ؛ (7) قلب مؤن میان دو انگشت از انگشتان خدای رحمان است.

هر چند برخی از روایات فوق با عبارت «قلب مؤن» آغاز شده بودند، لکن در کتاب علل الشرائع این گونه است:

إِنَّ الْقُلُوبَ بَيْنَ إصْبَعَيْنِ مِنَ أَصَابِعِ اللَّهِ؛ (8) همانا قلب ها میان دو انگشت از انگشتان خدا است.

ص: 72

1- . بحار الأنوار، ج 58، ص 235، ب 45، ح 1.

2- . همان، ج 81، ص 129، ب 13، ح 21.

3- . همان، ج 79، ص 243، ب 2، ح 1.

4- . همان، ج 16، ص 390، ب 11، ح 96.

5- . در عوالی اللالی، ج 4، ص 132 چنین آمده است: اللَّهُمَّ أَرِنَا الْحَقَائِقَ كَمَا هِيَ؛ خدایا، حقایق را آن گونه که هستند به ما نشان بده.

6- . بحار الأنوار، ج 55، ص 39، ب 4، ح 61.

7- . همان، ج 67، ص 39، ب 44، ح 1.

8- . علل الشرائع، ص 604، ح 75.

الْمُؤْمِنِ أَعْظَمُ قَدْرًا عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْعَرَشِ؛ (1) مؤن نزد خدا، بزرگ مرتبه تر از عرش است.

گفته اند: بزرگ مرتبه بودن به سبب وجود نیرویی خاص در اعضا و جوارح آن و جسم بودنش نیست، چرا که جسم آدمی شایستگی این منزلت را ندارد، بلکه به علت، برخورداری او از نفس (روح) مجرد است. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز می فرمایند:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَجْسَادِ بِالْفِيءِ عَامٍ؛ (2) همانا خدا، ارواح را دو هزار سال پیش از اجساد آفرید.

یکی از احبار یهود از امیرالمؤمنین علی علیه السلام پرسید:

هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ حِينَ عَبَدْتَهُ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيْلَكَ مَا كُنْتَ أَعْبُدَ رَبًّا لَمْ أَرَهُ، قَالَ: وَكَيْفَ رَأَيْتَهُ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيْلَكَ لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ فِي مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ؛ (3) آیا هنگامی که پروردگارت را عبادت می کنی، او را دیده ای؟! حضرت فرمودند: وای بر تو! هیچ گاه خدایی را که نبینم، نمی پرستم. آن مرد پرسید چگونه او را دیده ای؟ حضرت فرمودند: وای بر تو! چشم ها با دیدن متعارف او را نمی یابند ولیکن قلب ها با ایمان های حقیقی او را می بینند (به او اعتقاد پیدا می کنند).

پس رؤت عقلانی با قوای جسمانی امکان پذیر نیست و فقط با نیروی روحی ممکن است، و روح نیز اگر مجرد از ماده نباشد قادر بر رؤت امر مجرد [= خدای متعال] نخواهد بود و این به خاطر سنخیتی است که باید وجود داشته باشد.

از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند: چگونه در خیبر را [از جای] کندی؟ حضرت فرمودند:

قَلَعْتَهُ بِقُوَّةِ رَبَّانِيَّةٍ لَا بِقُوَّةِ جِسْمَانِيَّةٍ؛ (4) به کمک نیروی ربانی، نه با نیروی جسمانی.

ص: 73

1- . در بحار الأنوار، ج 64، ص 71، ب 1، ح 35 از امام صادق علیه السلام چنین روایت شده است: «الْمُؤْمِنِ أَعْظَمُ حُرْمَةً مِنَ الْكَعْبَةِ؛ حرمت مؤن، بالاتر از کعبه است». و در ج 64، ص 72، ب 1، ح 41 از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ مَلِكٍ مُقَرَّبٍ وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ أَعْظَمُ حُرْمَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأَكْرَمُ عَلَيْهِ مِنْ مَلِكٍ مُقَرَّبٍ؛ مثل مؤن مثل فرشته مقرب است و همانا حرمت مؤن نزد خدا بالاتر از حرمت فرشته مقرب است».

2- . بحار الأنوار، ج 8، ص 308، ب 24، ح 74.

3- . التوحيد، ص 109، ح 6، باب ما جاء في الرؤيه.

4- . در بحار الأنوار، ج 99، ص 138، ب 8، ح 4؛ همچنین از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمودند: ما قَلَعْتُ بَابَ خَيْبَرَ بِقُوَّةِ جِسْمَانِيَّةٍ بَلْ بِقُوَّةِ رَبَّانِيَّةٍ؛ در خیبر را با نیروی جسمانی نكندم بلکه با نیروی ربانی [چنین کردم].

هم چنین فرمودند:

الرُّوحُ مَلَكٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ لَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ وَجْهٍ؛ (1) روح، فرشته ای از فرشتگان است که هفتاد هزار چهره دارد.

و نیز می فرمایند:

بِالنُّورِ الشَّارِقِ مِنْ سَرَادِقِ الْمَلَكَوَتِ لَمْ يَدْخُجْ مَلَكَوَتِ السَّمَاوَاتِ مَنْ لَمْ يُؤَدِّ مَرَّتَيْنِ؛ قسم به نوری که از سرپرده های ملکوت و بطن غیب عالم می تابد، به ملکوت آسمان راه پیدا نمی کند کسی که دوبار متولد نشده باشد.

و باز فرمودند:

لَا يَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ إِلَّا مَنْ نَزَلَ مِنْهَا؛ (2) هیچ کس به سوی آسمان صعود نمی کند جز آن که از آن پایین آمده است.

خداشه دلالی در روایات

اشاره

روایات فوق و امثال آن هیچ گونه دلالتی بر مدعای مجرد نفس یا روح ندارد و استدلال به این احادیث بر مدعای مزبور، مانند استدلال به آنها بر وحدت وجود یا وحدت موجود است.

و این روایات از آنچه در استدلال به آنها آمده فاصله بسیار دارند. و لذا برخی از علماء گفته اند: رؤت اشیاء به سبب روح و قدرت و قوت و عظمت و شرافت و سایر کمالات روح، هیچ دلالتی بر مجرد آن نمی کنند و هر گونه ملازمه ای میان این دو، خالی از استحسان (اعتبار بخشی)، گمان و نظایر اینها نیست.

اگر اینان بخواهند به این گونه روایات - با همه دوری ای که از مدلول و مدعای آنها دارند - استدلال کنند، ما می توانیم برای عکس این فرضیه به ده ها آیه و روایات از این قبیل

ص: 74

1- . روضة الواعظین، ص 492.

2- . بحار الأنوار، ج 14، ص 333، ب 21، ح 73.

تمسک کنیم. بلکه این احادیث، بیش از آن که دلیل بر تجرد نفس و روح یا وحدت وجود یا موجود باشند، بر بطلان این ادعاها دلالت دارند؛ اگر آدمی خود و صفات خود، از قبیل: فقر و نیازمندی، ظلمت، امکان، حدوث و غیره را شناخت، آن گاه از باب «تعرف الأشیاء بأضدادها» ذات و صفات خدا را با ویژگی هایی متضاد با ویژگی های خود خواهد شناخت؛ صفاتی مانند، غنی، قدرت، قیمومیت، عظمت، ازلیت، سرمدیت و سایر صفات کمال و اینها همگی جز بر تجرد ذات خدای تعالی دلالت ندارند.

رجوع آنها [=بندگان] به سوی خدای سبحان به معنای فنا شدن در او و اینکه پس از جدا شدن از او دوباره به اصل خود بازمی گردند نیست، بلکه به معنای بازگشت رضایت مندانه و مورد رضایت بنده، به مولای خود است؛ نظیر آنچه به صورت خاصی برای انبیاء، امامان معصوم و پیامبر اسلام علیهم السلام در حوزه وحی و رسیدن به کمال حاصل شد و از قبیل سخن خدای سبحان است که می فرماید:

«اُرْجِعِي إِلَى رَبِّكَ...»؛ (1) به سوی پروردگارت باز گرد.

آری، صالحان به سوی ثواب، نعمت ها و کرامات خدای سبحان بازگشت می کنند، و فاجران، فاسقان و منافقان نیز به سوی او باز می گردند لکن در ایستگاه های حساب، عقاب و عذاب ها و مجازات های آماده شده جلوی آنها را می گیرند و متوقفشان می کنند؛ خدا درباره این دو گروه نیک فرجام و بد فرجام در آیاتی نظیر آیات زیر می فرماید:

«...كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ (2) این گونه برای هر امتی کردارشان را آراستیم.

آنگاه بازگشت آنان به سوی پروردگارشان خواهد بود، و آنها را از آنچه انجام می دادند آگاه خواهد ساخت.

«وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ»؛ (3) و بترسید از روزی که در آن، به سوی خدا باز گردانده می شوید، سپس به هر کسی [پاداش] آنچه به

ص: 75

1- . فجر 89 آیه 28.

2- . انعام 6 آیه 108.

3- . بقره 2 آیه 281.

دست آورده، تمام داده می شود؛ و آنان مورد ستم قرار نمی گیرند.

«مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نَذِقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ»؛ (1) بهره ای [اندک] در دنیا [دارند]، سپس بازگشتشان به سوی ماست. آنگاه به [سزای] آنکه کفر ورزیدند، عذاب سخت به آنان می چشائیم.

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * اذْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي»؛ (2) تو ای روح آرام یافته! به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که هم تواز او خشنودی و هم او از تو خشنود است.

پس در سلك بندگانم در آی و در بهشتم وارد شو!

ممکن است کسی در اشکال به مسأله «رجوع به خدا» بگوید: مگر آدمی در محضر خدای سبحان حضور دائمی ندارد و مگر نه آن است که هیچ چیز از علم، قدرت، نگاه و شنود خدای سبحان مخفی نیست. اگر چنین است رجوع به سوی او بی معنا خواهد بود؛ چون رجوع مستلزم رفت قبلی است؛ یعنی زمانی می گویند فلان شخص به شهرش بازگشته، که ابتدا از آن دور شده باشد و سپس به سوی آن شهر برگشته باشد. حال اگر همه اشیاء - از جمله انسان - در محضر خدایند و هیچ چیز نه از او دور است و نه از او دور می شود، رجوعی هم در کار نخواهد بود.

پاسخ اشکال بالا آن است که مراد از رجوع مطرح شده، رجوع به ثواب و عقاب است؛ همان گونه که آمدن بنده از سوی خدا هم معنایی خاص دارد که عبارت است از آفرینش او و آمدنش به دار امتحان دنیا.

آری، و چه بسیارند الفاظی که در کتاب و سنت آمده و درباره خدای سبحان مطرح شده اند، اما نیازمند تأویل اند و حمل آن الفاظ بر معانی سازگار با جسمانیت، با او ناسازگاراند؛ مانند دو آیه زیر:

«وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا»؛ (3) و پروردگارت فرا رسد و فرشتگان صف در صف حاضر

ص: 76

1- . یونس 10 آیه 70.

2- . فجر 89، آیات 27 - 30.

3- . همان، آیه 22.

که منظور از صدر آیه فوق، آمدن امر پروردگار است، نه ذات او.

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ»؛ (1) در آن روز چهره هایی شاداب اند، به سوی پروردگار خود می نگرند.

اشتباه فرقه حشویه، ظاهریه و غیره مقایسه کردن خدای تعالی با اجسام است؛ اینان پنداشته اند که او نیز جسمی مانند سایر اجسام است، لذا جسم انگار شدند، یعنی اعتقادی که عقل و نقل آن را محال می دانند.

دلایل عقلی

پس از بیان ادله نقلی و نقد آن، اکنون برخی از ادله عقلی آنها را بررسی می کنیم. با توجه به این که هیچکدام از ادله مزبور، برهانی نیست، بلکه به ادله خطایی و ظنی - آنها هم ظنی بسیار ضعیف - شبیه تر است.

دلیل اول: کمال نفس و نیرومندی تفکر آدمی موجب خشک شدن خون و لاغری بدن می گردد، (2) لذا اگر نفس او جسم باشد باید کمال و نیرومندی او همان نیرومندی و کمال بدن باشد، در حالی که چنین نیست.

دلیل دوم: قوای جسمانی در اثر کار فراوان خسته و عاجز می شود در حالی که نفس در اثر کثرت ادراکات خسته نمی گردد و این تنها به خاطر مجرد بودن نفس از اوصاف جسمانی و جسمانیات است.

دلیل سوم: در نفس، صور و جودات متقابل و امیال متضاد و امور متخالف جمع است بی آن که میان آنها کشمکش و تصادم رخ دهد به این ترتیب چنین نفسی نمی تواند جسم

ص: 77

1- . قیامت 75، آیات 22 و 23.

2- . اشاره به این مطلب که، هر چه انسان به قوای روحی و معنویات توجه داشته باشد، جسم او ضعیف می شود و برعکس هر چه به خواسته های بدنی توجه کند، قوای روحی او ضعیف می گردد.

باشد، چون جسم این گونه نیست.

دلیل چهارم: نفس، امور بسیطی که قابل قسمت نیست، مانند صرف الوجود، را درک می کند و از آن جا که معنای ادراک نفس، قیام حلولی معلوم، به نفس مدرک است، از بساطت و تجرد حلول کننده در نفس، بساطت و تجرد خود نفس لازم می آید.

دلیل پنجم: نفس به انجام افعال نامتناهی قادر است؛ چون ادراک کلی، که یکی از افعال او است، نمونه ادراک نامتناهی او است، در حالی که چنین کاری از قوای جسمانی و غیر مجرد و دارنده تأثیر محدود، ساخته نیست.

دلیل ششم: نفس، صور عقلیه ای که میان بسیاری از مصادیق مشترک است، یعنی همان مفاهیم کلی ای که هر يك از آنها بر افراد گوناگون صادقند را درک می کند و مفاهیم کلی [=صور عقلی] نه مقدار معینی دارند و نه وضع و نسبت مکانی و کمیت و کیفیت معینی؛ زیرا در غیر این صورت بر افراد گوناگون صادق نمی بودند، پس نفس، مجرد از همه اینهاست و از آن جا که ادراک نفس نسبت بدانها عبارت از قیام آنها بدان است، تجرد آنها مستلزم تجرد محلشان یعنی نفس است و گرنه لازم می آید که آن صور عقلیه [= مفاهیم کلی] به تبع نفس غیر مجرد و دارای مقدار، وضع، نسبت مکانی، کیفیت، کمیت معین و... باشند و در این صورت آن صور مشترک بر مصادیق بسیار، صادق نخواهند بود و این خلاف فرض اولیه است.

نقد ادله عقلی

نقد دلیل اول: این استدلال زمانی تمام است که همه اشیاء از يك سنخ باشند و این مدعایی است که پایه اثبات آن را مفروض گرفته اید بنابراین جا دارد که پرسیم: این تلازم را از کجا استنباط کرده اید؟! این دلیل فقط مغایرت نفس و بدن را اثبات می کند، نه تجرد آن را. آری نفس در لوازم، ملزومات و ملازماتش مانند بدن نیست، اما آیا این حقیقت را می توان پایه قرار داد و گفت: به دلیل آن که سرخی در پراکندن نور چشم مانند سفیدی

نیست پس از جنس آن [رنگ] هم نیست؟.

نقد دلیل دوم: پاسخ این استدلال نیز مانند نقد دلیل نخست است، یعنی خستگی ناپذیری نفس در اثر کثرت ادراکات، دلیل مجرد بودنش نیست. این گونه استنتاج مانند آن است که کسی بگوید: به دلیل آن که انسان نیرومند در کار، خستگی ناپذیر است و انسان ناتوان خستگی پذیر، این دو اختلاف جوهری دارند و هر يك به نوعی خاص تعلق دارند؟! آیا این ادعا پذیرفتنی است؟ آری می توان از این خستگی پذیری و خستگی ناپذیری فهمید که آن دو در برخی ویژگی های عرضی متفاوتند؛ آنها ویژگی های برون ذاتی آن چنانی دارند و اینها این چنینی؛ آیا این منطقی تر و پذیرفتنی تر نیست؟

نقد دلیل سوم: اجسام در پذیرش اعراض، ویژگی ها، خصوصیات و غیره با یکدیگر تفاوت دارند. آری ممکن است نفس، متصف به اوصافی شود که سایر اشیاء بدانها متصف نشوند، لکن نمی توان این امر را به عنوان دلیلی بر خارج بودن نفس از دائره جسمانیت و مجرد بودن آن پنداشت، بلکه تنها می توان گفت: نفس از يك سو و سایر اشیاء از سوی دیگر با هم در ویژگی ها و خصوصیات متفاوتند، لکن این تفاوت دلیل بر جسمیت یکی و عدم جسمیت دیگری نیست. هر دو جسم اند ولی هر کدام با خصوصیات خاص خود. مضافاً بر این که اصولاً دلیلی برای آن نداریم که مدعی شویم محل صور ذهنی، نفس است. شاید تنها نفس بدانها تعلق می گیرد نه آن که محلشان باشد؛ مانند خورشید که به سبب نوری که از خود می پراکند به اشیایی که می تابد تعلق می گیرد. شاید نفس به سبب نور علمی که از او ساطع می شود همه آن اشیاء را درك می کند، چنان که برخی از قدما و متأخرین درباره چشم چنین گفته اند: نوری از چشم خارج می شود که به اشیای قابل رؤت تعلق می گیرد (و می تابد) و از این رهگذر آنها را می بیند، نه آن که صورت آن اشیاء در آن منعکس شود و ببیند. بنابراین، تضاد و امثال آن، در ناحیه اشیاء نمی تواند ملازم خارج بودن نفس از دایره مادیات باشد. بنابراین نفس و جسم امری مادی اند ولی هر کدام از گونه ای مختلف؛ همان طور که آب و سنگ هر دو مادی اند، لکن یکی سیال و دیگری

نقد دلیل چهارم: پاسخ این دلیل نیز همانند قبلی است. مضافاً بر آن که پاسخی نقضی دارد، یعنی نفس، امور مرکبه را نیز درک می کند که بنا بر مبنای آنها باید آن را دلیل مرکب بودن نفس گرفت که معتقد بدان نیستند و معروف است که حکماء هم طبق مبنایشان آن را نمی پذیرند. ما در یکی از کتاب های کلامیمان احتمال مرکب بودن نفس را مطرح کرده و گفته ایم که دلیلی برای بساطت آن در دست نداریم.

نقد دلیل پنجم: قدرت نفس بر انجام افعال نامتناهی معلوم نیست، بلکه چنین قدرتی مردود است؛ چون آدمی در این دنیا محدود و متناهی است، پس چگونه می تواند از نفسی که قادر بر افعال نامتناهی است، برخوردار باشد. و إذا جاء الإحتمال بطل الإستدلال.

نقد دلیل ششم: پاسخ دلیل مزبور نیز روشن است؛ چون بر فرض آن که مجرد بودن مفاهیم کلیه را بپذیریم، نخواهیم پذیرفت که علم نفس به يك شیء به معنای قیام حلولی شیء معلوم بدان است، که از تجرد فرضی آنها تجرد نفس اثبات شود. آری احتمال دارد که قیام مفاهیم کلیه به نفس، قیامی صدوری باشد، به سبب نوری که از نفس خارج می شود، همانند نوری که از چشم به سوی امور دیدنی می تابد.

بنابراین احتمال، نفس، بالذات، آن نور و بالعرض، آن اشیای مرئی را به سبب نور خود، درک می کند و از تجرد آنها تجرد نفس لازم نمی آید؛ گو این که درباره مفاهیم کلی می توان گفت: مفهوم کلی چیز جز همان مفهوم جزئی نیست؛ منتها با قطع نظر از مشخصات زمانی، مکانی و غیره.

برخی از متکلمان پاسخ های مفصل دیگری نیز در کتب خود داده اند که اکنون نیازی به بسط آنها نیست. و لذا برخی از الهیون گفته اند: «ادله تجرد نفس و نظایر آن، هیچ کدام قانع کننده نبوده بلکه بیشتر شبه دلیل بوده و غیر برهانی اند».

مسأله: مرگ مرحله آغازین عالم آخرت است؛ پدیده ای که احدی در آن تردید ندارد، خواه الهی باشد یا غیر الهی، به کتب آسمانی معتقد باشد یا نباشد؛ چون آن را می بینند و احساس می کنند. و آنچه در روایات آمده است که: «أشهد أن الموت حق»؛ (1) گواهی می دهم که مرگ حق است». یعنی آنچه درباره مرگ می گویند، اعم از خیر و شر و مانند آن، حق است؛ و گرنه مثل آن است که کسی بگوید: «گواهی می دهم که خورشید حق است.» و چنین سخنی تنها طبق نظر سوفسطایی ها صحیح است که منکر تمام حقایق اند.

قرآن کریم و روایات به طور گسترده به این موضوع پرداخته و بر آن تأکید کرده اند که در ذیل به پاره ای از آنها اشاره می کنیم:

الف: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»؛ (2) هرکس مرگ را می چشد.

ب: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَى وَجْهٌ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»؛ (3) هرچه بر آن [= زمین] است فانی شونده است. و ذات با شکوه و ارجمند پروردگارت باقی خواهد ماند.

ج: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ»؛ (4) قطعاً تو خواهی مُرد، و آنها [نیز] خواهند مرد.

ص: 81

1- . در مکارم الاخلاق، ص 302، آمده است: اللهُ هَدَى أَنْ مُحَمَّدًا وَرَسُولَهُ... وَالْمَوْتُ حَقٌّ، وَمُسَاءَلَةٌ مُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ فِي الْقَبْرِ حَقٌّ؛ گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده او است... و مرگ حق است و پرسش نکیر و منکر در قبر حق است.

2- . آل عمران 3 آیه 185.

3- . رحمن 55، آیات 26 و 27.

4- . زمر 39 آیه 30.

برخی گفته اند: آیه اخیر زمانی نازل شد که مسلمانان انتظار حیات جاوید داشتند و رسول الله صلی الله علیه و آله نیز همیشه زنده باشد. چون از پیامبر صلی الله علیه و آله، معجزات و کارهای عجیبی صادر شده بود، لذا چنین انتظاری داشتند، ولی خدای سبحان با انزال آیه فوق انتظارشان را باطل کرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

إِنَّمَا خُلِقْتُمْ لِلْبَقَاءِ لَا لِلْفَنَاءِ؛ (1) تنها برای بقا آفریده شده اید، نه برای فنا.

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز فرمودند:

خُلِقْتُمْ لِلْأَبَدِ وَإِنَّمَا تُتَقَلَّبُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ؛ (2) برای ابدیت آفریده شده اید و [با مرگ] تنها از خانه ای به خانه دیگر منتقل می شوید.

و نیز فرمودند:

الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ وَالْمَوْتُ جِسْرٌ هُوَ لَاحِقٌ بِجَنَاتِهِمْ وَجِسْرٌ هُوَ لَاحِقٌ بِجَحِيمِهِمْ؛ (3) دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ، پل مؤمن به سوی بهشت و پل کافر به سوی جحیم است.

امام صادق علیه السلام از پدرش روایت می کند که فرمودند:

جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا لِي لَا أُحِبُّ الْمَوْتَ؟ فَقَالَ: أَلَيْكَ مَا؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَقَدَّ مَدْمَتَهُ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: فَمَنْ تُحِبُّ؟ قَالَ: لَا أُحِبُّ الْمَوْتَ؛ (4) مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا! چرا مرگ را دوست نمی دارم؟ حضرت فرمودند: آیا مالی داری؟ گفت: آری.

ص: 82

1- . غرر الحکم و درر الکلم، ص 133، ح 2291؛ در تأویل الآیات الظاهره، ص 42، سوره بقره آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در یکی از وصایایش به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: مَا خُلِقْتَ أَنْتَ وَلَا هُمْ لِدَارِ الْفَنَاءِ بَلْ خُلِقْتُمْ لِدَارِ الْبَقَاءِ؛ نه تو و نه آنان برای دار فنا آفریده نشده اید، بلکه برای دار بقا خلق شده اید.

2- . در ارشاد، ج 1، ص 238 چنین آمده که فرمودند: ...أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خُلِقْنَا وَإِيَّاكُمْ لِلْبَقَاءِ لَا لِلْفَنَاءِ لِكُنْتُمْ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ تُتَقَلَّبُونَ؛ ای مردم! ما و شما برای بقا آفریده شده ایم نه برای فنا، لکن شما [با مرگ] از خانه ای به خانه ای منتقل می شوید.

3- . معانی الأخبار، ص 289، ح 3، باب معنی الموت.

4- . الخصال، ص 13، ح 47.

فرمودند: آیا آن را از پیش فرستاده ای؟ گفت: خیر. حضرت فرمودند: به همین خاطر مرگ را دوست نمی داری.

نیز به امیرالمؤمنین علیه السلام گفته شد: مرگ را برایمان توصیف کن، حضرت علیه السلام فرمودند:

على الخبير سَدَقْتُمْ، هو أَحَدُ ثَلَاثَةِ أُمُورٍ يَرُدُّ عَلَيْهِ: إِمَّا بِشَارَةَ بِنَعِيمِ الْآبَدِ، وَإِمَّا بِشَارَةَ بَعْدَابِ الْآبَدِ، وَإِمَّا تَحْزِينَ وَتَهْوِيلَ، وَأَمْرَهُ مُبْهِمٌ لَا يَدْرِي مَنْ أَيِّ الْفَرَقِ هُوَ، - إلى أن قال - : فاعملوا وأطيعوا ولا تتكلموا ولا تستصغروا عقوبة الله، فإنَّ مِنَ الْمُسْرِفِينَ مَنْ لَا تَلْحَقُهُ شَفَاعَتُنَا إِلَّا بَعْدَ عَذَابٍ ثَلَاثُمِائَةِ أَلْفِ سَنَةٍ؛ (1) به اهل خبره مراجعه کردی؛ آن یکی از سه چیزی است که انسان بر آن وارد می شود: یا مزده ای است به نعمت ابدی و یا بشارتی است به عذاب همیشگی و یا اندوهگین ساختن و هول برانگیز است. امرش مبهم است و معلوم نیست که آن از کدام دسته است [ناجیان یا هالکان] پس بدانید و اطاعت کنید و سخن نگوئید [اعتراض نکنید] و عقوبت خدا را کوچک شمارید؛ چه از جمله اسراف کاران است آن که شفاعت ما جز بعد از عذاب سیصد هزار ساله بدو نرسد.

از امام حسن علیه السلام پرسیده شد: این مرگی که [مردم] بدان جاهلند چیست؟ فرمودند:

أَعْظَمُ سُورٍ يَرُدُّ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذَا نُقِلُوا عَنْ دَارِ النَّكِدِ إِلَى نَعِيمِ الْآبَدِ، وَأَعْظَمُ ثُبُورٍ يَرُدُّ عَلَى الْكَافِرِينَ إِذْ نُقِلُوا عَلَى جَنَّتِهِمْ إِلَى نَارٍ لَا تَبِيدُ وَلَا تَنْقَدُ؛ (2) بزرگ ترین شادی ای است که بر مؤمنان وارد می شود؛ آن گاه که از دارنگونبختی به دار نعمت ابدی منتقل می شوند و بزرگ ترین نابودی ای است که بر کافران وارد می شود؛ آن گاه که آنان از بهشتشان به سوی آتشی می برند که نه از بین می رود و نه نابود می شود.

بنابراین مراد از «کافران»، در حدیث بالا، کسانی اند که عامداً کفر می ورزند و معاندان یا جاهلان مقصری هستند که در آخرت مورد آزمایش قرار می گیرند و [لکن در این فرصت مجددی که بدانها داده می شود] مردود می شوند. آری اگر دنیا دار امتحانی است که پنجاه

ص: 83

1- . معانی الأخبار، ص 288، ح 2، باب معنی الموت.

2- . بحار الأنوار، ج 6، ص 154، ب 6، ح 9.

سال یا کمتر یا بیشتر به آدمی فرصت می دهند، آخرت دار امتحانی است که پنجاه هزار سال به او فرصت می دهند، علاوه بر آن، آخرت، دار حساب و ثواب و عقاب نیز هست؛ خدای متعال می فرماید:

«فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ»؛ (1) در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است.

امام حسین علیه السلام در ضمن حدیثی به اصحابشان [در کربلا] می فرماید:

فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تُعْبِرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالصَّوْءِ إِلَى الْجَنَّةِ الْوَاسِعَةِ وَالنَّعِيمِ الدَّائِمَةِ، فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرِ؟ وَمَا هُوَ لِأَعْدَائِكُمْ إِلَّا كَمَنْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَصْرِ إِلَى سِجْنٍ وَعَذَابٍ؛ (2) مرگ تنها پلی است که شما را از فقر و ناداری و تنگی معیشت به بهشت گشاده و پر نعمت عبور می دهد؛ کدام يك از شما بدش می آید که از زندان به قصر منتقل شود؟ و [لکن] برای دشمنانتان این گونه نیست، مگر مانند کسی که از قصری به زندان و عذاب منتقل شود.

از امام سجاد علیه السلام نیز درباره مرگ سؤال شد؛ فرمودند:

لِلْمُؤْمِنِ كَنْزٌ ثِيَابٌ وَسَخَةٌ قُمَّلَةٌ وَفَكٌّ قِيُودٍ وَأَغْلَالٌ ثَقِيلَةٌ وَالْإِسْتِئْذَالُ بِأَفْخَرِ الثِّيَابِ وَأَطْيَبِهَا رَوَائِحُ وَأَوْطَأُ الْمَرَائِبِ وَأَنْسُ الْمَنَازِلِ، وَلِلْكَافِرِ: كَخَلْعِ ثِيَابٍ فَاحِشَةٍ وَالنَّقْلَ عَنْ مَنَازِلِ أُنَيْسَةٍ وَالْإِسْتِئْذَالَ بِأَوْسَخِ الثِّيَابِ وَأَخْسَفِهَا وَأَوْحَشِ الْمَنَازِلِ وَأَعْظَمِ الْعَذَابِ؛ (3) [مرگ] برای مؤمن مانند درآوردن لباس های آلوده و پر از شپش و باز کردن غل هایی سنگین و عوض کردن آنها با فاخرترین و خوش بوترین لباس ها و راهوارترین مرکب ها و مأنوس ترین منازل است و برای کافر مانند درآوردن لباس هایی فاخر و منتقل شدن از منازل مأنوس و جایگزین شدن آنها با آلوده ترین و درشت ترین لباس ها و موحش ترین منازل و بزرگ ترین عذاب هاست.

از امام باقر علیه السلام نیز درباره مرگ سؤال شد، حضرت فرمودند:

هُوَ النَّوْمُ الَّذِي يَأْتِيكُمْ كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَّا أَنَّهُ طَوِيلٌ مُدَّتَهُ لَا يُنْتَبَهُ مِنْهُ إِلَّا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَمَنْ رَأَى فِي

ص: 84

1- . معارج 70 آیه 4.

2- . معانی الاخبار، ص 289، ح 3، باب معنی الموت.

3- . همان، ح 4.

نَوْمِهِ مِنْ أَصَدِّ نَافِ الْفَرْحِ مَا لَا يُقَادِرُ قَدْرَهُ، وَ مَنْ أَصَدَّ نَافِ الْأَهْوَالِ مَا لَا يُقَادِرُ قَدْرَهُ؛ (1) مرگ، همان خوابی است که هر روز به سراغ شما می آید، منتها مدتش طولانی است و [آدمی] از آن بیدار نمی شود مگر در روز قیامت. [مانند آن که] شخصی در خواب برخی گونه های شادی را می بیند که غیرقابل تقدیر و اندازه گیری است و یا گونه های هول و ترس [را می بیند] که آن هم غیرقابل اندازه گیری و تقدیر است.

بخش پایانی روایت از باب مثال است؛ یعنی همان گونه که آدمی نمی تواند محتوای زیبایی یا زشتی رؤای خود را انکار کند، ماورای مرگ که بسان برادر خواب است را نیز نمی تواند انکار نماید.

امام صادق علیه السلام نیز در جواب سؤالی از مرگ، فرمودند:

لِلْمُؤْمِنِ كَأَطِيبِ رِيحٍ يَشْتُمُهُ فَيَنْعَسُ لِطَيِّبِهِ وَيَنْقَطِعُ التَّعَبُ وَالْأَلَمُ كُلُّهُ عَنْهُ، وَ لِلْكَافِرِ كَلْسَعِ الْأَفَاعِي وَ آدَغِ الْعَقَارِبِ أَوْ أَشَدَّ؛ (2) مرگ برای مؤمن مانند خوش بوترین بویی است که ببوید و از خوش بویی به خواب سبکی فرو می رود و تمام خستگی و دردش از او قطع شود. برای کافر مانند نیش افعی ها و عقرب ها و یا شدیدتر از آن است.

يعقوب می گوید:

برای تعزیت [وفات] اسماعیل [فرزند امام صادق علیه السلام] بر امام صادق علیه السلام داخل شدیم حضرت برای او طلب رحمت نمود و فرمودند: همانا خدای عزوجل خبر مرگ پیامبر را به ایشان داد و فرمود: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ»؛ (3) «قطعاً تو خواهی مُرد، و آنها [نیز] خواهند مرد» و فرمود: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (4)؛ «هرکس مرگ را می چشد».

سپس فرمودند: به یقین همه اهل زمین را می میراند تا آن جا که احدی باقی نمی ماند و سپس اهل آسمان [نیز] می میرند تا آن که احدی جز ملك الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل باقی نمی مانند. آن گاه ملك الموت مقابل خدای عزوجل قرار می گیرد و [از سوی خدا] به او گفته می شود: چه کسی باقی مانده؟، و این در حالی است که خدا خود آگاه است،

ص: 85

1- . همان، ح 5.

2- . علل الشرائع، ص 298، ب 235، ح 2.

3- . زمر 39 آیه 30.

4- . آل عمران 3 آیه 185.

می گوید: ای خدای من! جز ملك الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل [احدی] باقی نمانده است. آن گاه به او گفته می شود: به جبرائیل و میکائیل بگو: بمیرید. در این هنگام آن ملائکه می گویند: ای پروردگار ما! این دو، فرستاده و امین تو هستند. می فرماید: من مرگ را بر هر نفسی که در آن روح است مقدر کردم. سپس ملك الموت می آید تا آن که در پیشگاه خدای عزوجل می ایستد. به او گفته می شود: چه کسی باقی مانده؟ می گوید: ای خدای من! جز ملك الموت و حاملان عرش نمانده اند. [خدا] می فرماید: به حاملان عرش بگو بمیرید. حضرت ادامه دادند: سپس [ملك الموت] افسرده و اندوهناک می آید، در حالی که به بالا نگاه نمی کند. [آن گاه از جانب خدا] به او گفته می شود: چه کسی باقی مانده؟ او می گوید: ای خدای من! جز ملك الموت [کسی] باقی نمانده است. [آن جاست که] به او گفته می شود: بمیر ای ملك الموت! و او می میرد. آن گاه خدا زمین و آسمان ها را به دستش می گیرد و می گوید: کجایند کسانی که ادعا می کردند شریک منند؟! کجایند کسانی که در کنار من معبودی دیگر قرار می دادند؟! (1) مراد از عبارت: «آن گاه خدا زمین و آسمان ها را به دستش می گیرد» آن است که خدای سبحان از آن جا که به هیچ یک از ملائکه محافظ و امثال آنها نیازی ندارد، در آن هنگام دیگر او است که متولی همه امور می شود. آری خدا ملائکه را آفرید تا برای دنیا و بلکه برای هستی، که دار اسباب است، به عنوان اسباب عمل کنند.

فلسفه مرگ

یکی از فلسفه های مرگ، اعلام بی نیازی خدای متعال از هر چیز و هر کس است؛ چه بزرگ و چه کوچک، چه بااهمیت و چه بی اهمیت. شاید مرگ ملائکه هم بدان خاطر باشد که آنان بالوجدان ارزشمندی حیات را دریابند. (2)

ص: 86

1- . بحار الأنوار، ج 6، ص 329، ب 2، ح 14.

2- . و این احساس وجدانی، وصول به یکی از مراتب آگاهی یعنی اطمینان قلب، از خدا درخواست دیدن چگونگی احیاء اموات را کرد؛ خدای متعال در سوره بقره آیه 260 می فرماید: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنِ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي...»؛ و [یاد کن] آنگاه که ابراهیم گفت: پروردگارا! به من نشان ده چگونه مردگان را زنده می کنی؟ فرمود: مگر ایمان نیاورده ای؟! گفت: چرا، ولی تا دلم آرامش یابد.

امام موسی کاظم علیه السلام می فرمایند:

إِنَّ الْمَوْتَ هُوَ الْمَصَفَّاتُ يُصَفُّ فِي الْمُؤْمِنِينَ مِنْ ذُنُوبِهِمْ فَيَكُونُ آخِرَ أَلَمٍ يُصِيبُهُمْ كَفَّارَةٌ آخِرَ وَزْرٍ بَقِيَ عَلَيْهِمْ، وَيُصَفِّي الْكَافِرِينَ مِنْ حَسَنَاتِهِمْ فَيَكُونُ آخِرَ لَذَّةٍ أَوْ نِعْمَةٍ أَوْ رَاحَةٍ تَلْحَقُهُمْ هُوَ آخِرُ ثَوَابٍ حَسَنَةٍ تَكُونُ لَهُمْ؛ (1) به یقین مرگ، صافی ای است که مؤمنان را از گناه تصفیه می کند و آخرین رنجی است که به عنوان کفاره گناهان باقیمانده بر دوششان، به آنان چشاند می شود. هم چنین کافران را از نیکی هایشان تصفیه می کند و آخرین لذت یا نعمت یا راحتی ای می شود که به عنوان آخرین ثواب کارهای خوبشان، بدانها می رسد.

اخبار فراوان دیگری نیز از معصومین علیهم السلام در این زمینه رسیده است که بخاطر اختصار، از ذکرشان صرف نظر می کنیم. (2)

بقای جسمانی انسان

مسأله: آدمی از آغاز آفرینش خود تا منتهای کمالی که بدان می رسد، به شکل موجودی مادی و جسمانی باقی می ماند و در بقای ذات خود و کمالات مادی و معنویش محتاج ذات خدای متعال است. چه، ذات ممکن، نه به واجب تبدیل می شود و نه به ممتنع و نه از جسمیت تجرد می یابد؛ زیرا مجرد بودن غیر خدا نامعقول است.

ص: 87

1- . جامع الاخبار، ص 168، فصل 133.

2- . در بحار الأنوار، ج 6، ص 116، ب 1، ح 1 از امام صادق علیه السلام چنین روایت شده که فرمودند: قومی نزد پیامبرشان آمدند و گفتند: برایمان به درگاه خدایت دعا کن تا مرگ را از ما بردارد. او [هم] برایشان دعا کرد، و خدای تبارک و تعالی نیز مرگ را از ایشان برداشت. آنها در اثر عدم مرگ و میر، فراوان شدند تا آن جا که خانه هایشان برای آنها تنگ شد و زاد و ولد زیاد شد بطوری که یک مرد صبح می کرد در حالی که باید پدر و مادرش و جد و جد جدش را تغذیه کند و آنها را از خویش راضی نگاه دارد و بدانها سرکشی کند. در اثر آن از طلب معاش بازماندند و آن گاه نزد پیامبر خود آمدند و گفتند: از پروردگارت بخواه تا ما را به سوی آجالمان که بر ما مقدر کرده بود بازگرداند برای عمر ما پایانی قرار دهد. پیامبرشان نیز از پروردگار عزوجل درخواست کرد و خدا هم آنان را به سوی اجل هایشان باز گرداند.

بنابراین تجردی وجود ندارد که طبق پندار باطل برخی فلاسفه، از آن به اتحاد با خدا یا حلوش در او تعبیر شود. بلکه باید بگوییم: خدا همیشه بر الوهیت خود که مجرد، عالم، قائم به ذات خود و دیگر صفات او است، باقی خواهد ماند و هیچ کسی در این اوصاف با او شریک نیست.

مادیات پنهان و غیر پنهان

مسأله: حیات، علم، عقل، روح، نفس و سایر مخلوقات خدا همگی امور مادی اند؛ مانند خود انسان؛ چون ماده گاهی پنهان است و گاهی غیر پنهان.

صعود به درجات کمال

مسأله: اگر آدمی بخواهد درجات کمال را طی کند، نیازمند دوگونه هدایت است: هدایت عامه و هدایت خاصه. خدای متعال در چند آیه به هدایت عامه اشاره کرده و می فرماید:

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»؛ (1) ما راه را بدو نمودیم؛ یا سپاسگزار خواهد بود و یا ناسپاسگزار.

«وَأَمَّا تَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ...»؛ (2) اما تمود را هدایت کردیم، ولی آنها نابینایی را بر هدایت ترجیح دادند.

درباره هدایت خاصه نیز می فرماید:

«ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»؛ (3) این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست؛ [و] مایه هدایت پرهیزکاران است.

«وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى...»؛ (4) و خدا کسانی را که در راه هدایت گام نهادند، بر

ص: 88

1- . انسان 76 آیه 3.

2- . فصلت 41 آیه 17.

3- . بقره 2 آیه 2.

4- . مریم 19 آیه 76.

ارتقا یافتن آدمی از مرحله هدایت عامه به هدایت خاصه، تنها در گرو تبعیت از عقل و درخواست ابقای نعمت های الهی است؛ زیرا هر لحظه امکان برگرفتن نعمت های الهی وجود دارد؛ به همین دلیل روزی چند دفعه در سوره حمد می خوانیم:

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»؛ (1) ما را به راه راست هدایت کن.

چون ممکن است که آدمی در هر لحظه به صراط مستقیم رهنمون شود و یا از آن محروم گردد. عبارت «ثَبَّتْنَا» (2) [= ما را ثابت قدم بدار] که در برخی روایات آمده نیز اشاره به همین معنا است. البته واژه «اهدنا» در آیه بالا تنها به معنای «ثَبَّتْنَا» نیست.

بنابراین اگر آدمی از عقل و هدایت عامه، تبعیت کند، به هدایت خاصه مبدل می گردد. در غیر این صورت امکان دارد [که هر لحظه نسبت] به خدا کافر شود، یا تکبر ورزد، یا ستم کند، یا فاسق شود و یا به سایر مراحل پست حیوانی گرفتار آید. خدای سبحان نیز چنین خطری را به افراد غیر معصوم گوشزد کرده و می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أُزْدُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا»؛ (3) کسانی که ایمان آوردند سپس کافر شدند و باز ایمان آوردند، سپس کافر شدند؛ آنگاه به کفر خود افزودند، قطعاً خدا آنان را نخواهد بخشید، و آنها را به راه [راست] هدایت نخواهد کرد.

روشن است که اگر آدمی فکر و عقلش را به کار نگیرد و در مقابل هوای نفسش ایستادگی نکند هدایت نخواهد شد، بلکه به تدریج به درکات، سقوط خواهد نمود، به همین خاطر حق تعالی در آیات متعددی می فرماید:

ص: 89

1- . فاتحه 1 آیه 6.

2- . در متشابه القرآن، ج 1، ص 129 چنین آمده است: قال مجوسی لا میرالمؤمنین علیه السلام: كَيْفَ أُدْخِلُ فِي دِينٍ لَمْ يَهْتَدِ أَزْجَابُهُ حَيْثُ لَا يَزَالُونَ يَقُولُونَ «اهْدِنَا»، فَأَجَابَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ مَعْنَاهُ ثَبَّتْنَا؛ فردی مجوسی به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: چگونه به دینی در آیم که خود صاحبانش هدایت نگردیده اند چون همواره می گویند: «ما را هدایت کن». حضرت فرمودند: همانا معنایش آن است که ما را ثابت بدار.

3- . نساء 4 آیه 137.

«... وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»؛ (1) و خدا، قوم ستمکار را هدایت نمی کند.

«... وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»؛ (2) و خدا، گروه کافران را هدایت نمی کند.

«... وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»؛ (3) و خدا، جمعیت نافرمانبر را هدایت نمی کند.

«... إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ»؛ (4) در حقیقت، خدا آن کسی را که دروغ پرداز ناسپاسی است هدایت نمی کند.

«... إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ»؛ (5) خدا کسی را که افراط کار دروغزن باشد هدایت نمی کند.

«كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ»؛ (6) چگونه خدا جمعیتی را هدایت می کند که بعد از ایمان کافر شدند؟!.

«... كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ»؛ (7) این گونه، خدا بر دل های کافران مهر می نهد.

«... كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ»؛ (8) این چنین بر دل های تجاوزگران مهر می نهیم.

«... كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ»؛ (9) این گونه، خدا بر دل هر متکبر زورگویی مهر می نهد.

«حَتَّىٰ يَبْصُرَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ عَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَ عَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ...»؛ (10) خدا بر دل های آنان، و بر شنوایی ایشان مهر نهاده و بر دیدگانشان پرده ای است.

بنابراین پیروی از عقل و اجتناب از شهوات موجب صعود تدریجی آدمی می شود؛ خدای متعال در این باره می فرماید:

«... وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»؛ (11) و آن چه نزد خداست بهتر و پایدارتر است مگر

ص: 90

1- . بقره 2 آیه 258 و توبه (9)، آیات 19 و 109.

2- . بقره 2 آیه 264 و توبه (9) آیه 37.

3- . توبه 9، آیات 24 و 80.

4- . زمر 39 آیه 3.

5- . غافر 40 آیه 28.

6- . آل عمران 3 آیه 86.

7- . اعراف 7 آیه 101.

8- . یونس 10 آیه 74.

9- . غافر 40 آیه 35.

10- . بقره 2 آیه 7.

11- . قصص 28 آیه 60.

نمی اندیشید.

«... وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَ اتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ»؛ (1) و برای خود توشه بگیرید که در حقیقت، بهترین توشه، پرهیزگاری است، و ای خردمندان! از من پروا کنید.

«... فَأَتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ (2) پس ای خردمندان، از خدا پروا کنید، باشد که رستگار شوید.

«... وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى»؛ (3) و نفس را از هوس باز داشت.

همین طور در روایات نیز به این مطلب اشاره شده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

سَيِّدُ الْأَعْمَالِ فِي الدَّارَيْنِ الْعَقْلُ، وَ لِكُلِّ شَيْءٍ دَعَامَةٌ وَ دَعَامَةُ الْمُؤْمِنِ عَقْلُهُ، فَيَقْدِرُ عَقْلُهُ تَكُونَ عِبَادَتَهُ لِرَبِّهِ؛ (4) سرور اعمال، در دو جهان، عقل است. و هر چیزی ستونی دارد و ستون مؤمن عقل او است؛ بنابراین عبادت او برای پروردگارش نیز به اندازه عقل او است.

امام صادق علیه السلام نیز می فرمایند:

إِعْرِفُوا الْعَقْلَ وَ جُنْدَهُ وَ الْجَهْلَ وَ جُنُودَهُ تَهْتَدُوا؛ (5) عقل و لشکرش و (نیز) جهل و جنودش را بشناسید تا هدایت یابید.

محمد بن عبد الجبار روایتی را به طور مرفوعه روایت می کند که راوی می گوید:

از امام صادق علیه السلام پرسیدم: عقل چیست؟ فرمودند: مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ؛ (6) [عقل] چیزی است که به [کمک] آن [خدای] رحمان پرستیده و به [کمک] آن بهشت کسب می شود.

قداح نیز از ایشان روایت می کند که فرمودند:

قال الله تبارك و تعالی: إِنَّمَا أَقْبِلُ الصَّلَاةَ لِمَنْ تَوَاضَعَ لِعَظْمَتِي وَ يَكْفُ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهَوَاتِ

ص: 91

1- . بقره 2 آیه 197.

2- . مائده 5 آیه 100.

3- . نازعات 79 آیه 40.

4- . بحار الأنوار، ج 1، ص 96، ب 1، ح 52.

5- . همان، ص 109، ب 4، ح 7.

6- . کافی، ج 1، ص 11، کتاب العقل و الجهل، ح 3.

مِنْ أَجْلِي... (1) خدای تبارک و تعالی فرمود: تنها نماز کسی را می پذیرم که برای عظمت تواضع کند و به خاطر من، نفسش را از شهوات بازدارد.

امیرالمؤمنین علیه السلام هم می فرماید:

مَنْ أَشْتَقَّ إِلَى الْجَنَّةِ سَلَا عَنْ الشَّهَوَاتِ؛ (2) هر کس به بهشت اشتیاق دارد، از شهوات جدا شود.

تکامل پس از مرگ

مسأله: آن چه از ظاهر روایات به دست می آید آن است که آدمی در عالم قبر و قیامت و حتی بهشت نیز سیر صعودی در مراتب کمال دارد.

اگر گفته شود که: چگونه چنین چیزی ممکن است؛ در حالی که او در بهشت از بالاترین نعمتها برخوردار است؟! می گوییم: چون خدای متعال، موجودی نامحدود است و هر چه موجود محدود را به خویش نزدیک تر کرده و به سوی رحمت خویش بالا ببرد، باز هم فاصله ای نامتناهی باقی می ماند.

در پاسخ به این سؤال هم که فایده صلوات بر محمد و آل او - صلوات الله عليهم أجمعين - چیست؟ مگر آنها به مقام محمودی (3) که خدا بدانها وعده داده نرسیده اند؟! نیز همان جواب داده می شود؛ مثلاً اگر ثواب عظیمی که خدا به رسول اکرم صلی الله علیه و آله عطا نموده مشتمل بر بوستان هایی سرشار از میلیاردها شکوفه زیبا باشد، چه مانعی دارد که صلوات یک مؤن، گلی به این مجموعه، و نوری به انوار قصرهای سر به فلک کشیده شایسته مقام آن بزرگوار بیفزاید. آری، هر صلوات، گلی می افزاید و چراغی زیباتر بر می افروزد.

ص: 92

-
- 1- . بحارالأنوار، ج 66، ص 391، ب 38، ح 66.
 - 2- . همان، ج 69، ص 89، ب 98، ح 1.
 - 3- . خدای متعال در سوره اسراء آیه 79 می فرماید: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا»؛ و پاسی از شب را زنده بدار، تا برای تو [به منزله] نافله ای باشد، امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند.

و همین افزایش را می توان در مورد ملائکه، ولدان مخلدون و حورالعین هایی که به خدمتگذاری ایشان مشغولند نیز لحاظ کرد.

در گذشته نیز از این معنا سخن به میان آمد که روح می تواند آن چنان وسعت یابد که از تمامی این نعمت ها استفاده کند.

تنها خدا قدیم است

مسأله: طبق ادله عقلی و نقلی، هیچ موجودی جز خدای عزوجل قدیم [= ازل] نیست.

دلیل عقلی: برهان تمانع است که در علم کلام ذکر شده است.

دلیل نقلی: در ذیل به پاره ای از ادله نقلی که شامل آیات (1) و روایات فراوانی می شود اشاره می کنیم:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه ای فرمودند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَانَ فِي أَوَّلِيَّتِهِ وَحُدَانِيَّتِهِ... إِبْتَدَأَ مَا إِبْتَدَعَ وَأَنْشَأَ مَا خَلَقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ كَانَ سَبَقَ بِشَيْءٍ مِمَّا خَلَقَ رَبَّنَا الْقَدِيمَ بِلُطْفِ رُبُوبِيَّتِهِ وَ بِعِلْمِ خَبْرِهِ فَتَقَى وَبِأَحْكَامِ قُدْرَتِهِ خَلَقَ جَمِيعَ مَا خَلَقَ؛ (2) ستایش خدایی را که در اول بودنش یگانه است... به ابتکار، آفریدن را آغاز کرد و آفریدگانش را بدون نمونه برداری از مخلوقات قبلی خلق کرد. پروردگار قدیم ما به لطف ناشی از پروردگاریش و با آگاهی ناشی از علم، [آسمان ها و زمین و دانه را] شکافت و با قدرت استوارش همه آفریدگانش را آفرید.

و در سخن دیگری فرمودند:

أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، كُنْتَ إِذْ لَمْ تَكُنْ سَمَاءَ مَبْنِيَّةٍ - إِلَى أَنْ قَالَ: - كُنْتَ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ كَوُنْتَ

ص: 93

1- . در سوره حدید، آیه 3 می خوانیم: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ...»؛ اول و آخر اوست. و آیه 11 سوره شوری نیز می تواند دلیل این مدعا

باشد؛ آن جا که فرمود: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ...»؛ هیچ چیز همانند او نیست.

2- . التوحید، ص 44، باب التوحید، ح 4.

كُلُّ شَيْءٍ وَقَدَّرْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَابْتَدَعْتَ كُلَّ شَيْءٍ؛ (1) تو آن خدایی که معبودی جز تو نیست؛ تو بودی آن گاه که آسمان بنا شده [به دست تو] نبود تا این که فرمودند: پیش از هر چیز، بودی و هر چیزی را تو آفریدی و بر هر موجودی توانا بودی و هر چیزی را تو ابداع کردی.

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز می فرمایند:

لَمْ يَخْلُقِ الْأَشْيَاءَ مِنْ أَصُولٍ أَرْلِيَّةٍ وَلَا مِنْ أَوَانِلٍ أَبَدِيَّةٍ، بَلْ خَلَقَ مَا خَلَقَ فَأَقَامَ حَدَّهُ...؛ (2) اشیاء را از مبادی و نمونه های ازل نیافریده، و بر نمونه های ابدی خلق نکرده، بلکه هر چه را که آفرید حدی خاص برای آن مقرر فرمود.

و فرمودند:

مُسْتَشْهَدٌ بِحُدُوثِ الْأَشْيَاءِ عَلَى أَرْلِيَّتِهِ؛ (3) نوپدیدبودن موجودات گواه آن است که او همیشه بوده است.

فاطمه زهرا علیها السلام نیز در خطبه ای که در مسجد ایراد نمود، فرمودند:

إِبْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلَهَا، وَأَنْشَأَهَا بِلا إِحْتِدَاءٍ أَمْثَلَةٍ أَمْثَلَهَا...؛ (4) اشیاء را بی سابقه آفرید [لکن] نه از شیئی که پیش تر بوده و آفریدشان [لکن] بدون پیروی از الگوهایی که الگویشان قرار داده باشد.

امام حسن علیه السلام در خطبه ای فرمودند:

خَلَقَ الْخَلْقَ فَكَانَ بَدِينًا بَدِيعًا، ابْتَدَأَ مَا ابْتَدَعَ، وَابْتَدَعَ مَا ابْتَدَأَ؛ (5) مخلوقات را آفرید و آغازگر و مبتکر بود. مخلوقات بی سابقه را آغاز به آفرینش نمود و هر چه آغاز نمود بی سابقه آفرید.

امام حسین علیه السلام نیز روایت می کند که پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ای فرمودند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ وَلَا مِنْ شَيْءٍ كَوَّنَ مَا قَدْ كَانَ، الْمُسْتَشْهَدُ بِحُدُوثِ الْأَشْيَاءِ

ص: 94

1- . مصباح الكفعمی، ص 287، ف 29.

2- . نهج البلاغه، خطبه 163، ص 233.

3- . همان، ص 269، خطبه 185.

4- . عوالم العلوم، مجلد فاطمه زهرا علیها السلام، ج 2، ص 652، ب 5، ح 1 و احتجاج، ج 1، ص 98.

5- . التوحید، ص 46، ح 5.

عَلَىٰ أَرْزَاقِهِ - إِلَىٰ أَنْ قَالَ: - كَفَىٰ بِإِتْقَانِ الصُّنْعِ لَهَا آيَةً وَبِمُرَكَّبِ الطَّنْبَعِ عَلَيْهَا دَلَالََةً وَبِحُدُوثِ الْفَطْرِ عَلَيْهَا قَدَمَةً؛ (1) ستایش خدای را که نه از چیزی به وجود آمد و نه آفریده ها را از چیزی به وجود آورد. نوپدید بودن موجودات گواه آن است که او همیشه بوده است... استحکام آفرینش نشانه ای کافی برای پدید آمدن مخلوقات و راهنمایی وافی بر بی آغازی او است.

در دعای عرفه امام حسین علیه السلام نیز می خوانیم:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَرْغَبُ إِلَيْكَ، وَأَشْهَدُ بِالرُّبُوبِيَّةِ لَكَ، مُقَرَّراً بِأَنَّكَ رَبِّي وَإِنَّ إِلَيْكَ مَرَدِّي، إِبْتِدَاءً تَنِي بِنِعْمَتِكَ قَبْلَ أَنْ أَكُونَ شَيْئاً مَذْكوراً؛ (2) خدایا! همانا من تو را دوست دارم و می خواهم. گواهی می دهم به پروردگاری تو، در حالی که اقرار می کنم که خدای منی و به آن که به سوی تو است بازگشتم و پیش از آن که چیز قابل ذکری باشم با نعمت خود آفرینش را آغاز کردی.

در سخنی از امام سجّاد علیه السلام می خوانیم:

أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الَّذِي أَنْشَأْتَ الْأَشْيَاءَ مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ وَصَوَّرْتَ مَا صَوَّرْتَ مِنْ غَيْرِ مِثَالٍ وَابْتَدَعْتَ الْمُبْتَدَعَاتِ بِلاِ إِخْتِذَاءٍ؛ (3) تو خدایی هستی که معبودی جز تو نیست، آنی که اشیاء را بدون مشابه آفریدی و آن چه صورتگری کردی نه بر اساس نمونه ای، صورتگری کردی و آفرینش ها را بدون پیروی از الگو، نوآفرینی نمودی.

و در دعایی دیگر می فرمایند:

إِبْتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخَلْقَ إِبتِدَاعاً، وَإِخْتَرَعَهُمْ عَلَىٰ مِثْلِهِ إِخْتِرَاعاً؛ (4) با قدرت خود مخلوقات را به ابتکار آفریدی و بر اساس مشیّت خود اختراعشان نمودی.

امام باقر علیه السلام نیز در چند روایت می فرمایند:

إِنَّ اللَّهَ عَلَا ذِكْرَهُ كَانٌ وَلَا شَيْءٌ غَيْرُهُ؛ (5) همانا خدا - که یادش بلند باد - وجود داشت در حالی که هیچ چیز جز او نبود.

ص: 95

1- . عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 121 و 122، ب 11، ح 15.

2- . اقبال، ص 340.

3- . صحیفه سجّادیه، ص 210.

4- . همان، ص 28.

5- . التوحید، ص 67، ح 20.

كَانَ اللَّهُ وَلَا شَيْءٌ غَيْرُهُ؛ (1) خدا بود در حالی که هیچ چیز غیر از او نبود.

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَانَ وَلَا شَيْءٌ غَيْرُهُ - بِإِضَافَةٍ - وَلَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَالِمًا؛ (2) همانا خدای تبارک و تعالی بود و چیزی غیر از او نبود... و همواره عالم بوده است.

كَانَ خَالِقًا وَلَا مَخْلُوقًا؛ (3) او آفریدگار بود در حالی که آفریده ای نبود.

امام صادق علیه السلام نیز در چند روایت می فرمایند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَانَ إِذْ لَمْ يَكُنْ شَيْءٌ غَيْرُهُ، وَكَوَّنَ الْأَشْيَاءَ فَكَانَتْ كَمَا كَوَّنَهَا؛ (4) ستایش خدایی را که بود، زمانی که چیزی غیر از او نبود و اشیاء را به وجود آورد و آنها همان گونه شدند که به وجودشان آورد.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَانَ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ كَانٌ... بَلْ كَوَّنَ الْأَشْيَاءَ قَبْلَ كَوْنِهَا؛ (5) ستایش خدایی را که پیش از آن که چیزی موجود باشد بود... پیش از وجود یافتن اشیاء موجودشان نمود.

و در دعای عرفه از امام حسین علیه السلام می خوانیم:

وَلَكَ الْحَمْدُ قَبْلَ أَنْ تَخْلُقَ شَيْئًا مِنْ خَلْقِكَ، وَعَلَى بَدْءِ مَا خَلَقْتَ إِلَى إِقْتِضَاءِ خَلْقِكَ؛ (6) ستایش از آن تو است، پیش از آن که چیزی از مخلوقات را بیافرینی و بر آغاز آفرینش و بر پایان رسیدن خلقتت.

در سخن دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ كَانَ إِذْ لَا - كَانٌ، فَخَلَقَ الْكَانَ وَالْمَكَانَ وَخَلَقَ نَوْرَ الْأَنْوَارِ الَّذِي نَوَّرَتْ مِنْهُ الْأَنْوَارَ وَأَجْرَى فِيهِ مِنْ نَوْرِهِ الَّذِي نَوَّرَتْ مِنْهُ الْأَنْوَارَ، وَهُوَ الثُّورُ الَّذِي خَلَقَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا

ص: 96

1- . همان، ص 145، ح 12.

2- . در محاسن، ص 242، ح 228 آمده است که امام باقر علیه السلام فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَانَ وَلَيْسَ شَيْءٌ غَيْرُهُ نُورًا لَا ظَلَامَ فِيهِ وَصِدْقًا لَا كِذْبَ فِيهِ وَعِلْمًا لَا جَهْلَ فِيهِ؛ همانا خدای تبارک و تعالی در حالی که هیچ چیز غیر از او نبود، نوری بود که تاریکی در آن نبود، و راستی بود که دروغی در آن نبود، و دانشی بود که جهلی در آن نبود».

3- . التوحيد، ص 67، ح 20.

4- . همان، ص 75، ح 29.

5- . همان، ص 59، ح 17.

6- . اقبال، ص 403.

- صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا -؛ (1) همانا خدا زمانی که هیچ چیزی نبود، وجود داشت؛ آن گاه زمان و مکان را آفرید و نورالأنواری که انوار از آن آفریده شد را آفرید و در آن از نور خویش، که انوار از آن نورانی شدند، جریان داد و آن، همان نوری است که محمد و علی - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا - از آن آفریده شدند.

در این زمینه روایات متواتر دیگری نیز وجود دارد. بنابراین اعتقاد به پنج یا دو قدیم و مانند آن، آن گونه که به ترتیب، برخی فلاسفه و دوگانه پرستان و غیره معتقدند، اعتقاداتی بی دلیل اند و بلکه دلایل موجود خلاف آنها است.

گوشه ای از حوادث عالم ذر

مسأله: طبق آنچه در برخی روایات آمده، پس از آن که خدای تبارک و تعالی از ذرات، در عالم ذر پیمان گرفت به پشت آدم علیه السلام بازگشتند؛ مثلاً عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمودند:

زمانی که ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام مأمور ساختن خانه کعبه شدند و ساختنش پایان یافت، ابراهیم علیه السلام بر رکن نشست و ندا داد: بشتاب به سوی حج! بشتاب به سوی حج! و اگر او ندا می داد بشتابید به سوی حج! مخلوقی جز او در آن روزگار حج نمی گزارد، لیکن او ندا داد: بشتاب به سوی حج! آن گاه که مردم [ذره گون] در اصلاب مردان [چنین] لبیک گفتند: لبیک ای به خدا فراخواننده! لبیک ای به خدای عزوجل فراخواننده! پس هر که [در آن روز] ده بار لبیک گفته باشد، ده بار حج به جا می آورد و هر کس پنج بار لبیک گفته باشد پنج بار حج می کند و هر کس بیش آن لبیک گفته باشد مطابق آن [حج به جا می آورد] و هر کس یکبار لبیک گفته باشد يك حج به جا می آورد و آن که لبیک نگفته باشد حجی به جا نخواهد آورد. (2)

در زیارت امام حسین علیه السلام نیز آمده:

ص: 97

1- . کافی، ج 1، ص 442، ح 9.

2- . کافی، ج 4، ص 206، ح 6.

أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ؛ (1) گواهی می‌دهم که تو نوری در اصلااب بلندمرتبه و رحم‌های پاکیزه بودی.

در دعای روز عرفه امام حسین علیه السلام نیز آمده:

خَلَقْتَنِي مِنَ التُّرَابِ، ثُمَّ أَسْكَنْتَنِي الْأَصْلَابَ آمِنًا لَرَيْبِ الْمَنُونِ وَ اخْتِلَافِ الدُّهُورِ، فَلَمْ أَزَلْ ظَاعِنًا مِنْ صُلْبٍ إِلَى رَحِمٍ فِي تَقَادُمِ الْأَيَّامِ الْمَاضِيَةِ وَ الثُّرُونِ الْحَالِيَةِ، لَمْ تُخْرِجْنِي لِرَأْفَتِكَ بِي وَ لُطْفِكَ لِي وَ إِحْسَانِكَ إِلَيَّ فِي دَوْلَةِ أَيَّامِ الْكُفْرَةِ الَّذِينَ نَقَضُوا عَهْدَكَ وَ كَذَّبُوا رُسُلَكَ؛ (2) مرا از خاک آفریدی و سپس در اصلااب، سکنایم دادی با ایمنی از خطر مرگ و تحولات روزگار و پیوسته در بستر روزگاران گذشته و قرن‌های سپری شده از صلبی به رحمی مسافرم گردانیدی به خاطر رأفت و لطف و احسانی که به من داشتی، در حکمرانی پیشوایان کفری که عهدت را نقض و فرستادگانت را تکذیب کردند، بیرونم نیاوردی.

روایات دیگری نیز در منابعی نظیر بحار الانوار می‌یابید. (3)

آری در روایاتی که به دست ما رسیده آنچه دال بر رجوع همه [ذرات بنی آدم] به پشت آدم علیه السلام باشد نیافتیم و شاید تنها برخی شان بدان بازگشته باشند و برخی دیگر در جای خویش در میان خاک باقی مانده و از راه سبزه‌ها و میوه‌ها و غیره به صلب و رحم والدین یا اجداد خود منتقل شده باشند.

البته گاهی عرفاً از این روایات در این باره چنین استفاده می‌شود که بازگشت همگی ذرات بنی آدم به پشت آدم علیه السلام، مطابق آن قاعده‌ای است که می‌گوید: «حُكْمُ الْأَمْثَالِ فِي مَا يَجُوزُ وَ فِي مَا لَا يَجُوزُ وَاحِدٌ»؛ یعنی موجودات مشابه در امور مجاز و غیر مجاز همانندند، اما سخن در امور مجاز و غیر مجاز نیست بلکه درباره هست و نیست هاست.

بنابراین شکی نیست که ذرات بنی آدم تا هر زمان که بیرون از اصلااب و ارحام باشند

ص: 98

1- . تهذیب، ج 6، ص 114، ب 52، ح 17.

2- . بحار الأنوار، ج 57، ص 372، ب 41، ح 81.

3- . ر.ك: بحار الأنوار، ج 5، ص 234، ب 10؛ کافی، ج 6، ص 12، ح 1؛ وسائل الشیعه، ج 11، ص 14، ب 1، ح 14125 و مستدرک الوسائل، ج 15، ص 177، ب 68، ح 17921.

قطعاً در آخرین مرحله به اصلاّب و ارحام والدین منتقل می شوند و با ضمیمه شدن اجزای حاصل از آب، غذا و غیره بدان، در نطفه پدر قرار می گیرد و به رحم مادر منتقل می شود و آفریده ای مرکب از هر دو نطفه به وجود می آید و شروع به تغذیه از خون مادر می کند و به علقه تبدیل می گردد و پس از آن به مضغه و... .

خدای سبحان در این باره می فرماید:

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا * ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»؛ (1) و به یقین، انسان را از عصاره ای از گل آفریدیم؛ سپس او را [به صورت] نطفه ای در جایگاهی استوار [= رَحِم] قرار دادیم. آنگاه نطفه را به صورت علقه [= خون بسته] در آوردیم. سپس آن علقه را [به صورت] مضغه [= چیزی شبیه گوشت جویده شده] گردانیدیم، و آنگاه مضغه را استخوان هایی ساختیم، بعد استخوان ها را با گوشتی پوشانیدیم، آنگاه [جنین را در] آفرینش دیگر پدید آوردیم. آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است!.

رابطه روح و ذره

ظاهر آیات نشانگر آن است که ارواحی که حدود دو هزار سال پیش از اجسام آفریده شدند، همانی اند که در رحم مادران به ذره ای که جسم گردیده تعلق می گیرد و هنگامی که آدمی متولد می شود، در واقع موجودی مرکب از روحی متولد می شود که پیش از بدنی آفریده شده است که اجزایش بدان ذره اصلی ضمیمه شده است. بنابراین بدن - به علاوه روح - مرکب از بدن جدید و ذره بسیار کوچکی است که خدای متعال آن را در عالم ذرّ نخستین آفرید.

هیچ يك از اجزایی که از بدو تولد تا هنگام مرگ تعویض می شوند ذره اصلی نیستند،

ص: 99

بلکه ذره اولیه همواره باقی می ماند و او است که حافظ وحدت شخصیت و برخی خصوصیات و ویژگی های آدمی در همه زمان ها، مکان ها و شرایط گوناگون است. در آن ذره اصلی و در این بدن و روحی که بدان تعلق می گیرد، چنان ظرافت ها، خصوصیات و ویژگی هایی قرار داده شده که تاکنون نیز علم از شناخت ساده ترین آنها عاجز مانده است.

لذا بخش بزرگی از آنها هنوز نامعلوم مانده و چه بسا نامعلوم بماند. از این رو یکی از دانشمندان علوم، کتابی نگاشته با عنوان: «انسان موجود ناشناخته».

آیا روح همان بخار بدن است؟

برخی پنداشته اند که روح همان بخار بدن است و بر پندار خود نیز استدلال کرده اند، اما این استدلال ها چیزی جز سفسطه نیستند.

پدیده خواب و خروج روح از بدن

مسأله: ظاهر بسیاری از روایات این است که هر گاه روح، به سبب خوابیدن و مانند آن از جسم خارج می شود با فضای میان آسمان و زمین ارتباط برقرار می کند؛ چون این دو از يك سنخند؛ مانند مَثَل معروفی که می گوید: «شبه الشيء ینجذب إليه؛ شبیه هر چیز بدان چیز جذب می شود [و حکم آن را پیدا می کند]».

شاید بتوان گفت حالت آن عالم نسبت به عالمی که در آن به سر می بریم مانند جاذبه هستی باشد، حالتی که ابدًا قابل مشاهده حسی نیست، لکن جهان به سبب آن می چرخد؛ و این امر از خواب مغناطیسی نیز به دست می آید.

علم جدید، بخشی از آنچه گفته شد را کشف کرده است. چنان که اگر کسی به برخی کتب علمی راجع به احوال روح، نظیر کتاب بر ساحل عالم ارواح و کتاب انسان روح است نه بدن و کتاب عجیب تر از خیال و نیز مجلاتی که اکتشافات علمی در این زمینه را بازگو می کنند از جمله برخی شماره های مجله «الحوادث» که پیرامون روح سخن گفته رجوع کند صحت

گفته فوق بر او روشن خواهد شد. پدیده موسوم به تسخیر و نظایر آن که همگی از امور مسلم و پذیرفته دانش قدیم و جدیداند نیز صحت گفته فوق را تأکید می کند. آری این معنا در برخی از کتب نام برده و ده ها کتابی که در این زمینه نگاشته اند وارد شده است.

و همچنین، این حقایق در منابع اسلامی نظیر بحار الانوار(1)، کافی(2)، لئالی تویسرکانی، دارالسلام عراقی، دار السلام حاجی نوری و مانند آن آمده است. در کنار همه اینها صدها داستان از شیطان، جن، روح، ملائکه و غیره وجود دارد که برخی از کسانی که آنها را مشاهده کرده اند نیز صحت حقایق را تأیید می کنند.

انسان و عالم برزخ

مسأله: آدمی پس از مردن وارد عالمی به نام برزخ می شود؛ چنان که ده ها آیه و صدها روایت بر آن دلالت دارند که در ذیل به برخی از این آیات اشاره می کنیم:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ»؛ (3) هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندار، بلکه زنده اند که نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است شادمانند، و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته اند [= مجاهدان و شهیدان آینده]، شادی می کنند؛ [زیرا مقامات برجسته آنها را در آن جهان می بینند و می دانند] که نه بیمی بر آنهاست و نه اندوهگین می شوند. بر نعمت و فضل خدا و اینکه خدا پاداش مؤمنان را تباہ نمی گرداند، شادی می کنند.

عبارت «والذین قتلوا» در واقع سخن کسانی است که می گفتند: «کسانی که در معرکه

ص: 101

1- . ر.ك: بحارالأنوار، ج 58، ص 26، ب 42.

2- . ر.ك: کافی، ج 3، ص 243، ح 1.

3- . آل عمران 3، آیات 169 - 171.

جنگ کشته می شوند از بین می روند و فنا می شوند و به خاطر آن ثواب داده نمی شوند، پس چرا باید خود را در معرض هلاکت و فنا قرار داد» و گرنه مضمون این آیه، که همان حیات پس از مرگ است، اختصاص به برخی انسان ها ندارد.

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ»؛ (1) آنها هم چنان به راه غلط ادامه می دهند [تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرارسد، می گوید: پروردگار من! مرا باز گردانید؛ شاید در آنچه ترك کردم عمل صالحی انجام دهم. [ولی به او می گویند: چنین نیست! این سخنی است که او به زبان می گوید] و اگر باز گردد، کارش هم چون گذشته است]؛ و پشت سر آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.

«وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ»؛ (2) و کسانی را که در راه خدا کشته می شوند، مرده نخوانید، بلکه زنده اند؛ ولی شما نمی دانید.

«أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا ناراً»؛ (3) غرق شدند و [پس از مرگ] در آتشی در آورده شدند.

«النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ»؛ (4) [اینک] صبح و شام بر آتش عرضه می شوند؛ و روزی که قیامت برپا شود، [فریاد می رسد که:] فرعونیان را در سخت ترین [انواع] عذاب در آورید.

برخی به آیه ذیل نیز استدلال (5) کرده اند:

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»؛ (6) و هر کس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت، زندگی تنگ [و سختی] خواهد داشت، و روز قیامت او را نابینا محسوس می کنیم.

اما این استدلال صحیح نیست؛ چون ظاهر آیه اعم از دنیا و آخرت است. ما خود

ص: 102

1- . مؤمنون 23، آیات 99 و 100.

2- . بقره 2 آیه 154.

3- . نوح 71 آیه 25.

4- . غافر 40 آیه 46.

5- . با این توضیح که این زندگی تنگ در جهان آخرت و جهان پس از مرگ رخ خواهد داد.

6- . طه 20 آیه 124.

شاهدیم که تمام منحرفان از راه خدای متعال چه انحرافشان به حد کفر رسیده یا نرسیده باشد دچار زندگی ای (سخت و) تنگ شده اند.

از آن جا که قضیه مطروحه در آیه فوق مانند سایر قضایای عرفی، طبیعی است، اشکال مرحوم شیخ بهایی به این تفسیر عام، در کتاب الأربعین مردود خواهد بود؛ ایشان فرموده: «نمی توان مراد از آیه فوق را تنگنایی و سختی زندگی دنیایی دانست؛ چون بسیاری از کافران در دنیا از زندگی پاکیزه و گوارا و بدون تنگی برخوردارند و بسیاری از مؤمنان در وضعیتی معکوس به سر برند؛ امام سجاد نیز فرموده: «الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر؛ (1) دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است». (پایان کلام شیخ بهائی) روشن است که مراد از حدیث مذکور آن است که دنیا نزد مؤمن نسبت به آخرت زندان و نزد کافر نسبت به آخرت بهشت است. نه این که ذاتاً این طور باشد.

آیات و روایات دیگری نیز وجود دارند که طرفین بدان استدلال کرده اند، که ظاهراً یا ابداً بر مدعای آنها دلالت ندارند و یا دلالتی ضعیف دارند؛ مثل آیه زیر:

«يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ * فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ * خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ * وَأَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرٌ مَّجْدُودٍ»؛ (2) آن روز [قیامت و زمان مجازات] که فرارسد، هیچ کس جز به اجازه او سخن نمی گوید؛ آنگاه گروهی از آنان بدبختند و [برخی] خوشبخت و اما کسانی که بدبخت شده اند در آتشند و برای آنان در آن جا، زفیر و شهیق [= ناله های طولانی دم و بازدم] است؛ تا آسمان ها و زمین برجاست؛ در آن ماندگار خواهند بود، مگر آنچه پروردگارت بخواهد. زیرا پروردگارت همان کند که خواهد. و اما کسانی که خوشبخت شده اند، جاودانه در بهشت خواهند ماند، تا آسمان ها و زمین برپاست، مگر آنچه پروردگارت بخواهد. [که این]

ص: 103

1- . ر.ك: معانی الأخبار، ص 289، ح 3، باب معنی الزاهد في الدنيا.

2- . هود 11، آیات 105-108.

بخششی است که قطع شدنی نیست.

البته مراد از عبارت «السموات و الأرض» در این آیه جهت بالا و پایین است، نه آن آسمان ها و زمینی که پیش از قیامت وجود دارند؛ چون آن گونه که در کتب روایی راجع به معاد آمده، در قیامت بدین معنا وجود ندارد. و آیه مذکور درباره قیامت سخن می گوید و درباره عالم برزخ سلبا یا ایجابا سخنی نمی گوید.

در آیه دیگری آمده است:

«جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا * لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ فِيهَا بُكْرَةٌ وَعَشِيًّا»؛ (1)
[وارد] باغ های جاودانی [می شوند] که [خدای] رحمان بندگان را به آن وعده داده است، هر چند آن را ندیده اند؛ در حقیقت وعده او انجام شدنی است. در آن جا سخن بیهوده ای نمی شنوند، جز درود. و روزیشان صبح و شام در آنجا [آماده] است.

در تفسیر آیه فوق از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند:

ذلك في الدنيا قبل يوم القيامة، لأن نار القيامة لا تكون غدواً وعشيًا - إلى أن قال عليه السلام - : ألم تسمع قوله عز وجل: «وَيَوْمَ نُقِيمُ السَّاعَةَ أَذْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ» (2)؛ [مضمون] آن در دنیا و پیش از قیامت اتفاق می افتد؛ چون آتش قیامت در صبح و شام نیست - تا آنجا که فرمودند: - مگر نشنیدی که خدا فرمود: «و روزی که قیامت بر پا شود [فریاد می رسد که: [فرعونیان را در سخت ترین انواع [عذاب در آورید. (3)

امام علیه السلام در استدلال به این دلیل به آیه فوق تمسک نموده اند.

احتمال دارد که سخن امام از سنخ تأویلات و بطون آیات قرآن باشد؛ چون گاهی صبح و شام کنایه از دوام می باشد.

ص: 104

1- . مریم 19، آیات 61 و 62.

2- . غافر 40 آیه 46.

3- . بحار الأنوار، ج 6، ص 284، ب 9.

- روایات زیر نیز بخشی از روایاتی است که دال بر وجود عالمی به نام برزخ اند:

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

الْبَرْزَخُ الْقَبْرِ وَفِيهِ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ (1) برزخ همان قبر است که در میان دنیا و آخرت است و در آن ثواب و عقاب وجود دارد.

نیز می فرمایند:

وَاللَّهِ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ إِلَّا الْبَرْزَخَ فَأَمَّا إِذَا صَارَ الْأَمْرُ إِلَيْنَا فَتَنْحُنْ أَوْلَىٰ بِكُمْ؛ (2) به خدا سوگند! بر شما جز از برزخ نمی ترسم. اما آن گاه که امر به دست ما بیفتد [در قیامت] (و امر شما به عهده ما گذاشته شود) پس ما نسبت به شما اولی [= ولی شما] هستیم.

نافع از ابن عمر روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ عُرِضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْجَنَّةِ وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ النَّارِ، يُقَالُ هَذَا مَقْعَدَكَ حَتَّىٰ يَبْعَثَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ (3) آن گاه که یکی از شما می میرد، جایگاهش صبح و شام بر او عرضه می شود؛ اگر از اهل بهشت یا جهنم باشد به او گفته می شود: این جایگاه تو است تا آن زمان که در روز قیامت خدا تو را برانگیزد.

امام صادق علیه السلام در تفسیر حدیث بالا می فرمایند:

ذَلِكَ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِأَنَّ نَارَ الْقِيَامَةِ لَا تَكُونُ غَدَاً وَعَشِيّاً ثُمَّ قَالَ: إِنْ كَانُوا إِتْمَا يُعَذَّبُونَ غَدَاً وَعَشِيّاً يَأْفِي مَا بَيْنَ ذَلِكَ هُمْ مِنَ السُّعْدَاءِ وَلَكِنْ هَذَا فِي نَارِ الْبَرْزَخِ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَهُ عَزَّ وَجَلَّ: «... وَ يَوْمَ نَقُومُ السَّاعَةَ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ»؛ (4)؛ (5) این [پدیده] در دنیا پیش از روز قیامت اتفاق می افتد، چون آتش قیامت صبح و شام نیست.

سپس حضرت فرمودند: اگر صبح و شام عذاب شوند پس مابین آن دو زمان، آنها از

ص: 105

1- . تفسیر قمی، ج 1، ص 19.

2- . همان، ج 2، ص 94.

3- . بحار الأنوار، ج 6، ص 284، ب 9.

4- . غافر 40 آیه 46.

5- . بحار الأنوار، ج 6، ص 284، ب 9.

سعادت‌مندان خواهند بود! نه، این [پدیده] در برزخ و پیش از روز قیامت اتفاق می افتد. آیا سخن خدای عزوجل را نشنیدی که فرمود: «و روزی که قیامت بر پا شود [فریاد می رسد که:] فرعونیان را در سخت ترین [انواع] عذاب در آورید.

به هر حال روایاتی متضافر، (اگر نگوییم متواتر) از شیعه و سنی درباره حیات روح در برزخ به طور اجمالی وجود دارد.

روح و عالم قبر

مسأله: شاید سؤال قبر، فشار قبر(1) و مانند آن، درباره روح معنا می یابد، نه بدن؛ چرا که

ص: 106

1- . ر.ك: بحار الأنوار، ج 6، ص 220، ح 14: امام صادق علیه السلام می فرمایند: [روزی] رسول خدا صلی الله علیه و آله [نزد اصحاب] آمدند. به ایشان گفته شد که سعد بن معاذ وفات یافته. رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاستند و اصحاب نیز با ایشان برخاستند. حضرت در حالی که بر چهارچوب در ایستاده بودند دستور به غسل سعد دادند. آن گاه که او حنوط داده و کفن شد و بر تختش [تابوت] قرار داده شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله دنبال جنازه اش به راه افتادند در حالی که بی کفش و ردا بودند، در پی و گاه طرف راست آن تخت را می گرفتند و گاه طرف چپ آن را؛ تا آن که به محل قبر رسیدند آن گاه [به داخل قبر] فرود آمدند و بر او لحد گذاشتند و آجرهای لحد را بر روی او مرتب کردند و پیوسته می فرمودند: سنگی به من بدهید، خاک مرطوب به من بدهید تا ما بین آجرها را با آنها ببندند. پس از فراغت [از این کار] و ریختن خاک بر او و هموار کردن قبرش، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: همانا من به یقین می دانم که او می پوسد و پوسیدگی بدو خواهد رسید، لکن خدا بنده ای را دوست دارد که اگر کاری انجام می دهد آن را استحکام بخشد. پس از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله خاک را بر او هموار نمودند، مادر سعد گفت: ای سعد! بهشت گوارایت باد. رسول الله فرمودند: ای ام سعد! بس کن [چیزی را] بر پروردگارت واجب نساز؛ چرا که به یقین [هم اکنون] سعد دچار فشاری شده است. [امام در ادامه] فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشتند و مردم نیز بازگشتند. آنها به ایشان گفتند یا رسول الله برستی دیدیم که با جنازه سعد کاری کردید که با جنازه احدی نکرده بودید؛ همانا بی کفش و ردا در پی جنازه اش به راه افتادید. ایشان فرمودند: ملائکه بی ردا و کفش بودند من نیز بدانها تأسی کردم. آنها گفتند: گاه جانب راست تخت و گاه جانب چپ آن را می گرفتید [چرا؟] ایشان فرمودند: دستم در دست جبرئیل بود و او هر جا را می گرفت من نیز همان جا را می گرفتم. آنها گفتند: دستور به غسل او فرمودید و بر جنازه اش نماز گزاردید و درون قبرش رفته بر او لحد نهادید و سپس فرمودید: به یقین هم اکنون سعد دچار فشاری شده است! [چرا؟] امام علیه السلام می فرمایند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: آری او با اهل و عیال خود کمی بدخلق بود. و در کتاب کافی، ج 1، ص 453، ح 2 آمده است: فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی شنید که رسول خدا از فشار قبر یاد می کنند، گفت: وای از ضعف و ناتوانی. حضرت به او فرمودند: فإني أسأل الله أن يكفك ذلك؟ همانا من از خدا درخواست می کنم که آن را از تو بردارد.

پس از مرگ، روح دیگر به بدن رجوع نمی کند و آن گونه که پیش از مرگ بدان تعلق گرفته بود بدان تعلق نمی گیرد، مگر هنگام قیامت، زیرا در قیامت معاد، جسمانی خواهد بود.

منظور روایاتی که از رجوع روح به بدن و نشستن میت در قبر سخن می گویند، (1) رجوع روح در عالم مثال و در قالب مثالی است نه همین بدن خاکی؛ هر چند که نوعی از تعلق روح، بدان امکان داشته باشد.

هم چنین آن چه از در هم فرو رفتن بندها در اثر (2) فشار قبر و ذوب شدن بدن در اثر ضربه گرز نکیر و منکر (3) بر بعضی کافران و نظایر اینها که روایت شده نیز این گونه

ص: 107

1- . در کتاب بحار الأنوار، ج 6، ص 227، ب 8، ح 28: از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که از قبض روح مؤن یاد کردند و فرمودند: ... ثُمَّ يُعَادُ رُوحَهُ فِي جَسَدٍ وَيَأْتِيهِ مَلَكَانِ فِيَجْلِسَانِهِ فِي قَبْرِهِ وَيَقُولَانِ لَهُ: مَنْ رَبُّكَ وَمَادِينُكَ؟ فيقول: رَبِّي اللهُ وَدِينِي الإسلامُ وَنَبِيِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فينادي منادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَنْ صَدَقَ عَبْدِي، فذلك قولُه تعالى: «يُثَبِّتُ اللهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ...»؛ سپس روح او به بدنش باز می گردد و دو فرشته نزد او می آیند و در قبرش می نشاندند و بدو می گویند: پروردگارت کیست و دینت چیست؟ او می گوید: پروردگارم الله است و دینم اسلام و پیامبرم محمد صلی الله علیه و آله . آن گاه منادی از آسمان ندا می دهد که بنده ام راست گفت و این معنای همان سخن خدای متعال است که می فرماید: «خدا کسانی را که ایمان آورده اند، به خاطر گفتار و اعتقاد ثابتشان استوار می دارد». ابراهیم 14، آیه 27.

2- . در کتاب بحار الأنوار، ج 6، ص 224، ب 8، ح 25 آمده است: محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمودند: همانا هنگامی که بنده درون قبرش قرار داده می شود، مُنکر نزد او می آید و او از آن در فغان می شود. او از پیامبر سؤال می کند و بدو می گوید: چه می گویی درباره مردی [پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله] که در میانتان بود؟ اگر آن میت مؤن باشد می گوید: شهادت می دهم که به یقین او رسول خدا صلی الله علیه و آله و آورنده حق است؛ آن گاه به او گفته می شود: بخواب، خوابی که در آن رؤایی [پریشان] نبینی و شیطان از او دور می شود و برای او در قبرش هفت ذراع توسعه داده می شود و جای خویش را در بهشت مشاهده می کند. امام علیه السلام در ادامه فرمودند: و اگر او کافر باشد می گوید: نمی دانم! آن جاست که چنان ضربه ای به او زده می شود که جز انسان همه مخلوقات خدا آن را می شنوند و شیطان با چشمانی از مس یا آتشی مانند برق خیره کننده بر او مسلط گردانده می شود و او به میت می گوید: من برادر توام. و نیز مارها و عقرب ها بر او مسلط می شوند و قبرش بر وی تاریک می گردد و سپس چنان او را می فشارد که دنده های او در هم فرو می روند. سپس حضرت انگشتانش را در هم فرو برد.

3- . در کتاب بحار الأنوار، ج 6، ص 263، ب 8، ح 107، آمده است: امام موسی کاظم علیه السلام می فرمایند: به مؤن در قبرش گفته می شود: پروردگارت کیست...؟ می گوید: الله. دینت چیست؟ می گوید: اسلام. پیامبرت کیست؟ می گوید محمد صلی الله علیه و آله . به او گفته می شود چگونه بدان آگاه شدی؟ می گوید چیزی است که خدا مرا بدان هدایت کرده و مرا بر آن استوار ساخته است. آن گاه به او گفته می شود: بخواب، خوابی که در آن رؤایی [پریشان] نباشد بسان خواب عروس. سپس درمی از بهشت به روی او گشوده می شود آن گاه از بوهای خوش و نسیم های بهشتی روح بخش بر او وارد می شود آن گاه او می گوید: پروردگارا! برپایی قیامت را تعجیل کن تا بلکه به سوی اهل و مالم بازگردم. و به کافر گفته می شود پروردگارت کیست؟ می گوید: الله. پیامبرت کیست؟ می گوید: محمد. دینت چیست؟ می گوید اسلام. از کجا بدان آگاهی یافتی؟ می گوید: دیدم مردم چنین می گفتند من نیز چنین گفتم. این جاست که با گرز چنان

بر او می زنند که اگر جن و انس در مقابل ضربه آن پشت به پشت هم دهند باز هم طاقت تحمل آن نخواهند داشت. امام در پایان فرمودند:
آنگاه بدنش همان گونه که سرب ذوب می شود، ذوب می گردد سپس روحش را بدان باز می گردانند و قلبش را ما بین دو لوح آتش می
گذارند و او می گوید: پروردگارا! برپائی قیامت را به تأخیر بینداز.

شاید علت نشانیدن میت در قبر - طبق معنایی که گفتیم - آن باشد که این حالت با حالت گفت وگو مناسبت بیشتری دارد؛ همان گونه که در تاریخ آمده، حضرت علی علیه السلام در جنگ جمل جنازه کعب بن سور را نشانید و با این کلمات با او سخن گفت:

لَقَدْ وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا، فَهَلْ وَجَدْتَ مَا وَعَدَكَ رَبُّكَ حَقًّا؟؛ (1) به راستی که آن چه پروردگارم به من وعده فرموده بود، حق یافتم آیا آنچه خدایت به تو وعده کرد را حق یافتی؟!.

امام همچنین طلحه (2) را نیز نشانید.

در غیر این صورت، خود نشستن، ظاهراً خصوصیتی ندارد.

اجسام لطیفه

مسأله: روح - همانند جن و ملائکه - جسمی لطیف است و در برخی روایات آمده است که روح مانند هواست. (3)

ص: 108

1- . بحار الأنوار، ج 32، ص 209، ب 3، ح 163.

2- . همان.

3- . بحار الأنوار، ج 10، ص 185، ب 13، ح 2. امام صادق علیه السلام در پاسخ به سؤال زندیقی فرمودند: «الروح بمنزلة الريح في الزق إذا نُفِخَتْ فِيهِ امْتَلَأَ الزَّقُ مِنْهَا فَلَا يَزِيدُ فِي وَزْنِ الزَّقِ وَلَوْجَهَا فِيهِ وَلَا يَنْقُصُهَا خُرُوجُهَا مِنْهُ كَذَلِكَ الرُّوحُ لَيْسَ لَهَا ثِقَلٌ وَلَا وَزْنٌ، قَالَ فَأَخْبَرَنِي مَا جَوْهَرُ الرِّيحِ؟ قَالَ: الرِّيحُ هَوَاءٌ إِذَا تَحَرَّكَ سَمِّيَ رِيحًا فَإِذَا سَكَنَ سَمِّيَ هَوَاءً؛ روح مانند باد درون مشك است، زمانی که در آن می دمی از آن پر می شود ولی نه دخولش در آن بر وزن مشك می افزایشد و نه خروجش از آن از وزنش می کاهشد؛ روح نیز این گونه است نه سنگینی دارد و نه وزن». او [زندیق] می گوید: مرا خبر ده که جوهر باد چیست؟ امام علیه السلام در جواب می فرمایند: باد همان هواست که وقتی به حرکت در می آید باد نامیده و هنگامی که بی حرکت می ماند هوا نامیده می شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

فَالْمَلَكُ لَا تُشَاهِدُهُ حَوَاسِّكُمْ لِأَنَّهُ مِنْ جِنْسِ هَذَا الْهَوَاءِ؛ (1) حواس شما ملائکه را نمی بیند؛ چرا که آن از جنس هواست.

البته کاستن از لطافت و تغلیظ [پرتراکم نمودن] آن نیز به اذن خدای متعال امکان پذیر است.

دیدن روح

در روایت آمده است که ابوبکر - در جریانی مفصل - رسول خدا صلی الله علیه و آله را پس از رحلتشان می بیند و ایشان به او امر می کنند که خلافت را به حضرت علی علیه السلام بازگرداند.

برخی از اصحاب امام حسن مجتبی علیه السلام نیز امیرالمؤمنین علیه السلام را پس از شهادتشان مشاهده کردند.

اولاد امیر المؤمنین علیه السلام نیز ایشان را در تشییع جنازه خود می بینند.

دیدن فرشته

روایت شده است که جبرئیل علیه السلام به شکل دحیه کلبی در آمده و با پیامبر سخن گفت. (2)

ص: 109

1- . بحار الأنوار، ج 9، ص 272، ب 1، ح 2.

2- . کافی، ج 2، ص 587، ح 25، امام صادق علیه السلام می فرمایند: إن أبأذر أتى رسول الله صلى الله عليه وآله و معه جبرئيل عليه السلام في صورة دحية الكلبي وقد استخلاه رسول الله صلى الله عليه وآله فلمَّا رأهما انصرفَ عنهما ولم يَقْطعْ كلامهما، فقال جبرئيل: يا محمد، هذا أبوذر قد مرَّ بنا ولم يسلم عَلَيْنَا أما لو سَلَّمْ لَرَدَدْنَا عَلَيْهِ؛ جبرئیل علیه السلام به شکل دحیه کلبی با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و ایشان با او خلوت کرده بودند که ابأذر نزد رسول خدا آمد و وقتی آنها را مشاهده کرد از نزدشان بازگشت و سخنشان را قطع نکرد. در این هنگام جبرئیل علیه السلام گفت: ای محمد! این ابوذر بود که از کنارمان عبور کرد ولی بر ما سلام ننمود، هان که اگر بر ما سلام می کرد مطمئناً جواب سلامش را می دادیم....

قوم لوط نیز فرشتگانی را با چشم مشاهده کردند. (1) خدای متعال در این باره می فرماید:

«وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ * وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي صَدِّيقِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ»؛ (2) و چون فرستادگان ما [= فرشتگان عذاب] نزد لوط آمدند از آمدنشان ناراحت شد؛ و قلبش پریشان گشت و گفت: امروز روز سختی است [زیرا آنها را نشناخت و ترسید که قوم تبهار مزاحم آنها شوند] و قوم او [به قصد مزاحمت میهمانان] شتابان به سویش آمدند، و پیش از آن کارهای زشت می کردند. [لوط] گفت: ای قوم من! اینها دختران منند. آنان برای شما پاکیزه ترند؛ [با آنها ازدواج کنید؛ و از زشت کاری چشم بپوشید] پس از خدا بترسید و مرا در مورد میهمانانم رسوا نسازید. آیا در میان شما يك مرد فهمیده و آگاه وجود ندارد؟!.

هم چنین سامری، جبرئیل علیه السلام را به چشم سر دید؛ خدای سبحان در این باره می فرماید:

«قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي»؛ (3) گفت: من چیزی دیدم که آنها ندیدند؛ و به قدر مُشتی از رد پای فرستاده [خدا، جبرئیل] برداشتم و آن را در پیکر [گوساله] انداختم، و نفس من برایم چنین فریبکاری کرد.

مشابه موارد فوق بسیار است و علامه مجلسی بخشی از آنها را در کتاب بحار الأنوار آورده است.

ص: 110

1- . بحار الأنوار، ج 12، ص 157، ب 7، ح 9 (اشاره به فرشتگانی است که برای عذاب قوم لوط به منزل حضرت لوط علیه السلام آمده بودند).

2- . هود 11، آیات 77 و 78، خدا در سوره حجر (15)، آیات 61 و 67 - 69 نیز در این باره فرموده است: «فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطِ الْمُرْسَلُونَ ... وَ جَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ * قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ صَدِّيقِي فَلَا تَقْضَ حُجُونِ * وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تُخْزُونِ»؛ پس چون فرستادگان [خدا] نزد خاندان لوط آمدند... و مردم شهر [از ورود میهمانان با خبر شدند و به طرف خانه لوط] شادی کنان روی آوردند. [لوط] گفت: اینها میهمانان منند آبروی مرا نریزید و از خدا بترسید و مرا شرمنده نسازید!

3- . طه 20 آیه 96.

جنیان هم گاهی ظاهر می شوند؛ همان گونه که برای جناب سلیمان ظاهر شدند، خدای متعال در داستان او می فرماید:

«يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَاثِيلَ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ...»؛ (1) برای او هر چه می خواست درست می کردند: معبدها، مجسمه ها، ظروف بزرگ مانند حوضچه ها و دیگ های چسبیده به زمین.

در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام نیز یکی از جنیان به صورت ماری بزرگ از یکی از درهای مسجد کوفه وارد آن گردید. (2) لذا آن در به «باب الثعبان» معروف شد، ولی پس از شهادت آن حضرت به «باب الفیل» تغییر نام داد، چرا که معاویه برای محو کردن این معجزه دستور داد که فیلی را بر آن در مسجد ببندند و در اثر این اقدام آن در به باب الفیل معروف شد و تاکنون نیز همین نام بر زبان ها جاری است.

داستان مار

علامه مجلسی در بحار الأنوار از کتاب بشارة المصطفی از جابر جعفی از امام صادق علیه السلام و

ص: 111

- 1- . سبأ 34 آیه 13.
- 2- . کافی، ج 1، ص 396، ح 6، امام باقر علیه السلام می فرماید: «امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر [مسجد کوفه] بودند که مار بزرگ و درازی از سوی یکی از درهای مسجد روی [به سوی منبر] نمود. مردم خواستند آن را بکشند که امام علیه السلام [کسی را] فرستادند تا بدانها بگویند دست نگاه دارید، آنان دست نگاه داشتند. مار به سرعت خزید تا این که به منبر رسید و [از آن] بالا رفت و به امیرالمؤمنین سلام کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام به او اشاره کردند تا بایستد و ایشان از خطبه خویش فارغ گردند. پس از فراغت از خطبه، آن حضرت به وی روی کردند و فرمودند: تو کیستی؟ او گفت: من عمرو بن عثمان، خلیفه تو بر گروه جنیانم، پدرم وفات یافته و به من وصیت نموده که نزدت بیایم و از نظرت آگاهی یابم و [اکنون] آمده ام یا امیرالمؤمنین مرا به چه دستور می دهی؟ و رأیت چیست؟ امیرالمؤمنین به او فرمودند: تو را به تقوای الهی توصیه می کنم و این که بازگردی و جانشین پدرت در میان گروه جنیان شوی و همانا تو خلیفه من بر آنانی. امام باقر علیه السلام در ادامه فرمودند: «عمرو با امیرالمؤمنین خداحافظی کرد و بازگشت و او [هنوز هم] خلیفه ایشان بر گروه جنیان است». راوی می گوید: از امام پرسیدم: به فدایت کردم آیا عمرو نزد شما می آید و هنوز هم آن وظیفه بردوش او است. امام علیه السلام فرمودند: آری.

نیز قاضی نور الله شوشتری در احقاق الحق از طریق عامه و خاصه و هم چنین فاضل قوشچی در شرح تجرید روایت می کنند که:

حضرت علی علیه السلام بر فراز منبر مسجد کوفه خطبه می خواندند که از انتهای مسجد ماری بزرگ روی به سوی او نهاد. مردم با نعال خویش از جای جستند که حضرت علی علیه السلام بدانها فرمودند: آرام باشید تا خدا بر شما رحم آورد، به یقین او مأمور به کاری است. مردم از او دست برداشتند، آن مار بزرگ روی به سوی حضرت علی علیه السلام نمود تا جایی که دهان خود را بر گوش حضرت علی علیه السلام نهاد و آنچه خدا می خواست که بگوید به ایشان گفت. سپس پایین آمد و حضرت علی علیه السلام به دنبال او روانه شدند. مردم گفتند: یا امیرالمؤمنین آیا ما را از سخن این مار آگاه نمی کنی؟ حضرت فرمودند: همانا او فرستاده گروه جنیان است؛ او به من گفت من وصی جنیان و فرستاده ایشان به سوی تو هستم... (1) هم چنین جنیان نامه ای از طرف امام علیه السلام به سوی گروهی از اصحابشان میان مکه و مدینه آوردند.

در جریان حرکت امام حسین علیه السلام نیز جنیان در روز عاشورا (2) مشاهده شدند. کتاب

ص: 112

1- . بحار الأنوار، ج 39، ص 249، ب 87، ح 14؛ بشاره المصطفی لشعبة المرتضی، عمادالدین طبری، ص 164؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، قاضی نور الله حسینی شوشتری، ج 8، ص 732، ب 24، شرح التجرید، علاء الدین قوشچی، چاپ شده در حاشیه المواقف، ج 4، ص 330، به نقل از کتاب احقاق الحق.

2- . بحار الأنوار، ج 44، ص 330 و 331، ب 37، ح 2: در این حدیث آمده است که گروه هایی از جنیان مسلمان نزد امام حسین علیه السلام آمدند و گفتند: ای سرور ما! ما شیعیان و یاوران توایم، پس به کار خود و آنچه می خواهی فرمانمان ده. اگر فرمان دهی در حالی که در جای خود ایستاده ای تمام دشمنان را می کشیم و شرشان را از تو دفع خواهیم کرد. امام حسین علیه السلام از خدا برای آنها جزای خیر طلب نمودند و بدانها فرمودند: آیا کتاب خدا که بر جدم رسول الله صلی الله علیه و آله نازل شده را نخوانده اید آن جا که می فرماید: «أَيُّمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّسَدَّدَةٍ...»؛ «هر جا باشید مرگ شما را در می یابد هر چند در برجهای محکم باشید». نساء 4 آیه 78. و خدای سبحان [در جایی دیگر نیز] می فرماید: «قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كَتَبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ...»؛ «بگو: اگر هم در خانه های خود بودید آنهایی که کشته شدن بر آنها مقرر شده بود قطعاً [با پای خود] به سوی قتلگاههای خویش می رفتند». (آل عمران (3) آیه 154). اگر من در جای خود اقامت گزینم این خلق بدبخت با چه چیزی آزمایش می شوند و با چه چیزی آزموده می شوند و چه کسی در قبرم در کربلا آرام می گیرد در حالی که خدا از آن روزی که زمین را گسترده آن را برگزید و برای شیعیانمان محل تجمع قرار داد. و آن جا خوف ایشان را در دنیا و آخرت از بین خواهد برد. ولیکن شما روز شنبه حضور پیدا می کنید و آن روز عاشورا است؛ روزی که در پایش به قتل می رسم و پس از من از میان خاندان و منسوبان و برادران و اهل بیتم هیچ تحت پیگردی باقی نمی ماند [همه آنها کشته خواهند شد] و سرم به سوی یزید لعنه الله برده می شود. جنیان گفتند: به خدا سوگند - ای حبیب خدا و پسر حبیب او! - اگر اطاعت فرمانت واجب نبود و اگر چنین نبود که مخالفت با تو جایز نیست همه دشمنان را پیش از آن که دستشان به تو برسد، می کشیم امام - صلوات الله علیه - بدانها فرمودند: به خدا سوگند ما از شما بر آنها تواناتریم، لکن: «... لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنَتِي وَ يَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيْنَتِي...»؛ «تا آنها که هلاک [و گمراه] می شوند از روی اتمام حجت باشد؛ و آنها که زنده می شوند [و هدایت می یابند] از روی دلیل روشن باشد». انفال 8 آیه 42.

در گذشته نیز گفتیم که غریبان هم موضوع فرشته، جن، ارواح شریره و ارواح نیک را در ده ها کتاب خود تأیید کرده اند.

یکی از علماء در کربلای مقدسه در مدرسه «حسن خان» ملائکه را دیده بود؛ چرا که او از شب اول ماه رمضان تا بیست و سوم ماه، هر شب هزار مرتبه سوره قدر را طبق روایات وارده (2) خوانده و در شب بیست و سوم، سقف برداشته شده و او فرشتگانی را دیده بود که در اشکال گوناگون از درهای آسمان به سوی زمین فرود می آیند؛ همان گونه که حضرت علی علیه السلام فرموده:

فَمَلَأَهُنَّ أَطْوَارًا مِنْ مَلَائِكَتِهِ؛ (3) سپس میانه آن آسمان های زبرین را فراخ ساخت و از

ص: 113

1- . تألیف سید هاشم بحرانی - رضوان الله علیه - .

2- . بحار الأنوار، ج 93، ص 379، ح 3: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: إِذَا أَتَى شَهْرُ رَمَضَانَ فَاقْرَأْ كُلَّ لَيْلَةٍ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» أَلْفَ مَرَّةٍ فَإِذَا أَتَتْ لَيْلَةُ ثَلَاثَةِ وَعِشْرِينَ فَاشْدُدْ قَلْبَكَ وَافْتَحْ أُذُنَيْكَ لِسَمَاعِ الْعَجَائِبِ مِمَّا تَرَى؛ زمانی که ماه رمضان فرا رسید، در هر شب هزار مرتبه سوره «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» را بخوان و آن گاه که شب بیست و سوم فرا رسید قلبت را محکم ساز و گوش هایت را برای عجایبی از آنچه می بینی باز کن. و همچنین در بحار الأنوار، ج 80، ص 132، ب 10، ح 101، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: لَوْ قَرَأَ رَجُلٌ لَيْلَةَ ثَلَاثِ وَعِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» أَلْفَ مَرَّةٍ لِأَصْحَابِ وَهُوَ شَدِيدُ الْيَقِينِ فِي الْإِعْتِرَافِ بِمَا يَحْتَسِبُ فِينَا؛ هر کس در شب بیست و سوم ماه رمضان، هزار بار «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» را بخواند در حالی صبح می کند که در اقرار به آنچه به ما اختصاص یافته به شدت یقین دارد.

3- . نهج البلاغه، ص 41، خطبه 1.

آری این عالم در این هنگام غش کرده و تا مدتی طولانی به هوش نیامده بود.

یکی از عالمان دیگر نیز داستانی برایم نقل کرد که در آن شیطان را مشاهده کرده بود؛ او گفت: ... به شدت از او ترسیدم و شروع به خواندن آیات قرآن حکیم و چهار قل و آیه الکرسی و انا أنزلناه کردم و ابلیس تا حدود دو ساعت ماند و به من نگریست و بعد از آن به برکت این آیات، مرا ترک گفت؛ ولی ترسش پس از گذشت سال ها و تا آن هنگام که داستانش را برایم نقل می کرد در قلبش باقی مانده بود.

روح و بدن مثالی

مسأله: ظاهراً روح پس از مفارقت از بدن، همان گونه که در این دنیا به بدن خاکی تعلق گرفته بود به بدنی مثالی تعلق می گیرد. در توصیف بدن مثالی حنط از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمودند:

إِنَّهُمْ فِي أَبْدَانٍ كَأَبْدَانِهِمْ؛ (1) آنها [= ارواح مردگان] در بدن هایی مانند بدن های (خاکیشان) هستند.

در روایتی دیگر آمده:

صَيَّرَ تِلْكَ الرُّوحَ فِي قَالِبٍ كَقَالِبِهِ فِي الدُّنْيَا، فَيَأْكُلُونَ وَيَشْرَبُونَ؛ (2) آن روح ها در قالب دیگری مانند قالبشان در این دنیا برده می شوند و آن گاه می خورند و می آشامند.

ابوبصیر در روایتی از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که فرمودند:

إِنَّ الْأَرْوَاحَ فِي صِفَةِ الْأَجْسَادِ فِي شَجَرَةِ فِي الْجَنَّةِ، تُعَارَفُ وَتُسَائَلُ، فَإِذَا قَدِمَتِ الرُّوحَ عَلَى

ص: 114

1- . کافی، ج 3، ص 244، ح 1: در این حدیث ابی ولاد حنط می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: به فدایت شوم [برخی راویان] روایت می کنند که ارواح مؤمنان بر چینه دان پرندگان سبز به سر می برند؛ پرندگانی که پیرامون عرش می گردند. امام فرمودند: لا، المؤمن أكرم على الله من أن يجعل روحه في حوصلة طير، لكن في أبدان كابدانهم؛ خیر؛ مؤن نزد خدا ارجمند تر از آن است که روحش در چینه دان پرنده ای قرار بگیرد. آری، آنها در بدن هایی [دیگر] مانند بدن های [دنیایی شان] به سر می برند.

2- . بحار الأنوار، ج 58، ص 50، ب 42، ح 30.

الأرواح، يقول دَعَوْهَا فَإِنَّهَا قَدْ أَفَلَّتْ مِنْ هَوْلٍ عَظِيمٍ، ثُمَّ يَسْأَلُونَهَا مَا فَعَلَ فُلَانٌ وَ مَا فَعَلَ فُلَانٌ؟ فَإِنْ قَالَتْ لَهُمْ: تَرَكَتَهُ حَيًّا، إِزْتَجَوْهُ، وَإِنْ قَالَتْ لَهُمْ: قَدْ هَلَكَ، قَالُوا: قَدْ هَوَى هَوَى؛ (1) ارواح در شکل اجساد در درختی درون بهشت با یکدیگر آشنا می شوند و گفت و گو می کنند. آن گاه که روحی [از این دنیا رخت بر می بندد و] نزد آن ارواح می رود می گوید: او را به حال خود رها کنید که از هولی عظیم خلاصی یافته. سپس او را مورد سؤال قرار می دهند که فلانی چه کرد و فلانی چه کرد. اگر آن روح بگوید: وقتی او را ترک گفتم زنده بود، به او امیدوار می شوند [که شاید به آنها در بهشت ملحق شود] و اگر بگوید: او مُرد. می گویند به درکات جحیم سقوط کرد [چون او را در بهشت و کنار خود ندیدند].

همچنین ابوبصیر در روایتی دیگر از آن حضرت نقل می کند:

إِنَّهُمْ فِي حُجْرَاتٍ فِي الْجَنَّةِ، يَأْكُلُونَ مِنْ طَعَامِهَا وَيَشْرَبُونَ مِنْ شَرَابِهَا؛ (2) آنان [= ارواح مؤمنان] در حجره هایی از بهشت به سر می برند؛ از غذای آن می خورند و از نوشیدنی های آن می آشامند.

در روایت دیگری ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

إِنَّهَا فِي رَوْضَةٍ كَهَيْئَةِ الْأَجْسَادِ فِي الْجَنَّةِ؛ (3) آنها [= ارواح مؤمنان] در شکلی مانند بدن های [دنیایی]شان در باغی درون بهشت اند.

روشن است که منافاتی میان روایات فوق نیست؛ زیرا همان گونه که آدمی در دنیا حالات گوناگون پیدا می کند - مثلاً گاهی در خیابان است و گاهی در خانه یا مسجد - در بهشت نیز احوالی گوناگون پیدا می کند.

به هر حال، آدمی از شناخت دنیوی خود عاجز است، چه رسد به شناخت عالم آخرت؛ لذا امام علیه السلام درباره بهشت و نعم آن می فرماید:

مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ؛ (4) چیزهایی که نه چشمی دیده و نه

ص: 115

1- . کافی، ج 3، ص 244، ح 3.

2- . همان، ح 4.

3- . بحار الأنوار، ج 58، ص 50، ب 42، ح 31.

4- . من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 17.

گوشی شنیده و نه به قلب کسی خطور کرده است.

چرا که آخرت عالمی دیگر است و آنچه به قلب بشر خطور می کند متناسب با این جهان است؛ آدمی در دنیا مانند دانش آموز مقطع ابتدایی است که محاسبات جبر و مقابله، استصحاب، برانت و دانش های عمیق دیگر ابدأً به قلبش خطور نمی کند. واضح است که تنها اموری به قلب آدمی خطور می کند که در حد قوای ادراکی او باشد.

آن چه مربوط به جهان دیگر است روایاتی که از وضعیت ارواح به هنگام مرگ، قبر و مانند اینها سخن می گویند پدیده هایی متعلق به جهان دیگر را توصیف می کنند؛ لذا عادتاً با حواس مادی آدمی قابل درک نیستند؛ برخی از این روایات عبارت اند از:

الف - **إِنَّ الْقَبْرَ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّيْرَانِ(1)**؛ همانا قبر، یا باغی از باغ های بهشت است یا حفره ای از حفره های آتش.

ب - همانا قبر، برای برخی مُردگان به مقدار هفت ذراع یا نه ذراع یا به مقداری که چشم کار می کند یا به مسافتی معادل يك ماه راه رفتن و نظایر آن وسعت پیدا می کند.(2)

ص: 116

1- . تفسیر قمی، ج 2، ص 94، در تفسیر سوره مؤمنون.

2- . کافی، ج 3، ص 238، ح 9، امام صادق علیه السلام در این حدیث می فرماید: يسأل الرجل في قبره فإذا أثبت فسح له في قبره سبعة أذرع وفتح له باب إلى الجنة وقيل له: نم نومة العروس قرير العين؛ در قبر از آدمی سؤال می شود؛ اگر پاسخ هایش مثبت باشد قبرش به اندازه هفت ذراع برای او گشاده می گردد و برایش دری به سوی بهشت گشوده و به او گفته می شود: بخواب مثل خواب عروس با چشمی روشن. در حدیث شماره 10 از همین نشانی امام صادق علیه السلام می فرماید: إذا وُضِعَ الرَّجُلُ فِي قَبْرِهِ أَتَاهُ مَلَكَانِ مَلَكٌ عَنْ يَمِينِهِ وَ مَلَكٌ عَنْ يَسَارِهِ وَأَقِيمَ الشَّيْطَانُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ، عَيْنَاهُ مِنْ نُحَاسٍ فَيَقَالُ لَهُ: كَيْفَ تَقُولُ فِي الرَّجُلِ الَّذِي كَانَ بَيْنَ ظَهْرَانِيكُم؟ قَالَ: فَيُفْرَعُ لَهُ فُرْعَةٌ فَيَقُولُ إِذَا كَانَ مُؤْمِنًا: أَعْنِ مُحَمَّدٌ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَسْأَلَانِي؟ فَيَقُولَانِ لَهُ: نِمْ نَوْمَةَ لَا حِلْمَ فِيهَا، وَ يَفْسَحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ تِسْعَةَ أَذْرُعٍ وَ يَرَى مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ؛ آن گاه که آدمی را در قبرش می نهند، دو فرشته به نزد او می آیند: فرشته ای از جانب راست و فرشته ای از جانب چپ و شیطان با چشمانی از مس در مقابلش می ایستد و به او گفته می شود: درباره آن مردی که در میانتان بود چه می گویی؟ او به شدت در وحشت می افتد. آنگاه اگر مؤن باشد می گوید: آیا درباره محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله از من پرسش می کنید؟! و آنها به او می گویند: بخواب؛ خوابی که در آن روایی [پریشان] نباشد و آن گاه به اندازه نه ذراع در قبرش توسعه داده می شود و او جایگاهش را در بهشت می بیند. کافی، ج 3، ص 239، ح 12؛ امام صادق علیه السلام در این روایت نیز می فرماید: إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أُخْرِجَ مِنْ بَيْتِهِ شَيَّعَتْهُ الْمَلَائِكَةُ إِلَى قَبْرِهِ يَزِدُ حُمُونَ عَلَيْهِ حَتَّى إِذَا انْتَهَى بِهِ إِلَى قَبْرِهِ قَالَتْ لَهُ الْأَرْضُ: مَرَحِبًا بِكَ وَأَهْلًا، أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَحِبُّ أَنْ يَمْشِيَ عَلَيَّ مِثْلَكَ لَتَرِنٍ مَا أَصْنَعُ بِكَ، فَتَوْسَعُ لَهُ مَدَّ بَصَرِهِ؛ آن گاه که مؤن [میت] از خانه اش بیرون برده می شود، فرشتگان تا محل قبرش او را تشییع می کنند و بر [جنازه] او جمع می شوند تا آن که به قبرش رسانده می شود؛ در این هنگام زمین به او می گوید مرحبا بر تو، خوش آمدی؛ هان به خدا قسم دوست می داشتم همچو تویی بر روی من راه برود و حالا- خواهی دید که با تو چه می کنم. سپس تا آن جا که چشم کار می کند گشاده می گردد. کافی، ج 3، ص 131، ح 4: در این حدیث هم امام صادق علیه السلام می فرماید: به خدا سوگند [نیکی هایتان] از شما پذیرفته و به خدا سوگند [گناهانتان] برای شما بخشوده می شود. به یقین میان هیچ کس از شما با آنچه مایه غبطه و مسرور شدن و روشنایی

چشم [چیزی فاصله] نیست جز آن که جانش به این جا برسد - و با دست به حلقش اشاره کرد و فرمودند: - همانا هنگامی که [برای او] چنین اتفاقی می افتد و به حال احتضار در می آید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و جبرئیل و ملك الموت [نزد او] حاضر می شوند و علی علیه السلام به او نزدیک شده می فرمایند: یا رسول الله! چون این فرد ما اهل بیت را دوست می داشت، دوستش می دارم. تا آن جا که امام صادق علیه السلام فرمودند: آن گاه که در قبرش قرار داده می شود دری از درهای بهشت برای او گشوده می شود، دری که از آن بوی خوش و نسیم روح افزای بهشتی به او می رسد، سپس از سمت مقابل و راست و چپش به اندازه مسافت يك ماه راه [قبرش] برای او گشاده و به او گفته می شود: بخواب مانند خوابیدن عروس بر بسترش، مژده باد بر تو به بوی جان فزا و نسیم روح افزای بهشتی.

ج - از قبر میّت راهی به سوی بهشت یا جهنم گشوده می گردد. (1) هم چنین روایاتی که می گویند: ائمه علیهم السلام پس از شهادتشان به سوی خدای سبحان صعود می کنند، مربوط به عالم ارواح می شوند. (2) ندیدن امام از سوی برخی به هنگام تولدشان یا موارد مشابه آن، دو گونه تفسیر می شوند؛ یا این امر از راه انکشاف چشم برزخی بیننده میسر می شود و یا منظور رؤت اجسام مطهرشان است که ظاهراً حاکی از همین معناست.

عبدالله بن بکیر در کامل الزیارات از امام صادق علیه السلام روایت می کند و می گوید:

من با ایشان محاجّه ای کردم - تا آن که می گوید: - به ایشان گفتم: یا بن رسول الله! اگر قبر حسین بن علی علیهما السلام منبش بشود آیا به چیزی در آن قبر برخورد می شود؟

ص: 117

1- . ر.ك: بحار الأنوار، ج 6، ب 8.

2- . ر.ك: تصحیح الاعتقاد، ص 91.

حضرت فرمودند: چه سؤال عظیمی مطرح کردی! به یقین حسین علیه السلام با پدر، مادر و برادرش در منزل رسول خداوند و با ایشان روزی و نعم فراوان داده می شوند و همانا او [امام حسین علیه السلام] از جانب راست عرش بدان آویخته، می گوید: ای پروردگار من! بدان چه به من وعده کردی وفا کن؛ و به یقین او به زائران خود می نگرَد و او بدانها و نام هایشان و نام های پدرانیشان و آنچه دربار هایشان دارند آشناتر از فرزندانیشان به خود ایشان است؛ و همانا او به کسی که برایش می گرید نظر می کند و برای او طلب مغفرت می نماید و از پدرش نیز می خواهد که برای وی طلب مغفرت کند و می گوید: ای گریه کننده! اگر می دانستی که خدا چه چیزهایی برای تو مهیا کرده، پیش از آنچه محزون شدی خوشحال می شدی و همانا او برای هرگناه وی استغفار می کند. (1)

واضح است که این امر نیز مربوط به عالم روح است؛ چنان که احاطه امام علیه السلام به تمامی زائران و خصوصیاتشان نیز احاطه ای روحی است مانند احاطه ملك الموت به همه جهان.

برای این موارد به امواج رادیو و تصاویر و تلویزیون و مانند اینها مثال زدیم که البته در مثال مناقشه ای نیست.

از شیخ مفید (2) و دیگران نقل شده که معتقد بوده اند: ائمه علیهم السلام پس از شهادتشان با جسم و روح خود به آسمان می روند، که البته این نظریه جای نقد دارد؛ لذا روایت شده است که جسد مطهر امام حسین علیه السلام بارها از جمله در داستان دیزج (3) مشاهده گردیده است.

ص: 118

1- . بحار الأنوار، ج 44، ص 292، ب 34، ح 35؛ کامل الزیارات؛ ص 103، ب 32، ح 7.

2- . تصحیح الاعتقاد، ص 91.

3- . اولین کسی که قبر امام حسین علیه السلام را نبش نمود موسی بن عباس هاشمی، امیر کوفه بود که پس از سال 65 هجری قمری قبر شریف امام علیه السلام را نبش و بدن مطهر را بر روی قطعه ای بوریا رؤت نمود و سپس سایبانی بر آن قبر بنا کرد. او دومین کسی بود که پس از مختار و در سال 65 هجری گنبدی بنا نمود؛ در این باب به کتاب مختصر تاریخ کربلا، ص 73 و کتاب دراسات حول کربلاء و دورها الحضاری، ص 102 مراجعه کنید. و اما داستان دیزج از این قرار بوده است که: متوکل عباسی در یکی از شب های خوش گذرانی و شرابخواری اش کنیز خود را طلبید تا برای او آواز بخواند، لیکن او را نیافت؛ چرا که او در نیمه شعبان سال 236 هجری قمری به قصد زیارت قبر امام حسین علیه السلام [از شهر] خارج شده بود. متوکل به شدت از آن خشمگین شد. هنگامی که کنیز مذکور از سفر زیارتش بازگشت از خبر خشم متوکل مطلع شد و به نزد او آمد. متوکل از او پرسید کجا بودی؟ او گفت به قصد قبر حسین علیه السلام در کربلا رفته بودیم. متوکل با شنیدن این سخن او آتش گرفت و او را به شدت مضروب کرد و سپس به زندان انداخت و اموالش را مصادره نمود. آن گاه در پی ابراهیم، معروف به دیزج که فردی یهودی و تازه مسلمان بود فرستاد و به او امر کرد که گروهی از یهودیان را فراهم آورد و به سوی کربلا برود و قبر حسین علیه السلام را خراب کند و زمینش را شخم زده و به آب ببندند... دیزج خود می گوید: من تنها در میان خواص از غلامانم نبش قبر کردم و بوریایی یافتم که بدن حسین بن علی علیه السلام بر روی آن بود و از او بوی مُشک به مشام می رسید. آن گاه آن بوریا و بدن حسین علیه السلام را که بر روی آن بود به حال خود گذاشتم و دستور دادم بر روی او خاک بریزند و بر او آب گشودم و نیز دستور دادم که گاوها آن جا را شخم بزنند و بذر بکارند، لکن آن گاوها بر موضع قبر پا نمی گذاشتند و هر وقت بدان جا می رسیدند از آنجا باز می گشتند [زمانی که این حادثه را مشاهده کردم] غلامانم را به خدا و به دیگر قسم هایی سنگین، قسم دادم که اگر کسی آن را [جایی] بازگوید، او را می کشم. این حادثه در ابتدای روز رخ داد و عصر فرا نرسیده بود که دیزج مُرد. در برخی روایات دیگر نقل شده زمانی که

آنان به محل قبر رسیدند رعب و وحشت بر آنها چیره شد؛ این حادثه را می‌توانید در منابع ذیل جست‌وجو کنید: بحار الأنوار، ج 45، ص 398؛ أمالی طوسی، ج 1، ص 333 - 336؛ مقاتل الطالبیین، ص 597؛ مختصر تاریخ کربلاء، ص 73؛ در اسات حول کربلاء و دورها الحضاری، ص 165 - 167.

علامه مجلسی می فرماید: «سؤال و فشار قبر فقط در جسم اصلی [= این جهانی نه مثالی] انجام می شود».⁽¹⁾ این نظر را یا باید مبتنی بر این دانست که ایشان دلیلی داشته، و از ما مخفی است و یا باید تأویل نمود.

ص: 119

1- . بحار الأنوار، ج 6، ص 270، ب 8 بیان.

مسأله: بعضی بر حیات دوباره آدمی در عالمی دیگر، شبهه‌هایی وارد کرده‌اند که (در اینجا به بیان مهمترین آنها و همچنین پاسخ آن می‌پردازیم):

شبهه اول: استحاله اعاده معدوم

گفته‌اند: مرگ آدمی، معدوم شدن اوست و شیئی که معدوم می‌شود محال است که دوباره به همان وجود نخست خود، موجود شود؛ و قاعده‌ای است که می‌گوید: «اعاده معدوم ممتنع است»، حاج ملاهادی سبزواری در بیان این قاعده می‌گوید:

إعادة المعدوم مما امتنعا *** و بعضهم فيه الضرورة أَدعى (1)

اعاده معدوم از جمله امور ممتنعه است که برخی از فلاسفه تصدیق این مطلب را ضروری دانسته‌اند و مستغنی از اثبات است.

در پاسخ این شبهه گفته شده: آدمی با مرگ، معدوم نمی‌شود؛ یعنی مرگ، مصداق معدومیت نیست، بلکه مرگ به معنای پراکنده شدن اجزای آدمی و تغییر پذیرفتن آن و سپس [در روز قیامت] اتصال دوباره آن اجزاء به هم است؛ و این مصداق اعاده معدوم نیست، بلکه به معنای پیوستن مجدد آن اجزاء به یکدیگر است و این معنا به هیچ وجه اعاده معدوم نیست.

ص: 121

1- . غرر الفرائد بخش فلسفه شرح منظومه، ص 123.

ممکن است کسی بگوید: مرگ آدمی به معنای معدوم شدن صورت نوعیه او و تقوّم ماده اش به صورت نوعیه ای دیگر است. از سوی دیگر آدمی اگر بخواهد حیات مجدد یا حیات دوباره یابد، باید در فرایند آن، ماده آدمی متقوم به همان صورت نوعیه معدوم بشود؛ یعنی آن صورت نوعیه انسانی معدومه دوباره موجود بشود، تا مقوم ماده نوع انسانی بگردد و اعاده بر آن صدق کند در این صورت حیات اخروی مصداق اعاده معدوم مستحیل خواهد بود.

پاسخ این که: مراد از «اعاده صورت سابقه» که در تفسیر حیات دوباره اخروی انسان گفته می شود، عین صورت سابقه و خود آن نیست، بلکه مراد صورتی دیگر است که خصوصیات آن کاملاً مشابه (1) آن صورت نخست است؛ آن هم تمامی خصوصیات که غالباً بدان اذعان دارند و آن را می پذیرند. در این صورت اشکال فوق متوجه اعتقاد به حیات اخروی نمی شود؛ شاهدش نیز جریان حضرت ابراهیم علیه السلام است، آن جا که گفت:

«... رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى...»؛ (2) پروردگارا، به من نشان ده؛ چگونه مردگان را زنده می کنی؟.

و نیز داستان حضرت عزیر (3) است که قرآن می فرماید:

«أَو كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا»؛ (4) یا همانند کسی که از کنار يك آبادی [ویران شده] عبور کرد، در حالی که دیوارهای آن، به روی سقف ها فرو ریخته بود، [و اجساد و استخوان های اهل آن، در هر سو پراکنده بود].

و نظایر آن (5) همگی بهترین دلیل بر امکان، بلکه وقوع و چگونگی این معنایند و ابداً

ص: 122

1- . ظاهراً مراد از مشابه، معنای فلسفی آن است نه معنای عرفی.

2- . بقره 2 آیه 260.

3- . ر.ك: بحار الأنوار، ج 14، ص 360، ب 25، ح 1.

4- . بقره 2، آیه 259.

5- . و مانند داستان صاعقه بنی اسرائیل در سوره بقره 2 آیات 55 و 56، آن جا که می فرماید: «وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ * ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»؛ و [نیز به یاد آورید] هنگامی را که گفتید: ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد؛ مگر این که خدا را آشکارا [با چشم خود] ببینیم، پس صاعقه شما را گرفت؛ در حالی که تماشا می کردید. سپس شما را پس از مرگتان حیات بخشیدیم؛ شاید شکر [نعمت او را] به جا آورید. و مانند داستان کشته بنی اسرائیل در قرآن که در آیه 72 و 73 سوره بقره آمده است؛ آن جا که می فرماید: «وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَ اللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ * فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»؛ و [به یاد آورید] هنگامی را که فردی را کشتید؛ سپس درباره [قاتل] او به نزاع پرداختید؛ و خدا آنچه را مخفی می داشتید آشکارا می سازد. سپس گفتیم: قسمتی از آن [گاو سر بریده] را به آن [مقتول] بزیند [تا زنده شود و قاتل را معرفی کند] خدا این گونه مردگان را زنده می کند؛ و آیات خود را به شما نشان می دهد؛ شاید اندیشه کنید.

اگر کسی بگوید: اگر صورت جدید، غیر از صورت سابقه باشد - هر چند مشابه - پس آدمی با صورت جدید خود ثواب یا عقاب می بیند، در حالی که صورت جدید چون سابقه هیچ گونه اعمال اختیاری خوب یا بد را نداشته، لذا سهمی در ثواب یا عقاب نباید داشته باشد.

پاسخ می دهیم: ثواب و عقاب به صورت - از این جهت که عرض است -، تعلق نمی گیرد بلکه اجزاء و روح آدمی متعلق ثواب و عقابند.

آری برخی از حکماء اصرار دارند که معاد را مصداق اعاده معدوم بدانند؛ هر چند که اعاده معدوم نیز نسبت به خدای عزوجل ممکن است و نه مستحیل، و اشکالات وارده بر آن نمی توانند موضوع را مبرهن کنند. مضافاً بر این که امر مذکور، مخالف صریح آیات و روایات است. پس اشکال از این حیث، صغریاً و کبریاً ممنوع و مردود است.

شبهه همین اشکال و جواب ذیل در این آیه نیز مطرح شده است؛ آن جا که فرمود:

«...كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ...»؛⁽¹⁾ هر چه پوستشان بریان گردد، پوست های دیگری بر جایش نهیم، تا کیفر [الهی] را بچشند.

امام صادق علیه السلام اعاده حیات را به بازسازی دوباره خشتی خُرد شده تشبیه کرده اند که از حیثی همان خشت نخست است و از حیثی آن نیست.

ص: 123

در مسجد الحرام بودم و ابن ابی العوجاء از امام صادق علیه السلام درباره قول خدا که می فرماید: «هرگاه پوست های تشنان [در آن] بریان گردد [و بسوزد]، پوست های دیگری به جای آن قرار می دهیم، تا کيفر [الهی] را بچشند»، سؤال کرد و گفت: گناه آن [پوست های] دیگر چیست؟! امام علیه السلام فرمودند: وَيَحْكُ هِيَ هِيَ وَ هِيَ غَيْرَهَا، فقال: فمَثَلُ لِي ذَلِكَ شَيْئًا مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا، قال: نَعَمْ، أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَخَذَ لَبَنَةً فَكَسَرَهَا ثُمَّ رَدَّهَا فِي مَلْبَأَتِهَا؟ فَهِيَ هِيَ وَ هِيَ غَيْرَهَا؛ (1) وای بر تو آن [پوست های دیگر] آن [پوست نخستین] اند و در عین حال هم آن [پوست نخستین] نیستند. او گفت: آن را با پدیده ای دنیایی برایم تمثیل کن. امام علیه السلام فرمودند: آیا دیده ای که مردی خشتی را بگیرد و آن را بشکند و سپس در قالبش بریزد [و به حالت نخست برگرداند]؟ آن [خشت دوم] همان [خشت اول] است و در عین حال هم [می توان گفت] همان [خشت اول] نیست.

شبهه دوم: رابطه قوه و فعلیت

مطرح کنندگان این شبهه گفته اند: حیات دوباره آدمی در آخرت مستلزم رجوع شیء، از حالت «فعلیت» به حالت «قوه» است و چنین رجوعی ممتنع است؛ یعنی نفس آدمی به سبب جسم، اعمال نیک و بدش از حالت بالقوه به حالت بالفعل سیر تکاملی را طی می کند؛ خواه در جانب صعود و خواه در جانب سقوط. بنابراین چگونه ممکن است که برای رویداد معاد، حرکت تکاملی از فعلیت به سوی قوه و قهقرا برگردد؟!

پاسخ این است که چه مانعی دارد که شیئی از فعلیت رو به قوه برود. هیچ دلیلی دال بر محال بودن این امر وجود ندارد.

بنابراین همان گونه که - طبق گفته ملاصدرا - ماده شیئیء با بُس متوالی صور نوعیه از قوه به سوی فعلیت حرکت می کند، این امکان نیز وجود دارد که با نزع متوالی آن صور

نوعیه، حرکت شیئی، از بالفعل بودن به سوی بالقوه شدن انجام بگیرد؛ چرا که طبق قاعده فلسفی: «حکم الأمثال فی ما یجوز و فی ما لا یجوز واحد» جایز است. مانند آنچه در جواب از شبهه اول، اعاده را به بازسازی کردن يك خِشت خُرد شده تشبیه کردیم. آری گِل با تبدیل شدن به خِشت، حرکت از قوه به فعل و تکاملی را می پیماید، لکن همین خِشت زمانی که می شکند و خورد می شود در واقع از بالفعل بودن به بالقوه شدن پیش می رود و با نوسازی و بازسازی مجدد، حرکت از قوه به فعل تکاملی، دوباره از سرگرفته می شود. و یا مانند درخت؛ آن گاه که به خاك تبدیل می گردد، حرکت از فعل به قوه و آن گاه که دوباره روییده می شود حرکت از قوه به فعل آغاز می گردد.

شبهه سوم: حشر به تمام اجزاء

بر طبق نظر بعضی دانشمندان، هر هفت سال تمام سلولهای بدن انسان عوض می شود و در حقیقت این بدن غیر از بدن هفت سال پیش او خواهد بود؛ بر این اساس، آیا در قیامت تمام اجزاء انسان (یعنی تمام اجزاء انسان که در طول عمرش بوجود آمده و از بین رفته اند) با هم محشور می شوند یا بعضی از آنها؟ که در هر دو صورت تالی فاسد دارد؛ در صورت اول (یعنی در صورتی که تمام اجزاء انسان محشور شود) شاید بدن انسان مثلاً به اندازه کوه اُحد بشود که این امر نامعقول است و در صورت دوم (یعنی در صورتی که بعضی از اجزاء انسان محشور شوند و نه همه اجزاء آن) این سؤال پیش می آید که ثواب و عقاب آن اجزاء محشور نشده چه می شود؟

در جواب می گوئیم: انسان با جامع مشترك میان تمام اجزاء، و یا با یکی از آن بدن ها به همراه جزء نامتغیری از آن محشور می شود، و ثواب و عقاب هم به جسم و به سبب خصوصیات جسمانش، از آن جهت که دارای خصوصیات است تعلق نمی گیرد، بلکه به خود جسم، از آن جهت که جسم است (بما هو هو) و نیز روحی که درون این جسم است تعلق می گیرد؛ و البته روح مانند بدن نیست که دائماً در حال تغییر و تحول باشد.

علاوه بر نکاتی که گفته شد این نکته نیز قابل ذکر است که ظاهر برخی روایات(1) نشان می دهد که جسم آدمی در آن جا بسیار بزرگ می باشد؛ مثلاً در روایتی آمده است که دندان های برخی مجرمان هر يك به ابعاد کوه احد می گردد. مؤمنان نیز در ابعادی بزرگ ظهور می کنند، زیرا حوریّه هایی که به آنها هدیه می شود بسیار بزرگند. البته این احتمال نیز وجود دارد که این گونه روایات از باب تشبیه معقول به محسوس باشند؛ زیرا نعمت های اخروی را نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب بشری خطور کرده است.(2) در موضوع عقاب نیز همین طور است؛ چون مجرم به مقتضای عمل بد خود، شدیدترین عذاب ها را می بیند و مؤن هم با فضل خدا از بزرگ ترین لذت ها بهره مند می شود.

هم چنین از روایات استفاده می شود که آدمی در جهان آخرت، گاه بیش از يك وجود خواهد داشت و چه بسا به هزاران وجود برسد. ما در گذشته این حالت را به صدای رادیو و تصویر تلویزیونی و مانند آن مثال زدیم و در مورد اعضای پراکنده انسان نیز این حقیقت صادق است و این مطلب از ظاهر روایتی که از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده، استفاده می شود؛ از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

إِنَّ فِي النَّارِ لَمَدِينَةً يُقَالُ لَهَا الْحَصِينَةُ أَفَلَا تَسْأَلُونِي مَا فِيهَا؟ فَقِيلَ: وَ مَا فِيهَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ: فِيهَا أَيُّدِي النَّاكِثِينَ؛(3) در آتش جهنم شهری است به نام حصینه. آیا از من نمی پرسید که درونش چه چیزی است؟ گفته شد: یا امیرالمؤمنین درونش چیست؟ حضرت فرمودند: در آن دست های پیمان شکنان است.

ص: 126

- 1- بحار الأنوار، ج 7، ص 50، ب 3، ح 31، در روایتی آمده است که: يُحْشَرُ الْمُتَكَبِّرُونَ كَأَمْثَالِ الذَّرِّ، وَ إِنَّ صَدْرَ الْكَافِرِ مِثْلُ أُحُدٍ؛ متکبران مثل مورچگان ریز محشور می شوند و دندان کافر مانند کوه احد.
- 2- بحار الأنوار، ج 8، ص 92، ب 23. در این حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمودند: إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَ لَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَ لَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ؛ خدا می فرماید: برای بندگان صالحم چیزهایی آماده کرده ایم که نه چشمی آن را دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب کسی خطور کرده است.
- 3- بحار الأنوار، ج 2، ص 107، ب 15، ح 6.

بنابراین اعاده حیات بدن با همه اجزای پراکنده اش که نزد پروردگار سبحان - که هیچ چیز حتی به سنگینی ذره ای در زمین و آسمان از علم او دور نخواهد ماند(1) - محفوظ است و پیوند یافتن و شکل گیری شان به همان شکلی که در دنیا داشته امری ممکن، بلکه واقع شده است؛ خواه از باب تعظیم با حجمی بزرگ باشد، یا از باب تحقیر با حجمی کوچک.

در روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است:

يُحْشَرُ الْمُتَكَبِّرُونَ فِي صُورَةِ الدَّرِّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛(2) در روز قیامت، متکبران به شکل مورچگانی ریز محشور می شوند.

و همان گونه که در روایات آمده است(3) چه بسا جسم يك فرد به صورتی زشت مانند

ص: 127

1- . اشاره به سوره سبأ 34 آیه 3، که خدای متعال می فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ»؛ کافران گفتند: قیامت هرگز برای ما نخواهد آمد، بگو: آری به پروردگارم سوگند که برای شما خواهد آمد، [خدایی] که از غیب آگاه است و هموزن ذره ای در آسمان ها و زمین از وی پوشیده نیست، و نه کوچک تر از آن و نه بزرگ تر مگر این که در کتابی آشکار ثبت است.

2- . بحار الأنوار، ج 53، ص 131، ب 29، ح 161.

3- . همان، ج 7، ص 89، ب 5، در روایت این باب، معاذ از رسول خدا صلی الله علیه و آله می پرسد: یا رسول الله! آیا دیدی سخن خدای متعال را که فرمود: «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا...»؛ «روزی که در صور دمیده می شود و [شما] فوج فوج [به محشر] می آید» [نبا 78 آیه 18] آن چگونه است؟ حضرت فرمودند: یا معاذ، سَأَلْتَ عَنْ عَظِيمٍ مِنَ الْأَمْرِ، ثُمَّ أُرْسِلَ عَيْنَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: تُحْشَرُ عَشْرَةُ أَصْنَافٍ مِنْ أُمَّتِي أَشَدَّ تَأْتَا قَدْ مَيَّرَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَبَدَّلَ صُورَهُمْ، فَبَعْضُهُمْ عَلَى صُورَةِ الْقِرْدَةِ وَبَعْضُهُمْ عَلَى صُورَةِ الْخَنَازِيرِ؛ یا معاذ! از امری عظیم سؤال کردی؟ سپس ایشان چشمانش را به زیر انداخت و فرمودند: ده صنف پراکنده از امت من محشور می شوند که خدای تعالی آنها را از مسلمانان جدا می کند و چهره شان را عوض می کند؛ برخی به صورت بوزینگان برخی به صورت خوکان. همچنین در کتاب کافی، ج 2، ص 126، ح 7، امام باقر علیه السلام در این روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می نماید که فرمودند: الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى أَرْضٍ زَبْرَجْدَةٍ خَضْرَاءَ رَاءَ فِي ظِلِّ عَرْشِهِ عَنْ يَمِينِهِ وَكُلْتَا يَدَيْهِ يَمِينِ، وَجُوهُهُمْ أَشَدُّ بَيَاضًا وَأَضْوَاءَ مِنَ الشَّمْسِ الطَّالِعَةِ يَغْبِطُهُمْ بِمَنْزِلَتِهِمْ كُلُّ مَلِكٍ مُقَرَّبٍ وَكُلُّ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ، يَقُولُ النَّاسُ: مَنْ هَؤُلَاءِ؟ فَيَقَالُ: هَؤُلَاءِ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ؛ دوستانی خدایی در روز قیامت بر روی زمینی از زبرجد سبز در سایه عرش او در دست راستش که هر دو دستش راست است قرار می گیرند؛ چهره های ایشان سپیدترین چهره ها است و درخشان تر از خورشید تابان. هر فرشته مقرب و هر پیامبر مرسلی به منزلت آنان غبطه می خورد. مردم می گویند: اینان کیانند. گفته می شود: اینان دوستان خدایی اند.

خوك، و يا بصورتی زیبا، آن هم به زیباترین صورت ممکن درآورده می شود. پس داخل شدن روح در آن به همان صورتی که در دنیا بوده و نیز محشور شدنش برای محاسبه و ثواب و عقاب به عنوان جزای عملش در دنیا در نهایت امکان است و نظیر آن در زنده شدن پرنندگان، در داستان حضرت ابراهیم علیه السلام و مانند آن واقع شده است. (1) خدای صادق نیز به وقوع آن (2) خبر داده است پس راهی جز تصدیق و پذیرش آن وجود ندارد.

مراد ما از صادق بودن خدای سبحان علاوه بر صدق قولی، صدق عملی نیز هست؛ یعنی نه تنها دروغ نمی گوید بلکه اشتباه، فراموشی و خطا هم در او راه ندارد. بنابراین بر کلام ابن سینا در باب معاد جسمانی نیز که می گوید: «إِنَّ الصَّادِقَ أَخْبَرَ بِوُقُوعِهِ؛ شخص راستگو و صادق به وقوع آن خبر داده است» اشکال نشود که این کلام باطل است. چون راست گو گاهی اشتباه می کند، به فراموشی دچار می شود و یا خطا می نماید و... زیرا مراد، راست گویی است که خطا نمی کند، نه از روی عمد و نه غیر عمد.

شبهه چهارم: «آكل و مأكول»

شبهه آكل و مأكول از دیرباز در میان علما معروف بوده است؛ حاج ملا هادی سبزواری می گوید:

و شبهة الآكل و المأكول *** يعرفها أعظم الفحول (3) شبهه آكل و مأكول را؛ بزرگان دانش می شناسند.

مثلاً اگر فردی از فرط گرسنگی و نبود غذا یا به عللی دیگر گوشت مرده فرد دیگری را بخورد و آن گوشت پس از هضم، جزو بدن فرد گرسنه بشود، اگر معاد جسمانی باشد و در قیامت که همه انسان ها محشور می شوند، حشر این دو، چگونه خواهد بود؟ اگر یکی از

ص: 128

1- . موارد نظیر این داستان در مبحث شبهه نخست گذشت.

2- . یعنی به وقوع معاد جسمانی.

3- . غرر الفرائد بخش فلسفه شرح منظومه.

آن دو وارد بهشت و دیگری وارد جهنم شود، آن مقدار گوشت، با بدن کدام يك محشور می شود؟ اگر هر دو اهل بهشت یا اهل جهنم بودند و هر يك در مرتبه ای خاص بود آن مقدار گوشت، با بدن کدام يك محشور می شود؟

پاسخ: منظور از حشر و اعاده، اعاده روح فرد فرد انسان ها به همراه بدن اختصاصی هر يك از آنها است؛ بدنی که مقوم شخصیت آنها در دار دنیا بوده و در طول عمر خود، با آن خدا را اطاعت یا معصیت می کرده اند؛ همان بدنی که به وحدت شخصیتی ای که از ابتدای آفرینش تا آخر حیاتش که در دنیا باقی است، واحد است، نه آن اجزایی که از رهگذر تغذیه، افزایش یا کاهش می یابند، چرا که آنها هیچ مدخلیتی در وحدت شخصی ندارند و این حیثیتی است که در مجازات های دنیوی نیز معتبر و مبنای عمل دانسته می شود؛ مثلاً هیچ گاه چاقی یا لاغری جسم که از عوارض غیر ثابت و گذرایند، در مجازات ها لحاظ نمی شوند.

و روشن است که خدای متعال برای هر روح، بدنی اختصاصی قرار داده که ناگزیر تا پایان عمرش باقی می ماند؛ چنان که برای هر بدنی نیز روحی قرار داده است. در روایات نیز به این امر اشاره شده است؛ مثلاً عمار بن موسی از حضرت صادق علیه السلام می پرسد: آیا جسد میت می پوسد؟ امام علیه السلام می فرماید:

نَعَمْ، حَتَّى لَا يَبْقَى لَحْمٌ وَلَا عَظْمٌ إِلَّا طَيَّبْتَهُ الَّتِي خُلِقَ مِنْهَا، فَإِنَّهَا لَا تُبْلَى، تَبْقَى فِي الْقَبْرِ مُسْتَدِيرَةً حَتَّى يُحْلَقَ مِنْهَا كَمَا خُلِقَ أَوَّلَ مَرَّةٍ؛ (1) آری تا آن جا که [از او] نه گوشتی باقی می ماند و نه استخوانی، مگر طینت و سرشت اصلی او که از آن آفریده شده است؛ زیرا آن نمی پوسد بلکه دایره وار درون قبر باقی می ماند تا [آن زمان] که مانند خلق اولش، [دوباره] از آن آفریده شود.

شاید دلیل باقی ماندن آن به صورت دایره، آن باشد که گفته اند دایره وار بودن، شکل طبیعی اشیاء است، البته مادام که عامل جبری ای در کار نباشد؛ در حالی که چهار ضلعی،

ص: 129

پنج ضلعی و غیره ناشی از جبر شدید عامل جبر است؛ چه آن جبر اختیاری باشد، مانند جبر خدای سبحان بر زمین برای مسطح بودن - و چه غیر اختیاری؛ مانند جبر بر تگرگ ها به اشکالی گوناگون که بر اساس تحقیقات دانشمندان غربی بر روی آنها، شمار گونه هایش به ده ها یا بیشتر بالغ می شود.

در هر حال یکی از مسائل ضروری و یقینی تمام ادیان الهی آن است که در آخرت اجزای اصلی بدن هر انسان که از ابتدا تا انتهای خلقتش باقی و از تبدیل شدن به اجزای اصلی روح دیگری مصون و محفوظ است اعاده و باز آفرینی می شود، در نتیجه، افزایش، کاهش و تبدلی که در برخی اجزای عارضی (غیر اصلی)، که گاهی به منزله ابزار و ادواتی اند که انسان را بر انجام کارها و درک لذایذ و آلام متمکن و قادر می سازد، هیچ لطمه ای به بحث ما نمی زند.

شبهه پنجم: بی نیازی روح از بدن

گفته اند: روح آدمی آن گونه که در این دنیا به ابزار و ادوات نیازمند است، در آخرت محتاج آنها نیست؛ بنابراین چه نیاز است که جسم او اعاده شود و روح در قالب آن جای گیرد؟!

پاسخ: این سخن بر معاد جسمانی اشکالی وارد نمی کند؛ زیرا نه خلاف فرض از آن لازم می آید و نه سایر تالی فاسدهای دیگر، بلکه تنها، پرسشی است درباره خصوصیتی از خصوصیات حشر و نشر و بعد از آن. البته خصوصیتی که از آن عالم بر ما مخفی است، از حساب و شماره خارج است.

شاید بتوان حکمت آن را جمال و زیبایی دانست؛ اعاده جسم به همراه روح، زیبایی ای را به وجود می آورد که می تواند مضمون آیه ذیل را روشن کند:

«...فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»؛ (1) آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است.

ص: 130

همان گونه که نظیر این حکمت را درباره لباس نیز آورده اند:

«يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ»؛ (1) ای فرزندان آدم، در حقیقت، ما برای شما لباسی فرو فرستادیم که عورت‌های شما را می پوشاند و [برای شما] زینتی است، و [لی] بهترین جامه، [لباس] تقوا است. این از نشانه های قدرت خداست، باشد که متذکر شوند.

آری، نیازی به این تنوع و گوناگونی در البسه نیست، لکن آدمی بر جسم خویش لباس های گوناگونی می پوشاند؛ چرا که تنوع، موجب زیبایی انسان می گردد. مقصود از تنوع پوشی، تنها پوشش متفاوت افراد انسانی نسبت به یکدیگر نیست، بلکه متنوع پوشی يك فرد در زمان های متفاوت هم مد نظر است که آن هم موجب زیبایی است؛ مثلاً يك فرد گاهی لباس سفید و گاه سبز و مانند آن و در دوخت های گوناگون می پوشد.

شبهه ششم: ظرفیت ناکافی زمین

گفته اند: اجساد انسانهایی که از بدو خلقت انسان تا قیام قیامت به وجود می آیند و در زمین دفن می شوند و می پوشند، به میلیاردها می رسد و زمین برای بازآفرینی هم زمان آنها ظرفیت ندارد؛ پس چگونه می توان با این محدودیت، برای هر فرد انسانی جسدی بازآفرید؟!

پاسخ: اولاً: چه کسی ظرفیت زمین و شمار اجساد آدمیان از بدو خلقت تا پایان آن را حساب کرده و سپس به چنین تناسبی رسیده است؟! مطمئناً هیچ کس. خدای متعال نیز فرموده است:

«مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى»؛ (2) از این [= زمین] شما را آفریده ایم و در آن شما را باز می گردانیم و بار دیگر [در قیامت] شما را از آن بیرون می آوریم.

واژه «مِنْ» در صدر و ذیل این آیه، دلیل بر مطالب بسیار مختلفی است که بر خواننده

ص: 131

1- . اعراف 7 آیه 26.

2- . طه 20 آیه 55.

محترم مخفی نیست.

ثانیاً: بر فرض که این تناسب بر ما معلوم گشته و پس از انجام موازنه، ظرفیت ناکافی زمین برای باز آفرینی همه بدن های مورد نیاز هویدا شده باشد، پاسخ شبهه چهارم را تکرار می کنیم و می گوئیم: آنچه باز آفرینی و احیا می شود اجزای اصلی بدن افراد انسانی است نه اجزای اصلی به همراه زواید عرضی؛ و همچنین به روایت عمار بن موسی نیز استناد می کنیم. (1)

بنابراین چه مانعی دارد که خدای متعال پس از آفرینش مجدد جسد اصلی، اجزای زایدی نیز بیافریند؛ اگر چه این اجزاء همان اجزای زاید دنیوی نباشد؛ زیرا روح همان روح اصلی است و طینت نیز همان است به اضافه آفرینش اصلی آن به شکل ذره اولیه.

به هر حال این شبهات، در مقابل يك اصل بدیهی عقلی و نقلی قرار دارند و قبلاً دلیل عقلی بر لزوم رستاخیز انسان ها را بیان کردیم. اما ویژگی های عالم قبر، محشر، صراط، جحیم، آتش جهنم و نظایر آن، همگی از راه نقل بیان شده که صادقین بدانها خبر داده اند. لذا تصدیق و اعتقاد بدان لازم است.

نکته

سوالی مطرح شده که ذکرش در این باب خالی از لطف نیست؛ اگر چه به معاد جسمانی هم مرتبط نیست، اما ارتباطی با قیامت و عالم پس از مرگ دارد. سؤال این است که آدمی به هنگام مرگ، عرض می کند:

«... رَبِّ اِزِجْعُونِ * لَعَلِّيْ اَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ»؛ پروردگارا، مرا باز گردانید؛ شاید در آنچه وا نهاده ام [و کوتاهی نمودم] کار نیکی انجام دهم.

و خدای متعال به او پاسخ می دهد:

«كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»؛ (2) چنین نیست! این سخنی

ص: 132

1- . کافی، ج 3، ص 251، ح 7 در پاسخ به شبهه چهارم از آن یاد شد.

2- . مؤمنون 23 آیات 99 و 100.

است که او گوینده آن است و پیشاپیش آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد.

چرا چنین است؟ چرا خدای متعال پاسخ مثبت به تقاضای او نداده، دعایش را اجابت نمی کند و به دنیایش باز نمی گرداند؟

پاسخ این است که خدای سبحان می داند که ظرفیت این انسان پس از گذشت زمان امتحان، از خیر یا شر پر شده و اعاده اش به دنیا بی فایده و کاری غیر حکیمانه است [و اگر او را به دنیا بازگرداند، باز هم به آنچه قبلاً پرداخته بوده، خواهد پرداخت] و چون تنها فعل حکیمانه از او صادر می شود لذا دعایش را مستجاب نمی کند.

اگر کسی بگوید: چرا پس از مرگ، امتحان دیگری برای او قرار داده نمی شود؟ - البته طبق روایات، به جز کسانی که قاصراً وفات یافته اند - باز هم پاسخ همان است.

دو شبهه درباره خلود (جاودانگی)

اشاره

مسأله: گروهی از فلاسفه دو اشکال بر جاودانگی و خلود در قیامت گرفته و گمان کرده اند که این مطلب با معاد جسمانی منافات دارد و این دو امر را اشکالی بر آن دانسته اند.

الف. عدالت و جاودانگی

اشکال اول: گفته اند استمرار بی پایان عذاب گناه کاران، عقلاً با عدالت الهی منافات دارد؛ چرا که جریمه باید با جرم تناسب داشته باشد؛ شرع مقدس نیز بر این اصل صحه گذاشته و آن را در آیات متعددی تصدیق کرده است؛ در جایی فرموده:

«...إِنَّمَا تُجْرَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ (1) در واقع به آنچه می کردید کیفر می یابید.

و فرموده: «وَجَزَاءٌ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةً مِّثْلُهَا...»؛ (2) کیفر بدی مجازاتی است همانند آن.

بنابراین آتش دوزخ - ولو پس از مدت زمانی - باید به سردی بگراید و عذاب کافران، اگر چه باید تا بی نهایت در دوزخ بمانند، نیز باید منقطع شود و زوال یابد و آتش بر آنها

ص: 133

1- . تحریم 66 آیه 7.

2- . شوری 42 آیه 40.

سرد گردد، ابن عربی در الفص الیونسی می گوید:

اهل آتش [نیز] عاقبت از نعیم برخوردار می شوند، لکن درون همان آتش؛ چرا که ناچار شکل آتش پس از پایان مدت عذاب، باید بر آنهایی که در آند سرد و سلامت شود. بنابراین اهل آتش پس از استیفای حقوق [دیگرانی که بر ذمه دارند] از نعیم برخوردار می شوند؛ همان گونه که وقتی ابراهیم علیه السلام درون آتش [نمرود] پرتاب شد از نعیم الهی برخوردار گشت.

هم چنین می گوید:

ستایش، به عمل بر وعده نیک تعلق می گیرد، نه بر عمل به عذاب، و خدا بالذات طالب ستایش ذاتی است. بنابراین به خاطر عمل او به وعده نیکش ستایش می شود، نه به خاطر عمل به عذابش، و بلکه به خاطر گذشتش، خدا می فرماید: «فَلَا تَحْسِبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفًا وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ»؛ (1) پس گمان مبر که خدا وعده ای را که به پیامبرانش داده، تخلف کند؛ چرا که خدا شکست ناپذیر انتقام گیرنده است.

او فرمود: وعده [= وعده نیکش] و نفرمود: وعید [= وعده به عذاب] بلکه در این باره فرمود: «... وَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ»؛ (2) «و از گناهانشان می گذریم». در حالی که بر گناهان، آشکارا وعده به عذاب داده است و باید بر همگی؛ یعنی اهل بهشت و آتش به رحمت حکم نماید. و [خلاصه این که] جزو اهل آتش بودن و در آن، روزگار دراز گذراندن لازمه اش این نیست که در آن معذب باشند، زیرا ساکنان و مأموران آن، که فرشتگانند و حشرات و مارها و حیوانات دیگری که در روز قیامت برانگیخته می شوند، آتش جهنم برای هیچ کسی عذاب به شمار نمی آید. هم چنین کسانی که در آن باقی می مانند و نه می میرند و نه زنده می شوند.

هر که با اقامت گاه خود انس گرفت بدان شاد گشته و دشوارترین عذاب برای او جدایی از اقامت گاهی است که با آن انس گرفته، و اگر اهل آتش آن را ترک گویند این جدایی از آنچه بدان خو کرده اند برایشان عذاب به شمار می آید، زیرا خداوند آنها را دوگونه آفرید، یعنی با دوگونه زیست خو می گیرند.

رحمت [خدای متعال] بر غضب [او] سبقت؛ و همه چیز را در برگرفته؛ [حتی] جهنم و هر

ص: 134

1- . ابراهیم 14 آیه 47.

2- . احقاف 46 آیه 16.

کسی که در آن است؛ و خدا مهربان ترین مهربانان است و خود فرمود: «... وَ هُوَ أَزْحَمُ الرَّاحِمِينَ»؛ (1) «و او مهربانترین مهربانان است». بی شک او مهربان تر از ما به خلق خویش است؛ پس چگونه [بپذیریم که] عذاب را بر آنان ابدی می کند؟! در حالی که دلیل عقلی اقامه شده که نه طاعت ها به او سود می رساند و نه مخالفت ها بدو زیان. و همه چیز بر اساس قضا و حکم او در جریان است و مخلوقات [هم] [با اختیار خود مجبورند.

وی در صفحات مختلف دیگری از کتاب الفص نیز سخنانی این گونه دارد و از میان آنان [عامه] قیصری و از میان ما [شیعه] کاشانی و ملا صدرای شیرازی نیز در این نظریه از وی تبعیت کرده اند.

بعضی از آنها بر معذب نماندن اهل آتش در جهنم و سرد گردیدن آتش بر آنها، این گونه استدلال کرده اند: پرنده ای است در دنیا به نام سمندر که در درون آتش زندگی می کند و از آن لذت می برد. اگر چنین است، چرا اهل آتش در آخرت چنین نگردند؟!

برخی دیگر به روایتی استدلال کرده اند که بغوی در کتاب معالم التنزیل از ابن مسعود روایت نموده که:

لَيَأْتِينَ عَلَى جَهَنَّمَ زَمَانٌ لَيْسَ فِيهَا أَحَدٌ، وَ ذَلِكَ بَعْدَ مَا يَلْبَثُونَ فِيهَا أَحْقَابًا، وَأَنَّهُ يُنْبَتُ فِي قَعْرِ جَهَنَّمَ الْجَرَجِيرُ، وَ حِينَ ذَاكَ يَتَبَدَّلُ الْعَذَابُ رَحْمَةً وَ بَرْدًا وَ سَلَامًا؛ به یقین زمانی بر جهنم می رسد که دیگر هیچ کس در آن نباشد و آن، پس از آنی است که ایشان مدت های طولانی در آن می مانند و در قعر جهنم گیاه جرجیر [سپندان سفید] می روید و در آن هنگام عذاب الهی به رحمت و سردی و سلامت تبدیل می گردد.

اما ضعف این دلیل روشن است؛ زیرا قبلاً اشاره کردیم که اهل آتش، گاه سوز و درد عذاب را احساس نمی کنند، چرا که یا مست و از خود بی خوداند؛ چنان که خدای سبحان می فرماید:

«... وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى...»؛ (2) و مردم را مست می بینی در حالی که مست نیستند....

ص: 135

1- . یوسف 12 آیه 92.

2- . حج 22 آیه 2.

و افراد مست بخش زیادی از عذاب را حس نمی کنند. یا کورند، همان طور که خدای متعال می فرماید:

«... وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»؛ (1) و روز قیامت او را نابینا محسوس می کنیم.

و کور هم، عذاب های بصری را حس نمی کند، و یا گنگ اند و عذاب های سمعی را حس نمی کنند؛ زیرا خدای سبحان می فرماید:

«... وَ هُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ»؛ (2) و آنان در آنجا [چیزی] نمی شنوند.

بر فرض قبول این نظر، شاید بتوان گفت که اهل آتش، هر يك به قدر گناه خود سوزندگی و دردناکی عذاب را احساس می کنند، و عذاب آنان نیز بر دوام و بقایشان در آتش بسط و توزیع یافته است؛ چرا که خدای متعال می فرماید:

«وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا»؛ (3) و کیفر بدی، مجازاتی است همانند آن.

و می فرماید: «...إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ (4) تنها به اعمالتان جزا داده می شوید.

و البته احتمال دارد که درکات جهنم نسبت به میزان استحقاق گناهکاران، مختلف باشند.

و اما روایت ابن مسعود، مرسله و مقطوعه است و در هیچ يك از کتاب های شیعه و حتی در صحاح سته اهل سنت هم روایت نشده است؛ بلکه احادیثی در رد آن وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

مرحوم کلینی در کافی به سند خویش از موفق، غلام امام کاظم علیه السلام روایت می کند که گفت:

كان مؤلای أبو الحسن علیه السلام إذا أمر بشراء البقل يأمرني بالإكثار منه و من الجرجير، فيشتري له، و كان يقول عليه السلام: ما أحمق بعض الناس! يقولون: إنه ينبت في وادي جهنم، و الله عز وجل يقول: «... وَ قُوذُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ...» (5) فكيف تنبت البقل؟!؛ (6) مولایم ابوالحسن

ص: 136

1- طه 20 آیه 124.

2- انبیاء 21، آیه 100.

3- شوری 42 آیه 40.

4- تحریم 66 آیه 7.

5- بقره 2 آیه 24.

6- کافی، ج 6، ص 368، ح 4 و المحاسن، ج 2، ص 518، ب 97، ح 719.

هنگامی که به خریدن سبزی دستور می داد، سفارش می کرد که زیاد خریده شود به خصوص جرجیر و برای او خریده می شد؛ و ایشان می فرمودند: چقدر احمقند برخی از مردم! می گویند: جرجیر، آن گیاهی است که در وادی در جهنم می روید، در حالی که خدای عزوجل می فرماید: هیزم آن [بدن های] مردم [گنجهکار] و سنگ ها [= بت ها] است. چگونه سبزی [آن جا] بروید؟!.

حُمران می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

إِنَّهُ بَلَّغَنَا أَنَّهُ يَأْتِي عَلَى جَهَنَّمَ حِينَ يَصَّ طَفِيقُ أَبْوَابِهَا، فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ إِنَّهُ الْخُلُودُ، قُلْتُ: «خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ» (1) فقال: هَذِهِ فِي الَّذِينَ يَخْرُجُونَ مِنَ النَّارِ (2)؛ به ما خبر رسیده که زمانی بر جهنم بگذرد که دره‌هایش بسته [و تعطیل] می شود! حضرت فرمودند: «نه به خدا سوگند! همیشگی و دائمی است». گفتم: [خدای تعالی می فرماید:] در آن ماندگار خواهند بود، تا آسمان ها و زمین برجاست؛ مگر آنچه پروردگارت بخواهد. حضرت فرمودند: این درباره کسانی است که از آتش خارج می شوند.

و بستن درهای جهنم، کنایه از جاوید ماندن مردم در آن است.

اما استدلالی که در آن برای نفی خلود در جهنم، به آیه ای اشاره شده که خدای متعال در آن فرموده: «لَبِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا»؛ (3) «روزگاری دراز در آن درنگ کنند»؛ استدلال خود را مبتنی بر ظاهر آیه نموده و این گونه نتیجه گیری کرده اند که: اگر مدت های طولانی در آن می مانند، پس بعد از آن مدت، دیگر در آن جا نمی مانند؛ در حالی که این استنتاج مردود است و «اثبات شیء نفی ماعدا» نمی کند؛ به همین علت، دسته ای از مفسران در تفسیر (این آیه) گفته اند: [معنایش این است که] هرگاه مدتی طولانی می گذرد مدت طولانی دیگری می آید و همین طور تا ابد ادامه می یابد. بنابراین واژه احقاب [= مدت های طولانی] اندازه و مقداری جز جاودانگی و خلود در آتش ندارد. و البته اراده این معنا [مدت دار بودن جهنم] نسبت به بعضی از گناه کاران، محتمل است. در این باره تفصیلاتی

ص: 137

1- . هود 11 آیه 107.

2- . بحار الأنوار، ج 8، ص 346، ب 26، ح 3.

3- . نبأ 78 آیه 23.

در کنار آنچه گفته شد، انبوهی از آیات و روایات بر دوام و خلود برخی از اهل آتش دلالت می کنند:

الف: «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ * أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَّرُونَ»؛ (2) و روز رستاخیز ایشان را به سخت ترین عذاب ها باز برند، و خدا از آنچه می کنید غافل نیست. همین کسانی که زندگی دنیا را به [بهای] جهان دیگر خریدند. پس نه عذاب آنان سبک گردد، و نه ایشان یاری شوند.

ب: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ * خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ»؛ (3) کسانی که کافر شدند و در حال کفر مردند، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنان باد. در آن [لعنت] جاودانه بمانند؛ نه عذابشان کاسته گردد، و نه مهلت یابند.

ج: «خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ»؛ (4) در آن [لعنت] جاودانه بمانند؛ نه عذاب از ایشان کاسته گردد و نه مهلت یابند.

د: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بِدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا»؛ (5) به زودی کسانی را که به آیات ما کفر ورزیده اند، در آتشی سوزان در آوریم؛ که هرچه پوستشان بریان گردد، پوست های دیگری بر جایش نهیم تا عذاب را بچشند. آری، خدا، توانای حکیم است [و روی حساب، کیفر می دهد].

ه: «... فَلَا تَحْسَبَنَّاهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ (6) گمان مبر آنها از عذاب [الهی] برکنارند. [بلکه] برای آنها، عذاب دردناکی است!

و: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ * يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرَجُوا مِنَ النَّارِ وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَ لَهُمْ عَذَابٌ

ص: 138

1- . این تفسیر در ده جلد تألیف شده و فعلاً به صورت مخطوط می باشد.

2- . بقره 2، آیات 85 و 86.

3- . همان، آیات 161 و 162.

4- . آل عمران 3 آیه 88.

5- . نساء 4 آیه 56.

6- . آل عمران 3 آیه 188.

مُقِيمٌ»؛ (1) به یقین کسانی که کافر شدند، اگر تمام آنچه روی زمین است و همانند آن، مال آنها باشد و همه آن را برای نجات از کیفر روز قیامت بدهند از آنان پذیرفته نخواهد شد و مجازات دردناکی خواهند داشت. پیوسته می خواهند از آتش خارج شوند، ولی نمی توانند از آن خارج گردند و برای آنها مجازاتی پایدار است.

ز: «وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ»؛ (2) و چون کسانی که ستم کرده اند عذاب را ببینند از [شکندگی] آنان کاسته نمی گردد و مهلت نمی یابند.

ح: «... مَا وَاهُمْ جَهَنَّمَ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا»؛ (3) جایگاهشان دوزخ است؛ هر بار که آتش آن فرو نشیند، شراره ای [تازه] بر ایشان می افزاییم! ط: «كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ»؛ (4) هر بار بخواهند از [شدت] غم، از آن بیرون روند در آن بازگردانیده می شوند [که همان] بچشید عذاب آتش سوزان را!

ی: «... وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ (5) و بچشید عذاب جاودان را به [سزای] آنچه انجام می دادید.

ك: «وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَا وَاهُمْ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا...»؛ (6) و اما کسانی که نافرمانی کرده اند، پس جایگاهشان آتش است. هر بار که بخواهند از آن بیرون بیایند، در آن باز گردانیده می شوند.

برخی از روایاتی نیز که دلالت بر خلود دارند عبارت اند از:

ابوهاشم می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره خلود در بهشت و جهنم سؤال کردم، ایشان فرمودند:

إِنَّمَا خَلَّدَ أَهْلَ النَّارِ فِي النَّارِ لِأَنَّ نِّيَاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا لَوْ خُلِدُوا فِيهَا أَنْ يَعْصُوا اللَّهَ أَبَدًا، وَإِنَّمَا خَلَّدَ أَهْلَ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ لِأَنَّ نِّيَاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا لَوْ بَقُوا أَنْ يَطِيعُوا اللَّهَ أَبَدًا مَا بَقُوا، فَالنِّيَّاتُ تُخَلِّدُ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ، ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى: «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ...» (7) قال: على

ص: 139

1- . مائده 5 آیات 36 و 37.

2- . نحل 16 آیه 85.

3- . اسراء 17 آیه 97.

4- . حج 22 آیه 22.

5- . سجده 32 آیه 14.

6- . همان، آیه 20.

7- . اسراء 17 آیه 84.

نَبِيِّهِ؛ (1) اهل جهنم، تنها بدان سبب در آتش، جاوید می مانند که نیت هایشان در دنیا چنین بوده که اگر در آن جاوید گردند، برای همیشه خدای را معصیت کنند، و اهل بهشت نیز تنها بدین خاطر در بهشت، جاوید می گردند که نیت هایشان در دنیا این بوده که اگر باقی بمانند برای همیشه و مادام که باقی باشند خدای را اطاعت کنند. پس نیت ها این گروه و آن گروه را جاوید و مخلّد ساخت.

راوی می گوید: سپس امام این آیه را تلاوت کردند: «بگو: هر کس طبق روش [خلق و خوی] خود عمل می کند»، سپس فرمودند: یعنی طبق نیتش.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ إِنَّا كُمْ وَالزَّانَا فَإِنَّ فِيهِ سِتٌّ خِصَالٌ: ثَلَاثٌ فِي الدُّنْيَا وَثَلَاثٌ فِي الْآخِرَةِ، فَأَمَّا الَّتِي فِي الدُّنْيَا فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِالْبَهَاءِ وَيُورِثُ الْفَقْرَ وَيُنْقِصُ الْعُمْرَ، وَأَمَّا الَّتِي فِي الْآخِرَةِ فَإِنَّهُ يُوجِبُ سَخَطَ الرَّبِّ وَسُوءَ الْحِسَابِ وَالْخُلُودَ فِي النَّارِ، ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: سَوَّلَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ؛ (2) ای مسلمانان! از زنا حذر کنید که در آن شش خصلت است: سه تا در دنیا و سه تا در آخرت: آنهایی که در دنیا در دنیا [عبارت اند از:] خوبی و کمال و زیبایی را با خود می برد؛ فقر را به ارمغان می آورد؛ و از عمر می کاهد. آنهایی که در آخرت اند [عبارت اند از:] موجب خشم پروردگار؛ بدی [سختی] حساب؛ و جاودانگی و خلود در آتش می گردد پس از آن فرمودند: [هوای] نفسشان بر آنان غلبه کرده، پس خشم خدا بر آنهاست و در عذاب جاویدند.

امام کاظم علیه السلام نیز فرمودند:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَعَا النَّاسَ إِلَى وِلَايَةِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ إِلَّا، فَاتَّهَمُوهُ وَخَرَجُوا مِنْ عِنْدِهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ: «قُلْ إِنِّي لَا أُمَلِّكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا * قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ» إِنَّ عَصِيَّتَهُ «أَحَدٌ وَ لَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحِدًا * إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسًا -- لَيْتَهُ» فِي عَلِيِّ «وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» فِي وِلَايَةِ عَلِيِّ «فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خ -- لِدَيْنٍ فِيهَا أَبَدًا»؛ (3)؛ (4) رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم

ص: 140

1- . علل الشرائع، ج 2، ص 523، ب 299، ح 1.

2- . خصال، ص 320.

3- . جن 72 آیات 21 - 23.

4- . مناقب، ج 2، ص 39.

را تنها به ولایت علی علیه السلام فراخواند و [لیکن] آنان وی را [به هذیان گویی] متهم ساختند و از نزدش خارج شدند و در این هنگام بود که خدا [این آیات را] نازل کرد: بگو: من برای شما اختیار زیان و هدایتی ندارم. بگو: [اگر من نیز بر خلاف فرمانش رفتار کنم] هرگز کسی مرا در برابر خدا پناه نمی دهد و هرگز پناهگاهی جز او نمی یابم؛ [وظیفه من] تنها ابلاغی از خدا - درباره علی - و [رساندن] پیامهای اوست. و هرکس نافرمانی خدا و رسولش کند، آتش دوزخ برای اوست و جاودانه در آن خواهد ماند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

إِخْتَارُوا الْجَنَّةَ عَلَى النَّارِ وَ لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ فَتَقْدِرُوا فِي النَّارِ مُنْكَسِرِينَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا؛ (1) بهشت را بر آتش برگزینید و اعمالتان را باطل نکنید که با سر در آتش جهنم افکنده و در آن جاوید می شوید.

بنابراین هیچ يك از عقل و نقل، دلالتی بر ادعای ایشان ندارند؛ بلکه مقتضای قاعده همان است که گفته شد؛ یعنی دوام [و خلود در جهنم]، لکن مجازات، متناسب با عمل می باشد، مگر آن که عمل، آن [عدم خلود] را اقتضا کند.

جدا از آن چه گفته شد، اصولاً ما از ویژگی ها و خصوصیات آخرت هیچ اطلاعی نداریم و حتی نسبت به بسیاری از خصوصیات دنیا نیز جاهلیم؛ مثلاً از علت زلزله ها، طوفان های شدید، آتش سوزی ها، سیل ها و بیماری های گوناگون بی خبریم و همین طور عذابهایی که بر امتهای گذشته نازل شده را کسی جز خدا نمی داند. البته ممکن است حکمتهایی برای اینها ذکر شود، ولی احاطه کامل به آن ممکن نیست؛ خدای متعال خود در این باره می فرماید: «وَ اللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ»؛ (2) و خدا به همه آنها احاطه دارد.

بنابراین دست برداشتن از ضروریات به خاطر این گونه شبهات به هیچ روی صحیح نیست، مضافاً بر این که اجتهاد در مقابل نص نیز هست. و آنچه ما نیز درباره بسط و توزیع مجازات، بر روزگاران ابدی گفتیم تنها و تنها اظهار يك احتمال در تفسیر برخی ظواهر یاد شده بود و گرنه خدا، رسول و جانشینان او علیهم السلام به حقیقت حال آگاه ترند.

ص: 141

1- . صحیفة الرضا علیه السلام ، ص 62.

2- . بروج 85 آیه 20.

اشکال دوم: گفته اند: چگونه ممکن است که بهشت دائمی و بی انتها باشد در حالی که امر بی انتها مانند امر بی آغاز است و همان گونه که برهان تسلسل مورد دوم را باطل می کند، مورد اول نیز باطل خواهد بود. برهان مذکور در مورد اول نسبت به علل و معالیل مطرح می شود و در مورد دوم نسبت به هر دو سلسله؛ مثلاً سلسله ای در قصرهای بهشت و سلسله ای در نه‌های آن. علاوه بر آن رحمت بی انتهای الهی چگونه امکان پذیر می گردد؟! پاسخ: مستند بودن این امر به خدای سبحان مجالی برای این اشکال و مانند آن باقی نمی گذارد. با این پاسخ، تفاوت میان زنجیره علل و معالیل و این دو زنجیره بی انتها آشکار می شود.

حال می گوئیم بر فرض صحت هر دو اشکال [اشکال خلود در جهنم و بهشت]، معاد جسمانی از نظر برخورداری از نعمت و نیز گرفتار شدن به جحیم خدشه دار نمی شود. در این میان تنها مسأله ای فرعی به نام دوام و خلود زیان می بیند؛ مسأله ای که نزاع میان الهیون و مادیون بر سر آن نبوده است بلکه «اصل برخورداری از نعمت و گرفتار آمدن در جحیم در معاد جسمانی» محل نزاع آنان بوده است. واللّٰه العالم بحقائق الامور.

انسان به چه چیزی شبیه است؟

مسأله: آدمی از عقل، روح، نفس و جسم برخوردار است. جسم او می تواند به منزله بدنه اتومبیل باشد و عقل او به منزله راننده اش؛ با این تفاوت که راننده می تواند به چپ و راست منحرف شود، لکن عقل جز به راه درست نمی تواند رهنمون شود. نفس او هم می تواند به منزله موتور آن و روح نیز به منزله سوخت آن باشد، البته این تشبیه برای بیان مطلب است و بنا به اعتباری است که ممکن است از جهات دیگری درست نباشد.

آیات و روایات از حُسن عقل و هدایتگری او به سوی حق و صراط مستقیم سخن گفته اند، لکن نفس را گاهی خوب و گاهی شرور دانسته اند و روح را هم پیوسته به احترام یاد نموده اند. روح، زندگی را رهبری می کند. در ذیل به بررسی برخی از آیات و روایات در این باره می پردازیم:

عقل

نصوص قرآنی درباره عقل آن چنان فراوان اند که شمارش آنها از حوصله این مقام بیرون است. در برخی از آنها علم از جنود آن شمرده شده که این نشان گر تفاوت این دو است. پس بر شمردن علم در رده عقل درست نیست و مانند آن است که مسبب را در رده سبب شمرده باشند.

قرآن کریم و سنت پیامبر و اهل بیت علیهم السلام مردم را به تعقل تشویق کرده و بی توجهی و ترک آن را نکوهش می کنند.

برای نمونه، خدای سبحان در چندین آیه از آن یاد می کند:

«وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ»؛ (1) او [= شیطان] گروه زیادی از شما را گمراه کرد؛ آیا اندیشه و تعقل نکردید.

«وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»؛ (2) و هیچ کس را نسزد که جز به اذن خدا ایمان بیاورد، و [خدا] بر کسانی که نمی اندیشند، پلیدی را قرار می دهد.

«وَالَّذِينَ اجْتَنَّبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يُعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ»؛ (3) و آنان که خود را از طاغوت به دور می دارند تا مبادا او را بپرستند و به سوی خدا باز گشته اند آنان را مژده باد، پس بشارت ده به آن بندگان من که: به سخن گوش فرا می دهند و بهترین آن را پیروی می کنند؛ اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان.

«الْبَاب» به معنای عقل هاست؛ چرا که عقل لب [= مغز] آدمی است؛ همان گونه که لب میوه جات و نظایر آن بهترین آنهاست.

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ»؛ (4) و چون به آنها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید، می گویند: نه، بلکه از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می نماییم. آیا هر چند پدرانشان چیزی را نمی فهمیدند و به راه صواب نمی رفته اند [باز هم در خور پیروی هستند]؟.

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»؛ (5) قطعاً بدترین جنبنندگان نزد خدا،

ص: 144

1- . یس 36 آیه 62.

2- . یونس 10 آیه 100.

3- . زمر 39 آیات 17 و 18.

4- . بقره 2 آیه 170.

5- . انفال 8 آیه 22.

کران و لالانی اند که نمی اندیشند.

اکنون به چند روایت در این زمینه توجه کنید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

إِسْتَرِشِدُوا الْعَقْلَ تَرُشِدُوا، وَلَا تَعْصُوهُ فَتَنْدَمُوا؛ (1) از عقل هدایت بخواهید تا هدایت شوید و نافرمانیش نکنید که پشیمان می گردید.

و نیز می فرمایند:

إِنَّمَا يُدْرِكُ الْخَيْرَ كُلَّهُ بِالْعَقْلِ، وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ؛ (2) تنها با عقل می توان به همه خیر رسید و دین ندارد آن که عقل ندارد.

امام صادق علیه السلام نیز فرموده اند:

حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ النَّبِيِّ، وَالْحُجَّةُ فِيمَا بَيْنَ الْعِبَادِ وَبَيْنَ اللَّهِ الْعَقْلُ؛ (3) حجت خدا بر بندگان، پیامبر است و حجت میان بندگان و خدا عقل است.

تفاوت میان این دو آن است که، عقل است که به نبوت پیامبران راهنمایی می کند و آن گاه آن پیامبر به عنوان حجت میان انسان و خدا قرار می گیرد.

و نیز می فرمایند:

الْعَقْلُ دَلِيلُ الْمُؤْمِنِ؛ (4) عقل راهنمای مؤمن است.

امام رضا علیه السلام در پاسخ به کسی که پرسیده بود: امروز [در دنیا] چه چیزی حجت [خدا] بر مردم است، فرمودند:

الْعَقْلُ يُعْرِفُ بِهِ الصَّادِقَ عَلَى اللَّهِ فَيَصَدِّقُهُ، وَالْكَاذِبَ عَلَى اللَّهِ فَيَكْذِبُهُ؛ (5) عقل، که به کمک آن پیامبر الهی راستین شناخته و آن، وی را تصدیق می کند و نیز به کمک آن، پیامبر دروغین شناخته و آن، وی را تکذیب می نماید.

ص: 145

1- . بحار الأنوار، ج 1، ص 96، ب 1، ح 51.

2- . همان، ج 74، ص 160، ب 7، ح 143.

3- . کافی، ج 1، ص 25، ح 22.

4- . همان، ح 24.

5- . همان، ص 25، ح 20.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در وصیت خویش به هشام می فرماید:

همانا خدای تبارک و تعالی اهل عقل و فهم را در کتاب خویش بشارت داد و فرمود: «فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (1) «پس بشارت ده به آن بندگان من که: به سخن گوش فرا می دهند و بهترین آن را پیروی می کنند، اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان.» - تا اینکه فرمودند: - سپس [خدا] آنان که نمی فهمند [و عقل خویش را به کار نمی گیرند] را نکوهیده، می فرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ» (2)؛ و چون به آنان گفته شود: از آن چه خدا نازل کرده است، پیروی کنید، می گویند: نه، بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته ایم، پیروی می کنیم. آیا هرچند پدرانشان چیزی را درک نمی کرده و به راه صواب نمی رفته اند [باز هم در خور پیروی هستند]؟ تا آنکه فرمودند: همانا خدا دو حجت بر مردم دارد: حجتی آشکار و حجتی پنهان؛ حجت آشکار همان رسولان، پیامبران و امامانند و حجت پنهان، همان عقل است. و در ادامه فرمودند: هیچ علمی [دارای ارزش] نیست، مگر از عالمی ربّانی و شناخت علم به کمک عقل صورت می گیرد.... (3)

در تفسیر امام عسکری علیه السلام درباره داستان آدم و حوا چنین آمده است:

فَأَرَادَتِ الْمَلَائِكَةُ أَنْ يَدْفَعُوهَا عَنْهَا بِحَرَابِهَا، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهَا: إِنَّمَا تَدْفَعُونَ بِحَرَابِكُمْ عَنْ مَا لَا عَقْلَ لَهُ يَزْجُرُ، وَأَمَّا مَا جَعَلْتَهُ مُمَكِّنًا مُمَيَّرًا مُخْتَارًا فَكَلِّوْهُ إِلَى عَقْلِهِ الَّذِي جَعَلْتَهُ حُجَّةً عَلَيْهِ؛ (4) ملائکه خواستند تا با نیزه ها او را از وی باز دارند که خدا بدانها فرمود: شما تنها کسی را که از عقل باز دارنده برخوردار نیست با نیزه هایتان باز دارید و لکن آن را که دارای قدرت اختیار ممیز و مختار قرار دادم به عقلش واگذارید [عقلی] که بر او حجتش قرار دادم.

ص: 146

- 1- . زمر 39 آیات 17 و 18.
- 2- . بقره 2 آیه 170.
- 3- . کافی، ج 1، ص 13، ح 12.
- 4- . بحار الأنوار، ج 11، ص 191، ب 3، ح 47.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید: الْعُقُولُ أُمَّةُ الْأَفْكَارِ؛ (1) عقول پیشوایان افکارند.

و این امر بدیهی است؛ چون فکر از عقل نشأت می گیرد.

و نیز فرموده: الْعَقْلُ شَرْعٌ مِنْ دَاخِلٍ، وَالشَّرْعُ عَقْلٌ مِنْ خَارِجٍ؛ (2) عقل، شریعت درونی و شریعت، عقل بیرونی است.

آیات و روایات دیگری نیز وجود دارند که همگی دال بر حجیت عقل است و این که خدا بر اساس آن پاداش و عقاب می دهد. این روایات در کتاب بحار الأنوار (3) و سایر جوامع حدیثی (4) وجود دارند. بنابراین تشکیک در حجیت عقل از سوی برخی، درست نیست. شرح و تفصیل این موضوع در کتاب رسائل (5) شیخ مرتضی انصاری رحمه الله و نیز شرح ما بر آن، به نام «الوصائل» (6) بیان شده است.

روح

خدای متعال در قرآن مجید، درباره آن فرموده:

«وَتَقَفَّتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي»؛ (7) و در او از روح خود [روحی شایسته و بزرگ] دمیدم.

خدای تبارک و تعالی برای حرمت نهادن به روح، آن را به خود نسبت داد [و فرمود: روح خودم]؛ مانند «بیتی [خانه ام]» (8) و «ناقة الله [شتر خدا]» (9) و غیر این موارد؛ و گرنه تمام مخلوقات زشت و زیبا به خدای سبحان منسوبند؛ بدیهی است که هم انبیاء از ناحیه خدایند و هم اشرار؛ به این معنی که هر دو گروه را خدا آفریده است.

ص: 147

- 1- . همان، ج 1، ص 96، ب 1، ح 50.
- 2- . مجمع البحرين، ج 5، ص 425، ماده عقل.
- 3- . بحار الأنوار، ج 5، ص 264، ب 10، ح 10 و ج 47، ص 396، ب 12، ح 1.
- 4- . کافی، ج 1، ص 10، ح 1؛ ص 11، ح 7؛ ص 27، ح 32.
- 5- . کتاب فرائد الاصول شیخ اعظم انصاری رحمه الله است.
- 6- . الوصائل إلى الرسائل، شرحی است بر رسائل شیخ انصاری که 16 جلد است.
- 7- . حجر 15 آیه 29 و ص (38) آیه 72.
- 8- . بقره 2 آیه 125.
- 9- . اعراف 7 آیه 73؛ هود (11) آیه 64 و شمس (91) آیه 13.

در آیات قرآن گاهی «نفس» مورد ستایش و گاهی نکوهش شده است؛ خدای سبحان می فرماید:

«وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا * فَأَلَّهَمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا»؛ (1) و قسم به جان آدمی و آن کس که آن را آفریده منظم ساخته، سپس فجور و تقوا [شر و خیرش] را به او الهام کرده است.

این آیه به «نفس» پرهیزگار و «نفس» معصیت کار اشاره می کند.

جسم

واضح است که جسم ابزار این امور است. بنابراین هر کس که به عقلش میل نماید از اهل سعادت و بهشت می گردد و هر کس که به هوای نفس شریرش میل کند، اهل شقاوت و دوزخ خواهد بود.

ارتباط روح و نفس

در برخی روایات، گاه از «نفس» به روح و گاه از «روح» به نفس تعبیر می شود، لکن اگر این دو در کنار یکدیگر مطرح شدند منظور از آنها همان است که بیان شد. در روایتی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمده است که:

دو نصرانی از ایشان پرسیدند: چه فرقی است میان رؤای صادقه و رؤای کاذبه، در حالی که منبع هر دو یکی است؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمودند: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الرُّوحَ وَ جَعَلَ لَهَا سِدًّا لَطَانًا فَسَدَّ لَطَانُهَا النَّفْسَ، فَإِذَا نَامَ الْعَبْدُ خَرَجَ الرُّوحُ وَ بَقِيَ سِدُّ لَطَانِهِ، فَيَمُرُّ بِهِ جَيْلٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ جَيْلٌ مِنَ الْجِنِّ، فَمَهْمَا كَانَ مِنَ الرُّؤْيَا الصَّادِقَةِ فَمِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَ مَهْمَا كَانَ مِنَ الرُّؤْيَا الْكَاذِبَةِ فَمِنَ الْجِنِّ؛ همانا خدای تعالی روح را آفرید و برای او والی ای قرار داد و آن نفس است. آن گاه که بنده به خواب می رود روح [از بدنش] خارج می شود و [لکن] سلطه و

ص: 148

ولایتش باقی می ماند و جمعی از فرشتگان و جنیان بر او عبور می کنند؛ زمانی که رؤا صادق باشد، از ناحیه فرشتگان و هنگامی که کاذب باشد از ناحیه جنیان است.

آن دو نصرانی پس از شنیدن این پاسخ بلافاصله اسلام آورده و در کنار حضرت(1) در روز صفین جنگیدند.(2) در تحف العقول روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمودند:

إِنَّ الْعَقْلَ عِقَالٌ مِنَ الْجَهْلِ وَالنَّفْسَ، مِثْلَ أَحْبَثِ الدَّوَابِّ فَإِنَّ لَمْ تُعْقَلِ حَارَتٌ؛(3) همانا عقل، مانع انسان از جهالت است و دست بند نفس است، مانند خطرناک ترین چهارپایان که اگر دست و پایش را نبندند، حیران می شود.

علت حیران شدن نفس آن است که راه وصول به تمام واقعیات را نمی داند.

در این میان روایات دیگری هستند دال بر این که نفس بین دو امر [خوب و بد] است؛ آیه هشتم سوره شمس «فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» نیز مفادی این گونه دارد، و همچنین در بعضی ادعیه نیز این تعبیر آمده است: «... من شرور أنفسنا؛(4) از بدی های نفس هایمان». در دعایی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که آن را امان از [شر] جن و انس دانسته اند آمده است:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِي وَمِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا؛(5) پروردگارا! پناه می برم به تو، از شر نفسم و از شر هر جنبنده ای که تو زمام او را به دست داری.

دسته ای دیگر از روایات از ارواحی گوناگون خبر می دهند؛ مانند روایتی که کمیل در باب شناخت نفس و شمار آن از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند و می گوید که حضرت فرمودند:

يَا كُمْيَلُ، إِنَّمَا هِيَ أَرْبَعَةٌ: النَّامِيَةُ النَّبَاتِيَّةُ، وَالْحَسِيَّةُ الْحَيَوَانِيَّةُ، وَالنَّاطِقَةُ الْقُدْسِيَّةُ، وَالْكُلِّيَّةُ الْإِلَهِيَّةُ؛(6) ای کمیل! آن تنها چهارگونه است: نامیه نباتیه، حسیه حیوانیه، ناطقه قدسیه و

ص: 149

- 1- . یعنی در میان سواران لشکر امام علیه السلام .
- 2- . بحار الأنوار، ج 40، ص 222، ب 97، ح 4.
- 3- . تحف العقول، ص 15.
- 4- . مصباح المتعجب، ص 662، خطبه يوم الفطر.
- 5- . مصباح كفعمی، ص 23، فصل الخامس.
- 6- . بحار الأنوار، ج 58، ص 85، ب 42.

آیا عقل دارای مراتب است؟

مسأله: گروهی از حکماء و فلاسفه گفته اند: عقل دارای چهار مرتبه است. اما این نظر صحیح نیست و اشکالاتی به آن وارد است که خواهد آمد. مراتب ادعا شده عقل عبارت اند از: 1- عقل هیولایی 2- عقل بالملکه 3- عقل بالفعل 4- عقل بالمستفاد.

البته این مراتب نفس است که از آنها به «عقل» تعبیر شده.

مرتبه نخست: عقل هیولایی نامیده می شود و آن عبارت از قابلیت، استعداد و نیروی انتزاع ماهیات موجودات به نحو کلی است.

مرتبه دوم: آن است که نفس به درجه حصول و فعلیت این قابلیت و استعداد برسد، این مرتبه را «عقل بالملکه» می نامند، یعنی مرتبه ای که در آن «ملکه» حاصل می شود؛ حالتی راسخ شده در نفس که به کمک آن آدمی می تواند مفاهیم کلی را تصور کند.

مرتبه سوم: آن است که این امور، بالفعل در آن حاصل می شوند، یعنی بالفعل مفاهیم کلی و استنتاج آن حاصل گردد؛ خواه در نفس، حاضر باشند (مورد آگاهی آن باشند) یا نباشند و پس از حصولش در نفس با اندک التفاتی حاصل شود. برخی از فلاسفه گفته اند: نفس در این مرحله، هم عقل است، هم عاقل و هم معقول. نفس در این مرتبه عقل بالفعل یا عقل نظری نامیده می شود. این مرتبه فعلیت و کمال نفس از رهگذر استخراج نظریات از بدیهیات است.

لذا آن گاه که نفس به مرزی برسد که غالب نظریات را از بدیهیات، بالفعل استخراج کند، به آن «عقل فعلی» و یا «عقل بالفعل» می گویند و حکمی که عقل در این هنگام صادر می کند نتیجه ای است که از استخراج مذکور حاصل می شود.

مرتبه چهارم: نفس برای حصول آن صور کلیه و رسم آنها به استنتاج و فکر و تجرید نیاز ندارد، بلکه از رهگذر اتصال به عقلِ فعال، که مخزن آن صور کلیه است، به وی

بررسی مراتب عقل

اشکالی که بر این نظریه وارد است، مضافاً بر خلط میان عقل و نفس، این است که اگر مراتب مذکور به آنچه در روایات آمده، بازنگردد هیچ دلیلی بر آن وجود ندارد، نه عقلی و نه شرعی.

سابق بر این بیان شد که عقل نیز از مخلوقات خدای سبحان و دارای جنودی است که آن را از شناخت آثارش می شناسیم. اصولاً حقیقت و کنه غالب اشیاء بر ما مخفی است و ما تنها از راه آثارشان آنها را می شناسیم.

عقل، در روایات

مسأله: به نظر می رسد که منظور از لفظ عقل، که در برخی روایات از آن سخن به میان آمده، اشاره به لوازم، ملزومات، ملازمات و مانند اینهاست، البته به میزانی که فهم آدمی بدان می رسد؛ نه این که بیان حقیقت عقل باشد.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد: خدای عزوجل عقل را از چه آفرید؟ فرمودند:

فإذا بلغ كشف ذلك الستر، فيقع في قلب هذا الإنسان نور فيفهم الفريضة والسنة، والجيد والردىء، ألا ومثل العقل في القلب، كمثل السراج في وسط البيت؛ (1) پس آن گاه که انسان به بلوغ می رسد، آن پرده برداشته می شود و در قلب این انسان نوری می افتد و در نتیجه او واجب و مستحب و [نیز] خوب و بد را می فهمد؛ همانا مثل عقل در قلب، مثل چراغی است در میان خانه.

مراد از قلب، همین قلب صنوبری نیست، و شاید منظور «نفس» است.

ص: 151

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْعَقْلَ مِنْ نُورٍ مَخْزُونٍ مَكْنُونٍ فِي سَابِقِ عِلْمِهِ الَّذِي لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ، فَجَعَلَهُ الْعِلْمَ نَفْسَهُ وَالْفَهْمَ رُوحَهُ وَالزُّهْدَ رَأْسَهُ؛ (1) همانا خدا عقل را از نوری نهفته و پنهان در علم ازل می آفرید، که هیچ پیامبر مرسل و هیچ فرشته مقرب از آن آگاه نبود، آن گاه علم را نفس او، و فهم را روح او، و زهد را سر او قرار داد.

امام موسی بن جعفر علیهما السلام در وصیت خود به هشام فرمودند:

إِنَّ ضَوْءَ الرُّوحِ الْعَقْلُ؛ (2) همانا فروغ روح، عقل است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ مِنْ أَرْبَعَةِ أَشْيَاءٍ: مِنَ الْعِلْمِ وَالتَّقْدِيرِ وَالتُّورِ وَالمَشِيئَةِ بِالْأَمْرِ، فَجَعَلَهُ قَائِمًا بِالْعِلْمِ دَائِمًا فِي الْمَلَكُوتِ؛ (3) خدا عقل را از چهار چیز آفرید: از علم، قدرت، نور و مشیت با امر، پس او را قائم به علم و دائم در ملکوت قرار داد.

و نیز فرمودند:

الْعَقْلُ مِنْهُ الْفِطْنَةُ وَالفَهْمُ وَالحِفْظُ وَالعِلْمُ؛ (4) هوشمندی، فهم، حافظه و علم از عقل سرچشمه می گیرد.

و فرمودند:

دَعَامَةُ الْإِنْسَانِ الْعَقْلُ، وَ مِنْ الْعَقْلِ الْفِطْنَةُ وَالفَهْمُ وَالحِفْظُ وَالعِلْمُ، فَإِذَا كَانَ تَأْيِيدَ عَقْلِهِ مِنَ التُّورِ كَانَ عَالِمًا حَافِظًا زَكِيًّا فَطِنًا فَهِيمًا، وَ بِالْعَقْلِ يُكْمَلُ، وَ هُوَ دَلِيلُهُ وَ مُبْصِرُهُ وَ مِفْتَاحُ أَمْرِهِ؛ (5) ستون انسان، عقل است و از عقل، هوشمندی و فهم و حافظه و علم نشأت می گیرد. پس اگر نور عقل را تأیید کرد، در این صورت دارنده اش شخصی عالم، حافظ، پاکدامن، هوشمند و

ص: 152

- 1- . همان، ص 107، ب 4، ح 3.
- 2- . همان، ص 153، ب 4، ح 30.
- 3- . همان، ص 98، ب 2، ح 12.
- 4- . کافی، ج 1، ص 25، ح 23.
- 5- . بحار الأنوار، ج 1، ص 90، ب 1، ح 17.

فهمیده خواهد بود و او به كمك عقل، كامل می گردد و عقل، راهنما و بصیرت بخش و کلید کار او است.

همانطور که گفته شد، منظور از واژه عقل در روایات، خصوصیات، لوازم، ملزومات و ملازمات آن است و اختلاف تعبیری که در این روایات می بینیم به همین دلیل است؛ برخی از آنها می گویند: عقل از نور نشأت می گیرد و برخی دیگر می گویند: عقل، نور است، و برخی نیز آن را مثل چراغ می دانند، و برخی آن را آفریده شده از علم، و برخی قوام گرفته از علم و... می دانند.

از علم نیز با تعبیر گوناگونی یاد شده است؛ در روایت عنوان بصری از امام صادق علیه السلام آمده است:

لَيْسَ الْعِلْمُ بِالْتَّعَلُّمِ، إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ؛ (1) علم به آموختن نیست؛ بلکه آن، نوری است که در قلب هر کس که خدای تبارک و تعالی بخواهد هدایتش کند، قرار می گیرد....

طبق این روایت، علم، تنها همان مفاهیمی که آموزش داده و آموخته می شود نیست، بلکه علاوه بر آن، باید هماهنگی هر يك از آنها با روند هستی که مطابق تقدیر خدای متعال برای جهان با تمام اجزایش تقدیر شده، برای شخص حاصل شود، و البته که این چنین علمی، همان نوری است که علاوه بر فراگیری، از جانب آسمان به سوی انسان می آید. و گرنه مثلاً هر کس که درس فقه را به خوبی فراگیرد فقیه می شود، خواه مؤن باشد و خواه ملحد، لکن فرقی که میان این دو هست آن است که مؤن چگونگی هماهنگی فقه با سایر اجزای هستی در دنیا و آخرت را می فهمد، در حالی که ملحد آن را نمی فهمد؛ مثل این که یکی هماهنگی دست آدمی را با جسم و روح او درک می کند (2) و دیگری آن دست را جدا، تنها و بدون هماهنگی با سایر اجزاء و ساختار بدن می داند.

ص: 153

1- . همان، ص 225، ب 7، ح 17.

2- . ظاهراً مراد از درك، اعم از فهم نظری و عملی باشد.

مسأله: عقل، آفریده ای است که در انسان به ودیعت نهاده شده است که نیک را نیک و زشت را زشت می‌بیند. در این جا اختلاف نظری وجود دارد مبنی بر این که آیا عقل حکم می‌کند، یا تنها می‌بیند؟ پاسخ این است که بعید نمی‌دانیم هر دو کارکرد را داشته باشد، یعنی هم می‌بیند و هم حکم می‌کند، لکن نه فقط دیدن آینه وار و نه حکم کردن کورکورانه.

ما خود، این حالت را در وجود خویش می‌یابیم که عقل، حُسن این شیء و قُبْح دیگری را می‌بیند و پس از آن حکم به عمل به اولی و ترك دومی می‌کند.

این معنا که «هر چه عقل بدان حکم کند، شرع نیز بدان حکم می‌کند و هم چنین هر چه شرع بدان حکم کند عقل نیز بدان حکم می‌کند» (1) در علم اصول فقه ثابت شده و به قانون ملازمه معروف است. پس حکمش مانند حکم مولا نسبت به عبد است و نگاهش مانند دیدن آینه است، البته اگر این تعبیر درست باشد.

عقل و گنجینه هایش

عقل ماهیتی دارد که بر ما پوشیده است؛ مانند ماهیت بسیاری از اشیای دیگر، و البته دارای آثار و خواصی است.

معرفت امور بسیاری، در عقل پنهان شده که آدمی تنها زمانی آنها را می‌یابد که دیگری آن را برانگیزد و نشانش دهد؛ امیرالمؤمنین علیه السلام در علت بعثت انبیاء می‌فرماید:

لَيْسَ تَأْدُوهُمْ مِثْلَاقَ فِطْرَتِهِ، وَيَذْكُرُوهُمْ مَنَسِيَّ نِعْمَتِهِ، وَيَحْتَجُّوْا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَيُشِيرُوا لَهُمْ دِفَائِنَ الْعُقُولِ؛ (2) [پس پیامبران خود را برانگیخت، و یکی پس از دیگری فرستاد] تا عهد خداشناسی را که در فطرت آدمی بود باز طلب کنند، و نعمت از یاد رفته را باز به یاد آورند، و با مدد حجت و برهان آنان را به راه آورند، و گنجینه های دانش پنهانی را برون آرند.

ص: 154

1- ر.ك: الأصول، اثر مؤلف.

2- نهج البلاغه، خطبه 1، ص 43.

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به این سرّ اشاره می کند؛ در منیة المرید از ایشان نقل شده که فرمودند: بالتعلیم اُزیدت؛ (1) برای تعلیم دادن فرستاده شدم.

هم چنین می فرمایند:

بُعِثْتُ لِأَتَمِّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ؛ (2) مبعوث شدم تا مکارم اخلاقی را تمامی بخشم.

این روایت در مجمع البیان و غیره (3) در تفسیر آیه شریفه ذیل آمده است:

«وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»؛ (4) و تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری.

هوشمندی

مسأله: هوشمندی، که همان درك راه حل امور و پرداختن به آنها به منظور رسیدن به هدف آدمی است، گاه ناشی از عقل است و گاه ناشی از غیر آن.

اگر ادراك به حق برسد، ناشی از عقل است و اگر به غیر حق برسد، از شیطان و از نفس «أماره» (سرکش و امر کننده بسیار به بدی ها) ناشی می شود.

شخصی می گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم: عقل چیست؟ فرمودند:

مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اِكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: فَالذِّي كَانَ فِي مُعَاوِيَةَ؟ قَالَ: تِلْكَ التَّكْرَاءُ تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِعَقْلٍ؛ (5) آن چه بدان خدای رحمان پرستیده و بدان بهشت تحصیل می شود. به ایشان عرض کردم: پس آن چه در معاویه بود چه بود؟ حضرت فرمودند: آن انحراف و شیطنت است که به عقل شبیه است، لکن عقل نیست.

به عنوان مثال، دزد برای ورود به خانه و سرقت از آن تدبیر می اندیشد، حال آیا می توان این اندیشه را عقل یا تعقل نامید؟! خیر، بلکه مخالف عقل است و القاء شیطان و نفس اماره است.

ص: 155

-
- 1- . منیة المرید، ص 106.
 - 2- . مکارم الاخلاق، ص 8.
 - 3- . ر.ك: تفسیر فوات الكوفی، ص 333، چه بسا مقصود آن باشد که گشودن گنجینه های خرد، از رهگذر تعلیم و اخلاق ایشان صورت گرفت.
 - 4- . قلم 68 آیه 4.
 - 5- . معانی الاخبار، ص 240.

حضرت صادق علیه السلام درباره عقل فرمودند:

مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَاکْتَسِبَ بِهِ الْجِنَانُ؛ آنچه بدان، خدای رحمان پرستیده و بدان بهشت تحصیل می شود.

از این سخن به دست می آید که یکی از آثار عقل همین ویژگی است.

خواص و آثار عقل در روایات

روایات فراوانی وجود دارد که به خواص عقل و فواید و آثار آن اشاره کرده اند؛ امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند:

إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ؛ (1) کوتاهی سخن نشانه کمال خردست.

و امام کاظم علیه السلام فرمودند:

نَوْمُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ سَهْرِ الْجَاهِلِ؛ (2) خواب عاقل برتر از شب زنده داری جاهل است.

امام صادق علیه السلام در روایتی فرمودند:

لَيْسَ بَيْنَ الْإِيمَانِ وَالْكُفْرِ إِلَّا قَلَّةُ الْعَقْلِ، قِيلَ: وَكَيْفَ ذَلِكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، قَالَ: إِنَّ الْعَبْدَ يَرْفَعُ رَغْبَتَهُ إِلَى مَخْلُوقٍ، فَلَوْ أَخْلَصَ نِيَّتَهُ لِلَّهِ لَأَتَاهُ الَّذِي يُرِيدُ فِي أَسْرَعِ مِنْ ذَلِكَ؛ (3) میان ایمان و کفر فاصله ای جز کم عقلی نیست. پرسیدند: چگونه؟ فرمود: همانا بنده، درخواست خویش را به درگاه مخلوقی [دیگر] می برد. اگر او خویش را برای خدا خالص می کرد، آنچه می خواست زودتر از آن نزدش حاضر می شد.

در روایتی دیگر می خوانیم:

الْعَقْلُ غِطَاءٌ سَتِيرٌ؛ (4) عقل پوششی بسیار پنهان گر است.

نیز می فرمایند:

ص: 156

1- . نهج البلاغه، ص 480، کلمات قصار، شماره 71.

2- . تحف العقول، ص 397.

3- . کافی، ج 1، ص 28، ح 33.

4- . همان، ص 20، ح 13.

لَا نَجَاةَ إِلَّا بِالطَّاعَةِ، وَ الطَّاعَةَ بِالْعِلْمِ، وَ الْعِلْمَ بِالتَّعَلُّمِ، وَ التَّعَلُّمَ بِالْعَقْلِ، يَعْتَقِدُ أَنْ يَفْهَمَ وَيُدْرِكُ؛ (1) نجاتی نیست جز به طاعت و طاعت هم با علم حاصل می شود و علم نیز از راه تعلّم و تعلّم به سبب عقل است؛ [عقلی که] می خواهد بفهمد و درک کند.

در حدیثی دیگر آمده است:

فَمَنْ عَقِلَ عَنِ اللَّهِ إِعْتَزَلَ أَهْلَ الدُّنْيَا؛ (2) هرکس از ناحیه خدا بفهمد، از اهل دنیا کناره می گیرد.

یعنی از طریق داده های الهی و لطف و عنایت او بفهمد.

از امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین روایت شده:

إِعْقَلُوا الْخَبْرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلَ رِعَايَةِ لَا عَقْلَ رِوَايَةٍ، فَإِنَّ رِوَاةَ الْعُلَمِ كَثِيرٌ وَرِعَايَتِهِ قَلِيلٌ؛ (3) هرگاه خبری شنیدید آن را با خرد بسنجید نه اینکه بشنوید و نقل کنید، زیرا روایان علم بسیار، و رعایت کنندگان آن اندک اند.

از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمودند:

فُسِّمَ الْعَقْلُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَجْزَاءٍ، فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ كَمَلٌ عَقْلُهُ، وَ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ فَلَا عَقْلَ لَهُ: حُسْنُ الْمَعْرِفَةِ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ حُسْنُ الطَّاعَةِ لَهُ، وَ حُسْنُ الْبَصِيرَةِ عَلَى أَمْرِهِ؛ (4) عقل به سه جزء تقسیم شده است؛ پس هر کس که [همه آنها] در او باشد عقلش کامل است و هرکس که چیزی از آنها در او نباشد عقل ندارد: معرفت نیک به پروردگار عزّوجلّ، به نیکی اطاعت کردن از او و بصیرت نیک پیدا کردن بر امر خود.

روایت شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر مجنونی گذشتند و فرمودند:

او را چه شده؟ گفته شد: مجنون است. حضرت فرمودند: بَلْ هُوَ مُصَابٌ، إِنَّمَا الْمَجْنُونُ مَنْ آثَرَ

ص: 157

1- . وسائل الشیعه، ج 27، ص 19، ب 3، ح 7 در این آدرس در حدیثی طولانی از امام موسی بن جعفر علیه السلام آمده است: لَا نَجَاةَ إِلَّا بِالطَّاعَةِ، وَ الطَّاعَةَ بِالْعِلْمِ، وَ الْعِلْمَ بِالتَّعَلُّمِ، وَ التَّعَلُّمَ بِالْعَقْلِ يَعْتَقِدُ، وَ لَا عِلْمَ إِلَّا مِنْ عَالِمٍ رَبَّانِي؛ نجاتی نیست جز به طاعت، و طاعت به سبب علم و علم به سبب فراگیری و فراگیری به سبب عقل مورد خواست و محطّ طلب انسان قرار می گیرد و هیچ علمی پدید نمی آید مگر از عالمی ربّانی.

2- . وسائل الشیعه، ج 5، ص 331، ب 20، ح 8.

3- . نهج البلاغه، ص 485، کلمات قصار، شماره 98.

4- . خصال، ص 102، ح 58.

الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ: (1) [نه] بلکه او مصیبت دیده است؛ مجنون کسی است که دنیا را بر آخرت مقدم بدارد.

هم چنین نقل شده است که به ایشان گفته شد: عقل چیست؟ فرمودند:

العَقْلُ الْعَمَلُ بِطَاعَةِ اللَّهِ، وَإِنَّ الْعُمَالَ بِطَاعَةِ اللَّهِ هُمُ الْعُقَلَاءُ؛ (2) انجام طاعت خدا؛ و یقیناً انجام دهندگان امر پروردگار، عاقلانند.

از امام حسن مجتبی علیه السلام درباره عقل پرسیده شد؛ ایشان فرمودند:

التَّجَرُّعُ لِلْغُصَّةِ وَمُدَاهَنَةُ الْأَعْدَاءِ؛ (3) جرعه جرعه، غصه نوشیدن و سازش [و مدارا] با دشمنان.

امام صادق علیه السلام نیز می فرمایند:

يُعْتَبَرُ عَقْلُ الرَّجُلِ فِي ثَلَاثٍ: فِي طُولِ لِحْيَتِهِ، وَفِي نَقْشِ خَاتَمِهِ، وَفِي كُنْيَتِهِ؛ (4) عقل مرد از سه چیز شناخته می شود: در بلندی محاسنش، در نقش انگشترش و در کنیه اش.

روشن است که موارد ذکر شده (در روایت فوق) از باب بیان امثال و مصادیق است و گرنه ظاهراً دارای خصوصیت نیستند (که مثلاً اگر کسی نقش انگشتری نداشت، بی عقل است) و عقل عاقل جز با اعتدال یافتنش نسبت به امور سه گانه فوق و بسیاری از امور دیگر هویدا نمی شود، در حالی که غیر عاقل در هیچ يك از آنها موزون و معتدل نیست.

نیز از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل است که فرمودند:

إِذَا أَرَدْتُ أَنْ تَخْتَبِرَ عَقْلَ الرَّجُلِ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ، فَحَدِّثْهُ فِي خِلَالِ حَدِيثِكَ بِمَا لَا يَكُونُ، فَإِنْ أَنْكَرَهُ فَهُوَ عَاقِلٌ، وَإِنْ صَدَّقَهُ فَهُوَ أَحْمَقُ؛ (5) زمانی که خواستی [میزان] عقل مردی را در يك نشست بیازمایی، [با او سخن بگو و] در میان سخنت از امور محال، صحبت کن، اگر آن را باور نکرد و نپذیرفت، عاقل است و اگر آن را پذیرفت [و باور کرد] کم خرد است.

ص: 158

1- . روضة الواعظین، ج 1، ص 4.

2- . همان.

3- . امالی، صدوق، ص 671، مجلس 96، ح 2.

4- . خصال، ص 103، ح 60.

5- . بحار الانوار، ج 1، ص 131، ب 4، ح 27.

واضح است که این آزمون متعلق به زمانی است که محذور و مانعی برای انکار یا پذیرش نباشد و گرنه بسیاری از مردم به سبب مراعات قاعده اهم و مهم و نظایر آن، دست به موارد قابل انکار نمی زنند و این امر گاهی رخ می دهد. مثلاً بدین جهت که روش آنها در مواجهه با این گونه مطالب سکوت است.

و البته آن چه در شرح این احادیث و غیر اینها بیان شد، اموری است که از احادیث دیگر استفاده می شود.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

لَا يُلْسَعُ الْعَاقِلُ مِنْ جُحْرِ مَرَّتَيْنِ؛ (1) عاقل از يك سوراخ دوبار گزیده نمی شود.

و فرمودند:

أَفْضَلُ طَبَائِعِ الْعَقْلِ الْعِبَادَةُ وَأَوْثَقُ الْحَدِيثِ لَهُ الْعِلْمُ وَأَجْزَلُ حَظْوِظِهِ الْحِكْمَةُ وَأَفْضَلُ ذَخَائِرِهِ الْحَسَنَاتُ؛ (2) برترین مقتضیات عقل، عبادت است و محکم ترین سخن برای او دانش، و بزرگ ترین بهره مندی هایش حکمت، و بهترین ذخایرش حسنات.

و فرمودند:

كَمَالُ الْعَقْلِ فِي ثَلَاثَةٍ: التَّوَاضُّعُ لِلَّهِ، وَحُسْنُ الْيَقِينِ، وَالصَّمْتُ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ؛ (3) کمال یافتن عقل در سه چیز است: تواضع در برابر خدا، یقین نیکو و سکوت [از گفتن هر سخنی] جز از خیر.

و نیز فرمودند:

الْجَهْلُ فِي ثَلَاثٍ: الْكِبَرُ، وَشِدَّةُ الْمُرَاءِ، وَالْجَهْلُ بِاللَّهِ، فَأَوْلُنكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ؛ (4) جهل در سه چیز است: کبر ورزیدن، سخت جدال کردن، و جهل به خدا. پس [کسانی که این چنین اند] همان زیان کارانند.

بدیهی است همان گونه که از حدیث «جُنُودُ عَقْلِ وَجُنُودُ جَهْلِ» (5) فهمیده می شود، جهل

ص: 159

1- . اختصاص، ص 245.

2- . همان، ص 244.

3- . همان.

4- . همان.

5- . کافی، ج 1، ص 21، ح 14.

در مقابل عقل قرار می گیرد و همان گونه که عقل يك آفریده است، جهل نیز يك آفریده است و جهل در این اصطلاح غیر از عدم العلم است؛ چون خود آن یکی از جنود جهل آفریده شده ای است که مانند عقل دارای جنودی است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لا غنى كالعقل ولا فقر كالجَهْل؛ (1) هیچ توانگری مانند عقل و هیچ فقری مانند جهل نیست.

و فرمودند:

ذهابُ العَقْلِ بَيْنَ الهَوَى وَ الشَّهْوَةِ؛ (2) عقل در [تلاطم] بین هوا پرستی و شهوت پرستی از میان می رود.

و فرمودند:

مَنْ لَمْ يَمْلِكْ شَهْوَتَهُ لَمْ يَمْلِكْ عَقْلَهُ؛ (3) هر که شهوتش در مهار او نباشد عقلش نیز در مهار او نیست.

و فرمودند:

العَاقِلُ مَنْ رَفَضَ البَاطِلَ؛ (4) عاقل کسی است که باطل را ترك گوید.

و نیز فرمودند:

لِسَانُ العَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ، وَقَلْبُ الأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ؛ (5) زبان عاقل در پس دل او، و دل احمق بر پشت زبان اوست.

انسان عاقل ابتدا می اندیشد، سپس سخن می گوید، لکن آدم کم خرد، ابتدا سخن می گوید و سپس در این فکر فرو می رود که آیا سخنی که بر زبان راند، درست بوده یا نادرست. گاهی حتی پس از آن هم فکر نمی کند.

به حضرت گفته شد:

ص: 160

1- . مشكاة الانوار، ص 250، الفصل الثانی فی صفة العقل.

2- . غرر الحکم و درر الکلم، ص 65، ح 840.

3- . همان، ص 304، ح 6950.

4- . بحار الأنوار، ج 1، ص 159، ب 4، ح 30.

5- . نهج البلاغه، ص 476، کلمات قصار، شماره 40.

صِفْنَا الْعَاقِلَ، فَقَالَ: هُوَ الَّذِي يَصْنَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ، قِيلَ لَهُ: فَصِفْنَا الْجَاهِلَ. فَقَالَ: قَدْ فَعَلْتُ (1)؛ عَاقِلٌ رَا تَوْصِيفَ كُنْ. فَرَمُودُنْدُ: عَاقِلٌ كَسِي اسْتِ كِه هِرچيز رَا بَر سِر جَاي خُود نِهْد.

گفتند: جاهل را برای ما وصف کن. فرمودند: [وصف] کردم.

چون جاهل کسی است که اشیاء را در جای خود قرار نمی دهد.

امام جعفر صادق علیه السلام می فرمایند:

يُسْتَدَلُّ بِكِتَابِ الرَّجُلِ عَلَى عَقْلِهِ وَ مَوْضِعِ بَصِيرَتِهِ، وَ بِرَسُولِهِ عَلَى فَهْمِهِ وَ فِطْنَتِهِ؛ (2) به وسیله نوشته مرد بر [میزان] عقل و حوزه بصیرت او، و به فرستاده او، بر فهم و درایتش استدلال می شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در حدیثی می فرمایند:

عَاقِلٌ اَيْنَ كَوْنِهِ اسْت: دَر مَقَابِلِ كَسِي كِه بَر اَو اِظْهَارِ جَهْلِ مِي كِنْد حَلْمِ مِي وَرَزْد؛ وَ اَز كَسِي كِه بَدُو سْتَم كِنْد دَر مِي كَزْرَد وَ دَر مَقَابِلِ ضَعِيفِ تَر اَز خُود تَوَاضِعِ مِي كِنْد وَ بَا اَن كِه بَا لَاتَر اَز اَو اسْت دَر نِيكِ خَوَاصِي سَبَقْتِ مِي گِيرْد؛ وَ اَن گَاه كِه مِي خَوَاصِي سَخْنِ بَگُوِيْد اِبْتَدَا تَدْبِرِ مِي كِنْد؛ اِگَر [سَخْنَش] خَيْرِ بَاشْد مِي گُوِيْد وَ بِه مَقْصُودِ مِي رَسْد وَ اِگَر شَرِ بَاشْد سَكُوتِ مِي كِنْد وَ سَالْمِ مِي مَانْد؛ وَ زَمَانِي كِه بَا فِتْنَه [وَ مَشْكَلِي] مَوَاجِهِ مِي شُود اَز خُودَا مَصُونِيْتِ مِي طَلْبِد وَ دَسْتِ وَ زَبَانَش رَا نَگَاهِ مِي دَارْد؛ وَ زَمَانِي كِه فَضِيلَتِي بِيْنِد بِه خَاطِرِ اَن [اَز شَادِي] مِي لَرَزْد؛ حِيَا اَز اَو جَدَا وَ حَرْصِي اَز اَو اَشْكَارِ نَمِي شُود. اَيْنِهَادَه خَصْلَتِي اسْت كِه عَاقِلِ بَدَانِ هَا شَنَاخْتَه مِي شُود. جَاهِلِ نِيْز اَيْنِ كَوْنَه اسْت: بِه اَن كِه بَا اَو مِي اَمِيْزْد سْتَمِ مِي كِنْد وَ بَر فَرُودَسْتِ خُودِ تَعْدِي مِي نَمَايْد ... (3).

نيز می فرمایند:

مَا قَسَمَ اللَّهُ لِلْعِبَادِ شَيْئًا أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ؛ (4) خدا برای بندگان، چیزی پر فضیلت تر از عقل، روزی نفرموده است.

ص: 161

1- . همان، ص 510، کلمات قصار، شماره 235.

2- . المحاسن، ص 195، باب العقل، ح 20.

3- . بحار الأنوار، ج 1، ص 129، ب 4، ح 12.

4- . کافی، ج 1، ص 12، ح 11.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند:

مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ؛ (1) خدا با چیزی پر فضیلت تر از عقل عبادت نگردید.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

الْعَقْلُ دَلِيلُ الْمُؤْمِنِ؛ (2) عقل راهنمای مؤمن است.

و می فرمایند:

لَا غِنَىٰ أَخْصَبُ مِنَ الْعَقْلِ؛ (3) هیچ توانگری ای پربارتر و پرثمرتر از عقل نیست.

امام باقر علیه السلام می فرمایند:

لَا مَالَ هُوَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ؛ (4) هیچ مالی باز پس آینده تر از عقل نیست.

امیر مؤمنان علی علیه السلام هم چنین فرمودند:

الْعَاقِلُ مَنْ وَعَظَتْهُ التَّجَارِبُ؛ (5) عاقل کسی است که تجربه ها او را موعظه کنند.

لشکریان عقل و جهل

در کتاب کافی روایتی از سماعة بن مهران آمده که شرح آن چنین است:

نزد امام صادق علیه السلام بودم و [علاوه بر من] گروهی از دوست داران آن حضرت نیز بودند که سخن از عقل و جهل به میان آمد: امام علیه السلام فرمودند: عقل و لشکریانش و جهل و لشکریانش را بشناسید تا هدایت یابید.

سماعة می گوید: عرض کردم: به فدایت شوم جز آنچه به ما شناسانده ای چیزی نمی دانیم. در این هنگام امام علیه السلام فرمودند: خدای عزوجل عقل را که اولین مخلوق روحانی (6) در جانب راست عرش بود، از نور خویش آفرید و به او فرمود: پشت کن، او پشت کرد. سپس به او فرمود: روی کن، او رو کرد. آن گاه خدای تبارک و تعالی فرمود: به آفرینشی بزرگ آفریدمت و

ص: 162

1- . همان، ص 18، ح 12.

2- . همان، ص 25، ح 24.

3- . همان، ص 29، ح 36.

4- . همان، ج 8، ص 20، ح 4.

5- . من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 388، ب 2، ح 5834.

6- . مخلوقات روحانی، به اجسام لطیف و جواهر مجرد، البته اگر آنرا صحیح بدانیم، گفته می شود مرآة العقول.

امام علیه السلام در ادامه فرمودند: سپس جهل را از [آب] دریایی شور و ظلمانی آفرید و به او فرمود: پشت کن. او پشت نمود. سپس به او فرمود: روی کن، رو نکرد. آن گاه به او فرمود: آیا تکبر می ورزی؟! و او را لعن نمود. سپس هفتاد و پنج لشکری برای عقل قرار داد. زمانی که جهل دید خدا عقل را اکرام نمود و چیزهایی به او عطا کرد، دشمنی او را در دل گرفت. آن گاه گفت: ای پروردگارم این [عقل هم] آفریده ای مثل من است؛ او را آفریدی و گرامیش داشتی و نیرومندش ساختی در حالی که من که ضد اویم نیرویی در برابر او ندارم؛ پس لشکریانی مانند آن چه بدو دادی به من عطا کن. خدا فرمود: باشد، لکن اگر پس از آن نافرمانی کنی تو و لشکریانت را از رحمتم بیرون می کنم. او نیز قبول کرد. آن گاه هفتاد و پنج لشکری به او داد. [این لشکریان دو به دو متضاد عقل و جهل بدین شرح اند: «خیر» که وزیر عقل است، و ضدش «شر» که وزیر جهل است، «ایمان» و ضدش «کفر»، «تصدیق» و ضدش «انکار»، «امید» ضدش «ناامیدی»، و «عدالت» ضدش «ستم»، «رضا» ضدش «نارضایتی»، «شکر» ضدش «کفران»، «طمع» ضدش «یأس»، «توکل» ضدش «حرص»، «رافت» ضدش «قساوت»، «رحمت» ضدش «غضب»، «علم» ضدش «جهل»، «فهم» ضدش «حماقت»، «عفت (1)» ضدش «پرده دری»، «زهد» ضدش «میل»، «رفق (2)» (مهربانی) ضدش «خرق» (تعدی کردن) و «ترس» ضدش «جرات»، «تواضع» ضدش «کبر»، «تأمل (3)» ضدش «شتابزدگی»، «حلم» ضدش «سفاقت»، «صمت (4)» ضدش «هذر»، «استسلام (5)» ضدش

ص: 163

- 1- . عفت، جلوگیری از شکم و حفظ پاک دامنی در مقابل محرمات و شبهات است و در مقابل آن تهتك یعنی پرده دری و بی مبالاتی در مقابل دریده شدن پرده به خاطر ارتکاب محرمات است مرآة العقول و یا آن که [عفت] اعتدال نیروی شهوت در هر چیزی بدون میل کردن به افراط و تفریط است وافی.
- 2- . رفق یعنی خوش برخوردی و سازگاری و ضدش خرق است مرآة العقول.
- 3- . تُوْدَة تأمل یعنی وزانت و گام به گام قدم برداشتن؛ یعنی مبادرت نکردن به انجام کارها بدون تفکر، چرا که موجب وقوع در مهلکه ها می گردد (مرآة العقول).
- 4- . صمت یعنی سکوت از هر آن سخنی که بدان نیازی نیست و ضدش «هذر» یعنی گفتن سخنان ناشایسته.
- 5- . استسلام یعنی طاعت نمودن و تسلیم در مقابل هر آنچه حق است و نیز اعتراف بدون تزلزل و اضطراب به حق وافی.

«استکبار» است، «تسلیم» ضدش «شک»، «صبر» ضدش «جزع» است، «صفح» (عفو کردن) ضدش «انتقام»، «غنی» ضدش «فقر»، «تذکر(1)» ضدش «سهو»، «حفظ» ضدش «نسیان»، «تعطف» (عواطف نیک داشتن) ضدش «قطیعه» (دوری و دشمنی ورزیدن)، «قناعت» ضدش «حرص»، «مواساة» ضدش «منع» است، «مودت» ضدش «عداوت»، «وفا» ضدش «غدر»، «طاعت» ضدش «معصیت»، «خضوع» ضدش «تطاول(2)»، «سلامت» ضدش «بلا» است، «حب» ضدش «بغض»، «صدق» ضدش «کذب»، «حق» ضدش «باطل»، «امانت» ضدش «خیانت»، «اخلاص» ضدش «شوب»، «شهامت» (هوشمندی) ضدش «بلادت» (ابله بودن)، «فهم(3)» ضدش «غباوت» (حمافت)، «معرفت» ضدش «انکار»، «مدارات» ضدش «مکاشفه»، «سلامت الغیب» ضدش «مماکرت»، «کتمان» ضدش «افشا»، «صلاة» (دعای خیر) ضدش «اضاعه» (از بین بردن)، «صوم» ضدش «افطار»، «جهاد» ضدش «نکول»، «حج» ضدش «نبذ الميثاق»، «صون الحديث» ضدش «نمیمه»، «نیکی به والدین» ضدش «عقوق»، «حقیقت» ضدش «ریا»، «معروف» ضدش «منکر»، «ستر» ضدش «تبرج(4)»، «تقیه» ضدش «اذاعه»، «انصاف» ضدش «حمیت»، «تهیئه(5)» ضدش «بغی»، «نظافت» ضدش «قدر»، «حیا» ضدش «بی حیایی(6)»، «قصد» ضدش «عدوان»، «راحت» ضدش «تعب»، «سهولت» ضدش «صعوبت»، «برکت» ضدش «کاستن(7)»، «عافیت» ضدش «بلا»، «قوام(8)» ضدش «مکاثرت»، «حکمت» ضدش «هوا»،

ص: 164

- 1- . نسخه بدل: تفکر.
- 2- . تطاول عبارت است از تکبر و برتری جویی.
- 3- . همان گونه که در علل الشرائع، نیز آمده، صحیح «الفطنه» است.
- 4- . تبرج: آشکار نمودن زینت.
- 5- . تهیئه: همدلی و صلح و سازش میان يك جماعت و پیشوای خویش مرآة العقول.
- 6- . جلع: کم حیا بودن. در برخی نسخ «خلع» آمده، که به معنی کندن است.
- 7- . محق: کاستن، محو کردن و باطل نمودن وافی.
- 8- . قوام، مانند سحاب، به معنای عدالت و آنچه که در سایه اش می توان زیست؛ و مکاثره به معنای زیاده طلبی، یعنی تحصیل متاع دنیا بیش از نیاز، به منظور فخر کردن و برتری طلبی. در برخی نسخ «مکاشره» آمده است به معنای به روی هم تبسم کردن.

«وقار» ضدش «خفت»، «سعادت» ضدش «شقاوت»، «توبه» ضدش «اصرار»، «استغفار» ضدش «اغترار»، «محافظت» ضدش «تهاوت»، «دعا» ضدش «استنکاف»، «نشاط» ضدش «کسل»، «فرح» ضدش «حزن»، «الفت» ضدش «فرقت»، «سخاوت» ضدش «بخل» است. این خصال و لشکریان عقل، بطور کامل جز در پیامبر یا وصی پیامبر و یا مؤنی که خدا قلب او را برای ایمان آزموده باشد جمع نمی شوند و سایرین از موالیان ما، هیچ یک از داشتن برخی از این لشکریان تهی [و محروم] نیست و همچنین برخی از لشکریان جهل؛ در این هنگام است که در برترین درجه بهشت در کنار انبیاء و اوصیاء قرار می گیرد، و تنها با شناخت عقل و لشکریانش و دوری کردن از جهل و لشکریانش بدان مقام می توان رسید. خدا شما را به طاعت و [جلب] رضایتش موفق گرداند. (1)

گفتنی است که برخی از تعابیر موجود در این روایت از مصادیق متشابهات و مانند آن است و تبیینی که در فقراتی از آن به نظر می رسد محمل هایی دارد که اکنون در صدد بیان آنها نیستیم.

ممکن است این پرسش به ذهن بیاید که اگر آدمی ترکیب یافته از جسم، نفس، روح و عقل است، پس جایگاه جهل که آن نیز در او آفریده شده کجاست؟ پاسخ این است که ممکن است جهل از ناحیه نفس بوده و همان نفس، محل آن باشد.

امام صادق علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

إِعْرِفُوا الْعَقْلَ وَ جُنْدَهُ، وَ الْجَهْلَ وَ جُنْدَهُ تَهْتَدُوا؛ (2) عقل و لشکریانش و [نیز] جهل و لشکریانش را بشناسید تا هدایت یابید.

آری تنها با شناخت عقل و جنودش و دوری از جهل و جنودش می توان به نجات دست یافت.

ص: 165

1- . کافی، ج 1، ص 20، ح 14، کتاب العقل و الجهل.

2- . همان، ص 21، ح 14.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند:

أَلَا وَمَثَلُ الْعَقْلِ فِي الْقَلْبِ كَمَثَلِ السَّرَاجِ فِي وَسْطِ الْبَيْتِ؛ (1) آگاه باشید که مَثَلِ عَقْلٍ در درون قلب، مَثَلِ چراغِ در میان خانه است.

و فرمودند:

إِنْ ضَوِيَ الرُّوحُ الْعَقْلُ؛ (2) همانا عقل، نور روح است.

و فرمودند:

الْعَقْلُ نُورٌ فِي الْقَلْبِ يُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ؛ (3) عقل نوری است در قلب، که با آن میان حق و باطل تفکیک می شود.

و فرمودند:

إِسْتَرَشِدُوا الْعَقْلَ تُرْشِدُوا، وَلَا تَعْصُوهُ فَتَنْدَمُوا؛ (4) از عقل هدایت بخواهید تا هدایت شوید و نافرمانیش نکنید که پشیمان می گردید.

در روایت اخیر عبارت «نافرمانیش نکنید» و نظایر آن، از جمله ادله ای است که اثبات می کند عقل، علاوه بر فهم و درک خوبیها، حکم (5) هم می راند.

میرزای نوری در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که ایشان درباره عقل فرمودند:

و الْعَقْلُ أَصْلُ دِينِي؛ (6) اصل دین من، عقل [تعقل] است.

منظور از این تعبیر آن است که دین داری برخاسته از پیروی آدمی از عقل است؛ زیرا اگر عقل نداشته باشد، نمی تواند میان دین صحیح و غیر صحیح تمیز دهد.

ص: 166

1- . بحار الأنوار، ج 1، ص 99، ب 2، ح 14.

2- . تحف العقول، ص 396.

3- . ارشاد القلوب، ص 198، ب 53.

4- . کنز الفوائد، ج 2، ص 31.

5- . یعنی تنها به مشاهده اکتفا نمی کند.

6- . مستدرک الوسائل، ج 11، ص 173، ب 4، ح 12672.

مسأله: همان گونه که عقل با ادراک یا حکم خود، (طبق مبانی مختلف) حق و باطل و صحیح و سقیم را جدا می کند، علم نیز چنین است. علم، نوری است از جانب خدای متعال که آدمی به کمک آن، بُعد معنوی اشیاء و مانند آن را مشاهده می کند.

نور ظاهری، سبب می شود که آدمی با حاسه بصری، ظواهر اشیاء و نه حقایق آنها را ببیند، لکن نور علم، که در درون آدمی قرار می گیرد، سبب می شود که او به قدر تمکن ادراکی خویش، اشیاء را مشاهده نماید.

اطلاق عنوان نور بر قرآن، پیامبر، امام و مانند آن، (1) یا از باب اطلاق سبب و اراده مسبب

ص: 167

1- . برای نمونه به آیات ذیل توجه کنید: الف: «...قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ»؛ «قطعا برای شما از جانب خدا روشنائی و کتاب روشنگر آمده است.» مائده 5 آیه 15. ب: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»؛ «می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند؛ و حال آنکه خدا - گرچه کافران را ناخوش افتد - نور خود را کامل خواهد گردانید» صف (61) آیه 8. ج: «...فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ «پس کسانی که به او ایمان آوردند، و بزرگ داشتند و یاریش کردند، و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، آنان همان رستگارانند» اعراف (7) آیه 157. د: «فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا...»؛ «پس به خدا و پیامبر او و آن نوری که ما فرود فرستادیم ایمان آورید». تغابن (64) آیه 8. ه: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا»؛ «ای مردم! دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمد؛ و نور تابناکی به سوی شما نازل کردیم» نساء (4) آیه 174. و: «...مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا...»؛ «و تو نمی دانستی کتاب و ایمان چیست [و از محتوای قرآن آگاه نبودی] ولی آن را نوری قرار دادیم که به وسیله آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می کنیم». شوری 42 آیه 52.

است [به این معنا که اینان منبع نور و روشنائی معرفتند] و یا از باب مبالغه است؛ مانند: [زیدٌ عدلٌ \(1\)](#).

در روایات نیز به این جهت اشاره شده است؛ برای مثال ابوحمزه از امام صادق علیه السلام می پرسد:

علم چیست؟ آیا آن چه يك عالم از دهان رجال [علماء] فرا می گیرد علم است؟ و یا آنکه [علم] در کتابی نزد شما است که آن را می خوانید و فرا می گیرید؟

حضرت فرمودند: مسأله بزرگ تر و اجلّ از آن است [که تو می گویی]؛ آیا نشنیدی که خدای تبارک و تعالی فرمود: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ» [\(2\)](#)؛ «همان گونه [که بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم] بر تو نیز روحی را به فرمان خود وحی کردیم؛ تو پیش از این نمی دانستی کتاب و ایمان چیست.

سپس امام علیه السلام فرمودند: دوستان شما درباره این آیه چه می گویند؟ گفتیم: نمی دانم به فدایت گردم. فرمودند: آری، او در وضعیتی بود که نمی دانست کتاب و ایمان چیست، تا آن زمان که خدا آن روح را به سویش برانگیخت؛ [روحی] که خدای تعالی به هر کس که بخواهد می دهد و آن گاه که آن را به بنده ای بدهد، به او فهم و دانش می آموزد. [\(3\)](#)

مراد از آیه مبارکه فوق که می فرماید: «... تو پیش از این نمی دانستی که کتاب و ایمان چیست...» بیان طبیعت اولیّه موجود ممکن است؛ چون ممکن، به لحاظ طبیعت خویش واجد هیچ گونه علمی نیست؛ خدای سبحان در تأیید این معنا می فرماید:

ص: 168

1- . ر.ك: البلاغه، اثر مؤلف.

2- . شوری 42 آیه 52.

3- . بصائر الدرجات، ص 460، ب 17، ح 5.

«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا»؛ (1) و خدا شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید.

مخفی نیست که این امر منافاتی با آن ندارد که خدای متعال پس از آن، از منبع علم لدنی خویش به رسول خویش دانش، حکمت، نبوت و مانند آن را وحی کرده باشد.

روایاتی در باب علم

از امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

هرکس از شیعیان ما که آگاه از شریعت ما باشد و شیعیان ضعیف ما را از تاریکی جهلشان به نور علمی که او را از آن بهره مند کرده ایم بیرون آورد، روز قیامت با تاجی از نور می آید [تاجی] که برای همه اهل محشر می درخشد و با حُلّه ای که دنیا و آن چه در دنیاست در مقابل کم ترین تار و پود آن ارزش ندارد. سپس منادی ای ندا می دهد: ای بندگان خدا! این [فرد] عالمی از میان شاگردان یکی از عالمان آل محمد - علیهم الصلاة والسلام - است. هان هر کس که وی او را در دنیا از سرگشتگی جهلش بیرون آورده، به نورش بیاویزد تا [اکنون نیز] او را از سردرگمی تاریکی این محشر به باغ های دلگشای بهشت بیرون برد، آن گاه هر کس وی در دنیا به او [نیکی ای] آموخته و یا قلبی از [قفل های] جهل را از قلبش گشوده و یا شبیه ای را برایش روشن [و برطرف] نموده [از میان خلائق] بیرون می رود [نجات می یابد] (2).

مطمئناً هر فعلی که آدمی در این دنیا انجام می دهد بذر تمامی خیر و شری است که در آخرت نصیب او می شود؛ در روایتی آمده است که ذکر «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» و نظایر آن به قصرها، باغ ها، نهرها، پرندگان، حورها و سایر نعم بهشتی تبدیل

ص: 169

1- . نحل 16 آیه 78.

2- . احتجاج، ص 16.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است:

الدُّنْيَا مَرْعَةٌ الْآخِرَةُ؛ (2) دنیا مزرعه آخرت است.

در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَجْمَعُ الْعُلَمَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَقُولُ لَهُمْ: لَمْ أَصْعُقْ نُورِي وَحِكْمَتِي فِي صَدُورِكُمْ إِلَّا وَأَنَا أُرِيدُ بِكُمْ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، إِذْهَبُوا فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ عَلَى مَا كَانَ مِنْكُمْ؛ (3) همانا خدای عزوجل در روز قیامت عالمان را گرد می آورد و به آنها می فرماید: نور و حکمت خود را در سینه هاتان فرو نگذاشتم جز آن که برایتان خیر دنیا و آخرت را خواستم. بروید که آن چه [در دنیا] از شما صادر شد را بخشیدم.

و در روایت دیگری فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ لِلْعُلَمَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: إِنِّي لَمْ أَجْعَلْ عِلْمِي وَحُكْمِي فِيكُمْ إِلَّا وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَغْفِرَ لَكُمْ عَلَى مَا كَانَ مِنْكُمْ، وَلَا أَبَالِي؛ (4) همانا خدای عزوجل در روز قیامت به عالمان می فرماید: من علم و حکمتم را در میان شما قرار ندادم جز آن که می خواهم آن چه از شما [در دار دنیا] صادر شد را ببوشانم و باکی ندارم.

«لأبالي» یعنی این که از انتقاد منتقدان و نظایر آن باکی ندارم.

ص: 170

1- . بحار الأنوار، ج 18، ص 292، ب 3، ح 2؛ در این منبع روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «زمانی که [در معراج] به آسمان برده شدم، داخل بهشت گردیدم و در آن زمین هایی مشاهده کردم که فرشتگانی در آن [مشغول به کار بودند و] خشتی از طلا و خشتی از نقره می ساختند و گاه [نیز از کارشان] دست می داشتند. بدان ها گفتم: شما را چه شده است که باز ایستاده اید؟ آنها گفتند [دست می داریم] تا مصالح نزدمان بیاید. گفتم: مصالحتان چیست؟ گفتند: [این] سخن مؤن: سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أكبر، زمانی که [این اذکار را] می گوید [مصالحمان می رسد و خشت] می سازیم و زمانی که سکوت می کند [ما هم] باز می ایستیم».

2- . عوالمی اللالی، ج 1، ص 267، ح 66.

3- . علل الشرائع، ص 468، باب النوادر، ح 28 و بحار الأنوار، ج 2، ص 16، ب 8، ح 37.

4- . بحار الأنوار، ج 2، ص 25، ب 8، ح 86.

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز به کمیل می فرمایند:

هرچه می گویم به خاطر بسپار، مردم سه دسته اند: عالمی خداخواه، و آموزنده ای که در راه راست گام بر می دارد، و مگسانی ناتوان که دنبال هر صدایی باشند، و با هر بادی حرکت می کنند و از فروغ دانش بهره مند نشده...؛ زمین هیچگاه از حجت قائم خدا خالی نمی ماند؛... علم با حقیقت و بصیرت به آنان روی آور شده، و با روح یقین درآمیخته اند. (1)

امام باقر علیه السلام می فرمایند:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَضَعَ الْعِلْمَ الَّذِي كَانَ عِنْدَهُ عِنْدَ الْوَصِيِّ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (2)؛ (3)
همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله علمی که نزدش بود را نزد وصیش فرو نهاد و آن علم، سخن خدای عزوجل بود: خدا نور آسمانها و زمین است.

و فرمودند:

العالمُ كَمَنْ مَعَهُ شَمْعَةٌ تُضِيءُ لِلنَّاسِ - إِلَى أَنْ قَالَ: - كَذَلِكَ الْعَالِمُ مَعَهُ شَمْعَةٌ تُزِيلُ ظُلْمَةَ الْجَهْلِ وَالْحَيْرَةَ، فَكُلُّ مَنْ أَضَاءَتْ لَهُ فَخَرَجَ بِهَا مِنْ حَيْرَةٍ أَوْ نَجَى بِهَا مِنْ جَهْلٍ فَهُوَ مِنْ عِتْقَانِهِ مِنَ النَّارِ؛ (4) عالم مانند کسی است که شمعی را به همراه دارد و برای مردم روشنایی می دهد؛ تا آن که فرمودند: عالم، شمعی به همراه دارد که تاریکی جهل و سرگستگی را زایل می کند. هر کس [آن شمع] برایش روشنایی دهد و از سرگستگی بیرونش برد و یا از جهل نجاتش دهد، از جمله آزادشدگان از آتش خواهد بود.

تفاوت بین جهل و سرگستگی (حیره) آن است که جهل به معنای نبود علم است و سرگستگی به معنای تردید (و شك) می باشد، مفهوم اولی مطلقاً سلبی است و مفهوم دوم ایجابی تردیدی.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام به روایت عنوان بصری آمده:

ص: 171

1- . نهج البلاغه، ص 495، کلمات فصار، شماره 147، فقرات 1، 2، 11، 13.

2- . نور 24، آیه 35.

3- . کافی، ج 8، ص 379، ب 8، ح 574.

4- . احتجاج، ص 17.

لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ، إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يُهْدِيَهُ؛ (1) [تحصيل] علم به آموختن نیست. بلکه آن، نوری است که در قلب کسی قرار می گیرد که خدای تبارک و تعالی خواسته باشد که او را هدایت کند.

و در روایت دیگری می فرمایند:

خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ مِنْ أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ: مِنَ الْعِلْمِ وَالْقُدْرَةِ وَالتُّورِ وَالْمَشِيئَةِ بِالْأَمْرِ، فَجَعَلَهُ قَائِمًا بِالْعِلْمِ دَائِمًا فِي الْمَلَكُوتِ؛ (2) خدا عقل را از چهار چیز آفرید: علم، قدرت، نور و مشیت خود؛ و آن را پیوسته با علم برقرار نمود و همواره در ملکوت جای داد.

ظاهراً حدیث فوق درصدد بیان لوازم عقل است؛ چون غیر عاقل، نمی داند، و قدرت نیز به معنای تمکن بر انجام عمل صحیح است. میان «قادر» و «قوی» فرق است؛ مثلاً شیر قوی گفته می شود ولی شیر قادر نه. هم چنین آهن قوی گفته می شود ولی آهن قادر نه.

نیز غیر عاقل موصوف خواستن و «مشیت» نمی شود و اعمال با اراده درست از او صادر نمی شود بلکه افعال سرسری و اتفاقی از او صادر می شود.

و رابطه میان عالم و معلوم، «نور» است و این غیر از علمی است که به سبب عقل در نفس ایجاد می شود. لذا می توان گفت که این گونه بیانات از باب اطلاق ملزوم بر لازم است؛ نظیر قول شاعر که می گوید:

إِذَا نَزَلَ السَّمَاءُ بِأَرْضِ قَوْمٍ *** رَعَيْنَاهُ وَإِنْ كَانُوا غَضَابًا

«آن گاه که آسمان (باران) بر زمین قومی نازل شود؛ گیاهان را آبیاری خواهیم کرد، هرچند آن قوم خشمگین باشند».

که در این شعر، آسمان، ملزوم است و باران لازمه آن. عقل نیز ملزوم است و لازمه اش امور چهارگانه ذکر شده: علم، قدرت، نور، مشیت.

ص: 172

1- . بحار الأنوار، ج 1، ص 225، ب 7، ح 17.

2- . اختصاص، ص 244.

در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که در آن، پیامبر صلی الله علیه و آله و قرآن به هدایت (الهدی)، بصیرت (البصائر) و بیان (البیان) و نظایر آن توصیف شده اند که به برخی از موارد آن اشاره می کنیم:

«هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ»؛ (1) این، [قرآن] برای مردم، بیانی، و برای پرهیزکاران رهنمود و اندرزی است.

«وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ بَيِّنَاتًا لِّكُلِّ شَيْءٍ ءِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ»؛ (2) و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است.

«... قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ»؛ (3) بگو: در برابر این [رسالت و تبلیغ]، پاداشی از شما نمی طلبم، این [رسالت]، چیزی جز يك یادآوری برای جهانیان نیست.

«فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ»؛ (4) پس تذکر ده که توفیق فقط تذکر دهنده ای.

این گونه تعابیر از اقسام مجاز و از باب ذکر لازم و اراده ملزوم یا بعکس یا ملازمه و نظایر اینها است؛ به بخشی دیگر از این گونه آیات توجه کنید:

«إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ»؛ (5) این [قرآن] جز پندی برای جهانیان نیست.

«وَ هَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ»؛ (6) و این [قرآن] - که آن را نازل کرده ایم - پندی خجسته است.

«كَلَّا إِنَّهُ تَذَكُّرٌ * فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرْهُ»؛ (7) چنین نیست [که آنها می گویند]، آن [قرآن] يك تذکر و یادآوری است، تا هر که خواهد از آن پند گیرد.

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ»؛ (8) قطعاً این قرآن، به آن [آیین] که خود پایدارتر است هدایت می کند و به مؤمنان مژده می دهد.

ص: 173

1- . آل عمران 3 آیه 138.

2- . نحل 16 آیه 89.

3- . انعام 6 آیه 90.

4- . غاشیه 88 آیه 21.

5- . ص 38 آیه 87.

6- . انبیاء 21 آیه 50.

7- . مدثر 74، آیات 54 و 55.

«...قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ (1) قطعاً برای شما از جانب خدا روشنایی و کتابی روشنگر آمده است. خدا هر که را از خشنودی او پیروی کند، بوسیله آن [کتاب] به راه های سلامت، رهنمون می شود و به توفیق خویش، آنان را از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون می برد و به راهی راست، هدایتشان می کند.

در این آیه مبارکه اشاره به این مطلب دارد که، آدمی در تمام امور زندگانش نیازمند امنیت است. نیز انسانی که نمی داند چگونه به اهداف خود برسد و یا در هدف خود دچار اشتباه و تردید شود، در ظلمات است.

«...هَذَا بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»؛ (2) این [قرآن] رهنمودی است از طرف پروردگارتان و مایه هدایت و رحمت است برای جمعیتی که ایمان می آورند.

«فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا»؛ (3) پس به خدا و پیامبر او و آن نوری که ما فرو فرستادیم ایمان آورید.

فرق میان علیت و اقتضاء

گفتیم که «عقل» حجت و جداکننده میان حق و باطل است. این حجیت و جداکنندگی به نحو اقتضاء است، نه به نحو علیت تامه؛ و از قبیل جزئیة طبیعیة است و نه کلیة خارجیة؛ یعنی در صورت ادراک عقل، آن عقل حجت خواهد بود، نه آن که عقل دائماً موفق به ادراک می شود. نظیر آن که می گوئیم: ترکیب کذایی، داروی بیماری زکام است؛ این سخن بدان معناست که داروی مذکور مقتضی شفای بیمار زکامی است و یا شفای اکثریت را در پی دارد، نه آن که حتماً و یقیناً تمام انواع بیماری زکام را در هر کس و در هر جا معالجه می کند.

ص: 174

1- . مائده 5 آیات 15 - 16.

2- . اعراف 7 آیه 203.

3- . تغابن 64 آیه 8.

حاصل سخن این که: حجیت و ممیزیت عقل در قالب يك قضیه طبیعی است و نه قضیه عقلیه. پس گفته نشود که اگر عقل نور است و حجّت، چرا گاهی انسان اشتباه می کند، هر چند انسان پاکی باشد (البته این احتمال خطا در غیر معصومان است)، نظیر مراجع تقلید، که نسبت به دنیا زهد می ورزند و به آخرت رغبت دارند، و از خدای تعالی و روز قیامت خوف دارند، اما با این حال میان آراء و نظرات فقهبانان اختلاف نظر وجود دارد؟

که در جواب گفته می شود: حجیت عقل به نحو اقتضاء است و نه به نحو علیت تامه.

ص: 175

بخش دوم: خداشناسی

اشاره

ص: 177

مسأله: دانسته شد که علم و عقل هر دو کاشف مطلق حقایقند، البته در حدود استعداد و به میزان تحصیل مقدمات آن؛ خدای متعال می فرماید:

«أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا...»؛ (1) [خدا] از آسمان آبی فرو فرستاد. پس از هر درّه و رودخانه ای به اندازه آنها سیلابی جاری شد.

پر فضیلت ترین امری که علم از آن پرده بر می دارد و عقل آن را تمییز می دهد، شناخت خدای سبحان البته به مقدار استعدادشان است، لکن شناخت خدا به حقیقت ذاتش هیچ گاه حاصل نمی شود؛ زیرا محال است که [موجود] محدود بر نامحدود احاطه پیدا کند، چون مستلزم خُلف و تناقض است، زیرا باید یا موجودی را که ابتدا محدود فرض کرده ایم پس از آن نامحدود انگاریم و یا موجودی که نامحدودش فرض کرده ایم محدود شماریم، که این امر بدیهی الاستحاله است.

اگر کسی بپرسد: پس چه سودی در این شناخت [خدا] است؟ پاسخ این است که فوائد زیادی دارد؛ که از جمله آنها، لذت روحی و دفع ألم روحی است. زیرا حقیقتاً این گونه است که علم، لذت آفرین است و درد روحی برخاسته از جهل را می زداید و از آن جا که لذت روحی ای بالاتر از آن [لذت علم] و درد روحی ای بیش تر از نبودش نیست، علم

ص: 179

افضل است.

روایات فراوانی داریم که به این معرفت خاص اشاره کرده اند که برخی از آنها را ذکر می کنیم:

امام صادق علیه السلام فرمودند:

ما أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ يَأْتِي عَلَيْهِ سَبْعُونَ سَنَةً أَوْ ثَمَانُونَ سَنَةً، يَعِيشُ فِي مُلْكِ اللَّهِ وَيَأْكُلُ مِنْ نِعَمِهِ، لَا يَعْرِفُ اللَّهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ؛ (1) چه زشت است برای مردی که هفتاد یا هشتاد سال از عمرش بگذرد و در مُلکِ خدا زندگی کند و از نعمت هایش بخورد اما خدا را چنان که سزاوار شناخت اوست نشناسد.

همچنین آن حضرت علیه السلام می فرمایند:

ما أَعْلَمُ شَيْئًا بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ أَفْضَلُ مِنْ هَذِهِ الصَّلَاةِ؛ (2) پس از [فضیلت] شناخت [خدا] پر فضیلت تر از این نماز نمی شناسم.

فضیلت بی همتای شناخت خدا از آن جا دانسته می شود که در این روایت در رتبه اول دانسته شده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

إِنَّ أَفْضَلَ الْفَرَائِضِ وَأَوْجَبَهَا عَلَى الْإِنْسَانِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ وَالْإِقْرَارُ لَهُ بِالْعُبُودِيَّةِ؛ (3) ... همانا پرفضیلت ترین و واجب ترین واجبات بر انسان، معرفت پروردگار و اقرار به بندگی در برابر او است.

کسی به امام صادق علیه السلام گفت:

مرا خبر ده که کدامین اعمال پرفضیلت تر است؟ فرمودند: «این که پروردگارت را یگانه بدانی».

گفت: بزرگ ترین گناهان چیست؟ فرمودند: «برای خالق خود شبیه قائل باشی» (4).

هم چنین در روایت دیگری فرمودند:

ص: 180

1- . كفاية الاثر، ص 260.

2- . كافي، ج 3، ص 264، ح 1.

3- . كفاية الاثر، ص 262.

4- . بحار الأنوار، ج 3، ص 8، ب 1، ح 18.

بَعْضَكُمْ أَكْثَرَ صَلَاةٍ مِنْ بَعْضٍ، وَبَعْضَكُمْ أَكْثَرَ حَجًّا مِنْ بَعْضٍ، وَبَعْضَكُمْ أَكْثَرَ صِيَامًا مِنْ بَعْضٍ، وَ أَفْضَلَكُمْ أَفْضَلَكُمْ مَعْرِفَةً؛ (1) برخی از شما بیش از برخی دیگر نماز می گزارند و عده ای از شما بیش از بعضی دیگر به حج می روند و دسته ای بیش از برخی دیگر صدقه می دهند و برخی بیش از بعضی دیگر روزه می دارند و [لیکن] برترین شما کسی است که صاحب برترین شناخت به خدای سبحان باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

أَفْضَلَكُمْ إِيْمَانًا أَفْضَلَكُمْ مَعْرِفَةً؛ (2) پرفضیلت ترین شما، از حیث ایمان، پرفضیلت ترین شما از حیث شناخت [خدای متعال] است.

امام رضا علیه السلام نیز فرمودند:

إِنَّ أَوَّلَ مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَى عِبَادِهِ وَ أَوْجَبَ عَلَى خَلْقِهِ مَعْرِفَةَ الْوَحْدَانِيَّةِ، قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» (3) يقول: ما عَرَفُوا اللَّهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ؛ (4) به یقین اولین چیزی که خدا بر بندگانش فرض و بر خلقش واجب نمود، شناخت وحدانیت [او] بود؛ خدای تبارک و تعالی فرمود: «خدا را چنان که سزاوار ارج او است، ارج نگذاشتند»؛ یعنی خدا را آنچنان که حق معرفت اوست، نشناختند.

روشن است که مراد از واژه «قدر» آن مقدار است که هر انسان به حسب توان خویش امکان پیدا می کند؛ چون ظرفیت های آدمیان در همه امور، چه مادی و چه معنوی، از جمله شناخت، گوناگون است؛ امیرمؤمنان علی علیه السلام در این باره می فرمایند:

إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةَ فَخَيْرِهَا أَوْعَاها؛ (5) دلها بمنزله ظروف اند، و بهترین آنها نگهدارنده ترین آنهاست.

بدیهی است که مراد از قلوب، قلب های صنوبرین نیستند. (6)

ص: 181

- 1- صفات الشیعه، ص 15، ح 28.
- 2- جامع الأخبار، ص 5.
- 3- انعام 6 آیه 91.
- 4- فقه الرضا علیه السلام، ص 65.
- 5- نهج البلاغه، ص 495، کلمات قصار، شماره 147.
- 6- که در گذشته نیز بدان یادآوری شد.

و در حدیث دیگری می فرمایند:

أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ؛ (1) سرآغاز دین شناخت اوست.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَةٍ وَلَا مَعْرِفَةً إِلَّا بِعَمَلٍ، فَمَنْ عَرَفَ دَلَّتْهُ الْمَعْرِفَةُ عَلَى الْعَمَلِ وَمَنْ لَمْ يَعْمَلْ فَلَا مَعْرِفَةَ لَهُ، أَلَا إِنَّ الْإِيمَانَ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ؛ (2) خدا هیچ عملی را نمی پذیرد جز از روی معرفت و هیچ معرفتی پدید نمی آید مگر به همراه عمل، پس هر کس که [خدای را] شناخت همان شناختش وی را به عمل راهنمایی می نماید و هرکس اهل عمل نباشد از هیچ معرفتی برخوردار نخواهد بود. همانا اجزای ایمان به هم مربوطند و از یکدیگر [ناشی می شوند].

فتح بن یزید می گوید از امام کاظم علیه السلام درباره حداقل معرفت [خدا] پرسیدم؛ فرمودند:

الإِقْرَارُ بِأَنَّهُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَلَا شَيْءَ لَهُ وَلَا نَظِيرَ وَأَنَّهُ قَدِيمٌ مُثَبَّتٌ مَوْجُودٌ غَيْرُ فَاقِدٍ وَأَنَّهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ؛ (3) اقرار به این که خدایی جز او نیست و شبیه و نظیری ندارد و قدیم و ثابت و لایتغیر و موجود و در همه جا حاضر است و همانند او چیزی نیست.

محمد بن حکیم می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: معرفت، ساخته و پرداخته کیست؟ فرمودند:

مِنْ صُنْعِ اللَّهِ لَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهَا صُنْعٌ؛ (4) از ساخته و پرداخته های خداست و بندگان در پدیدآوردنش سهمی ندارند.

ابو حمزه می گوید امام باقر علیه السلام به من فرمودند:

«تنها کسی خدا را عبادت می کند که او را می شناسد، لکن کسی که خدا را نمی شناسد تنها او را گمراهانه می پرستد». گفتم: فدایت شوم پس شناخت خدا چیست؟

فرمودند: تصدیق خدای عزوجل و تصدیق رسولش صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام و پیروی از او و آنچه هدی علیهم السلام و برائت جستن به سوی خدای عزوجل از دشمنانشان. این گونه خدای

ص: 182

1- . نهج البلاغه، خطبه 1، ص 39.

2- . کافی، ج 1، ص 44، باب من عمل بغير علم، ح 2.

3- . همان، ص 86، ح 1.

4- . همان، ص 163، ح 2.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

قَسَمَ الْعَقْلَ عَلَى ثَلَاثَةِ أَجْزَاءٍ فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ كَمُلَ عَقْلُهُ وَ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ فَلَا عَقْلَ لَهُ: حُسْنُ الْمَعْرِفَةِ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ حُسْنُ الطَّاعَةِ لَهُ، وَ حُسْنُ الْبَصِيرَةِ عَلَى أَمْرِهِ؛ (2) عقل به سه جزء تقسیم شده است، لذا اگر [همه این اجزا] در کسی باشد عقلش کامل می گردد و آن کس که [هیچ جزئی از آن] در او نباشد از عقلی برخوردار نیست: شناخت نیک به خدای عزوجلّ، طاعت نیک از او و بصیرت نیک نسبت به کار او.

هم چنین فرمودند:

إِنَّ مِنْ دَعَامَةِ الْبَيْتِ أُسَاسَهُ وَ دَعَامَةَ الدِّينِ الْمَعْرِفَةَ بِاللَّهِ تَعَالَى وَ الْيَقِينَ بِتَوْحِيدِهِ وَ الْعَقْلَ الْقَامِعَ؛ (3) به یقین یکی از پایه های خانه پی آن است و پی خانه دین، شناخت خدای تعالی و یقین به یگانگی او و عقل بازدارنده [از معصیت او] است.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند:

الْمَعْرِفَةُ نُورُ الْقَلْبِ؛ (4) معرفت، نور قلب است.

الْمَعْرِفَةُ الْفَوْزُ بِالْقُدُسِ؛ (5) معرفت، دستیابی به قداست است.

الْمَعْرِفَةُ بُرْهَانٌ [بُنْيَانُ النُّبُلِ] الْفَضْلُ؛ (6) معرفت، دلیل بزرگواری و فضل است.

الْعِلْمُ لِقَاحُ الْمَعْرِفَةِ؛ (7) علم باروری معرفت است.

لِقَاحُ الْمَعْرِفَةِ دِرَاسَةُ الْعِلْمِ؛ (8) باروری معرفت فراگیری علم است.

ثَمَرَةُ الْمَعْرِفَةِ الْعُرُوفُ عَنِ دَارِ الْفَنَاءِ؛ (9) میوه معرفت، اعراض از دار فناست.

يَسِيرُ الْمَعْرِفَةِ يُوجِبُ الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا؛ (10) اندکی معرفت، موجب زهد ورزیدن در دنیا است.

ص: 183

1- . همان، ص 180، ح 1.

2- . خصال، ص 102.

3- . ارشاد القلوب، ص 169، ب 50.

4- . غرر الحکم و درر الکلم، ص 41، فصل اول، ح 1.

5- . همان، ح 2.

6- . همان، ح 3.

7- . همان، فصل دوم، ص 41، ح 19.

8- . همان، فصل سوم، ص 49، ح 20.

9- . همان، فصل یازدهم، ص 63، ح 758.

10- . همان، ح 765.

الْعِلْمُ أَوَّلُ دَلِيلٍ وَ الْمَعْرِفَةُ آخِرُ نَهَايَةٍ؛ (1) علم اولین راهنما و معرفت، نهایت [آن] است.

غَايَةُ الْمَعْرِفَةِ الْخَشْيَةُ؛ (2) نتیجه معرفت خشیت [از خدا] است.

حِفْظُ الدِّينِ ثَمَرَةُ الْمَعْرِفَةِ وَ رَأْسُ الْحِكْمَةِ؛ (3) حفظ دین، میوه معرفت و رأس حکمت است.

و روایات بسیار دیگری در این باره.

شناخت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیتش علیهم السلام

پس از شناخت خدای عزوجل، نوبت به شناخت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اولیای طاهرینش علیهم السلام می رسد؛ ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که:

در تفسیر آیه شریفه «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» (4)؛ «و به هرکس دانش داده شود، به یقین، خیر فراوانی داده شده است»؛ حضرت علیه السلام فرمودند: طاعة الله و معرفة الإمام (5)؛ [منظور از حکمت] طاعت خدا و شناخت امام است.

امام صادق علیه السلام نقل می کنند که پدرش امام باقر علیه السلام فرمودند:

«ابوعبدالله جدلی بر امیرالمؤمنین علی علیه السلام وارد شد. حضرت [به او] فرمودند: ای ابا عبدالله! نمی خواهی درباره این سخن خدا به تو خبری بدهم که فرمود: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِنْ فَرْعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ * وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَ جُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ (6) هر کسی نیکی به میان آورد، پاداشی بهتر از آن خواهد داشت و آنان از هراس آن روز در امانند. و هرکس بدی به میان آورد، به رو در آتش [دوزخ] سرنگون شوند؛ آیا جز آنچه می کردید سزا داده می شوید؟!»

گفت: بله، یا امیرالمؤمنین! فدایت گردم. حضرت فرمودند: نیکی و حسنه، شناخت ولایت و محبت ما اهل بیت؛ و بدی، انکار ولایت و بغض و دشمنی به ما اهل بیت است؛ سپس امام

ص: 184

1- . همان، ح 773.

2- . همان، ح 788.

3- . همان، فصل پنجم، ص 85، ح 1382.

4- . بقره 2 آیه 269.

5- . کافی، ج 1، ص 185، ح 11.

6- . نمل 27، آیات 89 و 90.

همان آیه را برایش تلاوت فرمودند. (1) امام باقر علیه السلام نیز می فرمایند:

...إِنَّمَا كَلَّفَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ: مَعْرِفَةَ الْأَنْمَةِ، وَالتَّسْلِيمَ لَهُمْ فِيمَا وَرَدَ عَلَيْهِمْ، وَالرَّدَّ إِلَيْهِمْ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ؛ (2) مردم تنها به سه کار تکلیف شده اند: شناخت ائمه [علیهم السلام]، تسلیم در مقابل آنان در مورد آن چه بر آنها وارد شده و ارجاع مسائل مورد اختلاف به ایشان.

فایده شناخت خدا

اگر سؤال شود که چرا خدا، شناخت [خویش] را، در عین بی نیازی او از آن، واجب کرده است؟ و چه اشکال دارد که آدمی بی معرفت باشد، درست مانند چهارپایان! و ضروری از این ناحیه متوجه خدا نمی شود!

پاسخ این است که این امر واجب، نظیر سایر واجبات، برای کمال یافتن خود آدمی ضرورت دارد و اتفاقاً امر به آن، لطفی از ناحیه خدا محسوب می شود.

در مورد پیامدهای سلبی و ایجابی آن از حیث ثواب و عقاب نیز باید گفت: از آن جا که هر پدیده با پدیده یا پدیده های خاصی تناسب و سنخیت دارد؛ مثلاً نور با خورشید و گرمی با آتش هم سنخ و متناسبند، لذا آنچه با جاهل عامد در تناسب است آتش [دوزخ] و آنچه با عالم عامل در تناسب است بهشت و آنچه متناسب با جاهل غیرعامد است بر خورداری از فرصت دیگری برای امتحان در جهان آخرت است و اینها همه از مصادیق سنخیت اند.

ضمناً سایر موجودات غیر انسانی نیز، گاه بهره مند از حصه ای از معرفتند؛ خدای سبحان در این باره می فرماید:

«تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا»؛ (3)

آسمان های هفت گانه و زمین و هرکس که در

ص: 185

1- . کافی، ج 1، ص 185، ح 14.

2- . همان، ص 390، ح 1.

3- . اسراء 17 آیه 44.

آنهاست او را تسبیح می گویند، و هیچ چیز نیست مگر اینکه تسبیح و حمد او می گوید؛ ولی شما تسبیح آنها را در نمی یابید؛ به راستی که او همواره بردبار [و] آمرزنده است.

و می فرماید:

«ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ»؛ (1) سپس به آفرینش آسمان پرداخت، در حالی که به صورت دود بود؛ پس به آن و به زمین دستور داد: به وجود آید [و شکل گیرید]، خواه از روی اطاعت و خواه اکراه! آنها گفتند: ما از روی طاعت می آییم [و شکل می گیریم].

امام صادق علیه السلام می فرماید:

... و قومی به داشتن دستان توصیفش کردند و گفتند: «يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ» (2) = دست خدا (با زنجیر) بسته است. قومی او را به داشتن دو پا توصیف نمودند و گفتند: او پایش را بر صخره بیت المقدس گذاشت و از آن جا به سوی آسمان بالا رفت. قومی او را به داشتن انگشتان توصیف کرده و گفتند: محمد [صلی الله علیه و آله] گفت: همانا من خنکای انگشتانش را بر روی قلبم احساس کردم؛ آن گاه او این صفات را از خود نقض فرمود: «فَسَدَّ بِحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ»؛ (3) «پس منزّه است خدا، پروردگار عرش، از آنچه وصف می کنند.» پروردگار عرش یعنی پروردگاری که عالی ترین مثال کمال است و از آنچه بدان تمثیلش می کنند منزّه است.

«وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى»؛ (4) «و بهترین وصف از آن خداست». خدایی که چیزی شبیه او نیست، نه به وصف می آید و نه به وهم، کسی است که برایش صفات عالی است. (5)

و نیز فرمودند:

و الْعَرْشُ هُوَ الْعِلْمُ الَّذِي لَا يَفْتَدِرُ أَحَدٌ قَدْرَهُ؛ (6) عرش [خدا] همان علمی [علم خدا] است که

ص: 186

- 1- . فصلت (41) آیه 11.
- 2- . مائده 5 آیه 64.
- 3- . انبیاء 21 آیه 22؛ در زخرف (43) آیه 82 نیز می خوانیم: «سَدَّ بِحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ»؛ «منزه است پروردگار آسمان ها و زمین، پروردگار عرش، از توصیفی که آنها می کنند».
- 4- . نحل 16 آیه 60.
- 5- . التوحید، ص 324، ب 50، ح 2.
- 6- . همان، ص 327، ب 52، ح 2.

احدی قدرش را نمی داند.

این مطلب امری واضح است؛ چون هیچ کس قادر به شناخت صفات خدای سبحان نیست؛ نه حدودش را و نه خصوصیاتش را. آری، ذات خدا و صفات او نامحدود است و انسان محدود، که هرچند بزرگ باشد باز هم محدود است و او را یارای احاطه و اشراف بر ذات و صفات نامحدود او نیست.

جاثلیق از امیرمؤمنان علی علیه السلام می پرسد:

مرا از خدا خبر ده که آیا او عرش را حمل می کند یا عرش حامل او است؟ حضرت فرمودند: خدای عزوجلّ حامل عرش و آسمان ها و زمین ها و آنچه درون و میان آن دو است می باشد و آن [عرش] علمی است که خدا آن را بر دوش حاملانش نهاده... تا آن که فرمودند: پس کسانی که عرش او را حمل می کنند عالمانند و آنان کسانی هستند که خدا، علمش را بر دوش آنان گذارده؛ تا آن که فرمودند: پس چگونه عرش خدا را حمل کنند در حالی که قلب هایشان به سبب حیات او حیات یافته و به سبب نور او به شناختش راه پیدا کرده اند. (1)

ص: 187

1- . ارشاد القلوب، ص 308 و 309.

مسأله: صفات خدای متعال دو قسم است: «ثبوتی» و «سلبی»؛ که علاوه بر اثبات آنها از طریق کتاب و سنت، عقل نیز مستقلاً بدان حکم می کند.

اکنون به اختصار، برخی از این صفات و آن چه را بر خالقیت او نسبت به تمامی موجودات دلالت می کند ذکر می کنیم:

صفات ثبوتیه

1. «مختار» است

اختیار داشتن یکی از صفات ثبوتی است. بر اساس این صفت، خدای سبحان در افعال خویش مختار است؛ اگر بخواهد انجامشان می دهد و اگر بخواهد ترکشان می کند. او در انجام افعال خویش مانند آتش در احراق و خورشید در نورافشانی، فاعلِ موجبِ (مجبور) و مضطر نیست؛ قرآن در این باره می فرماید:

«وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ...»؛ (1) و پروردگار تو هر چه را بخواهد می آفریند و برمی گزیند.

«... وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ»؛ (2) و خدا هر چه بخواهد [و مصلحت بداند] انجام می دهد.

ص: 189

1- . قصص 28 آیه 68.

2- . ابراهیم 14 آیه 27.

«... كَذَّ لِكَ اللَّهُ يُفَعِّلُ مَا يَشَاءُ»؛ (1) [کار پروردگار] چنین است. خدا هر چه بخواهد انجام می دهد.

«... إِنَّ اللَّهَ يُفَعِّلُ مَا يُرِيدُ»؛ (2) خدا هر چه را بخواهد انجام می دهد.

امام صادق علیه السلام نیز می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَهُ الْخَيْرَةُ يَخْتَارُ مَنْ يَشَاءُ مِمَّنْ يَشَاءُ؛ (3) به یقین خدای تعالی اختیار دارد، هر کس را که بخواهد از هر کس برمی گزیند.

هم چنین امام کاظم علیه السلام می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يُفَعِّلُ مَا يَشَاءُ؛ (4) خدا هر کاری را که بخواهد انجام می دهد.

2. «عالم و حکیم» است

خدا، عالم و حکیم است؛ قرآن، در این باره می فرماید:

«... وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»؛ (5) و خدا دانای حکیم است.

«... وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛ (6) و خدا به هر چیزی داناست.

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمُ مَا تُوسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»؛ (7) و ما انسان را آفریده ایم و می دانیم که نفس او چه وسوسه ای به او می کند، و ما از شاهرگ [او] به او نزدیک تریم.

«أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»؛ (8) آیا کسی که آفریده است نمی داند؟ با اینکه او خود باریک بین آگاه است.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز در خطبه ای می فرماید:

وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ اتَّقَنَ مَا أَرَادَ خَلْقَهُ مِنَ الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا بِمَا مِثَالِ سَبَقَ إِلَيْهِ وَ لَا لُغُوبٍ دَخَلَ

ص: 190

1- . آل عمران 3 آیه 40.

2- . حج 22 آیه 14.

3- . کافی، ج 1، ص 293، ح 3.

4- . همان، ص 313، ح 9.

5- . نساء 4 آیه 26.

6- . همان، آیه 176.

7- . ق 50 آیه 16.

عَلَيْهِ فِي خَلْقِ مَا خَلَقَ لَدَيْهِ؛ (1) او آن فرزانه داناست، آنچه را اراده کرده بود بیافریند، در کمال استواری پدید آورد، بی آن که ماندنی پیش از او باشد و بی آن که در آفرینش آنچه در نزدش آفریده شد، واماندگی و خستگی و رنجی به او برسد.

3. «سمیع و بصیر» است

خدای متعال شنوا و بینا است؛ در قرآن می فرماید:

«...إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»؛ (2) چرا که او شنوای بیناست.

«...إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ»؛ (3) خدا شنوای بیناست.

«...فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»؛ (4) پس به خدا پناه بر، زیرا او خود شنوای بیناست.

«...إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»؛ (5) خداست که خود شنوای بیناست.

«...لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»؛ (6) هیچ چیز همانند او نیست و او شنوای بیناست.

هشام بن حکم روایت می کند که:

زندیقی از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا تو معتقدی که او شنوا و بیناست؟ حضرت فرمودند:

هو سَمِيعٌ بَصِيرٌ، سَمِيعٌ بَغَيْرِ جَارِحَةٍ وَبَصِيرٌ بَغَيْرِ آلَةٍ، بَلْ يَسْمَعُ بِنَفْسِهِ وَيَبْصُرُ بِنَفْسِهِ؛ (7) او شنوا و بیناست؛ شنواست اما بدون عضو [گوش]، و بیناست بدون ابزار [چشم]، بلکه [به ذات] خود می شنود و خود می بیند.

امام رضا علیه السلام نیز می فرمایند:

أَوَّلُ عِبَادَةِ اللَّهِ مَعْرِفَتَهُ - إِلَى أَنْ قَالَ: - سَمِيعٌ لَا بَالَةَ، بَصِيرٌ لَا بَأْدَاةَ؛ (8) سرلوحه پرستش خدا شناخت او است؛ - تا آن که فرمودند: - شنواست نه با ابزار [گوش] و بیناست نه با وسیله [چشم].

ص: 191

1- . بحار الأنوار، ج 4، ص 266، ب 4، ح 14.

2- . اسراء 17 آیه 1.

3- . لقمان 31 آیه 31 و حج (22) آیه 75.

4- . غافر 40 آیه 56.

5- . همان، آیه 20.

6- . شوری 42 آیه 11.

-7 . بحار الأنوار، ج 4، ص 70، ب 1، ح 15.

-8 . همان، ص 228، ب 4، ح 3.

همچنین در پاسخ به یکی از زنادقه نیز می فرمایند:

... او شنواست؛ چه اینکه اصوات آفریدگانش که میان عرش و زمینند، از ذره و بزرگ تر از آن، در خشکی و دریا، از او پنهان نمی ماند و زبان های [گونگون] آنها بر او مشتبه نمی گردد بدین علت است که می گوئیم: او شنواست، نه با گوش و بیناست، نه با چشم؛ چون ردّ مورچه ای سیاه را در شبی تیره بر روی صخره ای سیاه و نیز راه رفتن بی صدای مورچگان را در شبی بسیار تاریک و نیز سود و زیان و جفت گیری و زاد و ولد و نسل آنها را می بیند؛ و بدین سبب است که می گوئیم: او بیناست، نه مانند دیدن مخلوقاتش. (1)

4. «قدیم» است

خدای متعال «قدیم و ازللی و ابدی» است؛ قرآن می فرماید:

«وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ»؛ (2) و هرگز کسی بر ما پیشی نمی گیرد.

«هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ...»؛ (3) اوست اول و آخر.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز می فرمایند:

إِنَّمَا يُقَالُ مَتَى كَانِ لِمَا لَمْ يَكُنْ، فَأَمَّا مَا كَانَ فَلَا يُقَالُ مَتَى كَانِ، كَانِ قَبْلَ الْقَبْلِ بِلا قَبْلِ وَ بَعْدَ الْبَعْدِ بِلا بَعْدِ؛ (4) تنها درباره موجودی که قبلاً نبوده، می توان گفت چه هنگام پدید آمد، اما این سؤال را درباره موجودی که از گذشته وجود داشته نمی توان کرد. او پیش از پیش بوده بدون آن که [دوران] پیش [از وجودی برایش] باشد و پس از پس نیز خواهد بود بدون آن که [دوران] پس [از وجودی برایش] باشد.

امام باقر علیه السلام نیز در پاسخ به این پرسش که خدای متعال کی به وجود آمده، فرمودند:

مَتَى لَمْ يَكُنْ حَتَّى أُخْبِرَكَ مَتَى كَانِ؛ (5) کی نبوده [تا نوبت به آن برسد] که تو را خبر دهم که چه وقت به وجود آمده است؟!.

ص: 192

1- . همان، ج 3، ص 38، ب 3، ح 12.

2- . واقعه 56 آیه 60 و معارج (70) آیه 41.

3- . حدید 57 آیه 3.

4- . کافی، ج 1، ص 90، ح 8.

5- . احتجاج، ص 321.

5. «حی» است

حی بودن خدای سبحان به معنای میت نبودن او است، البته نه حیاتی از سنخ حیات ما (ممکنات) بلکه حیاتی که عین ذات او است؛ قرآن می فرماید:

«...هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ»؛ (1) او زنده و بر پا دارنده است.

«وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ...»؛ (2) و چهره ها برای آن [خدای] زنده پاینده خضوع می کنند.

«وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ»؛ (3) و بر آن زنده که نمی میرد توکل کن.

ابوبصیر می گوید که امام صادق علیه السلام صندوقچه ای آوردند و برگه ای از آن بیرون آورد که در آن [نوشته] بود:

سُبْحَانَ الْوَاحِدِ الَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرَهُ الْقَدِيمِ الْمُبَدِئِ الَّذِي لَا بَدَأَ لَهُ، الدَّائِمِ الَّذِي لَا تَفَادَ لَهُ، الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ، الْخَالِقِ مَا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى، الْعَالِمِ كُلِّ شَيْءٍ بِغَيْرِ تَعْلِيمٍ، ذَلِكَ اللَّهُ الَّذِي لَا شَرِيكَ لَهُ؛ (4) منزله است آن یگانه ای که خدایی جز او نیست، آن بی آغاز آغازگر [آفرینش]، آن که آغاز ندارد، آن دائمی که فنا ندارد، زنده ای که نمی میرد، آفریننده دیدنی ها و نادیدنی ها، آن دانای بی تعلیم همه چیز، آن خدایی که انبازی ندارد.

6. «مُدْرِك» است

خدای متعال مُدْرِك (ادراك کننده) است نه مانند ما که برای ادراك محتاج وسیله و ابزاریم (مانند چشم برای دیدن و...) بلکه ذاتاً مُدْرِك است؛ خدای سبحان می فرماید:

«لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»؛ (5) چشم ها او را در نمی یابند و اوست که دیدگان را در می یابد، و او لطیف و آگاه است.

امام رضا علیه السلام در تفسیر آیه فوق می فرماید:

فَهُوَ لَا تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَوْهَامَ؛ (6) پس خاطرها او را در نیابند، و او است که

ص: 193

1- . بقره 2 آیه 255 و آل عمران (3) آیه 2.

2- . طه 20 آیه 111.

3- . فرقان 25 آیه 58.

4- . بحار الأنوار، ج 3، ص 285، ب 12، ح 4.

5- . انعام 6 آيه 103.

6- . كافي، ج 1، ص 99، ح 10.

خاطرهما را درمی یابد.

همچنین می فرماید:

أَوَّلُ عِبَادَةِ اللَّهِ مَعْرِفَتَهُ - إِلَى أَنْ قَالَ: - مُدْرِكٌ لَا يَمَجِّسُهُ؛ (1) سرلوحه عبادت خدا شناخت او است - تا آن که فرمودند: - او مدرک است [لکن] نه با ابزار.

امام سجاد علیه السلام در دعای قنوت خویش می فرمودند:

فَأَنْتَ الْمَدْرِكُ غَيْرَ الْمَدْرِكِ؛ (2) پس تو آن دریابنده نادریافته ای.

امام صادق علیه السلام نیز در دعایی می فرماید:

يَا اللَّهُ الطَّالِبِ الْمُدْرِكِ؛ (3) ای خدای طالب و مُدْرِكِ.

7. «تصمیم گیرنده و ناخوش دارنده» است

خدای سبحان تصمیم گیرنده و ناخوش دارنده است؛ یعنی برای انجام افعال خود تصمیم می گیرد و این افعال با اختیار از او صادر می شود و نیز برخی امور را ناخوش می دارد و از نظر تکوینی آنها را نمی آفریند؛ همانطور خواهان طاعت مخلوقات خود و ناخوش دارنده معاصی آنهاست، لذا از نظر تشریحی به واجبات و مستحبات فرمان می دهد و از محرمات و مکروهات نهی می نماید؛ خدای متعال در قرآن می فرماید:

«... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»؛ (4) خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما اهل بیت بزدايد. و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

«... يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ»؛ (5) خدا، راحتی تان را می خواهد، نه زحمت شما را.

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»؛ (6) چون به چیزی اراده فرماید، کارش این پس که می گوید: موجود باش! پس [بی درنگ] موجود می شود.

ص: 194

1- . بحار الأنوار، ج 4، ص 228، ب 4، ح 3.

2- . بحار الأنوار، ج 82، ص 216، ب 33، ح 1.

3- . همان، ج 92، ص 444، ب 129، ح 44.

4- . احزاب 33 آیه 33.

5- . بقره 2 آیه 185.

«وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا»؛ (1) و اموال و فرزندانشان تو را به شگفت نیندازد [این برای آنها نعمت نیست؛ بلکه] خدا می خواهد آنها را به این وسیله در دنیا عذاب کند.

«إِنَّ رَبَّكَ فَعَالٌ لِمَا يُرِيدُ»؛ (2) پروردگارت هر چه را بخواهد انجام می دهد.

«...إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ»؛ (3) خدا هر چه را اراده کند انجام می دهد.

«وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ»؛ (4) و خدا هر کس را بخواهد هدایت می کند.

«وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَزَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَهُ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ»؛ (5) ولی خدا ایمان را محبوب شما قرار داده و آن را در دل هایتان زینت بخشیده و کفر و فسق و گناه را منفورتان قرار داده است.

«كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا»؛ (6) همه اینها گناهش نزد پروردگار تو ناپسند است.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

أَمَّا الطَّاعَاتُ فَإِرَادَةُ اللَّهِ تَعَالَى وَ مَشِيئَتُهُ فِيهَا: الْأَمْرُ بِهَا وَالرِّضَا لَهَا وَالْمُعَاوَنَةُ عَلَيْهَا، وَإِرَادَتُهُ وَ مَشِيئَتُهُ فِي الْمَعَاصِي: النَّهْيُ عَنْهَا وَالسَّخْطُ لَهَا وَ الْخِذْلَانُ عَلَيْهَا؛ (7) اراده و مشیّت خدا در طاعت عبارت است از: امر او و رضایت او بدانها و یاریش بر آنها. و اراده و مشیّت در معاصی عبارت است از: نهی او از آنها و خشم گرفتن بر آنها و به خود واگذار کردن [معصیت کار] به خاطر [ارتکاب] آنها.

امام صادق علیه السلام نیز می فرماید:

و هُوَ مُتَعَالٍ نَافِذُ الْإِرَادَةِ وَ الْمَشِيئَةِ فَعَالٌ لِمَا يَشَاءُ؛ (8) او بلند مرتبه، عینیّت بخش اراده و خواست خود و انجام دهنده هر کاری است که بخواهد.

ص: 195

1- . توبه 9 آیه 85.

2- . هود 11 آیه 107.

3- . حج 22 آیه 14.

4- . همان، آیه 16.

5- . حجرات 49 آیه 7.

6- . اسراء 17 آیه 38.

7- . بحار الأنوار، ج 5، ص 11، ب 1، ح 18.

8- . کافی، ج 1، ص 85، ح 6.

8. «متکلم» است

خدای متعال، متکلم است؛ و تکلم او بدین معناست که اصوات را در شیئی ایجاد می کند مانند درخت، هوا و نظایر آن؛ در قرآن می فرماید:

«وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا»؛ (1) و خدا با موسی آشکارا سخن گفت.

«... مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ»؛ (2) برخی از آنها، خدا با او سخن می گفت.

«وَمَا كَانَ لَيْشَرَ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ...»؛ (3) و شایسته هیچ انسانی نیست که خدا با او سخن گوید، مگر [از راه] وحی یا از پشت حجاب.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

متکلم لا یرویة (4)؛ گویاست نه به نیروی تفکر و اندیشه.

9. «صادق» است

خدا راست گو است و مطلقاً دروغ در او راه ندارد [یعنی محال است که از او دروغی سر بزنند]؛ زیرا دروغ گفتن یا برخاسته از نفسی است که به زشتی بر می انگیزاند و یا برخاسته از ناتوانی و یا بدطینتی است، و خدای سبحان از تمام اینها مبرا و منزّه است. خود در قرآن می فرماید:

«وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا»؛ (5) و راستگوتر از خدا در سخن کیست؟

«وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا»؛ (6) و کیست که در گفتار و وعده هایش، از خدا راستگوتر است؟ اینها بخشی از صفات ثبوتیه خدای متعال بود که بیان شد، البته صفات ثبوتیه دیگری نیز هست که برای مثال در آیات ذیل به برخی از آنها اشاره شده است:

«هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»؛ (7) او خدایی است خالق، آفریننده ای

ص: 196

1- . نساء 4 آیه 164.

2- . بقره 2 آیه 253.

3- . شوری 42 آیه 51.

4- . نهج البلاغه، خطبه 179، فقره 1، ص 258.

5- . نساء 4 آیه 87.

6- . نساء 4 آیه 122.

7- . حشر 59 آیه 24.

بی سابقه، و صورت‌نگری [بی نظیر]؛ برای او نام های نیک است... .

«... وَ هُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ»؛ (1) و اوست مهربانِ آمرزنده.

«... وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ (2) و او بر همه چیز تواناست.

«... وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»؛ (3) و او باریک بین آگاه است.

در دعای جوشن کبیر که حضرت امام زین العابدین علیه السلام آن را از پدران گرامیش علیهم السلام و ایشان از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کنند نیز می خوانیم:

أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنَ يَا رَحِيمَ يَا كَرِيمَ يَا مُقِيمَ يَا عَظِيمَ يَا قَدِيمَ يَا عَلِيمَ يَا حَلِيمَ يَا حَكِيمَ. (4) و نیز می خوانیم:

أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا كَافِيَّ يَا شَافِيَّ يَا وَافِيَّ يَا مَعَاوِيَّ يَا هَادِيَّ يَا دَاعِيَّ يَا قَاضِيَّ يَا رَاضِيَّ يَا عَالِيَّ يَا بَاقِيَّ. (5) امیرالمؤمنین علیه السلام نیز می فرماید:

الحمد لله الواحد الأحد؛ (6) ستایش از آن خداست که یگانه بسیط است.

بحث در این باب گسترده است. و اگر کسی بخواهد تمامی آیات و روایات متعلق به صفات ثبوتیه را یک جا گرد آورد، کتابی مفصل می شود. این کتاب را گنجایش آن نیست و تفصیل آن را باید در علم کلام جستجو نمود.

صفات سلبيه

علاوه بر عقل، آیات و روایاتی وجود دارند که بر صفات سلبی خدای متعال دلالت می کنند؛ از آن جمله:

ص: 197

1- . سبأ 34 آیه 2.

2- . حدید 57 آیه 2.

3- . ملک 67 آیه 14.

4- . الدعاء و الزیارة، ص 190، اثر مؤلف.

5- . همان، ص 195.

6- . کافی، ج 1، ص 134، ح 1.

«فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ»؛ (1) منزه است خدای پروردگار عرش، از آنچه وصف می کنند.

«وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ»؛ (2) و خدا را آنچنان که باید به بزرگی شناختند.

«سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ»؛ (3) منزه است پروردگار آسمان ها و زمین، پروردگار عرش، از توصیفی که آنها می کنند!

«لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ»؛ (4) چشم ها او را نمی بینند؛ ولی او همه چشم ها را می بیند.

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»؛ (5) هیچ چیز همانند او نیست و اوست شنوای بینا.

«سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ»؛ (6) منزه است پروردگار تو، پروردگار شکوهمند، از آنچه آنان توصیف می کنند.

برخی از روایات مربوطه نیز به شرح زیرند:

امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» فرمودند:

إحاطة الوهم؛ (7) [منظور] احاطه خاطر است.

ابوهاشم جعفری می گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم:

آیا خدا را می توان توصیف کرد؟ فرمودند: مگر قرآن نمی خوانی؟ گفتم: چرا. فرمودند: آیا این سخن خدای متعال را نخوانده ای [که فرمود]: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» گفتم: چرا. فرمودند: پس معنای واژه «الأبصار» را می دانی؟ گفتم: آری. فرمودند: معنایش چیست؟ گفتم: چشمان سر. امام فرمودند: إِنَّ أَوْهَامَ الْقُلُوبِ أَكْثَرُ مِنْ أَبْصَارِ الْعُيُونِ، فَهُوَ لَا تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَوْهَامَ؛ (8) همانا خاطره های دل ها بیش از چشمان سر است و خاطره ها او را در نمی یابند و او است که خاطره ها را در می یابد.

ص: 198

1- . أنبياء 21 آیه 22.

2- . زمر 39 آیه 67.

3- . زخرف 43 آیه 82.

4- . انعام 6 آیه 103.

5- . شوری 42 آیه 11.

6- . صافات 37 آیه 180.

7- . التوحيد، ص 112، ب 8، ح 10.

8- . همان، ص 112 - 113، ح 11.

امام صادق علیه السلام نیز می فرمودند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يُحَسُّ وَلَا يُحَسُّ وَلَا يُدْرِكُ بِالْحَوَاسِّ الْخَمْسِ؛ (1) ستایش خدای را که با حواس پنج گانه، احساس و لمس و دریافت نمی شود.

امام رضا علیه السلام نیز می فرمایند:

لا تَضْبِطُهُ الْعُقُولُ، وَلَا تَبْلُغُهُ الْأَوْهَامُ، وَلَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ، وَلَا يُحِيطُ بِهِ مِقْدَارٌ، عَجَزَتْ دُونَهُ الْعِبَارَةُ، وَكَلَّتْ دُونَهُ الْأَبْصَارُ، وَضَلَّ فِيهِ تَصَاريفُ الصِّفَاتِ؛ (2) عقول [مردم] نمی تواند او را در حیطه علم خود قرار دهد و خاطرهایشان بدان نمی رسد و هیچ کس او را احاطه [و محدود] نمی کند. تعبیر از توصیف او عاجز و چشم ها از دیدن او ناتوان است و توصیف ها درباره اش سرگردان اند و به جایی ره نمی برند.

امام صادق علیه السلام نیز می فرمایند:

مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُشْبِهُ شَيْئاً وَلَا يُشَبَّهُ شَيْءٌ، وَكُلُّ مَا وَقَعَ فِي الْوَهْمِ فَهُوَ بَخْلَافِهِ؛ (3) هر کس خدا را به مخلوقاتش شبیه بداند مشرک است، حقیقتاً خدا به هیچ چیز شباهت ندارد و نیز هیچ چیزی بدو شبیه نیست و هر چه در خاطره ها نسبت به او خطور می کند بر خلاف آن می باشد.

هم چنین در جایی دیگر می فرمایند:

مَنْ عَبَدَ اللَّهَ بِالتَّوَهُّمِ فَقَدْ كَفَرَ؛ (4) هر که با به وهم در آوردن [خدا]، عبادت خدا کند به تحقیق کافر شده است.

امام سجاد علیه السلام در «مناجات العارفين» می فرمایند:

وَلَمْ تَجْعَلِ لِلْخَلْقِ طَرِيقاً إِلَى مَعْرِفَتِكَ إِلَّا بِالْعَجْزِ عَنِ مَعْرِفَتِكَ؛ (5) برای مخلوقات به منظور شناخت خود راهی جز ناتوانی از شناخت قرار ندادی.

ص: 199

- 1- . همان، ص 75، ح 29.
- 2- . علل الشرائع، ص 9 - 10، ب 9، ح 3.
- 3- . التوحيد، ص 80، ح 36.
- 4- . همان، ص 220، ح 12.
- 5- . بحار الأنوار، ج 91، ص 150، ب 32، ح 21.

یعنی خود عقل می داند که برای شناخت خدای سبحان تمکن ندارد؛ چون محال است موجود محدود بر نامحدود احاطه پیدا کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ تَفَكَّرَ فِي ذَاتِ اللَّهِ الْوَحْدِ؛ (1) هر که در ذات خدا بیندیشد از دین بیرون شده است.

و می فرمایند:

مَنْ فَكَّرَ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَزَنَّقَ؛ (2) هر که در ذات خدا بیندیشد زندیق [و خارج از دین شده] است.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

إِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرَ فِي ذَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ التَّفَكُّرَ فِي ذَاتِ اللَّهِ لَا يَزِيدُ إِلَّا تِيهًا؛ (3) از تفکر در ذات خدا حذر کنید؛ زیرا تفکر در ذات خدا جز سرگشتگی [و گمراهی] نمی افزاید.

در مجموع، روایات نهی کننده از تفکر در ذات خدا دال بر آنند که او با چشم دریافت نمی شود [جسم نیست] و او منزّه از هر چیزی است که در اذهان ترسیم شود.

امام موسی بن جعفر علیه السلام می فرمایند:

إِنَّ اللَّهَ أَعْلَىٰ وَأَجَلُّ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَبْلُغَ كُنْهَ صِدْفَتِهِ، فَصِدْفُوهُ بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ، وَكُفُّوا عَمَّا سِوَىٰ ذَلِكَ؛ (4) به حقیقت خدا بلند مرتبه تر و برتر و بزرگ تر از آن است که به حقیقت چگونگی او رسیده شود. پس او را بدان چه خویش را بدان توصیف کرده توصیف کنید و از جز آن دست بردارید.

یکی از همین مواردی که خدا، خویش را بدان توصیف نکرده و باید از آن دست برداشت، اختلاف نظری است که میان برخی حکماء وجود دارد، و آن اینکه آیا خدا به ذات، قدرت، علم و سایر اوصاف کمالیش مبتهج (5) است یا نه؟ حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

ص: 200

1- . غرر الحکم ودرر الکلم، ص 82، ح 1284.

2- . تحف العقول، ص 96.

3- . امالی، صدوق، ص 417، المجلس 65، ح 3.

4- . کافی، ج 1، ص 102، ح 6.

5- . ابتهاج در علم کلام به معنای فرح و خوشحالی می باشد و مرجعش همان ادراک است.

سُبْحَانَ الَّذِي لَيْسَ لَهُ أَوْلٌ مُّبْتَدَأُ وَلَا غَايَةَ مُنْتَهَىٍّ وَلَا آخِرٌ يُفْنَى، سُبْحَانَ هُوَ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ وَالْوَاصِي فَوْنَ لَا يَبْلُغُونَ نَعْتَهُ؛ (1) منزّه است آن که بی آغاز، بوده و پایان و فرجامی فنا شونده ندارد؛ منزّه است؛ او همان گونه است که خود، خویش را وصف کرده و توصیف گران، به وصف حقیقی او نمی رسند.

امام کاظم علیه السلام نیز می فرمایند:

هر که خالق را از خود راضی کند، اعتنایی به خشم مخلوق نکند و آن که آفریدگار را به خشم آورد سزاوار است که خدا خشم مخلوق را بر او مسلط نماید، همانا خدا جز بدان چه خویش را بدان وصف کرده توصیف نگردهد؛ چگونه توصیف شود کسی که حواس از دریافت آن و خاطرها از دستیابی بدان و اذهان از حدگذاری آن و چشم ها از احاطه بر آن عاجزند؛ برتر است از آن چه توصیف گران او را وصف می کنند. (2)

اسماعیل می گوید: درباره خدای تبارک و تعالی، که آیا در رستاخیز دیده می شود یا نه، از امام صادق علیه السلام پرسیدم، فرمودند:

سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عُلُوًّا كَبِيرًا، يَا ابْنَ الْفَضْلِ إِنَّ الْأَبْصَارَ لَا تَدْرِكُ إِلَّا مَا لَهُ لَوْنٌ وَكَيْفِيَّةٌ، وَاللَّهُ خَالِقُ الْأَلْوَانِ وَالْكَفَيْيَّةِ؛ (3) خدا پاک و بسیار برتر و منزّه تر است [از آن که به چشم دیده شود]؛ ای پسر فضل! چشم ها فقط چیزهایی را می بینند که رنگ و کیفیتی داشته باشند، و خدا [خود] خالق رنگ ها و کیفیات است.

در کتاب شرح التجريد برای ادراك بصری شروط متعددی ذکر شده که تمامی آنها نسبت به خدای سبحان مفقود است. (4)

امام رضا علیه السلام می فرمایند:

مَا تَوَهَّمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَوَهَّمُوا اللَّهَ غَيْرَهُ؛ (5) هر چه را که در وهم می آورید، خدا را جز آن بدانید.

ص: 201

1- . کافی، ج 1، ص 135، ح 1.

2- . همان، ص 138، ح 3.

3- . امالی، صدوق، ص 410، مجلس 64، ح 3.

4- . ر.ك: القول السديد في شرح التجريد، اثر مؤلف.

5- . التوحيد، ص 114، ح 13.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

إِحْتَجَبَ عَنِ الْعُقُولِ كَمَا إِحْتَجَبَ عَنِ الْأَبْصَارِ؛ (1) [خود را] از [ادراک] عقول بازداشت همان گونه که [خود را] از [ادراک] چشم ها بازداشت.

و می فرمایند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ - إِلَى أَنْ قَالَ - فَلَيْسَتْ لَهُ صِفَةٌ تُتَالُ وَلَا حَدٌّ يُصَدَّرُ لَهُ الْأَمْثَالُ؛ (2) ستایش خدایی را که یگانه بسیط است...؛ وصفی ندارد که بتوان به آن دست یافت [آن را دید] و حدی ندارد که برایش مثال زده شود.

استدلال های متکلمان به آیات و روایات

آیات و احادیث بسیاری وجود دارد که بر صفات ثبوتی و سلبی خدا دلالت می کند و متکلمان، محدثان و دیگران بدانها اشاره کرده اند. و علاوه بر آن تک تک صفات سلبی و ایجابی خدا به دلایل عقلی نیز استدلال کرده اند.

از جمله اینکه: عقل، وجود مؤثر را اثبات می کند و منکر آن نیست. انکار آن تنها از سوی کسانی مانند سوفیست ها و پیروانشان که منکر امور بدیهی اند، صادر می شود.

آیات

خدای سبحان در قرآن می فرماید:

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ»؛ (3) از نشانه های او این است که شما را از خاک آفرید، پس به ناگاه شما [به صورت] بشری هر سو پراکنده شدید.

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»؛ (4) و از نشانه های او این که از [نوع] خودتان همسرانی برای

ص: 202

1- . متشابه القرآن، ج 1، ص 75.

2- . التوحيد، ص 41.

3- . روم 30 آیه 20.

4- . همان، آیه 21.

شما آفرید تا بدانها آرام گیرید و میانتان مودت و رحمت نهاد. آری، در این [نعمت] برای مردمی که می اندیشند قطعا نشانه هایی است.

تفاوت میان «مودت» و «رحمت» آن است که رحمت، امری قلبی است و مودت، جنبه خارجی دارد و در صورتی که به تنهایی ذکر شوند بر هر دو معنا دلالت می کنند.

«وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَاللُّوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ»؛ (1) و از نشانه های [قدرت] او آفرینش آسمان ها و زمین و تفاوت زبان ها و رنگ های شماسست؛ قطعا در این [امر نیز] برای دانشوران نشانه هایی است.

شاید مراد از «زبان ها» در آیه شریفه، لهجه های گوناگون باشد و اگر منظور از آن لغات گوناگون مانند فارسی، ترکی، عربی و نظایر اینها باشد باز هم این معنا دلالت بر وجود خالق آنها می کند.

«وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ»؛ (2) و از نشانه های [حکمت] او خواب شما در شب و [نیم] روز است و تلاش و کوششستان برای بهره گیری از فضل پروردگار [و تأمین معاش]؛ قطعا در این [معنی نیز] نشانه هایی است برای آنان که گوش شنوا دارند.

مراد از عبارت «ابتغأؤکم من فضله؛ بهره گیریتان از فضل پروردگار» آن است که آدمی تکویناً آن چنان آفریده شده که از فضل پروردگار بهره می برد. آری جز خالقی قادر، چه کسی می تواند چنین حالت و توانی را در سرشت او قرار دهد.

در آیه فوق، لفظ «ابتغاء» به معنای بهره گیری است. لفظ «فضل» که مفعول به، است با حرف «من» متعدی شده است و در صورتی که این مفعول به، بدون حرف «من» اضافه بشود معنا واضح تر است.

«وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا

ص: 203

1- . همان، آیه 22.

2- . همان، آیه 23.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»؛ (1) و از نشانه های او [این که] برق [و رعد] را به شما نشان می دهد که مایه ترس و امید است [ترس از صاعقه و امید به نزول باران] و از آسمان آبی فرو فرستاد که زمین را بعد از مرگش با آن زنده می کند؛ قطعاً در این [امر هم] نشانه هایی است برای مردمی که می اندیشند.

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ»؛ (2) و از نشانه های او این است که آسمان و زمین به فرمان او برپاست؛ سپس هنگامی که شما را [در قیامت] از زمین فراخواند، ناگهان [از گورها] خارج می شوید [و در صحنه محشر حضور می یابید!].

آری، برپایی آسمان و زمین بر اساس این نظام دقیق، خود نشانی از نشانه های خدای سبحان است.

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ»؛ (3) او کسی است که از آسمان، آبی فرستاد که [آب] آشامیدنی شما از آن است و رویدنی [هایی] که [رَمه های خود را] در آن می چرانید [نیز] از آن است.

«يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»؛ (4) [خدا] با آن [آب باران]، برای شما کشت و زیتون و نخل و انگور و از همه میوه ها می رویاند؛ مسلماً در این، نشانه روشنی برای اندیشمندان است.

شاید تفاوت دو کلمه «زیتون» و «نخیل» از حیث افراد و جمع که یکی مفرد و دیگری جمع آورده شده، همان گونه که علمای علم بلاغت گفته اند، از باب تنويع باشد. (5)

«وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ* وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ»؛ (6) و

ص: 204

- 1- . همان، آیه 24.
- 2- . همان، آیه 25.
- 3- . نحل 16 آیه 10.
- 4- . همان، آیه 11.
- 5- . ر.ك: البلاغه، اثر مؤلف.
- 6- . نحل 16، آیات 12 و 13.

شب و روز و خورشید و ماه را برای شما رام گردانید، و ستارگان [نیز] به فرمان او مسخر شمایند. مسلماً در این [امور] نشانه‌هایی است [از عظمت خدا] برای گروهی که عقل خود را به کار می‌گیرند. و [همچنین] آنچه را در زمین به رنگ‌های گوناگون برای شما آفرید [مسخر شما] ساخت. [بی تردید] در این [امور] نشانه‌های روشنی است برای مردمی که پند می‌گیرند.

در این آیه نیز برای واژه‌های «اللیل، النهار، الشمس، القمر» از فعل مفرد «سَخَّرَ» استفاده شده و برای نجوم «مَسَخَّرَات» که فعل جمع است به کار رفته؛ در حالی که همگی موارد مذکور مسخر فرمان انسانند و به امر خدای سبحان به تسخیر آدمی درآمده‌اند. ممکن است نکته‌های دیگری باشد که مجال تفصیل آنها نیست.

شاید مراد از «رنگ‌ها» رنگ‌های قابل رؤت با چشم باشد و هم چنین ممکن است که منظور اعم از شکلها، مزه‌ها و حجم‌ها و غیره باشد.

در دو واژه «لآیات و لآیه» که یکی جمع و دیگری مفرد آمده نیز تنويع بلاغی وجود دارد که علاوه بر آن، جهات دیگری نیز در سبب تفاوت میان این دو هست که اکنون مجال ذکر آنها نیست.

«وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِيَتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَلِيَبْتَلُوا مِنْ فَضْلِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»؛ (1) او کسی است که دریا را مسخر [شما] ساخت تا از آن، گوشت تازه بخورید و زیوری برای پوشیدن [مانند مروارید] از آن استخراج کنید و کشتی‌ها را در آن، شکافنده [آب] می‌بینی تا شما [به تجارت پردازید و] از فضل خدا بهره‌گیرید؛ شاید شکر نعمت‌های او را به جا آورید.

«وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»؛ (2) و در زمین، کوه‌هایی استوار افکند تا شما را نلرزاند؛ و رودها و راه‌هایی [قرار داد]، تا شما راه خود را پیدا کنید.

ص: 205

1- . همان، آیه 14.

2- . همان، آیه 15.

منظور از «رواسی» کوه‌ها است. کوه‌ها به مثابه میخ‌هایی هستند که در زمین کوبیده شده‌اند تا زمین در اثر حرکت (وضعی و انتقالی) از هم نپاشد. (1) راه‌ها [علائم پیدا کردن مسیر و جهت] هم از جمله نشانه‌های خدای سبحانند و گرنه این امکان وجود داشت که زمین عاری از آنها قرار داده می‌شد.

«وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ»؛ (2) و نشانه‌هایی [دیگر نیز قرار داد]، و آنان به وسیله ستارگان راه‌یابی می‌کنند.

الف و لام در کلمه «النجم» الف و لام جنس است و دلالت بر ستاره معینی نمی‌کند (بلکه تمام ستاره‌ها را شامل می‌شود). کسانی که در خشکی و دریا مسافرت می‌کنند معمولاً با توجه به ستاره‌ها و جهت آنها، راه خود را می‌یابند.

«أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»؛ (3) آیا کسی که [این‌گونه مخلوقات را] می‌آفریند، هم چون کسی است که نمی‌آفریند؟! آیا متذکر نمی‌شوید?!.

پس چگونه غیر آفریدگار یکتا را به عنوان معبود می‌پذیرید?!.

«وَ إِنَّا لَكُم فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةٌ لِّسَائِغِ الْإِنْسَانِ»؛ (4) و در دامها، برای شما [درس‌های] عبرتی است: از آنچه در [درون] شکم آنهاست، از میان سرگین و خون، شیری ناب به شما می‌نشانیم که برای نوشندگان گواراست.

آوردن ضمیر مذکر به اعتبار «لین» است، چون ضمیر مفرد به «ما» برمی‌گردد. وجوه دیگری نیز در این باره در جای خویش آمده است. (5)

ص: 206

1- . در سوره نبا 78 آیه 7 آمده است: «وَ الْجِبَالُ أَوْتَادًا»؛ «و [آیا] کوه‌ها را میخ‌های زمین [قرار ندادیم؟]».

2- . نحل 16 آیه 16.

3- . همان، آیه 17.

4- . همان، آیه 66.

5- . در تفسیر تقریب القرآن إلى الأذهان، اثر مرحوم مؤف، ج 14، ص 116 آمده است: «... نسقیکم مما فی بطونہ...» یعنی از آنچه در شکم هر يك از آنهاست سیرابتان می‌کنیم... می‌توان ضمیر مفرد را به جمع هم ارجاع داد به اعتبار «کل واحد» یعنی هر يك، مانند آیه شریفه 259 سوره بقره که در آن آمده است: «... فَأَنْظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لِمَ يَسْتَنَّهُ...»؛ «نگاه کن به غذا و نوشیدنی خود [که همراه داشتی، با گذشت سالها] هیچ‌گونه تغییر نیافته است!». همان‌طور که در این آیه می‌بینید ضمیر مفرد هاء در «لم يستنه» به اعتبار کل واحد به طعام و شراب رجوع کرده است.

«وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ * وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ * ثُمَّ كُلِّي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسِّمِي لِكُلِّ سُبُلٍ رَبِّكَ ذُلًّا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»؛ (1) و از میوه درختان خرما و انگور، مسکرات [ناپاک] و خوراکی نیکو و پاکیزه می گیرید؛ قطعا در این، نشانه روشنی است برای مردمی که اندیشه می کنند و پروردگار تو به زنبور عسل وحی [و الهام غریزی] نمود که از کوه ها و درختان و داربست هایی که [مردم] می سازند، خانه هایی برگزین، سپس از تمام میوه ها [و شیره گل ها] بخور و راه هایی را که پروردگارت برای تو تعیین کرده است، به راحتی بیما.

[آنگاه] از درون [شکم] آنها، نوشیدنی با رنگ های مختلف خارج می شود که در آن شفا برای مردم است؛ به یقین در این امر، نشانه روشنی است برای مردمی که می اندیشند.

شاید مراد از واژه «سکراً» همان شکر باشد؛ زیرا شکر از رویدنی های زمین استحصال می شود (2) و نیز منظور از «کل الثمرات» ثمرات مناسب است. هم چنین مراد از «فاسلکی سبل ربك ذللاً» پیمودن راه ها برای رفتن و آمدن، صعود کردن و فرود آمدن است. و منظور از «يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهِ شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ» رنگ های سفید، زرد و قرمز است. درباره عسل در آیه فوق آمده بود: «فيه شفاء للناس» زیرا عسل شفا و درمان بسیاری از بیماری های بلغمی و نظایر آن است. (3)

ص: 207

1- . نحل 16 آیات 67 - 69.

2- . در تفسیر تقریب القرآن الی الأذهان، ج 14، ص 117 آمده است: «... و من ثمرات النخيل والأعناب تتخذون منه...»؛ مانند آیه گذشته منظور از «هَاء» مفرد در واژه «منه» هر يك از آن میوه ها است؛ نیز مراد از «سکراً» بر اساس آنچه در برخی تفاسیر آمده سرکه است.

3- . در تفسیر تقریب القرآن الی الأذهان، ج 14، ص 118 آمده است: «... فيه شفاء للناس...»؛ «در آن شفا برای مردماست». عسل برای بیماری های [ناشی از غذاهای با طبیعت سرد مفید است. پس منظور آن نیست که عسل برای همه بیماری ها شفاء و درمان است. این تعبیر در آیه فوق از قبیل قضایای طبیعی است؛ درست مانند آن که بگویی: «فلا من چیز مسهل است». معلوم است که منظور، آن نیست که در همه گونه مزاج و طبیعت و حالتی، این ماده مسهل واقع می شود، بلکه منظور آن است که طبیعت این چیز مقتضی اسهال است.

«وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أُوْدُلِ الْعُمْرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ»؛ (1) و خدا شما را آفرید، سپس [جان] شما را می گیرد؛ بعضی از شما به نامطلوب ترین سنین بالای عمر می رسند [چون وفاتشان به تأخیر می افتد] تا بعد از [آن همه] علم و آگاهی، [دیگر] چیزی ندانند [و همه چیز را فراموش کنند]، قطعاً خدا دانا و تواناست.

منظور از «لکی لایعلم بعد علم شیئاً» آن است که وقتی به این مرحله می رسند، و نه یعنی برای رسیدن به این هدف، به این مرحله برسند؛ و البته شاید به همین معنای دوم باشد، یعنی بدان هدف که به این مرحله برسند، تا سبب شکستن تکبر مردمان و کاستن از تجرب آنها شود.

«اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُم فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»؛ (2) خدا کسی است که زمین را برای شما قرارگاه [امن و آرامش] قرار داد و آسمان را هم چون سقفی [بالای سرتان] و شما را صورت گری کرد، و صورتتان را نیکو آفرید و از چیزهایی پاکیزه به شما روزی داد؛ این است خدا پروردگار شما؛ بلند مرتبه و بزرگ است خدا، پروردگار جهانیان.

مراد از تعبیر «أَحْسَنَ صُوْرَكُمْ» یا چهره ظاهری است و یا چگونگی ترکیب یا دیگر ویژگی ها و خصوصیات آدمی؛ چون به همه اینها «صورت» گفته می شود؛ البته احتمال دارد منظور، هر دو باشد.

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ

ص: 208

1- . نحل 16 آیه 70.

2- . غافر 40 آیه 64.

لِتَكُونُوا شَرِيحًا وَمِنْكُمْ مَنْ يَتُوفَىٰ مِنْ قَبْلٍ وَ لِيَبْلُغُوا أَجَلَ مَسْمِيٍّ وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»؛ (1) او کسی است که شما را از خاک آفرید، سپس از نطفه، سپس از علقه [خون بسته شده] سپس شما را [به صورت] طفلی [از شکم مادر] بیرون می فرستد، تا به کمال قوت خود می رسید، و بعد از آن پیر می شوید و [در این میان] گروهی از شما پیش از رسیدن به این مرحله می میرند و در نهایت به سرآمد عمر خود می رسید؛ شاید اندیشه کنید.

تبدیل خاک به خوراک و متحول ساختن آن به خون و تبدیل خون به نطفه و علقه و مضغه و جنین، نیازمند وجود موجودی بی نهایت عالم و توانا است.

البته هر يك از این دلایل به نوبه خود دلیلی عقلی نیز بر وجود خدا و صفات او نیز هستند.

«اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ»؛ (2) خدا کسی است که چهارپایان را برای شما آفرید تا بر بعضی سوار شوید و از بعضی تغذیه کنید.

یعنی: بر برخی شان سوار شوید و از گوشت یا تولیدات برخی دیگر مانند شیر و... بخورید.

«وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ وَ عَلَيْهَا وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ»؛ (3) و برای شما در آنها منافع بسیاری [جز اینها] است، تا با آنها به مقصدی که در دل دارید برسید و بر آنها و بر کشتی ها سوار می شوید.

«وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَآيَ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ»؛ (4) و نشانه های [قدرت] خویش را به شما نشان می دهد؛ پس کدام يك از آیات خدا را انکار می کنید؟!.

یعنی کدام آیه را نشانه وجود او و علم و قدرت او نمی شمارید و یا آن را دال بر معبودی حکیم وخبیر نمی دانید و یا کدام يك را در عمل انکار می کنید.

«خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَ يُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ

ص: 209

1- . همان، آیه 67.

2- . همان، آیه 79.

3- . همان، آیه 80.

4- . همان، آیه 81.

الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ»؛ (1) آسمان ها و زمین را به حق آفرید؛ شب را بر روز می پیچید و روز را بر شب، خورشید و ماه را مسخر فرمان خویش قرار داد؛ هر کدام تا سرآمد معینی به حرکت خود ادامه می دهند؛ آگاه باشید که او قادر و آمرزنده است.

سرآمد معین آنها، زمانی است که این جهان با خورشید و ماهش به پایان می رسد. برخی از دانشمندان آن را اندازه گیری کرده اند. (2)

یکی از معانی واژه «عزیز» که در آیه فوق آمده، شیء کمیاب و پرنفع است. خدای متعال با عزت خویش گناهان را می پوشاند بلکه او بسیار پوشنده و آمرزنده گناه است. او مانند مستبدانی نیست که به مردم اعتنا نمی کنند و گناه کاران را به خاطر گناهانشان و حتی بی گناهان را مجازات می کنند.

«خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقْكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآتَى تُصْرُفُونَ»؛ (3) شما را از يك نفس آفرید، و همسرش را از [باقیمانده گل] او خلق کرد و برای شما هشت زوج از چهارپایان ایجاد کرد؛ او شما را در شکم مادرانتان آفرینشی بعد از آفرینشی [دیگر]، در میان تاریکی های سه گانه، می بخشد. این است خدا، پروردگار شما که حکومت [عالم هستی] از آن اوست؛ هیچ معبودی جز او نیست؛ پس چگونه از راه حق منحرف می شوید؟!.

تعبیر «خلقاً من بعد خلق» حاکی از تبدیل نطفه به علقه و تبدیل آن به مضغه و هم چنین سایر دگرگونی های بعدی است؛ و تعبیر «فی ظلمات ثلاث» اشاره به ظلمت مشیمه و رجم و شکم دارد.

ص: 210

1- . زمر 39 آیه 5.

2- . برخی دانشمندان مدت آن را پس از شانزده میلیارد سال دانسته اند.

3- . زمر 39 آیه 6.

تعبیر «فأنتی تصرفون» یعنی چگونه بدین سو و آن سو منحرف می شوید، یا می گوید جهان ابداً پروردگاری ندارد؟ و یا بُت ها، پروردگار جهانند؟

خدای متعال فعل «تصرفون» را به شکل مجهول آورد، زیرا گرایش دهنده ها عواملی اند که آدمی را از حق به سوی دیگری سوق می دهند هر چند با اختیار خودش باشد و الاً آدمی فطرتاً به معبودی قادر و حکیم و نه از جنس بُت ها معتقد است.

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا * ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»؛ (1) و به یقین انسان را از عصاره ای از گل آفریدیم سپس او را نطفه ای در قرارگاه مطمئن [= رحم] آفرادیم؛ سپس نطفه را به صورت علقه [= خون بسته] و علقه را به صورت مضغه و مضغه را به صورت استخوان هایی در آوردیم و بر استخوان ها گوشت پوشانیدیم؛ سپس [با ایجاد روح در آن] آن را آفرینش تازه ای دادیم؛ پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است!

سلاله (2) طین یا طین سلاله، به معنای گل خالص و بدون زواید و نواقص، و واژه «تبارک» به معنای دوام و ثبات است و معنایش از معنای «برکت الإبل» [= زمانی است که شتر بر زمین مستقر می شود]. اشتقاق یافته است.

«وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَتْهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِنَّ لِقَادِرُونَ * فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ»؛ (3) و از آسمان، آبی به اندازه [معین] نازل کردیم و آن را در زمین [در جایگاه مخصوصی] جای دادیم و ما بر از بین بردن آن کاملاً توانایییم. سپس با آن باغ هایی از درختان خرما و انگور برای شما ایجاد

ص: 211

1- . مؤمنون 23 آیات 12 - 14.

2- . «سلاله» به آن می گویند که از چیزی برگرفته می شود، و آدمی نیز در ابتدای آفرینش از خاکی پاکیزه برگرفته می شود، و این خاك است که به گیاه تبدیل می شود لذا آن را گل می نامند؛ زیرا خاك مادام که با آب نیامیخته باشد به گیاه مبدل نمی شود. «ر.ك: تفسیر تقریب القرآن الی الأذهان، ج 18، ص 18».

3- . مؤمنون 23 آیات 18 و 19.

کردیم؛ که در آنها میوه های بسیار است و از آن می خورید.

«هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ * إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ»؛ (1) او کسی است که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد و برای آن منزل گاه هایی مقدر کرد، تا عدد سال ها و حساب [کارها] را بدانید؛ خدا این را جز به حق نیافریده؛ نشانه ها [ی خود] را برای گروهی که اهل دانشند، شرح می دهد. مسلماً در آمد و شد شب و روز و آن چه خدا در آسمان ها و زمین آفریده، دلایلی [آشکار] است برای مردمی که پرهیزگارانند [و حقایق را می بینند].

مراد از «قدره منازل» همان منزل گاه هایی است که ماه در سیر خود از آن جاها می گذرد.

تمامی مخلوقات مختلف، صنع خدای سبحان و نشانه های اویند. شاید بتوان این آیه را ردّ بر نظریه وحدت وجود، و یا قاعده «الواحد لا یصدر منه الا الواحد» [= از واحد من جمیع الوجوه جز معلول واحد سر نمی زند] که سخن حکمای معتقد به عقول عشره است، دانست؛ زیرا این قاعده بر فرض صحت در حوزه فاعل های مجبور صحیح است و نه فاعل بالاراده، چه رسد به آفریدگار متعال. این مطلب در دیدگاه های صحیح فلسفی مطرح شده است.

«وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ * وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ * لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ مَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ»؛ (2) و زمین مرده برای آنها برهانی است، که آن را زنده کردیم و دانه از آن برآوردیم که از آن می خورند و در آن [زمین] باغ هایی از درختان خرما و تانك قرار دادیم و چشمه ها در آن جاری ساختیم تا از میوه آن بخورند، در حالی که دست آنان هیچ دخالتی در ساختن آن نداشته است. آیا باز [هم] سپاس نمی گذارند؟!.

اگر حرف «ما» در عبارت «و ما عملته ایدیهم» نافی باشد مراد این می شود که: آن

ص: 212

1- . یونس 10 آیات 5 و 6.

2- . یس 36 آیات 33 - 35.

نعمت‌ها محصول کار دست‌ان‌ان نیست بلکه تنها محصول قدرت خدای سبحان است.

«سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ»؛ (1) منزّه است کسی که تمام زوج‌ها را آفرید، از آن چه زمین می‌رویاند و از خودشان و از آن چه نمی‌دانند».

قرن‌ها پس از نزول این آیه، این حقیقت مکشوف گردید که بسیاری از موجودات و حتی اشیاء در جهان، زوج، زوج هستند [یعنی برخی نر هستند و برخی ماده]. بعید نیست که موجودات بسیار دیگری نیز باقی باشند که به زوجیت آن‌ها آگاه نشده‌ایم، لکن در آینده معلوم خواهد شد و یا تا روز قیامت مکتوم می‌ماند.

«وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ * وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ»؛ (2) شب [نیز] برای آنها نشانه‌ای است؛ ما روز را از آن برمی‌گیریم، ناگهان تاریکی آنان را فرا می‌گیرد. و خورشید [نیز برای آنها آیتی است] که پیوسته به سوی قرارگاهش در حرکت است؛ این تقدیر خدای قادر داناست.

برخی از علمای فلک گفته‌اند: قرار خورشید در آخرین دورش همان نسر واقع است، و آن ستاره‌ای در آسمان دیده می‌شود.

«وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ»؛ (3) و برای ماه منزهایی قرار دادیم، [و هنگامی که این منازل را طی کرد] سرانجام به صورت شاخه کهنه [قوسی شکل و زرد رنگ] خوشه خرما درمی‌آید.

حرکت ماه از هلالی شکل بودن آغاز و به هلالی شدن منتهی می‌گردد.

«لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ»؛ (4) نه خورشید را سزااست که به ماه رسد و نه شب از روز پیشی می‌گیرد و هر کدام در مسیر خود شناورند.

معنای آیه این است که خدای متعال، خورشید را به گونه‌ای قرار داده که به ماه نرسد و

ص: 213

1- . همان، آیه 36.

2- . همان، آیات 37 و 38.

3- . همان، آیه 39.

4- . همان، آیه 40.

ماه را نیز به گونه ای قرار داده که به خورشید نرسد و این معنای همان تعبیری است که فرمود: «ولا الليل سابق النهار»؛ و نه شب بر روز پیشی می گیرد.

«وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ»؛ (1) او کسی است که باران [سودمند] را پس از آن که [مردم] مایوس شدند نازل می کند و رحمت خویش را می گستراند و او ولی [سرپرست] و ستوده است.

«وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ»؛ (2) و از نشانه های [قدرت] اوست آفرینش آسمان ها و زمین و آن چه از جنندگان در آنها منتشر نمود و او هرگاه بخواهد بر گرد آوردن آنها تواناست.

«لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِاثًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ * أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنِاثًا وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ»؛ (3) فرمانروایی [مطلق] آسمان ها و زمین از آن خدا است؛ هر چه را بخواهد می آفریند؛ به هرکس بخواهد فرزند دختر می بخشد و به هر کس بخواهد فرزند پسر یا [اگر بخواهد] پسر و دختر هر دو را برای آنان جمع می کند و هرکس را بخواهد عقیم می گذارد؛ زیرا اوست دانا و توانا.

«أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَعْصِ بِخَلْقِهِنَّ بِقَدْرِ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ (4) آیا آنها نمی دانند خدایی که آسمان و زمین را آفریده و از آفرینش آنها ناتوان نشده است، می تواند مردگان را [نیز] زنده کند؟ آری او بر هر چیز تواناست.

«وَإِنَّهُ هُوَ أَضْحَكٌ وَابْكِي * وَإِنَّهُ هُوَ أَمَاتٌ وَأَحْيَا * وَإِنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ * مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَىٰ»؛ (5) و این که اوست که می خنداند و می گریاند و اوست که میراند و زنده کرد و اوست که دوزوج نر و ماده را آفرید، از نطفه ای هنگامی که فرو ریخته شود [و در رحم می ریزد].

ص: 214

1- . شوری 42 آیه 28.

2- . همان، آیه 29.

3- . همان، آیات 49 و 50.

4- . احقاف 46 آیه 33.

5- . نجم 53 آیات 43 - 46.

روایات مورد استناد و استدلال متکلمین در این باب نیز، بسیار زیاد است که ما به چند مورد آن اشاره می‌کنیم:

امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید:

الحمد لله الذي بَطَّنَ خَفِيَّاتِ الْأُمُورِ وَ دَلَّتْ عَلَيْهِ أَعْلَامُ الظُّهُورِ - إِلَى أَنْ قَالَ: - لَمْ يُطْلَعْ الْعُقُولُ عَلَى تَحْدِيدِ صِدْقَتِهِ وَ لَمْ يَحْجِبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ، فَهُوَ الَّذِي تَشَّهَدُ لَهُ أَعْلَامُ الْوُجُودِ عَلَى إِقْرَارِ قَلْبِ ذِي الْجُحُودِ، تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُهُ الْمُشَدِّهُونَ بِهِ وَ الْجَاهِلُونَ لَهُ عُلُوقًا كَبِيرًا؛ (1)

سپاس خدایی را که هر نهانی را می‌داند، و هر پدیده‌ای بسوی او راهبردارست... عقلها را از حدود صفات خود آگاه نساخته و از معرفت خود محروم نگردانیده است. اوست که تمام نموده‌های عالم هستی و حتی دل منکر نیز بر او گواهی می‌دهد. فراتر است از آنچه اهل تشبیه و انکار درباره او می‌گویند، بسار فراتر.

و نیز می‌فرماید:

دَلِيلُهُ آيَاتُهُ وَ وُجُودُهُ إِثْبَاتُهُ؛ (2) دلیل بر او آیات اوست و هنگامی که او را اثبات کردیم، وجود او را اثبات کرده ایم.

در روایت دیگری آمده است که:

مردی نزد حضرت علی علیه السلام آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین! پروردگاران را برای ما چنان توصیف کن که گویی آشکارا او را می‌بینیم. تا محبت و شناختمان نسبت به او افزون شود. حضرت آزرده شدند و ندا دادند: نماز، جمع شوید! مردم بلافاصله چنان گرد آمدند که مسجد پر شد. ایشان بر منبر قرار گرفتند و در حالی که خشمگین بودند و رنگشان متغیّر شده بود خطبه آغاز نموده، حمد و ستایش خدای گفت و ثنای پیامبر صلی الله علیه و آله نمود و بر او درود فرستاد و خطبه‌ای طولانی خواند که در بخشی از آن آمده:

خدایی که موجودات را مطابق هیچ‌الگو و نمونه‌ای و مثال تقلید شده‌ای از خدا قبلی

ص: 215

1- . نهج البلاغه، ص 87، خطبه 49.

2- . احتجاج، ص 201.

نیافریده، و از ملکوت قدرت خود و از شگفتیهایی که آثار حکمتش گویای آن است، و از اینکه هر موجودی معترف است که جز به نیروی او نتواند برپا بُود به ما ارائه داده، ما را به شناخت خود رهنمون گردید. آثار صنع و نشانه های حکمتش در بدایعی که می آفریند آشکار است. پس هرچه آفریده برهان آفریدگاری و دلیل خداوندی اوست؛ و آن آفریده اگر هم خاموش باشد باز هم به زبان تکوینی مشعر بر ابداع الهی است. (1)

شاید علت خشم و آزردهگی امیرالمؤمنین علیه السلام در ابتدا، آن بوده که سؤال کننده برای فهمیدن، سؤال نکرده بود و حضرت نیز چاره ای نمی دیدند جز آن که جلوی مردم پاسخ او را بدهد تا نگوید که او از جواب عاجز ماند. و شاید هم سؤال کننده حقیقتاً از روی جهل و به منظور آگاه شدن، سؤال کرده بود، لکن توصیفی جسم انگارانه، آن گونه که عوام انتظار دارند، می خواسته است، لذا حضرت ناراحت شدند.

هم چنین در جای دیگر فرمودند:

و الطريق إلى معرفته صنائعه الباهرة للعقول الدالة ذوي الاعتبار بما هو منها مشهور و معقول؛ (2) راه شناخت او پدیده هایی است که عقل در برابر آن دچار شگفتی است و عبرت آموزان را بدان چه از آنها مشهور و معقول است راهنمایی می کند.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

بصنع الله يستدلّ عليه، و بالعقول تُعتقد معرفته، و بالفطرة تُثبت حُجته؛ (3) به خلق و آفرینش خدا بر وجود [ذات و صفات] او استدلال می شود و با عقول به معرفت او اعتقاد حاصل می گردد و با فطرت، حجت او اثبات می شود.

نیز در روایتی آمده است که:

عبدالله ديصاني، نزد هشام بن حکم آمد و... سپس عبدالله بن ديصاني از نزد هشام حرکت کرد تا به در خانه امام صادق علیه السلام رسیده از ایشان اذن ورود خواست، حضرت به او اجازه ورود

ص: 216

1- . نهج البلاغه، خطبه 91، ص 126.

2- . الخرائج و الجرائح، ص 555.

3- . عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج 1، ص 151.

دادند. آن گاه که نشست به حضرت عرض کرد: یا جعفر بن محمد! مرا به معبودم راه نما! امام علیه السلام به او فرمودند: سمت چیست؟ عبدالله بن دیصانی با شنیدن این پرسش از جا برخاست و از نزد ایشان بیرون رفت و نام خود را به حضرت نگفت! همراهانش به وی گفتند: چرا نامت را به حضرت نگفتی؟ گفت: اگر به او گفته بودم نام عبدالله است، می پرسید: این کسی که تو عبد [= بنده] او هستی کیست؟

همراهانش به وی گفتند: نزد او بازگرد و به او بگو که تو را به معبودت راهنمایی کند و از نامت نیز سؤال نکند. او نزد حضرت بازگشت و گفت: یا جعفر بن محمد! مرا به معبودم راه بنما و از نامم نیز مپرس!

امام علیه السلام به او فرمودند: بنشین. در این هنگام فرزند کوچک امام را دیدم که در کف خود تخم پرنده ای داشت و با آن بازی می کرد. حضرت به او فرمودند: ای پسر! این تخم را به من بده. او آن را به ایشان داد. حضرت به عبدالله فرمودند:

ای دیصانی! این [تخم] دژی مستور است که پوست ضخیمی دارد. زیر این پوست ضخیم، پوستی نازک و زیر آن پوست نازک، طلائی مایع و نقره ای مذاب قرار دارد که نه این طلائی مایع با آن نقره مذاب درمی آمیزد و نه آن نقره مذاب با این طلائی مایع. و این حالت هم چنان باقی است؛ نه اصلاح گری از آن بیرون می آید که از سامان مندیش خیر دهد و نه تباه کننده ای وارد آن می شود که از تباهی آن خیر دهد. معلوم نیست که [این تخم] برای [جوجه ای] نر آفریده شده یا ماده. ولی پس از مدتی می شکافد و موجودی از آن بیرون می آید که پر و بالش مانند طاووس ها زیبا و رنگین است. آیا او مدبری دارد یا ندارد؟!.

راوی می گوید: آن مرد متفکرانه سر به زیر افکند و سپس گفت: شهادت می دهم که معبودی جز الله نیست، یگانه است و انبازی ندارد و محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او است و تو امام و حجتی از ناحیه خدا بر خلق اویی و من از آن عقیده ای که در آن بودم توبه می کنم. (1)

هشام بن حکم روایت می کند:

ص: 217

از جمله پرسش هایی که يك زندیق نزد امام صادق علیه السلام مطرح کرد این بود: چه دلیلی بر وجود خدا وجود دارد؟ حضرت فرمودند: وجود مخلوقاتی که دلالت بر وجود او می کنند و این که سازنده ای آنها را ساخته است؛ آیا وقتی نگاهت به ساختمانی برپاشده می افتد، اقرار می کنی که آن ساختمان سازنده ای دارد، هرچند آن سازنده را مشاهده نکرده باشی [یا نه]؟! زندیق پرسید: [این مطلب درست، لکن] او چگونه موجودی است؟

حضرت فرمودند: او شیئی است متفاوت از همه اشیاء؛ این که می گویم: «او چیزی است» این گونه تفسیر کن که می خواهم حقیقتی را اثبات کنم، یعنی او حقیقتاً شیئی [موجود] است منتها جسم نیست، صورت نیست، نه احساس دارد و نه با ابزار، درك و نه با حواس پنج گانه دریافت می شود؛ افکار و اندیشه ها او را نمی یابند و روزگاران از [عمر] او نمی کاهند و زمان او را تغییر نمی دهد... .

سؤال کننده پرسید: ولی ما چیزی را در وهم نیاوردیم جز آن که مخلوق بوده است؟ امام فرمودند: اگر واقعیت آن باشد که تو می گویی به یقین [تکلیف به] توحید از ما برداشته شده بود؛ زیرا ما مکلف نشده ایم که به غیر از آن چه به فکر می آید معتقد شویم. ولیکن ما می گوییم هر چه با حواس تصور شود، ادراک می شود، و هر چه حواس آن را بیابند و تصویرش نمایند مخلوق خواهد بود و چاره ای نیست جز اثبات خالق اشیاء و مخلوقات، که از دو جهت مذموم خالی باشد: اول: نبودن؛ زیرا نبودن، همان ابطال و عدم است و دوم: تشبیه [خدا به اشیاء و مخلوقات است]؛ چون تشبیه از جمله اوصاف مخلوقاتی است که ترکیب و تألیفشان آشکار و هویدا است؛ و [از طرفی نیز] چاره ای جز اثبات خالق برای ایجاد و خلقِ مخلوقات و نیازهای مبرم و ضروری ای که آنها بدو دارند، نیست. (1)

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند:

... اگر در شکوه و بزرگی نعمت خدا می اندیشیدند، به راه راست باز می گشتند، و از عذاب آتش می هراسیدند، ولی دلها بیمار، و دیده ها معیوب است. آیا به خُردترین چیزی که آفریده

ص: 218

است نمی نگرند که چگونه آفرینش او را استوار، و ترکیبش را محکم داشته، و برای وی چشم و گوش پدید آورده، و استخوان و پوست درست کرده است؟! به آن مور با جثه خُرد، و اندام نازکش بنگرید، گوئی چنان است که به گوشه چشم دیده نشود، و آفرینش وی به نیروی اندیشه به تصور در نیاید، چگونه بر روی زمین می رود، و روزی خود به دست می آورد، و دانه به سوراخ می کشد، و در انبار خود آماده می سازد، در فصل گرما برای فصل سرمای خود دانه می اندوزد، و به هنگام رفتن راه دوباره بازگشتن را به یاد دارد، خدا روزیش را تضمین، و آنچه موافق حال اوست به او عطا کرده، دادار نعمت دهنده از او غافل نشده، و ایزد پاداش دهنده محرومش نساخته است، هر چند که در میان سنگی خشک و سخت باشد! اگر در مجاری خوراک او، در بالا و زیر، و درون تن و چین شکمش، و چشم و گوش که بر سر او نهاده شده بنگری، هر آینه از آفرینش او در شگفت خواهی شد، و در توصیف آن به رنج خواهی افتاد. پس بزرگ است خدایی که مور را بر روی دست و پاهایش برپای، و بر ستونهای بدنش مستقر داشت، در آفریدن آن هیچ آفریننده ای با او شریک نبود، و یاریش ننموده است. اگر در عوالم اندیشه ات به سیر و گشت پردازی و به نهایت رسی، به این امر رهنمون شوی که آفریننده مورچه همان آفریننده نخله خرماست، به سبب دقت گونه گون هر چیز، و پیچیدگی اختلافی که در هر موجود زنده ای بکار گرفته شده. درشت و کلان، نرم و لطیف، سنگین و سبک، نیرومند و ناتوان، در آفرینش همه یکسان اند، خلقت آسمان و هوا و بادها و آب نیز چنین است.

پس به خورشید و ماه، و درخت و گیاه، و سنگ و آب، و آمد و شد این شب و روز، و روانگشتن این دریاها، و بسیاری این کوهها، و بلندی ستیغ ها، و پراکندگی این لغتها و زبانهای گوناگون بنگر. و ای بر کسانی که آفریننده و مدبّر آنها را انکار کنند. و چنان پندارند که گیاهانی اند که هیچ برزگری آنها را کشت نکرده، و این اشکال گونه گون را سازنده ای نیست، آنان برای ادعای باطل خود برهانی ندارند، و در آنچه باور دارند پژوهشی نکرده اند. آیا هیچ بنایی بی سازنده ای، و هیچ جنایتی بی جنایتکار صورت پذیر است؟! و اگر خواهی در آفرینش

ملخ بنگر، برای او دو چشم سرخ آفرید، و حدقه های آن را تابان، و گوشه پنهان آفریده، و دهانی به اعتدال، و حسی نیرومند، و دو دندان نیش که هرچیز را بدان ببرد، و دو دست داس مانند که هرچیز را با آن بگیرد، کشاورزان به سبب کشته های خود از او بیمناکند، و اگر با هم همدست شوند قدرت راندن وی را ندارند، ملخها با جست و خیزهای خود به کشتزار روی نهند، و خواسته های خود را برآورده می نمایند، در حالیکه همه اندام ملخ به قدر يك انگشت باریک نیست!

پس بزرگ است خدایی که هرچه در آسمانها و زمین است خواه ناخواه بدو تمکین ورزند، و بر آستان او چهره و گونه بر خاک ساینند، و به حکم تسلیم و ناتوانی فرمان او برند و از بیم و خوف زمام فرمانبرداری خود به دست او دهند.

پرنندگان مستخر فرمان اویند، به شمار پرهایشان و نفسهایشان آگاه است، دستها و پاهای آنها را بر روی زمینهای نمناک و خشک استوار گردانیده، روزیشان را مقدر و اجناس آنها را شمار کرده است. این کلاغ، و این عقاب، و این کبوتر، و این شترمرغ است، هر پرنده ای را به نام خود خوانده، و عهده دار روزیش گردیده. ابرهای گران را آفرید، و بارانهای پر دوام را از آنها ریزان ساخت، و سهم هر زمین را معین فرمود، پس زمینی را پس از خشکی سیراب کرد، و پس از خشکسالی در آن گیاه رویانید. (1)

تعبیر حضرت که فرمودند: «و از سر تسلیم و ناتوانی طاعت او بپذیرد». از آن جهت است که آدمی مطیع تقدیر الهی اوست؛ از راه گرفته تا انجام و از مکان گرفته تا چیزهای دیگر، از روی اختیار یا شبیه آن، هرچند شخصی زمام طاعت خود را به نمرود و فرعون و هامان و... سپرده باشد.

مخفی نماند که برای استدلال به وجود خدا، به همه این نشانه ها و آیات، که بشر طاقت شماره کردن آنها را ندارد، نیاز نیست، بلکه تنها تار مویی در بدن آدمی، دلالت بر صنع، قدرت، حیات، علم، اراده و سایر صفات کمالیه خالق دارد، آن صفاتی که برای خلق هر

ص: 220

آفریده ای مورد نیاز است، اگر چه آن مخلوق تار مویی باشد یا باریک تر از آن.

آری حتی يك مو نیز مخلوقی بسیار بزرگ است تا جایی که کشورهای صنعتی به کمک ابزارهای نوین و پیشرفته توانسته اند که هر موی را به میلیون ها تار باریک تر تقسیم کنند.⁽¹⁾ و البته از آن جا که ما قائل به قاعده «جزء غیر قابل تجزیه و تقسیم» آنگونه که در فلسفه بیان شده، نیستیم، معتقدیم که هر يك از آن میلیون ها تار نیز خود قابل تقسیم اند.

محمد بن مسلم درباره آیه 72 سوره اسراء «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى»؛ «و هر که در این [جهان از دیدن چهره حق] نابینا بوده در آخرت [نیز] کور [دل] خواهد بود»؛ از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمودند:

فَمَنْ لَمْ يَدَلِّهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَدَوْرَانَ الْفَلَكَ بِالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالْآيَاتِ الْعَجِيبَاتِ عَلَى أَنْ وَرَاءَ ذَلِكَ أَمْرًا هُوَ أَكْبَرُ مِنْهُ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى، قال: فهو عمّا لم يُعاین أعمى وأصلُّ سبباً؛⁽²⁾ هر کس که آفرینش آسمان ها و زمین و آمد و شد شب و روز و چرخش فلک با خورشید و ماه و آیات عجیبش که ورای آنها امری عظیم تر از آنها است، او را [به آفریدگار دانا، توانا، حکیم و...] راهنمایی ننماید در آخرت نابینا خواهد بود... و او از آن چه مشاهده نمی کند [نمی شود] نابینا و گمراه تر خواهد بود.

البته ظاهراً مراد، تمثیل باشد نه تفسیر؛ و الله العالم.

ص: 221

1- . دانشمندان يك تار مورا به شش میلیون جزء تقسیم کرده اند.

2- . بحار الأنوار، ج 3، ص 28، ب 3، ح 2.

مسأله: منشأ هدایت، خدای سبحان است؛ قرآن می فرماید:

«إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»؛ (1) در حقیقت تو هر که را دوست داری نمی توانی هدایت کنی؛ ولی خدا هر کس را بخواهد هدایت می کند و او به هدایت یافتگان آگاه تر است.

«وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ...»؛ (2) اما ثمود را هدایت کردیم.

«أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»؛ (3) ما را به راه راست هدایت کن.

«وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ...»؛ (4) و هر کس را خدا هدایت کند، هدایت یافته واقعی اوست.

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ...»؛ (5) ما راه را به او نشان دادیم.

روایات پیشوایان دین نیز در این زمینه بسیار است که در ذیل به برخی از آنها اشاره می کنیم:

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

مَنْ إِهْتَدَى بِغَيْرِ هُدَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ صَلَّى؛ (6) هر کس بجز هدایت خدا، هدایت یابد گمراه

ص: 223

1- . قصص 28 آیه 56.

2- . فصلت 41 آیه 17.

3- . فاتحه 1 آیه 6.

4- . اسراء 17 آیه 97.

5- . انسان 76 آیه 3.

6- . غرر الحکم و درر الکلم، ص 95، الفصل العاشر، ح 1687.

امام سجاد علیه السلام در دعای عرفه می فرماید:

وَعَرَفْتُ الْهَدَايَةَ مِنْ عِنْدِكَ فَمَنْ التَّمَسَكَ لَدَيْنِ أَوْ دُنْيَا وَجَدَكَ سَبْحَانَكَ خَضَعَ لَكَ مَنْ جَرَى فِي عِلْمِكَ؛ (1) هدایت را از پیشگاه تو شناختم، پس هر کس از تو دین یا دنیا بطلبد، می یابد تو را در حالی که همه خلائق که در علم تو اند در برابر تو خاضع اند و تو منزهی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: خدای متعال فرمود:

عِبَادِي كُلُّكُمْ ضَالٌّ إِلَّا مَنْ هَدَيْتَهُ وَكُلُّكُمْ فَقِيرٌ إِلَّا مَنْ أَعْيَيْتَهُ وَكُلُّكُمْ مُذْنِبٌ إِلَّا مَنْ عَصَمْتَهُ؛ (2) ای بندگانم! همه شما گمراهید جز آن که من هدایتش کنم و همه شما نیازمندید جز آن که من توانگرش سازم و همه شما گناهکارید جز آن که من او را مصون [از گناه] نمایم.

حمدان بن سلیمان می گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم:

معنای این آیه که می فرماید: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ...»؛ (3) «پس کسی را که خدا بخواهد هدایتش کند، سینه اش را برای [پذیرش] اسلام، گشاده می سازد»؛ چیست؟ حضرت در پاسخ فرمودند: آن کس را که خدا بخواهد در دنیا به سبب ایمانش هدایت کند و در آخرت به بهشت و دار کرامتش وارد کند، سینه اش را برای تسلیم به خدا و اطمینان به او و آرامش یافتن او، بدانچه به پاداش آن وعده داده، گشاده می کند تا آن شخص به خدا اطمینان پیدا کند. و هر کس را که خدا بخواهد از بهشت و دار کرامتش در آخرت به سبب کفرش به خدا و معصیت او، دور کند، سینه اش را آن چنان تنگ می گرداند که در حین کفر به شک می افتد و اعتقادات قلبیش مضطرب می شود، به گونه ای که گویا می خواهد به آسمان بالا- برود؛ این گونه خدا پلیدی را بر افرادی که ایمان نمی آورند قرار می دهد. (4)

هم چنین امام رضا علیه السلام درباره آیه: «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ...»؛ (5) «[اما] هیچ

ص: 224

1- . الصحیفة السجادية الجامعة، ص 212.

2- . بحار الأنوار، ج 5، ص 198، ب 7، ح 16؛ من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 397، ب 2، ح 5848.

3- . انعام 6 آیه 125.

4- . بحار الأنوار، ج 5، ص 200، ب 7، ح 22.

5- . یونس 10، آیه 100.

کس نمی تواند ایمان بیاورد، جز به فرمان خدا [و توفیق و یاری و هدایت او]؛ می فرمایند:

لَيْسَ ذَلِكَ عَلَى سَبِيلِ تَحْرِيمِ الْإِيمَانِ عَلَيْهَا وَلَكِنْ عَلَى مَعْنَى أَنَّهَا مَا كَانَتْ لَتُؤْمِنَ مِنْ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَإِذْنِ أَمْرِهِ لَهَا بِالْإِيمَانِ مَا كَانَتْ مَكْلَفَةً مَتَعَبَةً وَإِلْجَاؤُهُ إِيَّاهَا إِلَى الْإِيمَانِ عِنْدَ زَوَالِ التَّكْلِيفِ وَالتَّعَبُودِ عَنْهَا(1)؛ این آیه بدان معنا نیست که ایمان بر آنها تحریم شود، بلکه معنایش این است که آنها جز به اذن خدا ایمان نمی آوردند و اذن او همان امر او به آنها است که ایمان بیاورند، البته در صورتی که عمل به تکلیفشان کنند و متعب باشند و در صورتی که مکلف بودند و تعبدشان از آنها زوال یابد، آنها را به ایمان بر می گردانند.

سلیمان بن خالد می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمودند:

يَا سَلِيمَانُ إِنَّ لَكَ قَلْبًا وَ مَسَامِعَ وَإِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَهْدِيَ عَبْدًا فَتَحَّ مَسَامِعَ قَلْبِهِ؛(2) ای سلیمان! همانا تو قلبی داری و گوش هایی؛ و به یقین آن گاه که خدا بخواهد بنده ای را هدایت کند، گوش ها و قلبش را باز می کند.

امام صادق علیه السلام از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل می کنند که فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به سوی یمن فرستاد و فرمود:

يَا عَلِيُّ لَا تُقَاتِلَنَّ أَحَدًا حَتَّى تَدْعُوهُ إِلَى الْإِسْلَامِ وَ إِيْمَ اللَّهِ لَئِنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ غَرَبَتْ... (3)؛ یا علی! ابدًا با کسی در جنگ مشو جز آن که [پیشاپیش] او را به اسلام فرا خوانده باشی. به خدا سوگند! اگر خدای عزوجل مردی را بر دستان تو [بواسطه] هدایت کند برای تو بهتر از هر چیزی است که خورشید بر آن طلوع (بتابد) و [بر آن] غروب نماید.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

هنگامی که در رکعت دوم نماز نشستی بگو: بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ... الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي

ص: 225

1- . همان، ص 201، ح 25.

2- . همان، ص 203، ح 31.

3- . وسائل الشیعه، ج 15، ص 43، ب 10، ح 1 حدیث 19951.

هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ (1) به نام خدا و به قدرت خدا و ستایش برای خداست... ستایش خدایی را که ما را به این [راه درست] رهنمون شد و اگر خدا ما را هدایت نکرده بود، ما [به هدایت] راه نمی یافتیم؛ ستایش مخصوص خدایی است که پروردگار عالمیان است.

باز می فرمایند:

هنگامی که پایت را در رکاب مرکب سواری گذاشتی بگو: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ؛ به نام خدای بخشاینده مهربان و به نام خدا، و خدا بزرگ تر [از آن] است [که توصیف شود].

و آن گاه که بر مرکب سوار شدی و محملت استقرار یافت بگو: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِلْإِسْلَامِ وَعَلَّمَنَا الْقُرْآنَ وَمَنْ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ؛ (2) ستایش خاص خدایی است که ما را به اسلام راهنمایی کرد و قرآن را به ما آموخت و با [ارسال] محمد صلی الله علیه و آله بر ما منت نهاد.

امام موسی بن جعفر علیهما السلام از پدرانش و آن بزرگواران از امام حسین علیه السلام روایت می کنند که فرمودند:

در مسجد نشسته بودیم که مؤن از مناره بالا رفت و گفت: اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، در این هنگام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام گریستند و ما نیز از گریه او به گریه افتادیم. آنگاه که مؤن از اذان فارغ شد، حضرت فرمودند: آیا می دانید این مؤن چه می گوید؟ گفتیم: خدا و رسولش و وصی او بهتر می دانند.

ایشان فرمودند: اگر می دانستید که چه می گوید کم می خندیدید و زیاد می گریستید... أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بَدِينٍ مَعْنَاست که گواهی می دهم هدایتگری جز خدا و راهنمایی جز او نیست... (3) رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

سَلُّوا اللَّهَ الْهُدَى وَ سَلُّوهُ مَعَ الْهِدَايَةِ هِدَايَةِ الطَّرِيقِ وَ سَلُّوا اللَّهَ السَّدَادَ وَ سَلُّوهُ مَعَ السَّدَادِ سَدَادُ

ص: 226

- 1- . همان، ج 6، ص 393، ب 3، ح 8265.
- 2- . همان، ج 11، ص 387، ب 20، ح 15080.
- 3- . مستدرک الوسائل، ج 4، ص 65، ب 37، ح 4187.

العَمَل؛ (1) از خدا هدایت بطلبید و همراه هدایت، از او ارائه طریق بخواهید و از خدا درستی بطلبید و همراه با درستی از او درستی عمل بخواهید.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يُهْدِي وَيُضِلُّ؛ (2) به یقین خدا هدایت می کند و [یا] گمراه می سازد.

امام علیه السلام می فرماید:

أَدْعُ بِهَذَا الدُّعَاءِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ - إِلَى أَنْ قَالَ: - وَإِهْدِنَا بِهِ لِمَا اخْتَلَفَ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِكَ إِنَّكَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ (3) این دعا را در ماه رمضان بخوان: ... و به سبب آن ما را درباره آن [مطلب] حقی که موضع اختلاف شده، به اذن خود، هدایت کن. همانا تو هر که را بخواهی به راه درست هدایت می کنی.

در حدیث قدسی آمده:

وَيُنْظَرُ الْمُؤْمِنُ إِلَى الْكَافِرِ فَيَحْمِدُنِي عَلَى مَا هَدَيْتَهُ؛ (4) و مؤن به کافر می نگردد، پس آن گاه مرا بر آن چه [بدان] هدایتش کرده ام می ستاید.

آری خدای عزوجل، هدایت گر است و در طول آن قرآن و سنت [روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیتش علیهم السلام] نیز هدایت گری می کنند. مراد از سنت، اقوال، افعال و تقاریر معصومان علیهم السلام است. و البته همانطور که قبلاً نیز بیان شد، عقل نیز صحیح و باطل را تفکیک می نماید.

بنابراین لازم است که فرد عاقل، هدایت [و نجات] را از غیر خدای سبحان، قرآن و حاملان دینش (ائمه اطهار علیهم السلام)، نخواهد، که اگر جز این باشد در گمراهی افتاده است؛ چنان که (متأسفانه) این گمراهی را در بسیاری از فلاسفه ای که خواسته اند از غیر راه های مقرر شرعی به خدای عزوجل واصل شوند می بینیم.

و این در حالی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند:

ص: 227

1- . همان، ج 5، ص 161، ب 2، ح 5562.

2- . کافی، ج 1، ص 165، ح 4.

3- . تهذیب، ج 3، ص 111، ب 13، ح 38.

4- . کافی، ج 2، ص 10، ح 2.

إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ، وَعِزَّتِي أَهْلُ بَيْتِي، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا؛ (1) من دو [امانت] سنگین را در میان شما به جا می گذارم: کتاب خدا و عترت و اهل بیت؛ مادام که به این دو تمسک کنید گمراه نخواهید شد.

بنابراین اگر تمسک به این دو هدایتگر نباشد، گمراهی و ضلالت جایگزین آن خواهد شد.

قرآن و هدایت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند:

همانا این قرآن، نور آشکار، و طناب محکم و پیوند استوار و بلند مرتبه، و شفابخش ترین شفا، و بزرگترین فضیلت، و سعادت عظمی است، هر کس آن نور را طلبد، خدا نورانش کند، و هر که در آموزش بدان معتقد باشد خدا او را حفظ می کند، و هر کس به آن تمسک کند خدا او را نجات می دهد، و هر که از دستوراتش جدا نشود خدا بالایش می برد، و هر که از آن شفا خواهد خدا شفایش دهد، و هر کس که آن را بر غیر آن مقدم دارد خدا هدایتش می کند، و هر کس هدایت را در غیر آن بطلبد خدا گمراهش کند، و هر که پوشش خویش قرارش دهد خدا او را سعادت مند می گرداند و هر کس آن را امام خود، امامی که از آن الگو بگیرد و تکیه گاهی که در کارهای خود به او رجوع کند، قرار دهد، خدای متعال او را به سوی بهشت پر از ناز و نعمت و زندگی سرشار از سلامت قرار می دهد. (2)

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند:

شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: جبرئیل نزد من آمد و گفت: یا محمد! به زودی در امت تو فتنه ای رخ خواهد داد. [بدو] گفتم: راه خروج [ورهای] از آن چیست؟ گفت: کتاب خدا؛ که شرح روشن اخبار پیشین و پسین شما و داوری میان شما در آن است و آن رأی قاطع است

ص: 228

1- . متشابه القرآن، ج 2، ص 57.

2- . تفسیر الإمام العسکری علیه السلام، ص 449؛ بحار الأنوار، ج 89، ص 31، ب 1، ح 34.

نه شوخی، و هر [انسان] ظالمی که به حکومت برسد و به غیر قرآن عمل کند خدا کمرش را می شکند [نابودش می کند]، و هر کس هدایت را در غیر آن بطلبد خدا گمراهش می کند و آن، طناب محکم (استوار) الهی، یعنی قرآن حکمت آموز است و صراط مستقیمی که هواهای نفسانی آن را از صفا و حقانیتش منحرف نمی سازد و با تکرار السنه کهنه نمی شود. عجایبش به پایان نمی رسد و علما و دانشمندان از آن دل سیر نمی شوند؛ تا آن که فرمود: و هر کس بدان چنگ زند به راه راست هدایت شود و آن همان کتاب گرامی ای است که هیچ گاه باطل در آن راه نمی یابد؛ و فرستاده ای از سوی [خدای] فرزانه ستوده است. (1)

امام حسن مجتبی علیه السلام می فرماید:

قيل لرسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ أُمَّتَكَ سَ تُمْتَنَنَّ، فُسئِل: ما المَخْرَجُ مِنْ ذَلِكَ؟ فقال: كتابُ الله العزيز، الذي لا يأتيه الباطلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ و لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ، مَنْ ابْتَغَى الْعِلْمَ فِي غَيْرِهِ أَضَلَّهُ اللهُ؛ (2) به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته شد: همانا امت تو به زودی در فتنه می افتد. پس از آن حضرت سؤال شد: راه خروج [و رهایی] از آن چیست؟ فرمودند: کتاب گرامی خدا که در حال و آینده، باطل در آن راه نمی یابد؛ و آن فرورستاده ای از سوی [خدای] فرزانه ستوده است. هر کس دانش را در غیر آن بخواهد خدا او را گمراه کند.

امام سجاد علیه السلام در دعای ختم قرآن به درگاه خدا عرضه می دارند:

اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنْ يَعْتَصِمُ بِحَبْلِهِ، وَيَأْوِي مِنَ الْمُتَشَابِهَاتِ إِلَى حِرْزِ مَعْقَلِهِ، وَيَسْكُنُ فِي ظِلِّ جَنَاحِهِ، وَيَهْتَدِي بِضَوْءِ صَدِّ بَاحِهِ، وَيَقْتَدِي بِتَبْلُجِ أَسْفَارِهِ، وَيَسْتَصْبِحُ بِمُصْبَاحِهِ، وَلَا يَلْتَمِسُ الْهَدْيَ فِي غَيْرِهِ (3)؛ بار خدایا ما را در زمره کسانی قرار ده که به ریسمان قرآن چنگ می زنند و از متشابهاتش به دژ استوارش (محکماش) پناه می برند و در سایه سارش آرام می گیرند و با نور صبحش هدایت می گردند و به فروغ صفحاتش اقتدا می کنند و با چراغش روشنایی

ص: 229

1- . تفسیر عیاشی، ج 1، ص 3، ح 2.

2- . همان، ص 6، ح 11؛ بحار الأنوار، ج 89، ص 27، ب 1، ح 30.

3- . الصحیفة السجادية الجامعة، ص 174.

می طلبند و هدایت را در غیر آن نمی طلبند.

اهل بیت علیهم السلام و هدایت

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

...ثُمَّ أَخَذَ اللَّهُ سَبْحَانَهُ الشَّهَادَةَ لِلرَّبِوِيَّةِ وَالْإِخْلَاصَ لِلوَحْدَانِيَّةِ فَبَعْدَ أَخْذِ مَا أَخَذَ مِنْ ذَلِكَ شَاءَ بِيصَائِرِ الْخَلْقِ انْتِخَابَ مُحَمَّدًا وَأَرَاهُمْ أَنَّ الْهَدَايَةَ مَعَهُ وَالتُّورَةَ وَالإِمَامَةَ فِي أَهْلِهِ تَقْدِيمًا لِسُنَّةِ الْعَدْلِ وَليكونَ الأَعْزَارُ مُتَقَدِّمًا؛ (1) سپس خدا از مردم پیمان گرفت به شهادت به ربوبیت و اخلاص در وحدانیتش و پس از آن خواست که خلائق با اختیار خود نبوت محمد صلی الله علیه و آله را انتخاب کنند و به آنان نشان داد که هدایت با او است و نور از آن اوست و امامت در خاندان او است، تا با آن، قانون عدل را مقدم بدارد و حجت را تمام کرده باشد.

جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده:

و لَنَا الْعِصْمَةُ وَالْخِلَافَةُ وَالْهَدَايَةُ؛ (2) عصمت، خلافت و هدایت [الهی] از آن ماست.

امام باقر علیه السلام می فرمایند:

إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَزَلْ فَرْدًا مُتَّفَرِّدًا فِي الْوَحْدَانِيَّةِ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ (صلوات الله عليهم) - إلى أن قال: - وَفَوَّضَ أَمْرَ الْأَشْيَاءِ إِلَيْهِمْ فِي الْحُكْمِ وَالتَّصَرُّفِ وَالإِرْشَادِ وَالأَمْرِ وَالنَّهْيِ فِي الْخَلْقِ لِأَنَّهُمْ الْوَلَاةُ فَالْأَمْرُ وَالْوَلَايَةُ وَالْهَدَايَةُ (3)؛ همانا خدا در یگانگی خویش پیوسته بی نظیر و یکتا بوده و هست. پس از آن محمد و علی و فاطمه [صلوات الله عليهم] را آفرید؛ تا آن که فرمودند: و امر اشیاء (مخلوقات) در تدبیر و تصرف و ارشاد و امر و نهی در خلق را، به آنان واگذار کرد؛ پس آنانند که والیان امرند، و رهبری و ولایت و هدایت از آن آنهاست.

در حادثه عاشورا آن گاه که امام زین العابدین علیه السلام را با اسیران آل رسول صلی الله علیه و آله وارد کوفه کردند، خطاب به اهالی آن فرمودند:

ص: 230

1- . بحار الأنوار، ج 54، ص 213، ب 1، ح 184.

2- . همان، ج 25، ص 23، ب 1، ح 38.

3- . همان، ص 339، ب 10، ح 21.

أليس جدِّي رسول الله ويلكم *** أهدى البرية من سُبُلِ الْمُضِلِّينَا (1)

آیا جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست، وای بر شما! او خلاق را از راه های گمراهی [به راه درست] هدایت کرد.

ابوحنیفه می گوید:

درباره قول خدای متعال: «ثُمَّ لَتَسَدَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»؛ (2) «سپس در آن روز [همه شما] از نعمت هایی که داشته اید پرسیده خواهید شد»؛ از امام صادق علیه السلام پرسیدم: منظور از «نعیم» چیست به فدایت شوم؟ حضرت فرمودند: نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ النَّعِيمِ الَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ بِنَا عَلَى الْعِبَادِ - إِلَى أَنْ قَالَ - وَبِنَا هَدَاهُمُ اللَّهُ لِلْإِسْلَامِ وَهُوَ النَّعْمَةُ الَّتِي لَا تَنْقَطِعُ؛ (3) ما اهل بیت، آن نعمت هایی هستیم که خدا بر بندگان انعام کرد؛ تا آن که فرمودند: و به وسیله ما خدا به اسلامشان هدایت کرد و آن همان نعمتی است که قطع نمی شود.

سلمان فارسی نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در [ضمن] سخنی با دخترش فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند:

... وَأَبْنَاؤُكَ أَوْصِيَاءِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلُّهُمْ هَادُونَ مَهْدِيُونَ...؛ (4) و فرزندان شوهرت اوصیای من هستند تا روز قیامت. همه آنان هدایتگران شده اند.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي الْهَدَاةَ بَعْدِي أَعْطَاهُمُ اللَّهُ فَهَمِي وَعِلْمِي وَخُلِقُوا مِنِّي طَيِّبِي؛ (5) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: همانا اهل بیت من، همان هدایتگران پس از من هستند که خدا فهم من و علم من را به آنان عطا کرده و از طینت من آفریده شده اند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خطبه ای فرمودند:

أيها الناس - إلى أن قال - هم أئمة هداة مهتدون...؛ (6) ای مردم!... آنان [اهل بیت علیهم السلام]

ص: 231

1- . همان، ج 45، ص 114، ب 39، ح 1.

2- . تکاثر 102 آیه 8.

3- . بحار الأنوار، ج 7، ص 258، ب 11.

4- . همان، ج 28، ص 52، ب 2، ح 21.

5- . همان، ج 23، ص 137، ب 7، ح 81.

6- . همان، ج 22، ص 149، ب 37، ح 142.

پیشوایان؛ هادیان و هدایت یافتگان اند.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که:

درباره قول خدای متعال: «... نُورٌ عَلَى نُورٍ» فرمودند: یعنی، امامی پس از امام «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ...» (1) یعنی، خدا به وسیله ائمه علیهم السلام هر که را بخواهد هدایت می کند. (2)

ابی الجارود می گوید:

از امام باقر علیه السلام درباره قول خدا: «... أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ» (3) «آیا کسی که هدایت به سوی حق می کند برای پیروی شایسته تر است»؛ پرسیدم، امام علیه السلام فرمودند: فَأَمَّا مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ فَهُوَ مُحَمَّدٌ وَآلُ مُحَمَّدٍ مِنْ بَعْدِهِ (4)؛ مطمئناً آن که به سوی حق هدایت می کند محمد صلی الله علیه و آله است و پس از او آل محمد علیهم السلام.

پیامبر صلی الله علیه و آله درباره حضرت علی علیه السلام فرمودند:

... لَا تَسْتَكْفُرُوا مِنْ وَلَايَتِهِ فَهُوَ الَّذِي يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَيَعْمَلُ بِهِ وَيَزْهُقُ الْبَاطِلَ وَيُنْهَى عَنْهُ (5) از ولایت او ابا نکنید که او به حق هدایت، و به آن عمل می نماید باطل را نابود و از آن نهی می کند.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَعَا النَّاسَ إِلَى الْإِسْلَامِ جَدِيدًا وَهَدَاهُمْ إِلَى أَمْرٍ قَدْ دَثَرَ وَصَلَّ عَنْهُ الْجَمْهُورُ، وَإِنَّمَا سُمِّيَ الْقَائِمَ مَهْدِيًّا لِأَنَّهُ يَهْدِي إِلَى أَمْرٍ مَضْلُوعٍ عَنْهُ، وَ سُمِّيَ الْقَائِمَ لِقِيَامِهِ بِالْحَقِّ (6) آن هنگام که قائم علیه السلام قیام کند مردم را از نوبه اسلام دعوت می کند و آنان را به امری هدایت می کند که مهجور شده و توده مردم از آن دور افتاده اند، قائم علیه السلام تنها به این خاطر «مهدی» نامیده شد که به امری فراموش شده و تباہ شده هدایت می کند و تنها به این دلیل «قائم» نامیده شد که حق را برپا می دارد.

ص: 232

1- . نور 24 آیه 35.

2- . بحار الأنوار، ج 4، ص 19، ح 6، ب 3.

3- . یونس 10 آیه 35.

4- . بحار الأنوار، ج 9، ص 213، ب 1، ح 91.

5- . همان، ج 37، ص 208، ب 52، ح 86.

6- . همان، ج 51، ص 30، ب 2، ح 7.

امام باقر علیه السلام به حکم بن ابی نعیم می فرماید:

... یا حَکَم، کُنَّا قَائِمٍ بِأَمْرِ اللَّهِ، قُلْتُ: فَأَنْتَ الْمَهْدِي، قَالَ: كُنَّا يَهْدِي إِلَى اللَّهِ؛ (1) ای حَکَم! همه ما برپادارنده امر خداییم [او می گوید به حضرت عرض کردم: آیا شما همان «مهدی» هستید؟ فرمودند: - همه ما به سوی خدا هدایت می کنیم.

نیز فرمودند:

إِنَّمَا سُمِّيَ الْمَهْدِي لِأَنَّهُ يَهْدِي إِلَى أَمْرِ خَفِي؛ (2) [مهدی] تنها بدان خاطر «مهدی» نامیده شد که به امری پنهان [شده] هدایت می کند.

امام صادق علیه السلام از پدرش و ایشان از جدش علیهما السلام روایت می کند که فرمودند:

خَطَبْنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خُطْبَةً فَقَالَ فِيهَا: نَسَّ هُدًى أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ - إِلَى أَنْ قَالَ: - فَجَعَلَهُ اللَّهُ نُورًا يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ؛ (3) امیرالمؤمنین علیه السلام برای ما خطبه ای خواند و در آن فرمودند: شهادت می دهیم که معبودی جز الله نیست، یکتاست و شریکی ندارد و همانا محمد صلی الله علیه و آله، بنده و فرستاده او است... خدا او را نوری قرار داد که به استوارترین راه ها هدایت می کند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

قال أمير المؤمنين عليه السلام في خُطْبَةٍ: أنا الهادي و أنا المُهْتَدِي؛ (4) امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ای فرمودند: من آن هدایتگر و هدایت شده ام.

عبدالله بن عباس روایت می کند که [روزی] پیامبر صلی الله علیه و آله در میانمان ایستادند و فرمودند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى آلائِهِ - إِلَى أَنْ قَالَ: - فَعَلَيْكُمْ بِالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ لِلْسَّابِقِينَ مِنْ عَتْرَتِي فَإِنَّهُمْ يَصُدُّونَكُمْ عَنِ الْبَغْيِ وَيَهْتَدُونَكُمْ إِلَى الرِّشْدِ وَيَدْعُونَكُمْ إِلَى الْحَقِّ... هُوَ لَاءَ الْأَبْرَارِ

ص: 233

1- . همان، ص 141، ب 5، ح 14.

2- . همان، ج 52، ص 351، ب 27، ح 103.

3- . همان، ج 89، ص 25، ح 26.

4- . همان، ج 4، ص 9، ب 1، ح 18.

المُهْتَدُونَ الْمُهْتَدِي بِهِمْ (1)؛ ستایش خدای را بر نعمتهایش...؛ تا آن که فرمودند: بر شما باد که عترت مرا که در خیر و اطاعت پیشتازند بشنوید و اطاعت کنید؛ چون شما را از ستم باز می دارند و به راه راست هدایت می کنند و به سوی حق فرا می خوانند... آنان همان نیکان هدایت یافته و اسباب هدایت شدن اند.

ابوبصیر می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

[معنای آیه ای که می فرماید: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»؛ (2) «تو فقط بیم دهنده ای و برای هر گروهی هدایت کننده ای است» چیست؟] فرمودند:

رسول الله صلی الله علیه و آله المُنْذِر، و عَلِي عَلَيْهِ السَّلَام الهادي؛ (3) رسول الله صلی الله علیه و آله بیم دهنده است و علی علیه السلام هدایت کننده.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند:

و أنا الهادي بالولاية؛ (4) و من آن کسی هستم که با ولایتی که به من داده شده، هدایت می کنم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

يا عَلِي أَنْتَ الهادي لِمَنْ ضَلَّ؛ (5) ای علی! تو هدایتگر کسانی هستی که گمراه شده اند.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

و أنا تاركٌ فيكم ما تركه رسول الله صلی الله علیه و آله و آله : كتابُ الله و عترتي و هي عترَةُ الهادي إلى النَّجاة؛ (6) و من در میان شما آن چه را و می گذارم که رسول الله صلی الله علیه و آله و آله وا گذاشت؛ کتاب خدا و عترتم؛ که آنان عترت آن هدایتگر (پیامبر صلی الله علیه و آله)، به راه نجات اند.

روایات بسیاری در این باب در کتاب های وسائل الشیعه، بحار الانوار، مستدرک الوسائل و غیره ذکر شده.

ص: 234

1- . همان، ج 16، ص 374، ب 11، ح 85.

2- . رعد 13 آیه 7.

3- . بحار الأنوار، ج 2، ص 279، ب 33، ح 43.

4- . همان، ج 26، ص 153، ب 9، ح 41.

5- . همان، ج 28، ص 222، ب 4، ح 13.

6- . همان، ج 35، ص 45، ب 2، ح 1.

گاه این پرسش مطرح می شود که چگونه هدایت جز در قرآن یافت نمی شود؟

البته روشن است که مراد از قرآن، اعم از عترت طاهره پیامبر علیهم السلام و کتاب خداست؛ چون آنان مفسران انحصاری قرآن و مخاطبان واقعی آنند.

پاسخ آن است که هدایت به چند امر تعلق می گیرد که عبارت اند از:

الف. عقیده: هدایت عقیده، رسالت ویژه قرآن است؛ زیرا راهنمایی به معبود و صفاتش (عدل و صفات جمال و جلال) و رسالت و نبوت، و امامت و نیز معاد و خصوصیاتش در قرآن آمده است، لذا هر که معارف عقیده را از قرآن اخذ نکند گمراه خواهد بود. بدون تمسک به قرآن در ویژگی های این اصول و فروع آن نمی توان به حقیقت رسید و عدم وصول به حقیقت همان گمراهی اعتقادی است.

ب. شریعت: مانند عباداتی که قرآن آنها را واجب اعلام کرده است؛ نظیر طهارت، نماز، زکاة، روزه، حج و غیره. بنابراین کسی که بدانها عمل نکند از راه مستقیم به گمراهی افتاده است.

ج. معاملات: مانند خرید و فروش، واجبات و محرمات و نظایر اینها که تمامی اصولشان در قرآن حکیم ذکر شده است. آن کس که آنها را رعایت نکند و از در مخالفت با آنها درآید منحرف خواهد بود و منحرف، گمراه است.

د. احوال شخصی و فردی: مانند ازدواج، طلاق، ارث و امثال آن. در این ارتباط نیز هرکس پا را فراتر گذارد و یا کوتاهی کند و بر آن چه قرآن ترسیم فرموده زیاده یا نقصان روا دارد از راه راست برکنار خواهد بود.

ه. سایر احکام: مانند قضاء، حدود، قصاص و دیات که اصول همگی اینها در قرآن حکیم آمده و سنت پاک نیز به تفسیر آن پرداخته است. پس هر کس از آنها جدا و منحرف شود در فتنه افتاده و گمراه خواهد شد.

و. کسب اخلاق صحیح و ترک اخلاق فاسد: مانند راست گویی و دروغ، امانت داری و

خیانت، آزادی و عدم آزادی، برادری و عدم برادری، امت واحد بودن جهان اسلام یا نبودن آن و غیره. البته مراد از «اخلاق» معنای عام آن است، نه معنای خاص فردی آن. هر که در این امور به قرآن تمسک نجوید از جاده درست به بیراهه رفته است.

نسبی بودن هدایت

اگر سؤال شود که چرا در زندگی آنان که به قرآن تمسک نکرده اند تنگنای آنچنانی نیست، بلکه در امنیت و رفاه هستند، و از سوی دیگر معقول نیست که بپذیریم فرد گمراه بتواند در رفاه و امنیت زندگی کند؟!

پاسخ این پرسش آن است که آنان نیز به طور نسبی به قرآن عمل می کنند و از این رهگذر از رفاه و امنیت ناشی از آن برخوردار می شوند. مانند اینکه به کرامت انسانی افراد و حقوقشان احترام می گذارند و برخی آزادی های معقول را به رسمیت می شناسند و در زمینه برادری و وحدت امتشان اهتمام می ورزند و اقدام به انجام معاملات صحیح می کنند و مانند آن. آری در میان کارهایشان آن چه صحیح است برگرفته از قرآن و سنت است؛ امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

اللّٰهُ اللّٰهُ فِي الْقُرْآنِ لَا يَسْبَقُكُمْ بِالْعَمَلِ بِهِ غَيْرِكُمْ؛ (1) خدا را! خدا را! درباره قرآن، مباد که دیگران در عمل کردن به آن بر شما پیشی گیرند.

البته در همین جوامعی که به برخی از دستورات قرآن عمل کرده اند و پیشرفت نسبی داشته اند، از آن جا که در امور شش گانه فوق الذکر عملاً کم و زیاد کرده اند، در انحرافات اعتقادی و عملی گرفتار آمده اند. به گونه ای که دانشوران و متفکرانشان نیز در ده ها مورد به این گونه انحرافات مرتبط با اصول عقاید و فروعشان اعتراف کرده اند.

همانطور که مسلمانان نیز خود از این آفت برکنار نمانده اند؛ از میان آنان عده ای که به هیچ اصل یا فرع مبین قرآنی عمل نکرده اند، در تنگنا و سختی ای افتادند که معنایش همان

ص: 236

گمراهی است.

آری مفهوم گمراهی، مشکک است و لازم نیست که همواره یا به نحو موجب کلیه یا سالبه کلیه باشد، پس آدمی به هر مقدار که اصول و فروع را اخذ و مراعات کند به همان مقدار هدایت یافته و به همان میزان که این دو را ترك گفته، در گمراهی است.

برخی از علل اختلاف مسلمانان

سؤال: چرا مسلمانان با وجود حضور قرآن در میانشان، دچار اختلاف شده اند؟

پاسخ: به علل مختلفی که برخی از آنها عبارت اند از:

1- عناد؛ حتی قانون صحیح و سالم نیز نمی تواند افراد معاند را هدایت کند. معاند در دار دنیا در بدبختی است و در آخرت در آتش؛ در دعای کمیل می خوانیم:

أَقْسَمْتُ... وَ أَنْ تُخَلِّدَ فِيهَا الْمُعَانِدِينَ؛ (1) قسم یاد کرده ای که... معاندان را در آن [= آتش] جاوید سازی.

2- جهل و ناآگاهی؛

3- اختلاف نظر در اجتهاد و نظریه پردازی صاحب نظران، البته مثل چنین عاملی مادام که به وجوه مشترك تکیه کرده و آنها مبنای عمل قرار داده شود زیانی به جامعه نخواهد رسانید، چرا که اصول کلی میان همه مسلم است.

متکلمان، آیات مبدأ و معاد؛ فقیهان آیات احکام و شریعت و عالمان اخلاق نیز آیات اخلاقی را بیان کرده اند؛ هم چنین دانشمندان سایر علوم. هر کس با دقت نظر بدین روایات رجوع کند بر صدق سخن امام حسن مجتبی علیه السلام به حکایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله پی می برد؛ که فرمودند:

مَنْ إِيْتَعَى الْعِلْمَ فِي غَيْرِهِ أَضَلَّهُ اللَّهُ؛ (2) هر کس علم را در غیر آن (قرآن) بجوید خدا گمراهش می کند.

آیات و روایات دیگری نیز وجود دارند که مجال طرح آنها نیست.

ص: 237

1- . مفاتیح الجنان، دعای کمیل.

2- . بحار الأنوار، ج 89، ص 27، ب 1، ح 30.

مسأله: عقل، به روشنی بر موارد زیر دلالت می کند:

الف: هستی را، آفریدگاری است؛ زیرا وجود مصنوع بدون صانع، ناممکن و نامعقول است.

ب: آفریدگار هستی، موجودی حیّ است؛ زیرا موجود میّت نمی تواند منشأ اثر باشد و از دیگر سو، میّت چگونه می تواند پدیدآور حیات در آفریدگان خود باشد، در حالی که خود فاقد آن است.

ج: آفریدگار هستی، موجودی عالم است؛ زیرا آثار و نشانه های عالمیّت او در آیینه مخلوقاتش هویداست.

د: آفریدگار هستی، موجودی قادر است؛ زیرا بدون قدرت، تمکن بر خلق نخواهد داشت.

همینطور عقل به وجود سایر صفات ثبوتی در وجود خدای متعال نیز حکم می کند، همانگونه که به اصل وجود خدا حکم می کند، لذا مشاهده می کنیم که حتی منکران انبیاء علیهم السلام نیز به وجود باری تعالی معتقدند و آن چه در آن با دیگران اختلاف دارند این است که آفریدگار، کیست و صفاتش چیست.

ص: 238

ضرورت حکم عقلی می گوید که باری تعالی به هیچ یک از آفریدگان خود شباهت ندارد و هم در ذات، متفاوت از آنهاست و هم در صفاتش از اوصاف آنها.

اگر چه حکم عقل به تفاوت صفات خدا از صفات مخلوقاتش، در بداهت، به قوت حکم به عدم شباهت ذات خدا با هیچ یک از مخلوقاتش نیست، اما ادله قاطع عقلی و نقلی بر آن دلالت می کنند. این حکم به «صفات سلبيه» موسوم است؛ حق تعالی در آیات ذیل در این باره می فرماید:

«...سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ»؛ (1) منزّه است خدا از آن چه وصف می کنند.

«...وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ»؛ (2) خدا، بر بندگان [خود]، ستمکار نیست.

«سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛ (3) منزّه است خدا از آن چه [با او] شریک می گردانند.

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»؛ (4) هیچ چیز مانند او نیست.

«سُبْحَانَ اللَّهِ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»؛ (5) منزّه از آن است که برای او فرزندی باشد، [بلکه] از آن اوست آن چه در آسمان ها و در زمین است.

«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛ (6) هیچ معبودی جز او نیست منزّه است او از آن چه [با

ص: 239

1- . مؤمنون 23 آیه 91.

2- . آل عمران 3 آیه 182؛ انفال (8) آیه 51؛ حج (22) آیه 10.

3- . طور (52) آیه 43؛ حشر (59) آیه 23.

4- . شوری 42 آیه 11.

5- . نساء 4 آیه 171.

6- . توبه 9 آیه 31.

وی] شريك می گردانند!

«سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛ (1) منزه است او، و برتر است از آنچه [با وی] شريك می سازند!

«سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُقُولُونَ غُلُوبًا كَبِيرًا»؛ (2) او پاك و برتر است از آن چه آنها می گویند؛ بسیار برتر و منزه تر!

«قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ»؛ (3) گفتند: خدا فرزندی برای خود انتخاب کرده است؛ [اما از هر عیب و نقص و احتیاجی] منزّه است! او بی نیاز است.

در روایات شریفه نیز می خوانیم:

عبدالرحمان بی ابی نجران می گوید: از امام باقر علیه السلام درباره توحید سؤال کردم و گفتم:

نسبت به خدا چیزی را توهم می کنم (او را شبیه به جسمی توهم می کنم)؛ فرمودند: «نعم، غیر معقول و لا محدود، فما وقعَ وَهْمُكَ عَلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ خِلَافُهُ، لَا يُشَبِّهُهُ شَيْءٌ، وَلَا تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ، كَيْفَ تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ وَهُوَ خِلَافٌ مَا يُعْقَلُ وَخِلَافٌ مَا يُتَصَوَّرُ فِي الْأَوْهَامِ؟، إِنَّمَا يَتَوَهَّمُ شَيْءٌ غَيْرَ مَعْقُولٍ وَلَا مَحْدُودٍ (4)؛ او، نه چنان است که در عقل شناخته شود و محدود باشد، زیرا هر چه وهم تو بر آن افتد، او بر خلاف آن است. هیچ چیز بدو شباهت نمی رساند و خاطرها او را در نمی یابند. چگونه خاطرها او را دریابند در حالی که او بر خلاف هر چیزی است که به عقل می آید و در خاطرها تصور شود؟! پس هر چه نسبت به او در وهم آید (تصور شود) غیر معقول و نامحدود است [و حال آن که او نامحدود است]».

مراد از تعبیر اخیر آن است که توهمات و تصورات تنها به همین مقدار (تشبیه به خلق) می رسد، نه بیش و بالاتر از این.

امام صادق علیه السلام در توحید مفضل می فرماید:

ص: 240

1- . یونس 10 آیه 18؛ روم (30) آیه 40؛ زمر (39) آیه 67.

2- . اسراء 17 آیه 43.

3- . یونس 10 آیه 68.

4- . کافی، ج 1، ص 82، ح 1.

عقل، آفریدگار را [تنها] از جهتی می شناسد که اقرار [بر وجود او و صفات کمالش] را بر وی ایجاب کند و نمی تواند او را به گونه ای بشناسد که موجب احاطه او بر وصف او گردد. اگر بگویند: پس [با این اوصاف] او چگونه معرفت به خویش را بر بنده ضعیف با عقل ناتوان تکلیف می کند در حالی که عقل به او (خدا) احاطه نمی یابد؟ بدانها گفته می شود: بندگان تنها به مقداری از آن (معرفت خدا) مکلف شده اند که رسیدن بدان در [محدوده] طاقشان است و آن عبارت است از این که: به [وجود] او یقین یابند و امر و نهی را امتثال کنند؛ اما مکلف به احاطه یافتن بر صفاتش نشده اند. (1)

از امام جواد علیه السلام پرسیده شد: آیا می توان بر خدا، شیء، اطلاق کرد؟ فرمودند:

نَعَمْ، يُخْرَجُهُ مِنَ الْحَدِّينَ: حَدُّ التَّعْطِيلِ وَ حَدُّ التَّشْبِيهِ؛ (2) آری به شرطی که او را از دو قلمرو خارج کند: حَدُّ تَعْطِيلٍ [یعنی محدودیتی برای او تصور نکند] و تشبیه [او به مخلوقات].

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ای که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله ایراد کرده اند، فرمودند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَعْجَزَ الْأَوْهَامَ أَنْ تَنَالَ إِلَّا وَجُودَهُ؛ (3) ستایش از آن خدایی است که وهم ها را جز از درك [اصل] وجود خود [خدا]، ناتوان ساخت.

در ضمن دعای صباح که امیرالمؤمنین علیه السلام آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده آمده است:

يَا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بَدَائِهِ، وَ تَنَزَّ عَنْ مُجَانَسَةِ مَخْلُوقَاتِهِ؛ (4) ای کسی که خود بر خویش رهنمایی و از هم جنس بودن با مخلوقاتش منزّه.

معنای «خود بر خویش رهنمایی» آن است که، آن که اشیاء را آفرید ذات اوست و مخلوقات نیز بر آفریدگار [شان] دلالت می کنند.

صفوان بن یحیی می گوید:

ص: 241

1- . توحید مفضل، ص 177، المجلس الرابع.

2- . کافی، ج 1، ص 82، ح 2.

3- . بحار الأنوار، ج 4، ص 221، ب 4، ح 1.

4- . الدعاء و الزیارة، الفصل الاول، الباب الثامن، ص 120؛ مفاتیح الجنان، باب اول، فصل ششم، ص 97.

ابوقره که خود محدث بود از من خواست تا وی را نزد امام رضا علیه السلام ببرم. از حضرت در این باره اجازه خواستم و ایشان هم به من اجازه دادند. او بر حضرت داخل شد و از ایشان درباره حرام و حلال و احکام سؤال نمود تا این که به سؤال از توحید رسید. در این هنگام ابوقره گفت: برای ما روایت شده که خدای عزوجل سخن گفتن و دیدن را میان دو کس تقسیم کرد: به موسی سخن گفتن [با خویش] را داد و به محمد صلی الله علیه و آله دیدن [خویش] را. [آیا این روایت صحیح است؟]

امام رضا علیه السلام فرمودند: کیست آن که از جانب خدای عزوجل به ثقلین [یعنی] جن و انس [این پیام را] رسانده است: دیده ها او را در نمی یابند و اوست که دیده ها را در می یابد و هیچکس به او احاطه علمی نمی یابد و هیچ چیز همانند او نیست؟ آیا [آن کس که می گوید، گفته است خدا را دیده] محمد صلی الله علیه و آله نیست؟! گفتم: آری. فرمودند: چگونه می شود مردی به سوی تمام خلق بیاید و بدانها خبر دهد که او از جانب خدا آمده و به دستور خدا آنان را به خدا دعوت می کند و بگوید: دیده ها او (خدا) را در نمی یابند و او است که دیده ها را در می یابد و آنان به وی احاطه علمی نمی یابند و هیچ چیز همانند او نیست، و لکن [با این حال] بگوید: من با چشم خودم او را دیدم و احاطه علمی به او پیدا کردم و [دیدم که] او به شکل آدمی است؟! آیا حیا نمی کنید!! زنادقه [هم] نتوانستند او را به این اتهام، متهم کنند که [مثلاً بگویند: ایشان از ناحیه خدا چیزی می آورد، سپس از دیگر سو خلافتش را نیز می آورد. (1)]

در روایت دیگری آمده است که سؤال کننده ای به امام رضا علیه السلام عرض کرد:

خدا بر تو رحمت آورد! به من بگو خدا چگونه [موجودی] است؟ و کجاست؟ حضرت فرمودند: وای بر تو! آن چه که بدان معتقد شده ای نادرست است؛ او مکان را آفرید، در زمانی که مکانی نبود و کیفیات را آفرید، آن گاه که کیفیات [و اوصافی] نبود. او به چگونگی و به کجایی، شناخته نمی شود. نه با حسی [از حواس] دریافت می شود و نه با چیزی مقایسه.

ص: 242

1- . التوحید، ص 111، ح 9، ب 8؛ شبیه این روایت نیز در کافی، ج 1، ص 95، ح 2 آمده است.

آن مرد گفت: بنابراین اگر او با هیچ حسی از حواس دریافت نمی شود، پس او چیزی نیست.

امام رضا علیه السلام فرمودند: وای بر تو! چون حواس تو از دریافتش ناتوان است، پروردگارش را انکار می کنی؟! ما آن گاه که حواسمان از دریافتش ناتوان می گردد [باز هم] یقین می آوریم که پروردگار ما متفاوت از اشیاء است.

آن مرد پرسید: چرا حس باصره (بینایی) او را ادراک نمی کند؟

حضرت فرمودند: چون میان او و مخلوقاتش فرق است، مخلوقاتی که حس بینایی خودشان و دیگران را درمی یابند. بنابراین او (خدا) اجلّ و عظیم تر از آن است که [آدمی] او را با چشم ببیند یا در وهم به او احاطه پیدا کند و یا عقلی او را کاملاً بشناسد. (1)

توضیح: علت اجلّ بودن و اعظمیتش، نامحدود بودن او است. نامحدود بزرگتر از آن است که با [شناسنده ای] محدود [و متناهی] شناخته شود، خواه آن [شناسای محدود] عقل باشد یا وهم یا چشم و یا غیر از آن.

حضرت عبدالعظیم حسنی - رضوان الله علیه - اعتقادات دینی خویش را بر امام هادی علیه السلام عرضه کرد تا از صواب یا ناصواب بودنشان اطلاع یابد. او در بخشی از بیان خویش می گوید:

به یقین خدای تبارک و تعالی یکی است و همانندش چیزی نیست و از دو حد بیرون است: حد ابطال و حد تشبیه [به مخلوقات]. او نه جسم است و نه صورت، نه عرض و نه جوهر، بلکه او خالق اجسام و پدیدآورنده صورت ها و خالق اعراض و جواهر و پروردگار همه چیز و مالک و هستی بخش و پدیدآورنده آن است. (2)

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

آفریننده با خود آفریده ها بر خردها آشکار گردید، و به دیدن آنهاست که دیدن ذات پروردگار ممتنع شود. نه توان گفت که ساکن است و نه توان گفت که متحرك است، و چگونه چنین باشد که او خود پدیدآورنده حرکت و سکون است؟ و چگونه چیزی که خود پدید آورده بدو باز

ص: 243

1- . التوحید، ص 251 و 252، ب 36، ح 3.

2- . همان، ص 81، باب التوحید، ح 37.

گردد؟ یا آنچه خود پدید آورده در او پدید آید؟! اگر چنین باشد در ذات الهی دگرگونی پدید آید، و حقیقت ذات او تجزیه می پذیرد، و ازلیت او ممتنع می گردد، اگر او را پیش روی باشد پشت سری هم تواند بود، پس در این حال ناقص و نیازمند به کمال باشد، و نشانه های آفریده بودن در او آشکار گردد، و چون دیگر آفریدگان شود که دلیل بر وجود خدایند و حال آنکه موجودات برهان وجود اویند(1).

امام موسی بن جعفر علیهما السلام می فرماید:

لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَيْرَ خَلْقِهِ، اِحْتِجَابٌ بِغَيْرِ حِجَابٍ مَحْجُوبٍ، وَاسْتَتَرَ بِغَيْرِ سِتْرٍ مَسْتُورٍ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالَى؛ (2) میان او و مخلوقاتش حجابی نیست جز خود آن مخلوقات. او دیده نمی شود، لکن نه به خاطر حجابی ناپیدا و [نیز] مستور است نه به خاطر پرده ای ناپیدا. معبودی جز آن که بزرگ و متعالی است وجود ندارد.

نوف بگالی می گوید امیرالمؤمنین علیه السلام این خطبه را برایمان خواندند:

ستایش خدای را که بازگشت همه خلق و عواقب امور بدوست... بلکه با نشانه های تدبیر استوارش و قضای نافذش بر خردها آشکار گردید... ستایش خدایی را که موجود بود، پیش از موجود شدن کرسی یا عرش، یا آسمان یا زمین، یا جن یا انس، اندیشه او را در نیابد، و فهم اندازه او نداند، هیچ خواهنده ای او را به خود مشغول ندارد، و بخشش هیچ عطایی مایه کاستی در کار او نگردد، به چشم دیده نمی شود، و نتوان گفت که در کجاست. به داشتن جفت موصوف نگردد، آفریدنش به مدد عضوی نیست، و به حواس درک نگردد، با مردم مقایسه نشود... کسانی به صفات درک می شوند که دارای شکل و هیئت و آلات و ابزار باشند، یا کسی که چون زمانش سر آید فانی گردد، پس خدائی جز او نیست، بر اثر نور اوست که تاریکی روشنی یابد، و چون نور خویش دریغ دارد هر پرتوی روی در تاریکی نهد. (3)

مراد از «روی در تاریکی نهد» تاریکی ای است که خود آفرید؛ زیرا طبق نظر برخی از

ص: 244

1- . نهج البلاغه، خطبه 186.

2- . التوحید، ص 179، ب 28، ح 12.

3- . نهج البلاغه، خطبه 182، ص 260.

حکما تاریکی، مخلوق است؛ آیه مبارکه نیز این معنا را تأیید می کند، آن جا که می فرماید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ...»؛ (1) ستایش خدایی را که آسمان ها و زمین را آفرید، و تاریکیها و روشنایی را پدید آورد.

و در دعای امام رضا علیه السلام نیز می خوانیم:

سبحان خالق الظلمة؛ (2) منزه است آفریدگار تاریکی.

عدم آگاهی و ندیدن تاریکی، نیز دال بر عدم وجود آن نیست. حالت نور و ظلمت مانند حالت مرگ و حیات است. درباره این دو نیز خدای متعال می فرماید:

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»؛ (3) آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می کنید.

(تفصیل این مطلب در کتب کلامی و فلسفی آمده است).

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

مَنْ نَظَرَ فِي اللَّهِ كَيْفَ هُوَ؟ هَلَكَ؛ (4) هرکس در [ذات] خدا اندیشه کند که کیفیت او چیست؟ هلاک می گردد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن یهودیانی که می گفتند: «عزیر پسر خداست» را رد نموده و می فرماید:

اگر منظور شما از پسر خدا بودن عزیر [پدیده] ولادت است؛ آن گونه که در این دنیایان مشاهده می کنید که مادران به سبب جماعی که پدران با آنها می کنند فرزندان را به دنیا می آورند، محققا به خدا کفر ورزیده اید و او را تشبیه کرده اید به خلقتش و اوصاف موجودات مُحدَث [= مسبوق به عدم] را بر او واجب دانسته اید و نزد شما واجب خواهد بود که او

ص: 245

1- . انعام 6 آیه 1.

2- . بحار الأنوار، ج 91، ص 207، ب 37؛ در این روایت می خوانیم تسبیح علی بن موسی الرضا علیه السلام در روز دهم و یازدهم آن بود که می فرمودند: «سبحان خالق الظلمة».

3- . ملك 67 آیه 2.

4- . المحاسن، ص 237، ب 24، ح 208.

مُحَدَّث و مخلوق بوده، خالقی داشته، که او را ساخته و ابداع کرده باشد. (1)

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

التوحيد أن لا تتوهمه، و العدل أن لا تتهمه؛ (2) توحيد این است که خدا را به توهم در نیاوری، و عدل این است که خدا را [به آنچه در خور او نیست] متهم نسازی.

امام باقر علیه السلام می فرمایند:

تَكَلَّمُوا فِيمَا دُونَ الْعَرْشِ، و لا تَكَلَّمُوا فِيمَا فَوْقَ الْعَرْشِ، فَإِنَّ قَوْمًا تَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَتَاهُوا حَتَّى كَانَ الرَّجُلُ يُنَادِي مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ فَيَجِيبُ مِنْ خَلْفِهِ؛ (3) درباره هر آن چه مادون عرش است سخن بگویند و درباره آن چه ورای عرش است سخن نگویند که همانا قومی درباره خدای عزوجل سخن گفتند و سرگردان شدند تا آن جا که [وقتی] مردی از آنچه رویه رویشان بود مورد سؤال واقع می شد، به عکس پاسخ می داد.

شاید مراد از «تا آن جا که [وقتی] مردی مورد سؤال واقع می شد»؛ ندایی معنوی باشد نه مادی؛ چنان که در روایتی آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

إِنَّ مَنْ التَمَّتْ فِي صَلَاتِهِ قَلْبَ اللَّهِ وَجْهَهُ وَجَهَ حِمَارٍ؛ (4) به یقین هر که در نماز ملتفت [این سو و آن سو] بشود، خدا چهره اش را به چهره الاغ دگرگون می کند.

روشن است که این دگرگونی معنوی خواهد بود نه مادی؛ هر چند احتمال دارد که مراد، حدوث این اتفاقات، نسبت به قالب مثالی موجود در این بدن باشد....

امام باقر علیه السلام می فرمایند:

كَلَّمَا مَيَّزْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَانِيهِ مَخْلُوقٍ مَصْنُوعٍ مِثْلَكُمْ مَرْدُودٍ إِلَيْكُمْ؛ (5) هر چه را با اذهان خود [نسبت به خدا] حتی به ادق معانی تفسیر کنید، مخلوق مصنوعی مانند خودتان

ص: 246

1- . تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ص 531، ح 323.

2- . نهج البلاغه، ص 558، کلمات قصار، شماره 470.

3- . التوحيد، ص 455، ب 67، ح 7.

4- . عوالی اللالی، ج 1، ص 322، ب 1، ح 58، در این منبع این گونه آمده است: «أما يخاف الذي يحول وجهه في الصلاة أن يحول الله وجهه وجه حمار؟؛ آیا کسی که صورتش را در نماز بر می گرداند از آن نمی ترسد که خدا صورتش را به شکل صورت الاغ در آورد؟!».

5- . بحار الأنوار، ج 66، ص 293، ب 37، ح 23.

است و به خودتان بر می‌گردد [و حال آن که خدا مخلوق نیست].

از صادق آل محمد علیه السلام روایت شده که فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خُلُو مِنْ خَلْقِهِ، وَخَلَقَهُ خُلُو مِنْهُ، وَكُلَّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ إِسْمٌ شَيْءٍ مِمَّا خَلَا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَهُوَ مَخْلُوقٌ، وَاللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ، تَبَارَكَ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ؛ (1) همانا خدای تبارک و تعالی از خلقش جدا، و خلقش نیز از او جدایند و هر چه از غیر خدای عزوجل نام شیئی بر آن اطلاق شود مخلوق است، در حالی که خدا خالق همه چیز است. پربرکت و زوال ناپذیر است، آن که همانند او چیزی نیست.

ما در کتب علوم ادبیات خویش گفته ایم (2) بعید نیست که «کاف» در تعبیر «کمثله» از نوع تزیین باشد؛ درست مانند الف و لام تزیین، هر چند ادیبی را ندیده‌ام که این نظر را گفته باشد.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

أَمَّا التَّوْحِيدُ فَأَنْ لَا تُجَوِّزَ عَلَى رَبِّكَ مَا جَازَ عَلَيْكَ، وَأَمَّا الْعَدْلُ فَأَنْ لَا تَنْسِبَ إِلَى خَالِقِكَ مَا لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ؛ (3) توحید آن است که آن چه بر خویشتن روا می‌داری بر او (خدا) روا ندانی و عدل نیز آن است که به آفریدگارت [کاری] نسبت ندهی که [خود] او تو را بر [انجام] آن سرزنش کرده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه‌هایش می‌فرمایند:

مُبَاطِنٌ لِجَمِيعٍ مَا أَحَدَتْ فِي الصِّفَاتِ وَ مُمْتَنِعٌ عَنِ الْإِدْرَاكِ بِمَا إِبْتَدَعَ مِنْ تَصْرِيفِ الدَّوَاتِ؛ (4) در صفات [از لحاظ سنخ وجود] مباین با همه آن چیزهایی است که پدید آورده و ادراک او با تمام ابزارهایی که آفریده و به ذوات داده، ممتنع است.

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌فرمایند:

ص: 247

1- . التوحید، 105، ب 7، ح 3.

2- . ر.ك: المنصوريه، البلاغه، المقدمات از تألیفات مؤلف.

3- . معانی الاخبار، ص 11، باب معنی التوحید و العدل، ح 2.

4- . عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 121، ب 11، ح 15.

خدا را نشناخته آن که ذات او را با تشبیهش [به مخلوقات] شناخته، و تنها او را یگانه ندانسته آن که [به گمان خود] به کنه ذاتش واصل شده؛ به حقیقتش نرسیده آن که برایش مثلی قائل شده؛ تنها او را تصدیق نکرده آن که مرزی برایش قائل شده، قصد نکرده او را آن که به او اشاره [حسی] می کند و برای او شبیه قائل شده، تنها برای او خضوع نکرده آن که او را دارای اجزاء دانسته، او را اراده نکرده آن که در خاطر خویش آورده [تجسم کرده]، و هر آنچه شناخته شود [در ذهن انسان] خود مصنوع است، و هر چه در غیر ذات او موجود باشد معلول است؛ تا آن که فرمودند: و هر که او را [به اوصاف مخلوقات] توصیف کند به او کفر ورزیده. خدا با تغییر مخلوقش تغییر نمی کند همان گونه که با حد گذاری کسی که محدود است محدود نمی شود، احد است نه احد عددی؛ آشکار است نه با تصور آن که می شود مستقیماً با او برخورد کرد، متجلی است نه بدین معنا که دیدن او ممکن باشد. حقیقتش باطن است، نه بدان معنا که از خلاق جداست. جداست نه بدان معنا که میان او و مخلوقاتش مسافتی است، نزدیک است نه مانند نزدیکی اشیای مادی به هم، لطیف است نه بدان معنا که مرکب از اجزای ریز شفاف است؛ تا آن که فرمودند: پس هر چه در مخلوقات است در خالق یافت نمی شود و هر چه در آنها ممکن است، در صانع ممتنع است. (1)

امام حسین علیه السلام به نافع فرمودند:

ای نافع! به یقین هر که دین خود را بر قیاس قرار دهد، همیشه در اشتباه است و از راه مستقیم خارج شده و در راه کج قدم گذارده. پیماینده در کژی، گمشده از راه و گوینده [سخن] غیر نیکو خواهد بود. ای پسر ازرق! توصیف می کنم خدایم را بدانچه خود، خویش را بدان توصیف کرده و می شناسم او را بدان چه خویش، خود را بدان شناساند؛ با حواس، دریافت نمی شود و با مردم قیاس نمی گردد. او نزدیکی است نجسبیده و دوری است غیر جدا. با آیات شناخته و با نشانه ها توصیف می شود؛ معبودی جز او، که بزرگ بلند مرتبه است، وجود

ص: 248

1- . التوحید، ص 35 و 37 و 39، باب التوحید، ح 2. در عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 149، باب التوحید و تحف العقول، ص 61، باب خطبته فی اخلاص التوحید، ح 51، نیز مشابه این روایت آمده است.

در روایت آمده است که:

مردی نزد حضرت رضا علیه السلام آمد و گفت: ای پسر رسول خدا! پروردگارت را برایمان توصیف نما. چراکه اطرافیانمان با ما اختلاف نظر دارند. امام رضا علیه السلام فرمودند:

به حقیقت هر که پروردگارش را با مقایسه [با مخلوقاتش] توصیف می کند همواره روزگار در اشتباه، گرویده از راه روشن، پیماینده در کژی، گم شده در راه و گوینده [سخن] غیرنیکو خواهد بود. می شناسم او را بدانچه خود او خویش را بدان شناساند، بدون رؤیت او و توصیف می کنم او را بدانچه خود او خویش را بدان وصف کرد، بدون این که تصویری برایش قائل شوم، او با حواس دریافت نمی شود و با مردم قیاس نمی گردد. شناخته شده است اما نه به تشبیه، در عین دوری نزدیک است نه به مانند مخلوقاتش، تمثیل و تشبیه نمی شود به مخلوقاتش، و در قضای خود ستم نمی کند. مخلوقات نسبت به آن چه او می داند مطیعند و برطبق آن چه در کتاب پنهانش [علم ذاتی خدا] مسطور گشته حرکت می کنند و بر خلاف آن چه او از آنها می داند عمل نمی کنند و جز او را نمی خواهند. پس او نزدیکی است نجسبیده، و دوری است غیر منفصل. موجود است ولی غیرقابل تمثیل، و متصف واحد است و دارای اجزاء نیست. شناخته می شود با آیات و ثابت می شود با نشانه ها. پس معبودی جز او، که بزرگ و بلند مرتبه است، وجود ندارد. پدرم از پدرش و او از جدش و او از پدرش علیهم السلام و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمودند: شناخت خدا را آن که او را به مخلوقاتش تشبیه کرد، و او را به عدالت توصیف نکرد آن که گناهان بندگانش را به او نسبت داد. (2)

روایات دیگری نیز در این باب وجود دارد که فوق تواترند و عقل سلیم و برهان استوار نیز بر مضمون آنها دلالت می کند.

ص: 249

1- . روضة الواعظین، ص 34.

2- . التوحید، ص 47، باب التوحید، ح 9 و 10.

قابل ذکر است آن روایتی که امام موسی کاظم علیه السلام در آن فرمودند: «لیس بینہ و بین خلقہ حجاب غیر خلقہ؛ میان او و مخلوقاتش جز [خود] مخلوقات حجابی نیست». شاید بدین معنا باشد که مخلوقیت انسان ها و غیرانسان ها همان حجابی است که میان خدا و مخلوقات فاصل می گردد؛ چرا که خالق، به مخلوق شباهت نمی رساند؛ همان گونه که مخلوق نیز به خالق شباهت نمی رساند؛ از آن جا که ما برخی از این روایات را در جای خود و به ضمیمه ادله عقلی و به طور مشروح ذکر کردیم؛ دیگر نیازی به تکرار نمی بینیم؛ و الله الهادی الی سواء السبیل.

قیاس به مخلوقات نمی شود

حاصل آن که: هرگز نمی توان خدای متعال را با مخلوقاتش سنجید و مقایسه کرد. هم به دلیل نقل و هم به دلیل عقل.

اما نقلاً: در مباحث قبلی برخی از آیات و روایاتی که بر این امر دلالت می کردند بیان شد.

اما عقلاً: محال است که موجود محدود به موجود نامحدود شباهت داشته باشد؛ و خدا محدود نیست، نه در ذات و نه در صفاتش؛ چون صفات او عین ذات اویند. و اگر به او «عالم» اطلاق می شود از این جهت است که علم او به اشیاء تعلق گرفته [نه اینکه صفت علم غیر از ذات اوست]؛ و اگر به او «قادر» اطلاق می شود از این جهت است که بر [ایجاد، اعدام یا تغییر] اشیاء قدرت دارد؛ و اگر به او «حی» اطلاق می شود بدان جهت است که کارهایی انجام می دهد و میت نیست و هم چنین اوصاف دیگر... و برخورداری او از این اوصاف، به معنای آن نیست که میان ذات و صفاتش دوگانگی وجود دارد. مثل عینیت ذات و صفات خدا، مثل آن است که می گوییم: زید فرزند خالد و پدر عمر و برادر بکر است، در این مثال اضافات زید مختلفند، لکن ذات او یکی است.

برخی از فلاسفه قائل به «نظریه فیض» هستند که مستلزم سنخیت [میان خالق و مخلوق] است و یا برخی قائل به نظریه «الواحد لا یصدر منه الا الواحد» از علت واحد جز معلول واحد سر نمی زند» شده اند و یا گفته اند: «بسیط الحقیقة کل الأشياء» است؛ که البته بر این نظریات دلایل برهانی نیاورده اند، و بلکه دانستیم که ادله صحیح چیزی خلاف آنها را اثبات می کند.

ردّ نظریه فیض وجود

نظریه «فیض» و فیضان وجود از واجب الوجود به ممکنات، آن گونه که نظریه پردازان و مدافعانش تفسیر می کنند، از کجا و چگونه اثبات می شود؟

پیامد این نظریه، اعتقاد به سنخیت خالق و مخلوقات است و این هم محال است؛ چون در فرض سنخیت باید ملتزم به وحدت خالق و مخلوق در صفات و سایر جهات شد؛ زیرا طبق قاعده: «حکم الأمثال فی ما یجوز و فی ما لایجوز واحد»؛ موجودات هم سنخ در آن چه برایشان جایز [و ممکن] است و در آن چه برایشان جایز [و ممکن] نیست همانندند و این سنخیت درباره خدا امری محال است. و به همین بیان که امکان ندارد صفات خدا با صفات مخلوقاتش یکی باشد، شبهه فوق برطرف می شود.

آیا حقیقتاً از علت واحد جز معلول واحد سر نمی زند؟!

قاعده معروف «الواحد لا یصدر منه الا الواحد» درباره فاعل بالاراده صدق نمی کند؛ زیرا دلیلی که برای آن آورده اند تنها در فاعل غیر مرید (بدون اراده) جریان می یابد. آنان این گونه استدلال کرده اند: «اگر از علت واحد، بیش از معلول واحد سر بزند، لازمه اش آن است که هر معلولی از هر علتی بوجود بیاید»؛ لکن همان گونه که گفتیم این دلیل به ساحت واحد بالاراده ای مانند خدای سبحان راه نمی یابد.

علاوه بر این، اشکالات دیگری نیز از سوی متکلمان بر این نظریه وارد شده است؛ از جمله اینکه: اگر این قاعده درباره خدا صادق باشد، مستلزم آن است که تنوع معلولات محال باشد!

ردّ نظریه بسیط الحقیقه

نظریه فوق متوقف است بر نظریه «وحدت حقیقت وجود در واجب و ممکن» ولی این نظریه اخیر نیز خود نیازمند دلیل است و نه تنها دلیلی بر اثبات آن وجود ندارد، بلکه ادله ای علیه آن اقامه شده؛ چون لفظ «وجود»، شیء، کائن، و نظایر اینها فقط به اشتراك لفظی بر واجب الوجود و ممکن الوجود دلالت می کند ولی اشتراك در لفظ دلالتی بر اشتراك در معنا ندارد. از باب تقریب به ذهن می گوئیم: آیا اشتراك جوهر و عرض در اطلاق لفظ «ممکن» بر هر دوی آنها را می توان مستلزم از يك سنخ بودن آنها دانست؟ به هر حال نظریه «وحدت وجود» یا «وحدت موجود» و امثال اینها، مخالف ادله عقلی و نقلی است.

نقد کلام أسفار

از آن چه گذشت اشکال موجود در استنباط فلسفی صاحب کتاب أسفار هویدا می شود؛ وی در بخشی از کلامش می گوید:

«... همان گونه که خدا با فضل و رحمت خویش مرا بر اطلاع از هلاک سرمدی و بطلان ازلی ماهیات ممکنه و اعیان غیر واجبه توفیق داد، هم چنین مرا با برهان نورانی عرشى به صراط مستقیم هدایت نمود و آن [صراط مستقیم] این که: «موجود» و «وجود» منحصر در يك حقیقت واحد شخصی ای است و نه در موجودیت حقیقی شریکی دارد و نه در جهان عینی، دومی ای دارد و در دار وجود، احدی جز او نیست، و هر چه در عالم وجود به پندار می آید که غیر از واجب [الوجود] معبود است در حقیقت از ضروریات

ذات او و تجلی صفات او است؛ صفاتی که در حقیقت عین ذات اویند همان گونه که لسان العرفا نیز بدان تصریح کرده؛ آن جا که می گوید: آن چه بدان ماسوی الله و امثال آن اطلاق و یا عالم نامیده می شود نسبت به خدای متعال مانند سایه برای شخص است، پس آنها سایه خدا هستند؛ تا آن که می گوید: هر چه ما ادراک می کنیم عبارت است از وجود حق، در اعیان ممکنه، پس از حیث هویت حق، همان وجود اوست و از جهت اختلاف معانی و احوالی که از آنها فهمیده می شوند و بر طبق عقل فکری و نیروی حسی از آنها انتزاع می شوند اعیان ممکناتی است که ذاتاً باطل و هیچ اند. پس همان گونه که در اثر گوناگونی صور و معانی، نام سایه از آنها زایل نمی شود، نام عالم و ماسوی الحق نیز از آنها زایل نمی گردد. بنابراین اگر امر همین است که بیان داشتیم، پس عالم چیزی است که برایش توهم وجود حقیقی می شود. و این معنا، حکایت آن چیزی است که عرفای الهی و اولیای اهل تحقیق، بدان معتقد شده اند».

صاحب أسفار در بخش دیگری می گوید:

«عرفا، اصطلاح وجود مطلق و مقید را بر غیر از آن چه میان اهل نظر مشهور است اطلاق می کنند. وجود مطلق، نزد عرفا عبارت از چیزی است که در امری معین و محدود به حدی خاص محصور نباشد و وجود مقید خلاف آن است؛ مانند انسان، نفس و عقل.

این وجود مطلق، یعنی همه اشیاء به شکل اَبسط؛ زیرا او فاعل هر موجود مقید و کمال آن است، و منشأ و موجد هر فضیلت، اولی به آن فضیلت، از دریافت کننده آن است. پس واجب است که مبدأ تمام اشیاء و فیاض آنها بالاتر و برتر از همه اشیاء باشد.

لذا همان گونه که در سیاهی شدید، همه مراتب ضعیف سیاهی که پایین تر از آن مرتبه سیاهی شدیدند، به نحو بسیط تر موجود است، هم چنین در يك كمیت بزرگ، تمام مقادیری که از حیث حقیقت، کمیت شان پایین تر از آن است وجود دارد، نه از حیث تعینات عدمیه شان از نهایت ها (حد و مرز آنها) و اطراف آنها؛ مثلاً يك خط ده ذراعی، خط يك ذراعی، دو ذراعی، نه ذراعی را در بر دارد، هر چند مشتمل بر دو سوی عدمی آنها

که هنگام انفصال از آن اتصال جمعی در آنها به وجود می آمدند نباشد و آن اطراف عدمی نیز داخل در حقیقت خطیه آن یعنی طول مطلق نیست، به طوری که اگر فرضاً خطی نامحدود وجود داشته باشد این خط نسبت به این خطوط محدوده اولی و اَلِیق به خط بودن خواهد بود. آن اطراف تنها در ماهیات این خطوط محدود ناقص داخلند آن هم نه از جهت حقیقت خط بودن آنها بلکه از جهت نقایصی که به آنها ملحق می شوند. داستان در سیاهی شدید مشتمل بر سیاهی های مادون خود و نیز، حرارت شدید مشتمل بر حرارت های کمتر نیز همین گونه است. حال اصل وجود در مقایسه وجود جمعی واجبی محیطی که اتم از آن وجود ندارد با موجودات مقیّده محدوده بحدود گوناگون نیز چنین است؛ یعنی اعدام و نقایص در آن داخلند لکن خارج از حقیقت وجود مطلق و داخل در وجودات مقیّده اند...» (1).

در این عبارات اشکالات فراوانی بر خواننده آشکار می شود؛ مطالبی که با آیات و روایات شریفه و ادله عقلیه ای که البته در صدد شمار و شرح آن نیستیم، تطبیق نمی کند.

همان گونه که گفته شد از آن جا که عقل با براهین متعدد خود - مضافاً بر آیات و روایات صریحه - حکم به ضرورت دوگانگی و عدم سنخیت و وحدت میان خالق و خلق می کند، و فرضاً هم اگر آنها به استظهارات خویش از برخی آیات و روایات نزدیک به عقیده شان تمسک کنند؛ [بر اساس همان براهین و آیات و روایات نافی سنخیت، این استظهارات را مردود می دانیم و معتقدیم] باید آنها را در پرتو همین آیات، روایات و ادله قطعی عقلی تفسیر کرد (همان گونه که علامه حلی در کتاب شرح تجرید آن را بیان کرده است).

طرفداران این نظریه به آیاتی نظیر آیات ذیل تمسک کرده اند:

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...»؛ (2) خدا نور آسمان ها و زمین است.

ص: 254

1- . أسفار أربعه، ج 6، ص 116 و 117.

2- . نور 24 آیه 35.

«وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»؛ (1) و ما به او از رگ قلبش نزدیک تریم.

«ما يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةِ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةَ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا»؛ (2) هیچ گاه سه نفر با هم نجوا نمی کنند مگر این که خدا چهارمین آنهاست و هیچ گاه پنج نفر با هم نجوا نمی کنند مگر این که خدا ششمین آنهاست و نه تعدادی کمتر و نه بیشتر از آن مگر این که او همراه آنهاست هر جا که باشند.

روشن است که این گونه آیات بر خلاف گمان آنها دلالت بیشتری دارند؛ چرا که، برای مثال: «خدا نور آسمان ها و زمین است» بدین معناست که خدا غیر از آسمان ها و زمین است. و «از رگ قلبش به او نزدیک تریم» بدین معناست که او خود رگ قلب نیست و نیز «چهارمین و پنجمین نجواکنندگان» بودن به این معناست که او خود آنها نیست.

نظیر همین ادله فاقد دلالت، بلکه حاوی دلالت بر خلاف مدعایشان، روایاتی است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام که بدان استدلال کرده اند و در ذیل به برخی از آنها اشاره می کنیم:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

إِنَّهُ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ وَتَحْتَ كُلِّ شَيْءٍ، قَدْ مَلَأَ كُلَّ شَيْءٍ عَظَمَتَهُ، فَلَمْ يَخُلْ مِنْهُ أَرْضٌ وَلَا سَمَاءٌ وَلَا بَرٌّ وَلَا بَحْرٌ وَلَا هَوَاءٌ؛ به یقین او فوق هر چیز و زیر هر چیز است و عظمت او هر چیز را پر کرده، نه زمینی از او تهی است و نه آسمانی، نه خشکی ای و نه دریایی و نه هوایی.

طیبی می گوید: در میان آن چه اهل سنت روایت کرده اند، آمده:

لو دلیتم بحبل إلى الأرض السفلى لهبط على الله؛ (3) اگر ریسمانی را به زمین پستی آویزان

ص: 255

1- ق 50 آیه 16.

2- مجادله 58 آیه 7.

3- بحار الأنوار، ج 55، ص 107، ب 8، ح 54، بیان؛ سنن الترمذی، باب تفسیر القرآن، حدیث 3220؛ در این کتاب روایتی آمده است بدین شرح: ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمودند: «والذي نفس محمد بيده لو أنكم دليتم رجلاً بحبل إلى الأرض السفلى لهبط على الله؛ قسم به آنی که نفس محمد به دست قدرت او است اگر شما مردی را با ریسمانی به زمین پستی بفرستید بر خدا فرود می آمد»؛ سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را قرائت فرمودند: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّهْرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛ «اول و آخر و پیدا و پنهان او است؛ و او به هر چیز داناست». حدید 57 آیه 3.

کنید به یقین بر خدا فرود می آید.

و آمده است که:

موسی علیه السلام به خدا عرضه داشت: آیا نزدیکی که با تورا ز گویم یا دوری تا تورا فریاد کنم.

همانا من نیکویی چهره ات را حس می کنم و [لیکن] نمی بینم که کجایی!

خدا در پاسخ به او فرمود: من در پس و پیشاپیش تو و بر جانب راست و چپ تو هستم. من همنشین آن که مرا یاد می کند هستم و همراه اویم آن گاه که مرا می خواند. (1)

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

و بعظمته و نُوره عاداه الجاهلون، و بعظمته و نُوره اِبتغى مَنْ في السماوات و الأرض مِنْ جميع خلائقه إليه الوسيلة بالأعمال المختلفة، - إلى أن قال: - هو هاهنا و هاهنا و هاهنا، و هو فَوْق و تَحْت، و مُحِيط بِنا و مَعنا؛ (2) به خاطر عظمت و نورش، جاهلان در دشمنی افتادند، و به خاطر عظمت و نورش، هر که در آسمان و زمین است، یعنی همه خلائقش در طلب تقرب و توسل به او با اعمال مختلف تلاش می کنند؛ تا آن که فرمودند: او این جا و این جا و این جا و این جا است او در بالا و زیر است و بر ما محیط است و با ما است.

و نیز فرمودند:

ما رأيت شيئاً إلا و رأيت الله قبله و بعده و معه؛ (3) چیزی را ندیدم جز آن که خدا را قبل و بعد و همراه او دیدم.

امام موسی بن جعفر علیه السلام در دعایی می فرماید:

ص: 256

1- آنچه در منابع ما از جمله عدّة الدّاعی، ص 250، ب 5، ح 13 آمده، این است: «إِنَّ موسى سأل ربّه فقال: يا ربّ أقریب أنت مني فأناجيك أم بعيد فأناديك؟ فأوحى إليه: يا موسى، أنا جليس من ذكرك؛ موسى عليه السلام از پروردگارش سؤال کرد و گفت: پروردگارم! آیا تو به من نزدیکی که با تورا ز گویم یا دوری تا تورا به فریاد خوانم؟ خدا به او وحی فرمود که: ای موسی! من همنشین آن کسم که مرا یاد کند».

2- ارشاد القلوب، ص 309.

3- شرح أصول کافی، ملا محمد صالح مازندرانی، ج 3، ص 83.

و ملأ كل شيء نورك؛ (1) همه چیز را نور تو پر کرده است.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

ليس بين الخالق و المخلوق شيء؛ (2) میان خالق و مخلوق چیزی [حائل] نیست.

در دعای عرفه نیز می خوانیم:

أسألك بنور وجهك القدوس الذي أشرقت به السماوات، و انكشفت به الظلمات؛ (3) به نور وجه قدّوست، که آسمان ها بدان روشن و تاریکی ها بدان آشکارگشت، از تو می خواهم که... .

هم چنین می فرمایند:

كيف يستدلّ عليك بما هو في وجوده مفتقر إليك؟ أیكون لغيرك من الظهور ما ليس لك حتّى يكون هو المظهر لك؟؛ (4) چگونه بر تو به چیزی استدلال شود که در وجودش نیازمند تو است؟! آیا برای جز تو، پیدایی هست که برای تو نباشد تا آن که آشکارکننده تو باشد.

مراد از عبارت: «آیا برای جز تو پیدایی...» این است که خدای سبحان آشکارکننده وجود ماسوای خود است؛ ماسوایی که نشانه ای برای او است پس چون دارای نشانه است، آشکارکننده خود نیز هست.

نیز امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرمایند:

جعل الخلق دليلاً عليه، فكشف به عن ربيته؛ (5) خلق را دلیلی بر خود قرار داد تا بدانها پرده از پروردگاری خویش بردارد.

این گونه آیات و روایاتی که ظاهرشان؛ بلکه صریح مفادشان مؤید قول موحدان است نه قول قائلان به وحدت موجود یا وحدت وجود، بسیار است.

به فرض محال اگر ظاهر برخی از این آیات و روایات هم نظریه مذکور را تأیید کند، این ظهور با آیات و روایات صریح دیگر معارض است، چون مفادشان عدم صحّت آن

ص: 257

1- . المصباح، كفعمی، ص 121.

2- . التوحيد، ص 192، ح 6.

3- . بلد الأمين، ص 146.

4- . إقبال، ص 349.

5- . ارشاد، ج 1، ص 224.

نظر است. و وجه جمع میان این دو دسته، همان است که قبلاً بیان شد.

برخی از آیات و روایات صریح در رد آن نظریه عبارت اند از:

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»؛ (1)

خداست که معبودی جز او نیست؛ زنده و برپا دارنده است [که قائم به ذات خویش است و موجودات دیگر، قائم به او هستند]. هیچ گاه خواب سبک و سنگینی او را فرا نمی گیرد؛ [و لحظه ای از تدبیر جهان هستی، غافل نمی ماند؛] آن چه در آسمان ها و زمین است، از آن اوست. کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند؟! [بنابراین، شفاعت کنندگان، برای آنها که شایسته شفاعتند، از مالکیت مطلقه او نمی کاهد.] آن چه را در پیش روی بندگان و پشت سرشان است می داند؛ [گذشته و آینده، در پیشگاه علم او، یکسان است] و کسی از علم او آگاه نمی گردد؛ جز به مقداری که او بخواهد. [او است که به همه چیز آگاه است و علم و دانش محدود دیگران، پرتوی از علم بی پایان و نامحدود او است]. تخت [حکومت] او، آسمان ها و زمین را دربر گرفته و نگاه داری آنها، او را خسته نمی کند، بلندی مقام و عظمت، مخصوص او است.

«... لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»؛ (2) هیچ چیز همانند او نیست.

«لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»؛ (3) چشم ها او را نمی بینند؛ ولی او همه چشم ها را می بیند، او بخشنده [انواع نعمت ها و باخبر از دقائق موجودات] و آگاه [از همه چیز] است.

نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

تَنَزَّ عَنْ مُجَانَسَةِ مَخْلُوقَاتِهِ؛ (4) منزّه است از هم جنس بودن با مخلوقاتش.

ص: 258

- 1- . بقره 2 آیه 255.
- 2- . شوری 42 آیه 11.
- 3- . انعام 6 آیه 103.
- 4- . بحار الأنوار، ج 84، ص 339، ب 13، ح 19.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

تَوْحِيدَهُ تَمَيِّزُهُ مِنْ خَلْقِهِ، وَحُكْمُ التَّمْيِيزِ بَيْنُونَةَ صِفَةٍ لَا بَيْنُونَةَ عَزَلَةٍ، إِنَّهُ رَبٌّ خَالِقٌ غَيْرٌ مَرْبُوبٌ مَخْلُوقٌ؛ (1) یگانه دانستن او بدان است که از خلقتش جدا کنی؛ جدایی به معنای تغایر در اوصاف، نه به معنای عزلت، همانا او پروردگار خالق است، نه مخلوق.

نیز می فرماید:

مُبَايِنٌ لِجَمِيعِ مَا أَحَدَّثَ فِي الصِّفَاتِ؛ (2) او در صفات، جدا از تمام چیزهایی است که پدید آورده است.

و می فرماید:

و ما زال لیس كمثله شيء، عَنْ صِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ مُتَعَالِيًا، وَانْحَسَرَتِ الْأَبْصَارُ عَنْ أَنْ تَنَالَهُ، فَيَكُونُ بِالْعِيَانِ مَوْصُوفًا وَبِالذَّاتِ الَّتِي لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ عِنْدَ خَلْقِهِ مَعْرُوفًا؛ (3) همواره هیچ چیز همانند او نیست، از اوصاف مخلوقات بلند مرتبه تر است و چشم ها از رسیدن به او عاجز بوده [و هست] پس آشکاری موصوف است و به ذاتی که جز خود از آن آگاه نیست نزد مخلوقاتش شناخته شده است.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خُلُوٌّ مِنْ خَلْقِهِ، وَخَلْقُهُ خُلُوٌّ مِنْهُ، وَكُلَّمَا وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمٌ شَيْءٍ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَا خَلَا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ؛ (4) به یقین خدای تبارک و تعالی جدا از خلق، و خلق جدا از او است و هر چه اسم شیء بر آن اطلاق شود مخلوق است.

امام صادق علیه السلام نیز می فرماید:

مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُشْبَهُ شَيْئًا وَلَا يُشَبَّهُهَ شَيْءٌ، وَكُلَّمَا وَقَعَ فِي الْوَهْمِ فَهُوَ بِخِلَافِهِ؛ (5) هر که خدا را به خلقتش شبیه داند مشرک است. همانا خدای

ص: 259

1- . احتجاج، ص 201.

2- . عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 121، ح 15.

3- . التوحید، ص 50.

4- . همان، ص 106، ب 7، ح 5.

5- . بحار الأنوار، ج 3، ص 299، ب 13، ح 30.

تبارك و تعالى به چیزی شبیه نیست و چیزی شباهت بدو ندارد و هر چه در خاطر می آید، او غیر آن است.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

خدا را نشناخته آن کسی که ذاتش را با تشبیه [او به مخلوقاتش] شناخته باشد، و او را یگانه ندانسته آن که بخواهد به او برسد، به حقیقتش واصل نشده آن که او را مثل (مخلوقاتش) بداند، او را تصدیق نکرده آن که محدودش بداند و او را قصد نکرده کسی که او را مشارالیه قرار دهد و او را اراده نکرده آن که او را [به مخلوقاتش] تشبیه کند؛ تا آن که فرمودند: حقیقتاً به خدا جاهل است آن که [شبیه اوصاف مخلوقش] توصیف او را بخواهد... هر چه در مخلوقات وجود دارد در خالق وجود ندارد و هر چه در ایشان امکان داشته باشد در صانعش محال است. (1) این گونه روایات بسیارند، که اگر همه آنها گردآوری شود، يك یا چند جلد کتاب خواهد شد.

ص: 260

1- . همان، ج 4، ص 228، ب 4، ح 3.

مسأله: تجلی در زبان عربی به معنای ظهور یافتن و هویدا شدن است(1). این واژه به همین معنا درباره خدای سبحان، صادق است... خواه هویدایی او پس از پنهانیش باشد یا نه. و مراد از ظهور خداوند پس از پنهانیش، ظهور آثار او است؛ زیرا ابتدا آفرینشی نبود و از باب «سالبه به انتفای موضوع» ظهوری هم نبود، آن گاه که دست به آفرینش زد، ظهور یافت؛ در حدیث قدسی ای می خوانیم: «خَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ(2)؛ مخلوقات را آفریدم تا شناخته شوم».

شاید این گفته مانند این سخن معروف است که می گویند: خورشید در افق آسمان تجلی کرد؛ یعنی از پس مه و ابرها هویدا شد. (این معنا محل تأمل است). و یا به همین معنا می گویند: علت به سبب معلول آشکار شد؛ چون معلول سبب ظهور علت می گردد؛ آنچنان که شاعر می سراید:

وفي كل شيء له آية *** تدلّ على أنه واحد(3) «و در هر چیزی برایش نشانه ای است که بر یگانگیش دلالت می کند».

ص: 261

-
- 1- . لسان العرب، ماده جلی.
 - 2- . بحار الأنوار، ج 84، ص 199.
 - 3- . تفسیر قمی، ج 2، ص 267.

برخی از ایشان گفته اند: «مراد از تجلی و ظهور حق متعال، تجلی حقیقت واحده او به اشکال و اطوار گوناگون است، مانند ظهور یافتن آب دریا به شکل امواج».

این معنا ابدأ درباره خدای متعال صادق نیست، بلکه ادله عقلی و نقلی آن را نفی می کنند.

برخی حکما و پیروانشان نیز می گویند: «تجلی خدای متعال به معنای تجلی و ظهور حقیقت وجود با وجودات و هستی های خاص و با شرایط ویژه در زمان هایی گوناگونند».

البته این تعابیر تنها الفاظی بیش نیست.

قبلاً نیز روشن شد که استدلال برخی از قائلان به وحدت وجود یا موجود و استشهادشان به تعابیری نظیر تجلی و نظایر آن، که در آیات و روایات وارد شده، ابدأ بدانچه ادعا می کنند مرتبط نیست. از جمله آیه ذیل:

«...فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا»؛ (1) اما هنگامی که پروردگارش بر کوه جلوه کرد، آن را ریز ریز ساخت و موسی مدهوش به زمین افتاد.

و از جمله روایات:

حضرت علی علیه السلام فرمودند:

فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ؛ (2) پس خدای پاک در قرآن بی آنکه او را ببینند، قدرت خود را نشان داد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

فَتَجَلَّى لِخَلْقِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ يُرَى؛ (3) برای آفریده های خویش آشکار شد بی آن که دیده شود.

البته مراد از تعابیر فوق، ظهور او است به عنوان علت موجودات؛ چون اگر او موجود

ص: 262

1- . اعراف 7 آیه 143.

2- . نهج البلاغه، خطبه 147، ص 204.

3- . علل الشرائع، ص 119، ب 99، ح 1.

نمود از باب «سالبه به انتفای موضوع» برای خدای متعال هم تجلی و ظهوری نبود.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند:

بها تجلی صانعها للعقول(1)؛ آفریننده با خود آفریده ها بر خردها آشکار گردید.

و نیز می فرمایند:

مُتَجَلِّ لَا بِاسْتِهْلَالِ رُؤْيَا؛ (2) آشکار شونده است نه بدین معنا که دیده شود.

در دعای سمات نیز می خوانیم:

و بمجدك الذي تجلّيت به لموسى كلمك عليه السلام في طور سيناء، ولإبراهيم خليلك عليه السلام من قبل في مسجد الخيف، و لإسحاق صفيك عليه السلام في بئر شيع، و ليعقوب نبيك عليه السلام في بيت ايل؛ (3) و به مجد و عظمت که در طور سینا بدان بر موسای کلیمت علیه السلام و پیش از آن در مسجد خیف بر ابراهیم خلیلیت علیه السلام و در بئر شیع بر اسحاق صفیّت علیه السلام و در بیت ایل بر یعقوب نبیّت علیه السلام آشکار شدی [تورا قسم می دهم].

تجلی خاص

معنای «تجلی» در اماکن مذکور در دعای سمات، ظهور آیات او در آن مکان ها و غیر آنهاست، بدین سبب که شخص مواجه با آن آیات - چه پیامبر باشد و چه غیر پیامبر - به وجود خدای سبحان اعتراف کند. حال اگر پیش از مواجهه با آیات الهی به وجود خدا معترف بوده باشد، اعتراف و اذعان در مرتبه ای بالاتر از سابق قرار می گیرد؛ مانند آن چه در باب مراتب یقین گفته اند. و البته این طلب تجلی در انبیاء، از باب تحصیل اطمینان قلبی بیشتر بوده است؛ همانگونه که راجع به حضرت ابراهیم علیه السلام در قرآن می فرماید:

«أَوَلَمْ تُوْمِنْ قَالِ بَلَىٰ وَ لَكِن لَّيَطْمَئِنُّ قَلْبِي»؛ (4) مگر ایمان نیاورده ای؟! عرض کرد: چرا، ولی می خواهم قلبم آرامش یابد.

ص: 263

1- . نهج البلاغه، خطبه 186، ص 273.

2- . کافی، ج 1، ص 138، ح 4.

3- . مصباح المتعجب، ص 418.

4- . بقره 2 آیه 260.

امام رضا علیه السلام در تفسیر آیه: «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا» (1) می فرماید:

هنگامی که پروردگارش، با نشانه ای از نشانه های خود، بر کوه جلوه کرد، آن را ریز ریز ساخت و موسی مدهوش به زمین افتاد... (2).

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

فَأَبْدَى اللَّهُ سَبْحَانَهُ بَعْضَ آيَاتِهِ، وَ تَجَلَّى رَبُّنَا لِلْجَبَلِ فَتَقَطَّعَ الْجَبَلَ فَصَارَ رَمِيمًا، وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا؛ (3) خدای متعال برخی نشانه های خود را آشکار ساخت؛ و پروردگاران بر آن کوه تجلی کرد و کوه قطعه قطعه شد و خاکستر گردید و موسی مدهوش به زمین افتاد.

تجلی و آشکار شدن خدا برای آن بزرگان، غیر از آن تجلی ای است که برای هر مؤن عادی یا کافری می کند. آری خدا برای همه مخلوقات تجلی می کند تا حجتی بر آنها داشته باشد، لکن تجلی او برای اولیاء، انبیاء و برگزیدگانش موجب افزایش عنایت، شوق، خوف، لذت و سایر پیامدهای مثبت برای آنان می گردد.

امام رضا علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ، بَلَغَ بِي جِبْرَائِيلُ مَكَانًا لَمْ يَطَّأهُ جِبْرَائِيلُ قَطُّ، فَكَشَفَ لِي فَأَرَانِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ نُورٍ عَظُمَتْهُ مَا أَحَبُّ؛ (4) آن گاه که در شب معراج، به آسمان برده شدم، جبرئیل مرا به مکانی رساند که خودش تاکنون هرگز قدم بدان جا نگذاشته بود. آن جا بر من هویدا گشت و آن گاه بود که خدای عزوجل به میزانی که دوست داشت از نور عظمتش به من نشان داد.

منظور از دیدن نور عظمت خدا، یا در مراتب نور و یا در مراتب ادراك [علم] پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، چرا که هر دو قابل اشتداد و افزایش است؛ در قرآن کریم می خوانیم:

«وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»؛ (5) و بگو: پروردگارا! علم مرا افزون کن.

ص: 264

1- . اعراف 7 آیه 143.

2- . عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 201.

3- . التوحید، ص 263.

4- . همان، ص 108، ب 8، ح 4.

5- . طه 20 آیه 114.

البته داشتن مراتب، نسبت به نور الهی، نهایت ندارد، لکن نسبت مراتب ادراک پیامبر صلی الله علیه و آله از آن جا که او موجودی ممکن است، هر چه این رؤت به مراتب بالا ارتقا یابد به مرتبه بی نهایت الهی نمی رسد.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

جاء حَبْرٌ إِلَى أمير المؤمنين عليه السلام فقال: يا أمير المؤمنين هل رأيت ربك حينَ عَبَدْتَهُ؟ فقال: وَيْلَكَ ما كُنْتَ أَعْبُدَ رَبًّا لَمْ أَرَهُ؟ قال: و كيف رأيتَه؟ قال: و يلك لا تُدركُهُ العُيونُ في مُشاهدةِ الأبصارِ و لكن رَأَتْهُ القُلُوبُ بِحَقائقِ الإيمان؛ (1) عالمی یهودی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین! آیا زمانی که پروردگارت را عبادت می کنی او را می بینی؟! حضرت فرمودند: وای بر تو! [من هیچ گاه [پروردگاری را که نبینم عبادت نمی کنم. پرسید: او را چگونه دیده ای؟ حضرت فرمودند: وای بر تو! دیدن او هرگز با چشم سر نبوده و نگاه سر او را نمی یابد و لکن قلب ها با ایمان های حقیقی او را درمی یابند.

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه می فرمایند:

معبودم! سیر در این نشانه ها [به منظور یافتن تو] موجب دور افتادن از ملاقات تو می گردد پس همه وجودم را در خدمتی مجتمع [و متمحص] کن که مرا به وصال تو برساند... معبودم! این خواری آشکار من است در پیشگاه تو و این حال من است که بر تو پوشیده نیست. تنها از تو می طلبم که به وصالت برسم و تنها به تو بر تو استدلال می کنم؛ پس با نور خود مرا به خویش ره نما... معبودم! حقیقت مرا مانند حقیقت مقربانت قرار ده و مرا از معبر اهل جذب عبور ده... تو همانی که اغیار را از قلوب دوستانت زدودی تا جز تو را دوست ندارند و به جز تو پناه نبرند. تو همان مونس آنانی، هنگامی که عوالم [گونگون] آنان را به غم تنهایی در انداخت و تو آنی که هدایتشان کردی آن گاه که نشانه های هدایت آشکار شد. معبودم! چه یافت آن که تو را از دست داد؟! و چه از دست داد آن که تو را یافت؟!!

به یقین آن که به کسی جز تو به جای تو راضی گشت به مطلوب خود نرسید و به یقین آن که

ص: 265

در پی مقصد دیگری جز تو افتاد به خسران دچار شد... ای کسی که شیرینی انس را به دوستانش چشاند [آن چنان که] در پیشگاهش [به درستی] به ابراز مودت و لطف برخاستند!... تو آنی که یادآور [بندگان] پیش از آن که بندگان تو را یاد کنند و تو آنی که پیش از توجه عابدان آغازگر احسانی... معبودم! مرا با رحمت خود بخواه تا به تو واصل شوم و بر من منت گذاشته، مرا مجذوب خویش کن تا آن که به تو روی آورم. (1)

ما این دعا را به تفصیل در کتاب «شرح الدعاء و الزیارة» شرح داده ایم و این جا نیازی به تفسیر مجدد آن نیست. (2)

امام زین العابدین علیه السلام می فرمایند:

الحمد لله على ما عرفنا من نفسه، و ألهمنا من شكره؛ (3) ستایش خدای را بر آن چه از خویش به ما شناساند و [بر آن چه] به ما الهام نمود در شکرگزاریش.

احتمال دارد که «من» [در عبارت: من نفسه و من شكره] تبعیضیه باشد، نه نشویه؛ زیرا انسان بما هو انسان [یعنی چون موجود محدود است] جز به برخی از آثار ذات خدا نمی تواند آگاه شود، و جز به مقداری از شکر خدا توان نخواهد داشت و این از لوازم ممکن بودن اشیاء است. همانطور که انسان بدون الهام از سوی خدای سبحان یا وحی او و مانند آن جز بعضی خصوصیات و مراتب شکرگزاری از او را نمی شناسد.

يعقوب بن اسحاق می گوید:

كتبت إلى أبي محمد عليه السلام أسأله: كيف يعبد العبد ربّه وهو لا يراه؟ فوقع عليه السلام: يا أبا يوسف جَلَّ سَيِّدِي و مولاي والمُنْعَمِ عَلَيَّ وعلی آبائي أن يُرى، قال: وسألتُه هل رأى رسول الله صلى الله عليه وآله ربّه؟ فوقع عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ و تعالی أرى رسوله بقلبه مِنْ نور عظمته ما أحبّ؟ (4)؛ به ابی محمد علیه السلام [نامه ای] نوشتم تا از او بپرسم: بنده چگونه پروردگارش را عبادت کند در

ص: 266

1- . اقبال، ص 349 و 350.

2- . این کتاب در ده جلد توسط مؤلف، تألیف شده که هنوز به صورت خطی است.

3- . صحیفه سجادیه، ص 30.

4- . التوحید، ص 108، باب ما جاء فی الرؤیة، ح 2.

حالی که او را نمی بیند؟ ایشان در جواب نوشتند: ای ابا یوسف! مولا و آقای من و آن که بر من و بر پدرانم نعمت داده برتر از آن است که دیده شود. می گوید: از ایشان پرسیدم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله پروردگارش را دید؟ حضرت نوشتند: همانا خدای تبارک و تعالی آن چه از نور عظمت خویش دوست داشت به پیامبرش نشان دهد، به وسیله قلبش به او نشان داد.

ابوبصیر می گوید از امام صادق علیه السلام سؤال کردم:

مرا خبر ده از خدای عزوجل که آیا مؤمنین در روز قیامت او را می بینند؟ حضرت فرمودند: «آری. در حالی که پیش از روز قیامت [نیز] او را دیده اند!». گفتم: چه زمانی؟ فرمودند: آن گاه که [در عالم ذر] بدیشان فرمود: آیا من پروردگارتان نیستم؟! و آنها گفتند: «آری». سپس حضرت مدتی سکوت کردند و فرمودند: «به یقین مؤمنان در دنیا و قبل از قیامت او را می بینند؛ مگر تو در همین وقت او را نمی بینی؟!» ابوبصیر می گوید: به ایشان عرض کردم: به فدایت شوم! آیا این سخن را از جانب شما بازگویم؟ ایشان فرمودند: خیر؛ چون اگر تو آن را باز بگویی و منکری آن را انکار کند که بدان معنا که می گویی جاهل باشد و آن را از باب تشبیه خالق به مخلوق محاسبه کند کافر می شود. همانا رؤت قلبی، مانند رؤت با چشم نیست؛ منزّه است خدا از آن چه مشتهان و ملحدان در وصفش می گویند. (1)

در یکی از مناجات های مشهور ماه شعبان از امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمده است:

وَأَنْزِلْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ، حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ التُّورِ، فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظْمَةِ، وَتَصِيرَ أَرْوَاحَنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ؛ (2) و نورانی کن چشم های قلوبمان را با روشنائی نظرش به تو تا آن که چشمان قلوب ما حجاب های نورانی [میان خالق و مخلوق] را بردارد و به معدن عظمت برسد و ارواح ما به قداست نفوذ ناپذیرت بیامیزد.

بنابراین، خدای متعال خود دلیل بر خود است به گونه ای که آدمی آن گاه که آن دلیل را می بیند [در نتیجه آن] بدو می رسد؛ از سوی دیگر خدا به آدمی قوه ادراکی داده که با آن توان وصول به او را پیدا کند، پس کار از او شروع و به او نیز منتهی می گردد؛ حتی قوه

ص: 267

1- . همان، ص 117، ح 20.

2- . اقبال، ص 287.

ادراکی آدمی نیز از ناحیه خدای عزوجل به او عطا شده است؛ به همین دلیل از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمودند:

هُوَ الدَّلَالُ بِالذَّلِيلِ عَلَيْهِ، وَ الْمُؤَدِّي بِالْمَعْرِفَةِ إِلَيْهِ؛ (1) او راهنمایی است که با دلیل خود بر خود راهنمایی می کند و با معرفت به خویش می رساند.

لذا این تجلی، تجلی ای خاص برای بندگان مؤمن خدا، از میان انبیاء و صالحان و اولیای مقرب است.

تجلی عام

خدای سبحان تجلی عام تری نیز دارد؛ به ویژه در شدایدی که برای انسان رخ می دهد.

آیاتی از قرآن مجید نیز بدین معنا اشاره دارند که برخی از آن عبارتند از:

«فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِّكَ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ»؛ (2) هنگامی که سوار بر کشتی شوند، خدا را با اخلاص می خوانند [و غیر او را فراموش می کنند] و [ولی] چون به سوی خشکی رساند و نجاتشان داد، بناگاه شرك می ورزند.

«وَ إِذَا غَشِيَ يَهُمْ مَوْجٌ كَالظَّلَلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ»؛ (3) و هنگامی که موجی هم چون ابرها آنان را بپوشاند، خدا را با اخلاص می خوانند؛ اما وقتی آنها را به خشکی رساند و نجات داد، بعضی راه اعتدال را پیش می گیرند [و به ایمان خود وفادار می مانند، در حالی که بعضی دیگر فراموش کرده راه کفر را پیش می گیرند]؛ و نشانه های ما را هیچ کس جز پیمان شکنان ناسپاس انکار نمی کند.

«رَبُّكُمْ الَّذِي يُرْجِي لَكُمْ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا* وَ إِذَا مَسَّكُمْ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَاهَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضُوا عَنْهُمْ وَ كَانَ الْأَنْسَانُ كَفُورًا»؛ (4) پروردگارتان کسی است که کشتی را در دریا برای شما به حرکت در می آورد، تا از نعمت او

ص: 268

1- . احتجاج، ص 201.

2- . عنكبوت 29 آیه 65.

3- . لقمان 31 آیه 32.

4- . اسراء 17 آیات 66 و 67.

بهره مند شوید؛ او نسبت به شما مهربان است. و هنگامی که در دریا ناراحتی به شما برسد، جز او، تمام کسانی که [برای حل مشکلات خود] می خوانید، فراموش می کنید؛ اما هنگامی که شما را به خشکی نجات دهد، روی می گردانید و انسان، بسیار ناسپاس است.

«هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرِينِ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنِ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ * فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ»؛ (1) او کسی است که شما را در خشکی و دریا سیر می دهد؛ زمانی که در کشتی ها قرار می گیرید و آنها با بادهای موافق آنان را [به سوی مقصد] حرکت می دهند و خوشحال می شوند، [ناگهان] طوفان شدیدی می وزد و امواج از هر سو به سراغ آنها می آید؛ و گمان می کنند هلاك خواهند شد؛ در آن هنگام، خدا را از روی اخلاص می خوانند که اگر ما را از این [گرفتاری] نجات دهی، حتماً از سپاس گزاران خواهیم بود. اما هنگامی که [خدا] آنها را رهایی بخشید، [باز] به ناحق، در زمین ستم می کنند.

«قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَئِنِ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ * قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ مُشْكِرُونَ»؛ (2) بگو: چه کسی شما را از تاریکی های خشکی و دریا می رهاوند؟! در حالی که او را با حالت تضرع [و آشکارا] و در نهان می خوانید [و می گوید: اگر از این [خطرات و ظلمت ها] ما را برهاند، از سپاس گزاران خواهیم بود. بگو خدا شما را از آن [تاریکیها] و از هر اندوهی می رهاوند؛ باز شما شرك می ورزید.

«وَ مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ * ثُمَّ إِذَا كَسَفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ * لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ»؛ (3) و هر نعمتی که دارید از خداست؛ سپس چون آسیبی به شما رسد، به سوی او روی می آورید [و می نالید].

ص: 269

1- . یونس 10 آیات 22 و 23.

2- . انعام 6 آیات 63 و 64.

3- . نحل 16 آیات 53 - 55.

و چون آن آسیب را از شما برطرف می سازد، ناگاه گروهی از شما به پروردگارشان شرک می ورزند. [بگذار] تا آنچه را به آنان داده ایم ناسپاسی کنند! [اکنون چند روزی بهره گیرید، اما به زودی خواهید دانست] سرانجام کارتان به کجا خواهد کشید].

«فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّا أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»؛ (1) هنگامی که انسان را زبانی رسد، ما را می خواند؛ سپس هنگامی که از جانب خود به او نعمتی دهیم، می گوید: این نعمت را به خاطر کاردانی خودم به من داده اند؛ ولی این وسیله آزمایش است، اما بیشترشان نمی دانند.

«وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِيْدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ (2) هنگامی که به انسان زیان [و ناراحتی] رسد، ما را در حالی که به پهلو خوابیده یا نشسته یا ایستاده، می خواند؛ اما هنگامی که ناراحتی را از او برطرف ساختیم، چنان می رود که گویی هرگز ما را برای [حل] مشکلی که به او رسیده بود، نخوانده است. این گونه برای اسراف کاران، اعمالشان زینت داده شده است [که زشتی این عمل را درک نمی کنند].

«وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَ جَعَلَ لِلَّهِ أُنْدَادًا لِّبُضْلٍ عَنِ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا - إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ»؛ (3) هنگامی که به انسان زبانی رسد، پروردگار خود را می خواند و به سوی او باز می گردد؛ اما هنگامی که نعمتی از خود به او عطا کند، آن چه را که قبلاً خدا را به خاطر آن می خواند از یاد می برد و برای خدا همتیانی قرار می دهد تا [خود و دیگران] را از راه او گمراه سازد؛ بگو: چند روزی از کفرت بهره گیر که از دوزخیانی!

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمْ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَ تَسْؤُونَ مَا تُشْرِكُونَ»؛ (4) «بگو: به من خبر دهید

ص: 270

- 1- . زمر 39 آیه 49.
- 2- . یونس 10 آیه 12.
- 3- . زمر 39 آیه 8.
- 4- . انعام 6 آیات 40 و 41.

اگر عذاب خدا به سراغ شما آید، یا رستاخیز بر پا شود آیا برای حل مشکلات خود، غیر خدا را می خوانید اگر راست می گوید؟! [نه] بلکه تنها او را می خوانید؛ و او اگر بخواهد، مشکلی را که به خاطر آن او را خوانده اید بر طرف می سازد و آن چه را شریک [او] قرار می دهید، [در آن روز] فراموش خواهید کرد.

این قبیل آیات و همچنین روایاتی که بر تجلی عام خدای سبحان - به آن معنایی که قبلاً ذکر شد - دلالت می کنند، تجلی الهی، بر مردمان مشرک و منافق را نیز شامل می شود؛ که این تجلی عام علاوه بر تجلی خاص او برای اولیای مقربش که مفاد آیات و روایات قبلی بود، روی می دهد.

هدایتی که در سوره های حمد و فصلت بدانها اشاره شده ممکن است از مصادیق تجلی عام باشد؛ آن دو آیه عبارت اند از:

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»؛ (1) ما را به راه راست هدایت کن.

«وَأَمَّا تَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى»؛ (2) و اما تمود را هدایت کردیم، و [لی] آنها کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند.

مراد از این هدایت، همان هدایت عامه و ارائه طریق است، هر چند رساننده یقینی به مقصد نباشد؛ زیرا نرسیدن به مقصد، معلول وجود خلل در قابلیت قابل است نه اصل آن هدایت؛ مثل فردی که مورد این هدایت قرار گرفته، معاند و مانند آن باشد.

عدم دلالت آیات و روایات بر وحدت وجود

معلوم شد که امثال این آیات و روایات، حتی آنهایی که واژه «تجلی» و نظایر آن درشان به کار رفته، ارتباطی با سخن برخی فلاسفه و اعتقاد آنان به وحدت وجود یا وحدت موجود و امثال آن ندارند، نه با دلالتی قریب و نه با دلالتی بعید؛ هر چند که برخی از همین فلاسفه در تأیید و اثبات سخن فوق بدانها تمسک کرده اند.

ص: 271

1- . حمد 1 آیه 6.

2- . فصلت 41 آیه 17.

یکی از آنان برای گمان ناصواب خود در اعتقاد به وحدت وجود یا وحدت موجود به روایتی در کتاب روضات از کمیل بن زیاد استدلال کرده است که:

کمیل از امیرالمؤمنین علیه السلام می پرسد: حقیقت چیست؟ امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: تو را به حقیقت چکار؟! می گوید: آیا من رازدار شما نیستم؟! حضرت می فرماید: آری، لکن ترشحاتی از آن چه از پیمانانه دانشم لبریز می شود به تو می رسد. کمیل می گوید: آیا کسی مثل شما، درخواست کننده ای را از مطلوب خویش محروم می کند؟! حضرت فرمودند: حقیقت، کشف خداست بدون اشاره. گفت: برایم توضیح بیشتری بده. حضرت فرمودند: محو موهومات از آن چه معلوم است (1).

این حدیث نه به وحدت وجود و نه به وحدت موجود ارتباطی دارد، بلکه بر نفی این دو دلالت می کند؛ آن جا که می فرمایند: «کشف سبحات جلال [خدا] است بدون اشاره» و نیز می فرمایند: «محو موهومات از آن چه معلوم است» ظاهر در نفی وحدت است.

در شرح اجمالی این حدیث باید گفت: در هستی، شکل، صورت، حجم، زمان، مکان و نظایر اینها امور فراوانی وجود دارد که خدای سبحان آنها را آفریده است، لذا قهراً وجه جامع تمامی اینها حقیقت مخلوقیت خواهد بود؛ چنان که وجه جامع هایی برای مجموعه های دیگری نیز قابل تعریف است؛ مثلاً مظاهر سقوط اشیایی نظیر سنگ، کلوخ، درخت، سیب، شیشه و غیره، جامعی دارند که عبارت است از قوه جاذبه؛ و وسایل و دستگاه های الکتریکی ای که برآورنده نیازهای مختلف آدمیانند؛ مانند: کولر، ماشین لباسشویی، فریزر، لامپ، بخاری و هزاران وسیله دیگر که جامعی به نام وسایل برقی دارند.

و جناب کمیل از حقیقت عامه در میان همه کائنات پرسید - دو مثال اخیر، حقایق عامه میان دو گروه خاص از کائنات بود - .

آن گاه که آدمی بخواهد شناخت باطنی بیابد، تنزه و برتری خالق از همه مخلوقات بر

ص: 272

وی مکشوف می گردد و به خاطر همین متنزه بودن است که از شباهت رساندن به این اشیای مخلوق و قابل دریافت با حواس پنج گانه بالاتر و بزرگ تر است؛ زیرا تمامی اینها اوصاف وجودات امکانی است و خدا ممکن الوجود نیست. نیز تمامی اینها محدودند در حالی که خدا، نامحدود است. و هم چنین تمامی آنها غیر ازلّی و غیر ابدیند در حالی که خدای سبحان، ازلّی، ابدی و سرمدی است، و این معنای سخن امام علیه السلام است که فرمودند: «حقیقت خداشناسی، کشف انوار و عظمت جلال [خدا] است».

ما نمی توانیم ذات خدای سبحان را مورد اشاره قرار دهیم؛ چون ذاتش در چهارچوب هیچ حدّی، محدود و محصور نیست و تنها به امور محدود می توان اشاره نمود و این معنای سخن امام علیه السلام است که فرمودند: «بدون اشاره کردن».

اگر آدمی به میزانی که بر آثار الهی وقوف می یافت، همانند معرفت او به جاذبه و الکتریسیته و آثارشان، حقیقت خدا را می دانست و می پذیرفت و بر آن وقوف پیدا می کرد، آن چه در وهم می آورد و خدا می انگاشت باطل و محو می شد؛ زیرا هر موهومی، غیر خدا و غیر آن معبود است. لکن معلوم حقیقی که همان خداست، برای او آشکار می گشت. پس انسان می داند که خدا موجودی واقعی است، اما نه موجودی مانند اشیاء و او آفریدگار هر چیزی است و چیزی به او شباهت نمی رساند.

با توضیح فوق روشن می شود که امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب کمیل، خدا را، حقیقت اشیاء آن گونه که فلاسفه می پندارند ندانسته، نه به نحو وحدت وجود و نه به نحو وحدت موجود؛ بلکه خدا را خالق آنها معرفی کرده اند.

مسأله: بدیهی است که شناخت برای هر انسانی فطری است؛ حتی در سرسخت ترین منکران. خدای سبحان خود به این حقیقت اشاره نموده و ظهور این فطرت را بویژه در سختی ها، که در آنها از خدا جز به خدا نمی توان پناه برد، یادآور می شود. برخی از این آیات در مسأله پیشین گذشت که مجدداً یادآور می شویم:

«فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ»؛ (1) هنگامی که سوار بر کشتی شوند، خدا را با اخلاص می خوانند [و غیر او را فراموش می کنند]؛ اما هنگامی که [خدا] آنان را به خشکی رساند و نجات داد، باز مشرک می شوند.

«وَ إِذَا غَشِيَ يَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ»؛ (2) و هنگامی که موجی هم چون ابرها آنان را بپوشاند [و بالا رود و بالای سرشان قرار گیرد] خدا را با اخلاص می خوانند؛ اما وقتی آنها را به خشکی رساند و نجات داد، بعضی راه اعتدال را پیش می گیرند [و به ایمان خود وفادار می مانند، در حالی که بعضی دیگر فراموش کرده راه کفر را پیش می گیرند]؛ و نشانه های ما را هیچ کس جز پیمان شکنان ناسپاس انکار نمی کند.

«رَبُّكُمْ الَّذِي يُزْجِي لَكُمْ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا* وَ إِذَا مَسَّكُمْ

ص: 275

1- . عنكبوت 29 آیه 65.

2- . لقمان 31 آیه 32.

الضَّرِّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهَهُ فَلَمَّا نَجَّكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا»؛ (1) پروردگارتان کسی است که کشتی را در دریا برای شما به حرکت در می آورد تا از نعمت او بهره مند شوید؛ او نسبت به شما مهربان است. و هنگامی که در دریا به شما ناراحتی برسد؛ جز او، تمام کسانی را که [برای حل مشکلات خود] می خوانید، فراموش می کنید؛ اما هنگامی که شما را نجات دهد، روی می گردانید و انسان، بسیار ناسپاس است.

«هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِن أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ * فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ»؛ (2) او کسی است که شما را در خشکی و دریا سیر می دهد؛ زمانی که در کشتی ها قرار می گیرید و آنها با بادهای موافق آنان را [به سوی مقصد] حرکت می دهند و خوشحال می شوند، [ناگهان] طوفان شدیدی می وزد و امواج از هر سو به سراغ آنان می آید و گمان می کنند هلاک خواهند شد؛ در آن هنگام، خدا را از روی اخلاص می خوانند که اگر ما را از این [گرفتاری] نجات دهی، حتماً از سپاس گزاران خواهیم بود. اما هنگامی که [خدا] آنها را رهایی بخشد، [باز] به ناحق، در زمین ستم می کنند.

«قُلْ مَنْ يُنَجِّيْكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِن أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ * قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيْكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ مُشْرِكُونَ»؛ (3) بگو: چه کسی شما را از تاریکی های خشکی و دریا می رهاوند؟! در حالی که او را با حالت تضرع [و آشکارا] و در نهان می خوانید؛ [و می گوید:] اگر از این [خطرات و ظلمت ها] ما را برهاند، از سپاس گزاران خواهیم بود. بگو: خدا شما را از آن [تاریکیها] و از هر اندوهی می رهاوند؛ ولی باز هم شما شرک می ورزید [و راه کفر می پوید].

«وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْرُونَ * ثُمَّ إِذَا كُشِفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا

ص: 276

1- . اسراء 17 آیات 66 و 67.

2- . یونس 10 آیات 22 و 23.

3- . انعام 6 آیات 63 و 64.

فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْكِرُونَ * لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ»؛ (1) و هر نعمتی که دارید، از خداست؛ پس چون آسیبی به شما رسد، به سوی او روی می آورید [و می نالید]. و چون آن آسیب را از شما برطرف می سازد، ناگاه گروهی از شما به پروردگارشان شرک ورزند. [بگذار] تا آنچه را که به آنها داده ام کفران کنند [اکنون چند روزی از متاع دنیا بهره گیرید، اما به زودی خواهید دانست] که سرانجام کارتان به کجا خواهد کشید.

«وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِّمَّا قَالِ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»؛ (2) هنگامی که انسان را زبانی رسد، ما را [برای حل مشکلتش] می خواند؛ سپس هنگامی که از جانب خود به او نعمتی دهیم، می گوید: این نعمت را به خاطر کاردانی خودم به من داده اند؛ ولی این وسیله آزمایش است، اما بیشترشان نمی دانند.

«وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ (3) هنگامی که به انسان زیان [و ناراحتی] رسد، ما را در حالی که به پهلو خوابیده یا نشسته یا ایستاده می خواند؛ اما هنگامی که ناراحتی را از او برطرف ساختیم، چنان می رود که گویی هرگز ما را برای [حل] مشکلی که به او رسیده بود، نخوانده است. این گونه برای اسراف کاران، اعمالشان زینت داده شده است [که زشتی این عمل را درک نمی کنند].

«وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُوا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِّيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ»؛ (4) هنگامی که انسان را زبانی رسد، پروردگار خود را می خواند و به سوی او باز می گردد؛ اما هنگامی که نعمتی از خود به او عطا کند، آن چه را به سبب آن قبلاً خدا را می خواند از یاد می برد و برای خدا همتایانی قرار می دهد تا [خود و دیگران] را از راه او گمراه سازد؛ بگو: چند روزی از کفرت بهره گیر که از دوزخیانی!

ص: 277

1- . نحل 16 آیات 53 - 55.

2- . زمر 39 آیه 49.

3- . یونس 10 آیه 12.

4- . زمر 39 آیه 8.

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرِ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ»؛ (1) بگو: به من خبر دهید اگر عذاب خدا به سراغ شما آید، یا رستاخیز برپا شود آیا برای حل مشکلات خود، غیر خدا را می خوانید اگر راست می گویند؟! [نه] بلکه تنها او را می خوانید و او اگر بخواهد، مشکلی را که به خاطر آن او را خوانده اید، برطرف می سازد؛ و آن چه را شریک [او] قرار می دهید، فراموش خواهید کرد.

واضح است که آیات فوق، تنها متعرض برخی از چیزهایی است که مربوط به حیات مشافهین و معاصرین رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان مصداق است و گرنه مظاهر فطرت در آیات بی شمار تکوینی بسیار است؛ مثلاً هنگام زلزله ها، صاعقه ها، باران های سیل آسا، هجوم حیوانات درنده و نظایر اینها نیز فطرت خداجوی انسان آشکار می شود. آری آن گاه که آدمی در مشکلات خود، پناهی نمی جوید، فطرتاً متوجه خدای سبحان می گردد؛ همین توجه فطری دلیل بر وجود او است و نیز دلیل بر آن که خالق این فطرت، همانی است که توجهش را به خویش جلب کرده است؛ خدای سبحان می فرماید:

«سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»؛ (2) به زودی نشانه های خود را در اطراف جهان و درون جانیشان به آنها نشان می دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است.

هم نفوس و جان ها بر خدا دلالت می کنند و هم آفاق و اضطرارها و مانند آن؛ خدای متعال می فرماید:

«فَطَرَتِ اللَّهُ اللَّيْلِيَّ فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»؛ (3) این فطرتی است که خدا، انسان ها را بر آن آفریده.

نیز روایات زیادی به همین مضمون در کتاب هایی نظیر بحار الأنوار، عوالم العلوم و المعارف آمده است.

ص: 278

1- . انعام 6 آیات 40 و 41.

2- . فصلت 41 آیه 53.

3- . روم 30 آیه 30.

امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر «بسم الله الرحمن الرحيم» می فرمایند:

الله کسی است که هر مخلوقی به هنگام نیازمندی ها و سختی ها، آن گاه که امیدش از هر چه مادون او است قطع می شود و دست هایش از همه کس جز او قطع می گردد، بدو پناه برده می شود. می گویی: بسم الله، یعنی بر همه کارهایم از خدایی یاری می جویم که عبادت شدن، حق هیچ کس جز او نیست. آنی که وقتی به فریادرسی خوانده شود به فریاد می رسد، آنی که وقتی خوانده می شود پاسخ می گوید. (1)

مردی از امام صادق علیه السلام پرسید:

ای پسر رسول خدا! مرا به خدا راهنمایی کن که اهل مجادله بر من اشکال های زیادی وارد و مرا سرگشته کرده اند. حضرت به او فرمودند: ای عبدالله! آیا هرگز بر کشتی سوار شده ای؟ گفت: آری. فرمودند: آیا اتفاق افتاده در جایی کشتی در هم شکند و نه کشتی ای باشد که نجاتتان بدهد و نه شنا بلد باشی؟ گفت: آری. حضرت فرمودند: آیا در آن جا به دلت افتاده که موجودی در میان موجودات هست که بتواند تو را از آن ورطه خلاصی دهد؟ گفت: آری. حضرت فرمودند: آن موجود همان خدایی است که برای نجات دادن در آن جا که نجات بخشی نیست و برای به فریاد رسیدن در آن جا که فریادرسی نیست، توانا است. (2)

در روایتی آمده است که:

مردی در حضور امام سجاده علیه السلام برخاست و گفت: مرا خبر ده که معنای «بسم الله الرحمن الرحيم» چیست؟ امام سجاده علیه السلام فرمودند: پدرم از برادرش و او از امیر المؤمنین علیه السلام سخنی نقل کردند و آن این که مردی از ایشان سؤال کرد: ای امیرالمؤمنین! مرا از «بسم الله الرحمن الرحيم» خبر ده که معنایش چیست، حضرت فرمودند:

«الله» بزرگ ترین نام از نام های خدای تعالی است که جز او شایسته نامیده شدن بدان نیست و هیچ مخلوقی نیز بدان نامیده نشده است.

آن مرد می گوید: پس تفسیر «الله» چه می شود؟ حضرت می فرمایند: او آن کسی است که به

ص: 279

1- . بحار الأنوار، ج 3، ص 41، ب 3، ح 16.

2- . همان.

هنگام نیازمندی‌ها و سختی‌ها، آن‌گاه که هر مخلوقی از همه‌مادون او قطع امید می‌کند و دستش از هر چه جز او است کوتاه می‌شود تنها به سوی او باز می‌گردد. هر رئیسی در دنیا و یا هر بزرگی که توانگری و طغیان او بزرگ و نیازمندی‌های مردم زیر دستش به او فراوان باشد، باز هم آن مردمان نیازهایی پیدا می‌کنند و این فرد بزرگ هم به چیزهایی محتاج می‌شود که خود نیز توان برآوردن آنها را ندارد، لذا هنگام اضطرار و ناداری از همه چیز می‌برد و به سوی او رو می‌کند تا آن زمان که مشککش برطرف شود اما پس از آن باز هم به شرك خود باز می‌گردد؛ آیا نشنیده‌ای که خدای عزوجل می‌فرماید:

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * بَلْ إِتَاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَسْأَلُونَ مَا تُشْرِكُونَ»؛ (1) بگو: به من خبر دهید اگر عذاب خدا به سراغ شما آید، یا رستاخیز بر پا شود آیا برای حل مشکلات خود، غیر خدا را می‌خوانید اگر راست می‌گویید؟! [نه] بلکه تنها او را می‌خوانید؛ و او اگر بخواهد، مشکلی را که به آن او را خوانده‌اید، بر طرف می‌سازد و آن چه را [امروز] شریک [او] اقرار می‌دهید، [در آن روز] فراموش خواهید کرد.

آن‌گاه خدای متعال به بندگانش می‌گوید: ای نیازمندان رحمتم! همانا من نیاز به خویش را در همه حال و [نیز] ذلت بندگی را در هر زمان، ملازم و همراه شما قرار دادم؛ پس در هر کاری که می‌آغازید و امید تمام کردن و به نهایت رساندنش را دارید، تنها به سوی من فزع کنید چرا که من آن‌گاه که بخواهم [نعمتی] به شما عطا کنم هیچ کس جز من نمی‌تواند شما را [از آن] بازدارد و اگر بخواهم [از چیزی] بازتان دارم هیچ کس جز من نمی‌تواند [آن را] به شما عطا کند. پس من أحق به کسی هستم که باید از او درخواست شود و اولی‌ترین کسی هستم که باید به درگاهش تصرّح شود؛ پس هنگام آغاز کردن هر کار کوچک یا بزرگی بگویید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» یعنی برای [انجام دادن] این کار از آن خدایی که جز او حق پرستش شدن ندارد، و آن‌گاه که به فریادرسی طلب شود به فریاد می‌رسد، کمک می‌طلبم. همان که

ص: 280

وقتی به [نام] رحمان خوانده می شود پاسخ می گوید؛ آن که با گسترش روزی [خویش] بر ما رحم می آورد، آن که بر ما «رحیم» است در دین و دنیا و آخرت ما، آن که دین را برای ما سبک نموده و آن را آسان و خفیف قرار داده و [نیز] او با جدا کردن ما از دشمنانش بر ما رحم می آورد. - سپس امام فرمودند: - رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر غم و اندوه، فردی را فراگیرد و او را محزون سازد و در حالی که [نیت] خود را برای خدا خالص کرده و با قلبش به سوی او رو نموده بگوید: بسم الله الرحمن الرحیم، از یکی از دو چیز جدا نمی شود: یا به نیاز دنیایش می رسد و یا آن چه برای او آماده شده در نزد خدا برایش ذخیره می گردد؛ و آن چه نزد خداست برترین و ماندگارترین [نعمت ها] برای مؤمنان خواهد بود. (1)

معنای تجلی

حال که معنای تجلی خدا را، ظهور آثار و نشانه هایش دانستیم، می گوئیم تجلی او، گاه به کرم او ظهور می کند، گاه با علم، یا لطف، عظمت و یا سایر صفات او؛ برای مثال، تجلی خدای سبحان در دریای «سوف» با غرق نمودن فرعون و گروهش به وجود آمد و تجلی او به رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در غار حرا با اعطای نبوت به ایشان و... .

ص: 281

1- . بحار الأنوار، ج 89، ص 244، ب 29، ح 49، تفسیر الامام الحسن العسکری علیه السلام، ص 27 و 28، ح 9.

مسأله: روشن است که خدای سبحان، چون نه جسم است و نه عَرَض و مانند آن، میان خود و مخلوقاتش حجابی ندارد.

اگر در برخی ادعیه، درباره خدای متعال تعبیر: «احتجاب؛ (1) در حجاب قرار گرفت» آمده، به معنای آن است که خدای سبحان جز از راه آثار و نشانه هایش بر مخلوقاتش آشکار نیست؛ مثل آن که در حجابی قرار گرفته که از پشت آن پیدا نیست.

قرآن کریم می فرماید:

«وَمَا كَانَ لِيَشْرَ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ»؛ (2) و شایسته هیچ انسانی نیست که خدا با او سخن گوید، مگر [از راه] وحی یا پشت حجاب.

آیات دیگری نیز در این باره وجود دارند که معنا و تفسیرشان، همان است که بیان شد؛ به همین دلیل از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند:

هر کس که گمان کند خدا را در حجاب یا واجد صورتی و یا مانند چیزی شناخته است، مشرک خواهد بود؛ چون حجاب، مثال و صورت، غیر از اویند. او تنها یگانه ای است که همه او را به یکتایی می شناسند. پس چگونه او را به یگانگی می شناسد آن که گمان می کند او را با [تشبیه به] دیگری [از مخلوقاتش] شناخته است. تنها کسی خدا را شناخته که خدا را به خودش (خدا) بشناسد. پس هر که او را به خودش (خدا) شناسد او را نشناخته، بلکه تنها غیر

ص: 283

1- . مصباح کفعمی، ص 275، نیز در آن آمده است: «يَا مَنْ اِحْتَجَبَ بِشِعَاعِ نُورِهِ عَنْ نَوَاطِرِ خَلْقِهِ؛ ای کسی که با پرتو نور خویش از نگاه آفریدگان در حجاب قرار گرفت».

2- . شوری 42 آیه 51.

او را شناخته است. خدا خالق اشیاء است اما نه از ماده موجودی. (1) معنای «شناخت خدا با خدا» آن است که او به سبب آثارش شناخته شود؛ و در این جا دو موجودی که یکی معرفی کننده دیگری باشد و نسبت به آن دیگری از قبیل حجاب، صورت و مثال، باشد نیست؛ و او تنها موجود یگانه است و آثاری دارد که بر او دلالت می کند. و این تفسیر، از امام صادق علیه السلام است که صاحب کتاب تحف العقول آن را روایت می کند. امام علیه السلام می فرماید:

تَعْرِفَهُ وَ تَعْلَمَ عِلْمَهُ وَ تَعْرِفَ نَفْسَكَ بِهِ، وَ لَا تَعْرِفَ نَفْسَكَ بِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِكَ، وَ تَعْلَمَ أَنَّ مَا فِيهِ لَهُ وَ بِهِ، كَمَا قَالُوا لِيُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَأِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي» (2) فَعَرَفُوهُ بِهِ، وَ لَمْ يَعْرِفُوهُ بغيره، وَ لَا- أَثْبَتُوهُ مِنْ أَنْفُسِهِمْ بِتَوْهَمِ الْقُلُوبِ؛ (3) ... او را بشناسی و به علمش معتقد باشی و نفس خود را به او بشناسانی و نه نفس خود را به نفس خود، و از ناحیه خود نمی شناسی و بدانی که آن چه در او هستی از آن او و به وسیله اوست. همان گونه که به یوسف گفتند: «آیا تو همان یوسفی؟! گفت: [آری،] من یوسفم، و این برادر من است». او [بنیامین، برادر یوسف] را به وی [یوسف] شناختند و به جز او [یوسف] وی [بنیامین] را نشناختند؛ و از پیش خود با توهم دل او [خدا] را ثابت نکردند.

منظور از روایت فوق آن است که خدای سبحان به خویش شناخته می شود و حتی نفس انسان نیز برای خودش، به سبب خدای عزوجل شناخته می گردد؛ زیرا خدا، بخشنده علم و شناخت است، لذا آدمی خویش را به خویش و از طرف خود نمی شناسد؛ چرا که خداست که فطرت او را بدین کیفیت آفریده؛ کیفیتی که با وجود آن، او (انسان) شایسته شناخت و دریافت کننده واقع شده است. بنابراین آن گاه که خدا علم را بر او افاضه کند فطرت او برای شناخت و آگاهی به جنبش در می آید؛ و این معنایی است که قرآن کریم بدان اشاره فرموده است.

ص: 284

1- . التوحید، ص 143، ح 7.

2- . یوسف 12 آیه 90.

3- . تحف العقول، ص 328.

«فَطَرَتِ اللَّهُ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»؛ (1) این فطرتی است که خدا، انسان ها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست.

چرا که خلق خدا، نسبت به معرفت و قابلیت علم و شناخت، تبدیل پذیر نیست.

گفتنی است که مرحوم محدث قمی در سفینه البحار در ماده «عرف» از شیخ بهایی نقل می کند که گفته است: واژه «معرفه» بر چیزی اطلاق می شود که آدمی آن را از پیش شناخته باشد، و آدمی هم در عالم ذر، خدا را شناخته است. (2)

«فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلاً وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلاً»؛ (3) هرگز برای سنت خدا تبدیلی نخواهی یافت و هرگز برای سنت الهی تغییری نمی یابی.

زراره روایت می کند که:

در تفسیر سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند: كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ...؛ هر مولودی با فطرت توحیدی متولد می شود. امام باقر علیه السلام فرمودند: یعنی المعرفة بأن الله عزوجل خالقه؛ (4)

[این سخن] بدین معناست: شناخت به این که خدای عزوجل آفریدگار او است.

ظاهراً این امر از باب علاقه سبب و مسبب باشد؛ چون ظاهراً معرفت فرع فطرت است، و الله العالم .

زراره در حدیث دیگری می گوید:

امام صادق علیه السلام در تفسیر این قول خدای متعال: «فَطَرَتِ اللَّهُ النَّاسَ عَلَيْهَا» فرمودند: فَطَرَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ؛ (5) فطرت آنان را بر [اساس] توحید قرار داد.

هشام بن سالم نیز می گوید:

از امام صادق علیه السلام سؤال کردم که «فَطَرَتِ اللَّهُ النَّاسَ عَلَيْهَا» یعنی چه؟ فرمودند: توحید. (6)

ص: 285

1- . روم 30 آیه 30.

2- . سفینه البحار، ج 2، ص 179.

3- . فاطر 35 آیه 43.

4- . کافی، ج 2، ص 13، ح 4.

5- . التوحید، ص 329، ح 4.

فطرت - اگر از ناحیه خود آدمی یا بنی نوع آن یا سایر عوامل، تحریف نشود - از درون ویژگی ویژه ای از خضوع و خشوع در برابر آفریدگار آسمان ها و زمین و توسل، طلب حوائج و سایر آراستگی های ظاهر مؤمنان را، به آدمی می بخشد؛ خدای سبحان می فرماید:

«صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً»؛ (1) رنگ خدایی [بپذیرید؛ رنگ ایمان و توحید و اسلام] و چه رنگی از رنگ خدایی بهتر است.

اگر سؤال شود: اگر فطرت و نمای آن، يك امر حتمی و یقینی است، پس چرا مردمان در فاصله زمانی میان ظهور پیامبران صبغه خاصی داشتند که نه کفر بود و نه اسلام؟ پاسخ این است که: طبیعت آدمی در این خصوص، به يك شکل است که همان فطرت الهی است، و این طبیعت تا زمانی وجود دارد که مصلح یا مفسدی ظهور کند و آنها را دو فرقه نماید؛ خدای سبحان می فرماید:

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ»؛ (2) مردم [در آغاز] يك دسته بودند؛ [و تضادی در میان آنها وجود نداشت] در این حال خدا، پیامبران را برانگیخت؛ تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی که به سوی حق دعوت کرد، با آنها نازل نمود تا در میان مردم، در آن چه اختلاف داشتند، داوری کند.

فطرتی که با حجت باطنی (عقل) و حجت ظاهری (انبیاء) قرین شود، سبب پیدایش رنگ ایمان و صبغه الهی می گردد. البته بدون وجود حجت ظاهری (انبیاء) مردم بدان گونه اند که روایات شریفه بیان می کنند؛ در ذیل به برخی از این روایات اشاره می کنیم:

یعقوب بن شعیب می گوید:

درباره آیه: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» از امام صادق علیه السلام سؤال کردم، حضرت فرمودند: این مسأله پیش از نوح بود. در آن زمان مردم امتی واحد بودند. خدا چنین مقرر داشت که پیش از

ص: 286

1- . بقره 2 آیه 138.

2- . همان، آیه 213.

نوح رسولانی را بفرستد» راوی پرسید: آیا [آن امت] بر طریق هدایت بودند یا گمراهی؟ حضرت فرمودند: نه، حیران و سرگردان بودند؛ یعنی نه مؤمن، نه کافر و نه مشرک بودند. (1)

البته میان این دو تعبیر: «این مسأله پیش از نوح بود» و «و پیش از نوح رسولانی را فرستاد» منافاتی نیست؛ زیرا پیش از حضرت نوح علیه السلام نیز رسولانی به سوی مردم می آمدند، چون تبلیغ رسالت های الهی (توسط انبیاء) از زمان آدم علیه السلام تا زمان نوح قطع نبود.

و مراد از تعبیر: «نه مؤمن و نه کافر و نه مشرک» آن است که ایشان نه مؤمن به ایمانی محض بودند و نه کافر به کفری محض و نه مشرک به شرکی محض، و تنها برخوردار از صبغه ای مشترک و آمیخته از فطرت و غیر فطرت بودند و این حالت ادامه داشت تا زمانی که رسولان و پیامبران به میانشان آمدند و آنان به تابع [پیامبران] و غیر تابع تقسیم شدند؛ برخی کافر شدند به کفری کامل، تا جایی که از روی عناد، خداوندی حق تعالی را نیز انکار کردند؛ بعضی دیگر از آنان مشرک شدند و ایمان به خدا را با اعتقاد به بُت ها درآمیختند؛ خدای متعال به نقل از ایشان در توجیه اعتقادشان می فرماید:

«ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى»؛ (2) اینها را نمی پرستیم مگر به خاطر این که ما را به خدا نزدیک کنند.

در تفسیر برهان در روایت دیگری در تفسیر آیه فوق می خوانیم که امام صادق علیه السلام فرمودند:

آن گاه که آدم علیه السلام و صالحان از ذریه اش از میان رفتند، «شیث» که وصی او بود باقی ماند، لکن نمی توانست دین خدا را؛ دینی که آدم و صالحان از ذریه اش بر طریق آن بودند، اظهار کند؛ چرا که قایل او را تهدید کرده بود که همان گونه که برادرش [هابیل] را کُشت او را هم خواهد کُشت. لذا شیث در میان آنها به تقیه و کتمان رفت و آمد کرد و روزگار گذراند. آنان روز به روز به گمراهی بیشتری کشیده می شدند تا آن جا که بر روی زمین جز چند تن از مؤمنان

ص: 287

1- . تفسیر عیاشی، ج 1، ص 104، ح 306.

2- . زمر 39 آیه 3.

گذشته باقی نماند و وصی آدم نیز به جزیره ای در دریا رفت و به عبادت مشغول شد. آن گاه خدای تبارک و تعالی مقرر فرمود تا رسولانی برانگیزد - تا آن جا که راوی می گوید - پرسیدم: آیا آنان قبل از [ظهور] پیامبران، گمراه بودند یا بر طریق هدایت؟ حضرت فرمودند: بر طریق هدایت نبودند بلکه بر طریق آن فطرت الهی ای بودند که بر آن آفریدشان و آفرینش خدای تغییر پذیر نیست و راه نمی یافتند تا آن که خدا هدایتشان کند. آیا سخن ابراهیم علیه السلام را نشنیدی که فرمود: «لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ»؛ (1) اگر پروردگرم مرا راهنمایی نکند، مسلماً از گروه گمراهان خواهم بود. (2)

آن چه در روایات فوق نسبت به انسانهای قبل از حضرت نوح علیه السلام یاد شده، تنها بیان مصداق است و گرنه طبیعت بشر است که کم یا زیاد، با افراط یا تفریط و یا اعتدال یا انحراف، برخوردار از صبغه ای واحد باشد، تا آن زمان که مصلحی یا مفسدی در میانشان ظهور کند و آنها را به دو قسم تقسیم نماید. به همین دلیل در کتاب علل الشرائع از امام صادق علیه السلام روایت شده:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ النَّاسَ عَلَى الْفِطْرَةِ الَّتِي فَطَرَهُمُ اللَّهُ عَلَيْهَا، لَا يَعْرِفُونَ إِيْمَانًا بِشَرِيْعَةٍ وَلَا - كُفْرًا بِجُحُودٍ، ثُمَّ ابْتَعَثَ اللَّهُ الرَّسُلَ إِلَيْهِمْ يَدْعُوْنَهُمْ إِلَى الْإِيْمَانِ بِاللَّهِ حُجَّةً لِلَّهِ عَلَيْهِمْ، فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَاهُ اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ يَهْدِهِ؛ (3) به یقین خدا مردم را بر اساس گوهر فطرت آفرید؛ فطرتی که آنها را بر آن آفرید، که نه ایمان به آیینی می شناختند و نه از روی انکار کفر می ورزیدند. بعد از آن بود که خدا رسولان را به سوی ایشان فرستاد تا به عنوان حجت خود بر ایشان، آنها را به ایمان به خدا فرا خوانند؛ آن گاه بود که خدا برخی را هدایت نمود و بعضی را نه.

منظور از «هدایت کرد» هدایت های خاصه است، و الا هدایت های عمومی شامل همه موجودات می شود و در گذشته نیز بدان اشاره کرده ایم.

ص: 288

1- . انعام 6 آیه 77.

2- . نظیر این روایت در این منبع هم آمده است: تفسیر عیاشی، ج 1، ص 104 و 105، ح 309.

3- . علل الشرائع، ص 121، ب 99، ح 5.

مسأله: برخی از قائلان به وحدت وجود یا وحدت موجود به دلیلی دیگر که به استحسان شبیه تر است، استدلال کرده اند، در حالی که دلیل برخلاف آن وجود دارد و آن ادعای مکاشفه است.

یکی از آنها آن مطلب را در خواب دیده است! دیگری گمان کرده که آن را در حالتی میان خواب و بیداری رؤت کرده! تا آن جا که گفته اند: ایشان خدای سبحان را در خواب دیده اند! - البته به زعم خویش! - .

لکن اینها - اگر هم راست گفته باشند - مطالبشان جز خواب های پریشان و پراکنده و القاهای شیطانی نیست.

آیا چنین خواب هایی می توانند دلیلی بر حَقانیت مطلبی باشند؟!

اگر چنین باشد، حقایق متضاد یا متناقض خواهیم داشت که خلاف فرض است. همان گونه که برای آدمی، محسوس است و در کتاب های علمی نیز آمده، آن گاه که به خواب می رود بخشی از روح او از بدن خارج می شود و قسمتی دیگر می ماند. آن بخش برون آمده موجب کم شدن توان حواس بدن، و آن بخش درون مانده موجب ادامه یافتن فعالیت دستگاه های داخلی بدن می شود. این مقدار از پدیده خواب بر ما پوشیده نیست،

لکن حقیقت خواب بطور کامل، تا امروز نامعلوم مانده است.

آن چه فروید و دیگران [در جهان غرب] نیز در تفسیر خواب ها گفته اند تنها حدس و گمان و تخمین هایی است که از نظر علمی و عملی پذیرفته و سودمند نیست. (1) و اما آن چه در روایات درباره تفسیر خواب و بیان برخی مطالب مربوط بدان آمده بی شک پذیرفته شده است؛ زیرا کسانی خبر داده اند که عالم به واقع بوده اند؛ از جمله:

شیخ کلینی به سند خویش از ابی بصیر روایت می کند که او گفت:

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت گردم آیا خاستگاه رؤای صادقه و کاذبه هر دو، یکی است؟ حضرت فرمودند: [در تقسیم رؤیا، به صادق و کذب] درست گفتمی، آدمی انواع رؤای کاذب را در ابتدای شب می بیند؛ زمانی که [روح او] در تسلط ابلیس ها و شیاطین می باشد و این گونه رؤیاها خیالاتی است به شکل رؤیا بر انسان عارض می شود و مخالف واقع و فاقد خیر است. اما رؤیای صادقه آن زمانی است که آدمی پس از [گذشت] دو سوم شب با حلول ملائکه می بیند، و آن پیش از سحر است. این خواب صادقه او - إن شاء الله - مخالف واقع نخواهد بود، مگر آن که جنب باشد یا بی وضو بخوابد یا خدا را به حقیقت یاد نکرده باشد [در چنین حالاتی] آن رؤاها با یکدیگر اختلاف پیدا می کنند و برای صاحبشان به زودی تحقق نمی یابند. (2)

ظاهراً امام صادق علیه السلام برخی مصادیق را تبیین کرده اند. پس سخن ایشان بر سیاق قضیه طبیعی است، نه بر نحو قضیه کلیه. به عبارت دیگر: بیان مقتضی کرده اند نه بیان علیت تامه.

عوف بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمودند:

الرُّؤْيَا عَلَى ثَلَاثَةِ: مِنْهَا تَخْوِيفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ لِيُحْزِنَ بِهِ ابْنَ آدَمَ، وَ مِنْهَا الْأَمْرُ يُحْدِثُ بِهِ نَفْسَهُ

ص: 290

1- . ر.ك: نقد نظریات فروید، اثر مؤلف.

2- . کافی، ج 8، ص 91، ح 62.

في اليَقْظَةِ فَيَرَاهُ فِي الْمَنَامِ، وَ مِنْهَا جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءً مِنَ النَّبُوءَةِ؛ (1) رُؤْيَا بِرِسَالَةِ كَيْفِ تَرَسَّادِنِي اسْتِ مِنْ نَاحِيَةِ الشَّيْطَانِ، تَا فِرْزَنْدِ آدَمِ رَا بَا آن مَحْزُونِ كَنْدِ، دِيْغِرِي چِيْزِي اسْتِ كِه دَر بِيْدَارِي بَا خُودِ كُفْتِه وَ دَر خُوابِ مِي بِيْنْدِ وَ كُونِه سَوْمِ، يَكِ جِزْءِ از 46 جِزْءِ پِيَامْبِرِي اسْتِ.

منظور روایت این است که تمام فرایند نبوت مطابق واقع است، لکن رؤا يك جزء از 46 جزء آن است و یا این که نبوت 46 جزء است که رؤای صادق یکی از اجزاء آن است.

به هر حال استناد به رؤا، برای اثبات حقایق هستی صحیح نیست؛ چون در این مقام هیچ کبرای کلی ای وجود ندارد؛ و به همین سبب شارع مقدس، رؤیا را ابداً حجت قرار نداده است. در نتیجه می توان گفت: خواب نه درهمی را بر گردن شما اثبات می کند و نه درهمی از گردن شما برمی دارد. پس چنین چیزی آیا می تواند ادعاهای بزرگی مانند وحدت وجود، وحدت موجود یا سایر گمان های این چنینی را اثبات کند؟! به خصوص آن جا که بخواهند با این گونه استنادها چیزی را اثبات کنند که عقل و نقل خلاف آن را اثبات کرده اند.

در این مقام حتی سخن برخی انسانهای راست گو، که گاه برخی حقایق را - به اصطلاح خویش - در عالم مکاشفه می بینند؛ مانند آمدن فلان فرد یا مُردن دیگری و یا شفا یافتن سومی، غالباً مطابق واقع نمی باشد.

علاوه بر این باید به این حقیقت توجه داشت که آدمی حتی حقایق اشیا می که با دستانش لمس می کند، با چشمش می بیند و با گوشش می شنود را نمی شناسد، تا چه رسد به شناخت حقایقی که از عالم واجب الوجودند و ابداً امکان اطلاع بر آنها را ندارد.

ص: 291

هم چنین آدمی عاداتی نمی تواند بر حقایق مربوط به عالم ارواح، جنیان، شیاطین و عالم نفس و مانند آن شناخت پیدا کند، با این که گاه با برخی ارواح، اجنه، شیاطین و امثال آن برخورد می کند؛ گویا خدای سبحان نمی خواهد که آدمی به این امور شناخت تفصیلی پیدا کند و یا آن که می خواهد با تأخیر و در طول زمان های دراز بدان آگاه شود. آری این امکان وجود دارد که آدمی به تمام یا بخشی از اینها - آن هم شاید پس از میلیاردها سال - شناخت یابد؛ همان گونه که در علم جدید ثابت شده و طبق اظهارنظرهایی که برخی دانشمندانشان کرده اند. آن چه از عمر جهان باقی مانده چیزی حدود شانزده میلیارد سال دیگر است؛ گو این که آنها نیز در مقدار باقیمانده مذکور از حیث مطابقت با موازین علمی جدید اختلاف نظر دارند و چه بسا در نظراتشان تغییراتی نیز پدید آید.

وحدت وجود و سفسطه

بنابراین، اعتقاد به نظریه وحدت وجود یا وحدت موجود، و این که جهان تماماً خیالی بیش نیست مانند اعتقاد به سفسطه است و هیچ کدام از این نظریات بهره ای از واقعیت ندارند؛ اگر چه که صاحبان هر یک از این نظرات تلاش کرده اند تا برای اثبات عقیده خود پندارهای باطلی تحت عنوان ادله، اقامه کنند.

و جالب است که حتی قائلین به سفسطه نیز برای اثبات نظر خویش به حدود هزار دلیل از خطاهای حواس و نظایر آن استناد کرده اند؛ ما در بعضی از کتاب های مربوط به این بحث به برخی از آنها اشاره کرده ایم. (1)

ص: 292

1- ر.ك: وقفة مع الوجوديين، اثر مؤلف.

بخش سوم: خدا و مسأله قدرت، جبر و اختیار و قضا و قدر

اشاره

ص: 293

مسأله: ظاهر این است که قدرت، غیر از علم است و این تغایر در آدمی نیز هویداست؛ چون میان این دو، نسبت عموم و خصوص من وجه است، یعنی آدمی زمانی بدون توان، آگاهی دارد و گاهی بدون آگاهی و علم، توان و قدرت دارد و گاه هر دو را دارد؛ لکن درباره خدای سبحان باید گفت: هر صفتی که در او است در واقع عین ذات اوست و در فصول گذشته، معنای تعدد صفات خدای متعال شرح داده شد. قادر و عالم بودن او، مانند حیّ و مُدرک بودن او است، بنابراین اختلاف و تغیر صفات او به متعلق آن ها باز می گردد که برای آن تمثیل نیز آوردیم. (1)

برخی مدعی شده اند، که میان علم و قدرت، نسبت عموم و خصوص مطلق است و در شرح سخن خود گفته اند: ممکن است آدمی علم به چیزی داشته باشد اما قدرت بر انجام آن را نداشته باشد. لکن هیچ گاه بر چیزی قدرت نخواهد یافت جز آن که پیشاپیش بدان آگاهی یافته است.

بنابراین خدای عزّوجلّ، قادر است، لکن قدرتی که از ذات او می جوشد، نه آن که قادر به [وصف] قدرت باشد؛ چنان که عقل و نقل نیز آن را بیان می کنند:

محمد بن عیسی از محمد بن عرفه نقل می کند که:

ص: 295

1- . ر.ک: مباحث صفات ثبوتیه حق تعالی.

به امام رضا علیه السلام عرض کردم: آیا خدا اشیاء را با [صفت] قدرت آفرید یا با غیر [صفت] قدرت؟ امام علیه السلام فرمودند: لایحوز أن يكون خلق الأشياء بالقدرة، لأنك إذا قلت خلق الأشياء بالقدرة، فكأنك قد جعلت القدرة شيئاً غيرَه، و جعلتها آلة له بها خلق الأشياء، و هذا شرك - إلى أن قال: - بل هو سبحانه قادر لذاته لا بالقدرة؛⁽¹⁾ جایز نیست [گفته شود] که آفرینش اشیاء با [صفت] قدرت باشد؛ زیرا هنگامی که می گویی او اشیاء را با [صفت] قدرت آفرید، گویا قدرت را چیزی جز ذات او، و آن را ابزاری قرار داده ای که به کمک آن اشیاء را آفریده، و این شرك است؛ تا آن که فرمودند: بلکه او قادر است به ذاتش، نه به صفت قدرت [که غیر از ذات اوست].

برای مثال در باب «علم» نیز این گونه می گوئیم: او عالم است به ذات خویش نه آن که عالم باشد به کمک صفت علم [که عارض ذات او باشد]. تفسیر حیات او نیز چنین است: او حی است به ذات خود، نه به صفت حیاتی که عارض بر ذات او باشد. سایر صفات ثبوتیه او نیز همین گونه است.

مطلب دیگر این که: اصولاً «قدرت» به چیزی تعلق می گیرد که ذاتاً، وجود و عدمش ممکن باشد، نه ممتنع یا واجب، مثل اجتماع ضدین و ارتفاع نقیضین و مانند آن. البته این قید ضروری را متوجه قادریتِ مطلق پروردگار نمی کند زیرا نقص در قابلیت قابل و متعلق قدرت است (یعنی امتناع ذاتی آن شیء) و نه قادریتِ قادر.

با بیان این مطلب، معلوم می شود سؤال کسانی که با شماره کردن مصادیق ممتنع ذاتی، اطلاق قدرت پروردگار را زیر سؤال می برند، غلط است؛ زیرا در این موارد اشکال در قابل وجود دارد نه در فاعل، در حالی که اموری باید مورد پرسش قرار گیرند که در دایره قدرت و امور مقدور بگنجند. مثلاً می گویند: آیا خدا، قادر بر نبود کردن خویش هست؟ آیا خدا می تواند معبودی همانند خود بیافریند؟ و هزاران سؤال دیگر از این قبیل؛ سؤال هایی که هیچ کدام صحیح نیست؛ این گونه سؤالات مانند آن است که بپرسند آیا

ص: 296

1- . عیون اخبار الرضا علیه السلام ، ج 1، ص 117 و 118، ح 7.

چشم قادر بر شنیدن یا گوش قادر بر دیدن است؟

علاوه بر این، گاه يك شىء جزء امور محال قرار می گیرد و قدرت بدان تعلق نمی گیرد؛ مثل محال بودن آن که فاعلی غیر قادر شیئی بیافریند و یا غیر عالمی به آفرینشی دست زند که در آن آثار علم مشهود باشد. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

به امیرمؤمنان علی علیه السلام عرض شد: آیا پروردگار تو می تواند دنیا را داخل در تخم مرغی کند، بدون آن که دنیا کوچک بشود و یا آن تخم مرغ بزرگ شود؟ امام علیه السلام فرمودند: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُنْسَبُ إِلَى الْعَجْزِ، وَ الَّذِي سَأَلْتَنِي لَا يَكُونُ؛ (1) به یقین خدای تعالی به ناتوانی منسوب نمی شود، بلکه آنچه از من پرسیدی نمی شود [امکان شدن ندارد].

در برخی روایات دو پاسخ دیگری وجود دارد که بازگشت آن دو به بیان پاسخ های محتمل در مورد سؤال است. البته جدای از آن چه از امام علی علیه السلام نقل شده؛ یکی از دو پاسخ آن است که یا دنیا کوچک شود و یا آن تخم بزرگ. پاسخ دوم - برای مثال - منعکس شدن تصویر شیء ای بزرگ در عدسی چشم است.

امام علیه السلام در این باره پاسخ فرموده: خدای متعال بر هر دو کار قادر است و ظاهراً ایشان هر کدام را فراخور حال پرسنده اش پاسخ گفته است؛ پاسخ نخست پاسخی برهانی است اما در پاسخ دیگر به تناسب ذهن شنونده؛ همان گونه که در روایتی وارد شده که امام در پاسخ این سؤال که چرا خداوند دیده نمی شود فرمود: «اگر دیده می شد هیبتش از میان می رفت».

ایجاد معدوم و اعدام موجود

به هر حال خدای متعال نه به انجام کاری ناچار است و نه به ترك کاری مجبور، بلکه او بر هر چیزی توانا است و این همان معنای قدرت مطلق الهی است. او می تواند زنده را بمیراند و مرده را زنده کند و معدوم را موجود یا موجود را معدوم نماید.

ص: 297

1- . التوحید، ص 130، ب 9، ح 9.

برخی تبدیل عدم به وجود، یا تبدیل وجود به عدم را محال پنداشته اند. حکماء و متکلمین این گمان باطل را در کتاب های مفصل خویش رد کرده اند و ما نیز در کتاب شرح تجرید(1) و غیره(2) بدان پرداخته ایم و نیاز به تکرار آن در اینجا نیست.

اگر گفته شود: تعلق قدرت به فعل و ترک، محال است؛ چون اگر علت فعل، موجود شود آن فعل واجب می گردد و دیگر قدرت بر ترک باقی نمی ماند، و اگر علت آن موجود نشود، محال است که فعل موجود گردد و قدرت بر فعل باقی نمی ماند.

می گوئیم: علاوه بر این که این مطلب، شبهه ای در مقابل امری بدیهی است، در پاسخ آن باید گفت: منظور از قدرت بر فعل و ترک، آن است که قادر، علت را ایجاد می کند که آن علت، معلولش را پدید آورد، و یا علت را ایجاد نمی کند تا معلول موجود نشود؛ پس هر دو امر به دست او است، برخلاف امر ممتنع الوجود، که امکان ایجاد ندارد، و همین طور واجب الوجود، که امکان اعدامش نیست.

ص: 298

1- . ر.ك: القول السدید فی شرح التجرید، اثر مؤلف.

2- . ر.ك: شرح منظومة السبزواری، اثر مؤلف.

مسأله: در میان مسلمانان گروهی وجود دارند که انسان‌ها را در افعال خویش مجبور می‌دانند. اینان برخی ظواهر ادله قرآنی، روایی و عقلی را مستند نظر خویش قرار داده‌اند:

آیات قرآنی که به آنها استناد کرده‌اند، به شرح ذیل‌اند:

«وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»؛ (1) و شما اراده نمی‌کنید مگر این که خدای پروردگار جهانیان اراده کند و بخواهد.

«وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا»؛ (2) و شما [هیچ چیز] را نمی‌خواهید، مگر این که خدا بخواهد. قطعاً خدا دانای حکیم است.

«كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»؛ (3) این گونه خدا هر کس را بخواهد گمراه می‌سازد و هر کس را بخواهد هدایت می‌کند.

«وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ»؛ (4) خدا شما و آنچه را می‌سازید آفریده است.

البته استشهاد به آیه فوق مبتنی بر آن است که مراد از «و ما تعملون» اعمال آدمیان باشد، نه بُت‌هایی که می‌سازند.

«قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»؛ (5) بگو: خدا آفریننده هر چیزی است و اوست

ص: 299

1- . تکویر 81 آیه 29.

2- . انسان 76 آیه 30.

3- . مدثر 74 آیه 31.

4- . صافات 37 آیه 96.

5- . رعد 13 آیه 16.

این آیه نیز شاهد آنان قرار گرفته است، زیرا افعال آدمی نیز مصداق واژه «شیء» است.

«اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ»؛ (1) خدا، آفریدگار همه چیز است و حافظ و ناظر بر همه اشیاء است.

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا»؛ (2) و اگر خدا می خواست آنان شرک نمی آوردند.

«وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ * وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُّسْتَطَرٌّ»؛ (3) و هرچه کرده اند در کتابها [ی اعمالشان ثبت] است و هر [کار] کوچک و بزرگی نوشته شده است.

«مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ»؛ (4) هر درخت با ارزش خرما را قطع کردید یا آن را به حال خود وا گذاشتید، [همه] به فرمان خدا بود.

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَفْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ»؛ (5) اگر خدا می خواست با هم پیکار نمی کردند؛ ولی خدا آن چه را می خواهد [از روی حکمت] انجام می دهد.

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ»؛ (6) و اگر خدا می خواست چنین نمی کردند، پس ایشان را با آنچه به دروغ می سازند رها کن.

«هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ»؛ (7) آیا آفریننده ای جز خدا هست.

اطلاق آیه فوق مقتضی آن است که افعال آدمی نیز جزء مخلوقات خدای عزوجل باشد.

«وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ * وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»؛ (8) و اگر پروردگار تو می خواست قطعاً هرکس در زمین است همگی ایمان می آوردند؛ پس آیا تو می خواهی مردم را مجبور سازی که ایمان بیاورند؟! و هیچ کس نمی تواند ایمان بیاورد جز به فرمان خدا.

ص: 300

1- . زمر 39 آیه 62.

2- . انعام 6 آیه 107.

3- . قمر 54 آیات 52 و 53.

4- . حشر 59 آیه 5.

5- . بقره 2 آیه 253.

6- . انعام 6 آیه 137.

7- . فاطر 35 آیه 3.

8- . یونس 10 آیات 99 و 100.

و آیات دیگری که ظاهرشان دلالت بر آن دارد که افعال بندگان، همگی مستند به خدای متعال اند، لذا آدمی در انجام کارهایش مجبور است.

این جبرگرایان علاوه بر افعال بندگان، ترك عمل را نیز مشمول قانون جبر می دانند و بنابراین هر فعلی را که انسان ترك کند هم، در حقیقت مجبور به ترك آن می دانند.

ادله روایی جبرگرایان

روایات زیادی را در این زمینه مورد استناد قرار داده اند؛ از جمله:

امام حسن عسکری علیه السلام روایت می نماید که امام رضا علیه السلام در بخشی از سخن خود درباره توصیف پروردگار فرمودند:

لا يَجُورُ فِي قَضِيَّتِهِ، الْخَلْقَ إِلَى مَا عِلِمَ مُنْقَادُونَ، وَ عَلَى مَا سَطَرَ فِي الْمَكْنُونِ مِنْ كِتَابِهِ مَاضُونَ، وَ لَا يَعْمَلُونَ خِلَافَ مَا عِلِمَ مِنْهُمْ وَ لَا غَيْرَهُ يُرِيدُونَ؛ (1) او در قضاوت خویش ستم نمی کند. مخلوقات نسبت بدانچه می داند مطیعند و بر آن چه در کتاب پنهانش مسطور شده عمل می کنند، و برخلاف آن چه از آنها می داند رفتار نمی نمایند و جز او را نمی خواهند [و نمی طلبند].

ابن مسکان از امام جعفر صادق علیه السلام روایت نمود که فرمودند:

لَا يَكُونُ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ إِلَّا بِهَذِهِ الْخِصَالِ السَّبْعِ: بِمَشِيئَةِ وَ إِرَادَةِ وَ قَدْرِ وَ قَضَاءِ وَ إِذْنِ وَ كِتَابِ وَ أَجَلِ، فَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَقْدِرُ عَلَى نَقْضِ وَاحِدَةٍ فَقَدْ كَفَرَ؛ (2) هیچ چیز در آسمان و زمین پدید نمی آید جز به سبب این هفت امر: مشیت، اراده، قدر، قضا، إذن، کتاب و أجل. پس هر که بپندارد که می تواند یکی از اینها را نقض کند کافر گشته است.

حمدان بن سلیمان می گوید:

نامه ای به امام رضا علیه السلام نوشتم و در آن از افعال بندگان پرسیدم، که آیا مخلوق [خدا] هستند یا غیر مخلوق؟ حضرت در پاسخ نامه ام مرقوم فرمودند:

ص: 301

1- . التوحيد، ص 47، باب التوحيد، ح 9.

2- . کافی، ج 1، ص 149، ح 1.

أفعالُ العباد مُدْرَعةٌ في علمِ الله عزَّوجلَّ قبلَ خَلْقِ العبادِ بألفي عام؛ (1) افعال بندگان دو هزار سال قبل از آفرینش آنها در علم خدای عزوجل مقدر شده بود.

امام حسین علیه السلام می فرمایند: از پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

اعمال سه قسم اند: یا فرائض اند، یا فضائل اند و یا معاصی؛ فرائض با فرمان خدای متعال و با رضایت او و به قضا و تقدیر و مشیت و علمش همراه می باشند؛ لکن فضائل به فرمان خدا نیست، ولی با رضایت او و قضا و تقدیر و مشیت و علمش همراهند. و اما معاصی، به امر خدا نیست، بلکه به قضای خدا و قدر و مشیت و علم او همراهند و بر انجام آنها عذاب می شوند. (2) امام صادق علیه السلام نقل می نماید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ الْمَعَاصِي بِغَيْرِ قُوَّةِ اللَّهِ فَقَدْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ، وَمَنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ أَدْخَلَهُ اللَّهُ النَّارَ؛ (3) هر که بپندارد معاصی، بدون نیروی خدا انجام می گیرد مطمئناً بر خدا دروغ بسته است و هر که بر خدا دروغ زند، خدا او را در آتش داخل می کند.

حضرت علی علیه السلام نیز در پاسخ به سؤالی می فرمایند:

الإستطاعة تَمْلِكُهَا مَعَ اللَّهِ أَوْ مِنْ دُونِ اللَّهِ، وَإِيَّاكَ أَنْ تَقُولَ وَاحِدَةً مِنْهُمَا فَتَرْتَدَّ، فَقَالَ: وَ مَا أَقُولُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: قُلْ أَمْلِكُهَا بِاللَّهِ الَّذِي أُنشَأَ مَلَكُوتَهَا؛ (4) آیا با خدا (در عرض خدا)، قدرت داری یا بدون خدا و مستقل از حضرتش؟ مبادا بگویی یکی از این دو که [اگر چنین معتقد شوی] مرتد خواهی شد! گفت: پس چه بگویم ای امیر المؤمنین؟! فرمودند: بگو از آن [قدرت] برخوردارم [لکن] به سبب آن خدایی که آن را در من آفرید.

امام سجاد علیه السلام در یکی از دعاها صحیفه سجادیه می فرمایند:

اللَّهُمَّ وَإِنَّكَ مِنَ الضَّعْفِ خَلَقْتَنَا، وَعَلَى الْوَهْنِ بَنَيْتَنَا، وَمِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ابْتَدَأْتَنَا، فَلَا حَوْلَ لَنَا إِلَّا بِقُوَّتِكَ وَلَا قُوَّةَ لَنَا إِلَّا بِعَوْنِكَ؛ (5) خدایا! به یقین، تو ما را از ناتوانی آفریدی و بر سستی

ص: 302

1- . عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 136، ح 34.

2- . بحار الأنوار، ج 5، ص 29، ب 1، ح 36.

3- . التوحید، ص 359، ب 59، ح 2.

4- . بحار الأنوار، ج 5، ص 57، ب 1، ح 103.

5- . الصحیفة السجادیة الجامعة، ص 59، رقم 9، فی الإشتیاق إلى طلب المغفرة من الله.

بنیانمان نهادی و ما را از آبی حقیر آغاز کردی پس هیچ نیرویی جز به قدرت تو و هیچ قدرتی جز به یاری تو نداریم.

هم چنین می فرمایند:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَصْدَقُ بَحْتٍ وَأَمْسَدُ يَتِ عِبْدًا دَاخِرًا لَكَ لَا أَمَلُكَ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا بِكَ؛ (1) خدایا! به یقین من صبح و شام کردم در حالی که بنده خاضع توأم؛ مالک سود و زیان خویش نیستم جز به سبب تو.

پاسخ به استدلال های جبرگرایان

جواب استدلال آنان به آیات قرآن، از قرائن داخلی و یا خارجی آن آیات و همچنین از آیات دیگری روشن می گردد؛ مثل آیه شریفه:

«وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ»؛ (2) و خدا هم شما را آفریده و هم آن چه می کنید.

که این آیه در کنار این آیات آمده:

«فَرَاغَ إِلَىٰ آلِهِتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَتَأْكُلُونَ * مَا لَكُمْ لَا تَنْطُقُونَ * فَرَاغَ عَلَيْهِمْ صَرْبًا بِالْيَمِينِ * فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزْفُونَ * قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْجِتُونَ * وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ»؛ (3) [او وارد بتخانه شد] مخفیانه نگاهی به معبودانشان کرد و [از روی تمسخر] گفت: چرا [از این غذاها] نمی خورید؟! [اصلاً] چرا سخن نمی گوید؟ سپس [به سوی آنها رفت و] با دست راست ضربه ای محکم بر پیکر آنها فرو کوفت [و جز بت بزرگ همه را در هم شکست] آنها با سرعت به او روی آوردند، [ابراهیم] گفت: آیا چیزی را می پرستید که با دست خود می تراشید؟! با این که خدا هم شما را آفریده و هم بت هایی که می سازید!

که مراد از «و ما تعملون» بُتانی هستند که خود می ساختند، نه افعال آنها و دیگران؛ زیرا ابراهیم علیه السلام به قوم خویش فرمود: یقیناً شما و بُتانتان آفریدگان خدای متعالید؛ چگونه

ص: 303

1- . همان، ص 102، رقم 21.

2- . صافات 37 آیه 96.

3- . همان، آیات 91 - 96.

چیزی را که آفریده است و با دستانتان می سازید می پرستید؟!

آیه زیر نیز ظهور در همین معنا دارد:

«اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ»؛ (1) خدا آفریدگار همه چیز است و حافظ و ناظر بر همه اشیاء است.

چرا که در جایی دیگر می فرماید:

«أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»؛ (2) پس آیا کسی که [این گونه مخلوقات را] می آفریند، هم چون کسی است که نمی آفریند؟! آیا متذکر نمی شوید.

و می فرماید:

«وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ»؛ (3) و کسانی را که جز خدا می خوانند، چیزی نمی آفرینند در حالی که خود آفریده می شوند.

نیز می فرماید:

«خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَ أَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَواسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَ بَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَابَّةٍ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ * هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِن دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»؛ (4) [او] آسمان ها را بدون ستونی که آن را ببینید آفرید، و در زمین کوه هایی افکند تا شما را نلرزاند [و جایگاه شما آرام باشد] و از هرگونه جنبنده ای روی آن پراکنده ساخت و از آسمان آبی نازل کردیم [به وسیله آن] در روی زمین انواع گوناگونی از جفت های گیاهان پر ارزش رویاندیم. این آفرینش خداست؛ [اینک] به من نشان دهید معبودانی غیر او چه آفریده اند؟! [هیچ!] ولی ظالمان در گمراهی آشکارند.

می بینیم که تمام این آیات و نظائر آنها قرائن نقلی و عقلی و قرائن مقامیه و مقالیه بر نفی جبر دارند. و البته آیات فراوانی نیز وجود دارد که تصریح بر نفی جبر دارند ولی مجال

ص: 304

1- . زمر 39 آیه 62.

2- . نحل 16 آیه 17.

3- . همان، آیه 20.

4- . لقمان 31 آیات 10 و 11.

آوردن همه آنها در اینجا نیست؛ آیات زیادی دال بر آنند که اعمال آدمی مرتبط به خود اویند و خود او به خاطر آنها مورد حساب رسی قرار می‌گیرد، اگر نیکی باشد پاداش نیک و اگر شر باشند جزای شر دریافت خواهد کرد؛ برخی از آنها عبارت اند از:

«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا»؛ (1) پس وای بر کسانی که کافر شدند.

«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ»؛ (2) پس وای بر کسانی که کتاب [تحریف شده ای] با دستهای خود می‌نویسند.

«إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ»؛ (3) تنها از گمان [خود] پیروی می‌نمایند.

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُعْتَبَرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»؛ (4) این [کیفر] به خاطر آن است که خدا، هیچ نعمتی را که به گروهی داده تغییر نمی‌دهد؛ جز آن که آنها خودشان را تغییر دهند.

«فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ»؛ (5) پس نفس سرکش، کم کم او را به کشتن برادرش تشویق کرد.

«مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ»؛ (6) هر کس عمل بدی کند، در برابر آن کیفر می‌بیند.

«وَجَاءَ عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا»؛ (7) و پیراهن او را با خونی دروغین [آغشته ساخته، نزد پدر] آوردند؛ [یعقوب] گفت: هوسهای نفسانی شما این کار را برایتان آراسته.

«كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ»؛ (8) هر کس در گرو اعمال خویش است.

«وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي»؛ (9) و من بر شما تسلطی

ص: 305

1- . مریم 19 آیه 37؛ ص (38) آیه 27 و ذاریات (51) آیه 60.

2- . بقره 2 آیه 79.

3- . انعام 6 آیه 116؛ یونس (10) آیه 66 و نجم (53) آیات 23 و 28.

4- . انفال 8 آیه 53.

5- . مائده 5 آیه 30.

6- . نساء 4 آیه 123.

7- . یوسف 12 آیه 18.

8- . طور 52 آیه 21.

9- . ابراهیم 14 آیه 22.

نداشتم جز این که دعوتتان کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید.

«الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ»؛ (1) امروز هر کسی به [موجب] آنچه انجام داده است کیفر می یابد.

«الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ (2) امروز جزای آن چه را انجام می دادید به شما می دهند.

«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»؛ (3) هر کس کار نیکی به جا آورد، ده برابر آن [پاداش] خواهد داشت.

«وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا»؛ (4) و هر کس کار بدی انجام دهد. جز مانند آن کیفر نیابد.

«وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا»؛ (5) کیفر بدی مجازاتی است همانند آن.

«فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ»؛ (6) پس هر کس به شما تجاوز کرد، همان گونه که بر شما تعدی کرده، بر او تعدی کنید.

«كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ»؛ (7) چگونه به خدا کافر می شوید؟! «لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ»؛ (8) چرا حق را به باطل در میامیزید [و مشتبه می کنید].

«لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ»؛ (9) چرا از راه خدا باز می دارید.

«وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَدَّغَيْرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا»؛ (10) و کتاب [= کتابی که نامه اعمال همه انسان هاست] در آن جا گذارده می شود، پس گنه کاران را می بینی که از آن چه در آن است ترسان و هراسانند و می گویند: ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ [کار] کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته مگر این که آن را به شمار آورده است؟! و

ص: 306

1- . غافر 40 آیه 17.

2- . جاثیه 45 آیه 28.

3- . انعام 6 آیه 160.

4- . همان.

5- . شوری 42 آیه 40.

6- . بقره 2 آیه 194.

7- . همان، آیه 28.

8- . آل عمران 3 آیه 71.

9- . همان، آیه 99.

10- . کهف 18 آیه 49.

[این در حالی است که] همه اعمال خود را حاضر می بینند و پروردگارت به هیچ کس ستم نمی کند.

«ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ»؛ (1) این [کیفر] در برابر چیزی است که دست هایتان از پیش برای شما فرستاده و [گرته] خدا هرگز به بندگان ظلم نمی کند.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ»؛ (2) خدا به هیچ وجه به مردم ستم نمی کند؛ ولی این مردمند که به خویشتن ستم می کنند.

و آیات بسیار دیگری که بر نفی جبر صراحت دارند.

رَدِّ جبر از دیدگاه روایات

روایات نفی کننده جبر نیز بسیار زیاد است؛ از جمله به روایات ذیل توجه کنید:

امام رضا علیه السلام از پدرش و ایشان از امام صادق علیه السلام روایت می کنند که فرمودند:

مَنْ رَعِمَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُجْبِرُ عِبَادَهُ عَلَى الْمَعَاصِي أَوْ يُكَلِّفُهُمْ مَا لَا يُطِيقُونَ فَلَا تَأْكُلُوا ذَبِيحَتَهُ وَلَا تَقْبَلُوا شَهَادَتَهُ وَلَا تُصَلُّوا وَرَاءَهُ وَلَا تَعْطُوهُ مِنْ الزَّكَاةِ شَيْئًا؛ (3) هر کس بیندازد که خدای متعال بندگان را بر معاصی مجبور می کند و آن چه در طاعتشان نیست بر آنها تکلیف می کند، نه از ذبیحه او بخورید و نه گواهی را بپذیرید و نه پشت سرش نماز بخوانید و نه از زکات سهمی به او بدهید.

در روایتی منسوب به امام صادق علیه السلام آمده است که:

مردی از ایشان پرسید: بنیان دین به یقین، توحید و عدل است و دانش مربوط بدان بسیار و هر عاقلی نیز باید به آن آگاهی یابد؛ بنابراین چیزی [برایم] بگو تا وقوف بر آن سهل باشد و از برکردن آن آسان باشد. امام فرمودند: أَمَّا التَّوْحِيدُ فَأَنْ لَا تُجَوِّزَ عَلَى رَبِّكَ مَا جَازَ عَلَيْكَ، وَ

ص: 307

1- . حج 22 آیه 10.

2- . یونس 10 آیه 44.

3- . عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 124، ب 11، ح 16.

أما العَدْلُ فَأَنْ لَا تُنْسَبَ إِلَى خَالِقِكَ مَا لَا مَكَ عَلَيْهِ؛ (1) توحید آن است که آن چه بر تو رواست بر پروردگارت رواندانی، و عدل نیز آن است که به آفریدگارت چیزی نسبت ندهی که او [خود] تو را بر [انجام] آن نکوهش کرده است.

امام هادی علیه السلام می فرماید:

جبری که هر کس بدان اعتقاد پیدا کند حتماً خطا کرده، سخن کسی است که گمان می کند خدا بندگان را بر معاصی مجبور می کند و [با این حال] آنها را [بر انجام آن معاصی] عقاب می نماید. هر کس معتقد به این قول باشد خدا را ظالم دانسته و قولش را تکذیب ورد کرده است آن جا که می فرماید: «وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا»؛ (2) «و پروردگارت به هیچ کس ستم نمی کند» و می فرماید: «ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ يَدَاكَ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَالِمٍ لِّلْعَبِيدِ»؛ (3) «این [کیفر] در برابر چیزی است که دست هایتان از پیش برای شما فرستاده و [گر نه] خدا هرگز به بندگان ظلم نمی کند» و می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»؛ (4) «خدا ابداً به مردم ستم نمی کند؛ ولی این مردمند که به خویشتن ستم می کنند».

و آیات بسیار دیگری مانند آن؛ پس هر کس بپندارند که خدا اجبار کننده بر [انجام] معاصی است، گناه خود را به دوش خدا انداخته و او را در مجازات نمودنش ظالم دانسته است و هر کس خدا را ظالم بداند کتابش را دروغ شمرده و هر کس کتابش را دروغ انگارد به اتفاق اُمَّت، کفر بر او ثابت شده است. (5)

ایوب بن نوح از امام رضا علیه السلام و ایشان از پدرانش روایت می کند که فرمودند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

خَمْسَةٌ لَا تَطْفَأُ نِيرَانَهُمْ وَلَا تَمُوتُ أِبْدَانُهُمْ: رَجُلٌ أَشْرَكَ، وَ رَجُلٌ عَقَى وَالِدَيْهِ، وَ رَجُلٌ سَعَى بِأَخِيهِ إِلَى السُّلْطَانِ فَقَتَلَهُ، وَ رَجُلٌ قَتَلَ نَفْسًا بَغَيْرِ نَفْسٍ، وَ رَجُلٌ أَذْنَبَ وَ حَمَلَ ذَنْبَهُ عَلَى اللَّهِ

ص: 308

1- . معانی الاخبار، ص 11 و التوحید، ص 96، ب 66، ح 1.

2- . کهف 18 آیه 49.

3- . حج 22 آیه 10.

4- . یونس 10 آیه 44.

5- . تحف العقول، ص 461.

عزوجل: (1) پنج [تن] اند که نه آتش [عذاب] آنها خاموش می شود و نه بدن هایشان می میرد: مردی که شرک بورزد، مردی که والدینش را عاق کند، مردی که برادرش را نزد سلطان سعایت کند و سلطان او را بگشود، مردی که انسانی را بگشود، به غیر قصاص و مردی که گناه کند و آن را بر دوش خدای عزوجل گذارد.

جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمودند:

يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ يَعْمَلُونَ بِالْمَعَاصِي ثُمَّ يَقُولُونَ: اللَّهُ قَدَّرَهَا عَلَيْنَا، الرَّادُّ عَلَيْهِمْ يَوْمَئِذٍ كَالشَّاهِرِ سَيْفِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ (2) در آخرالزمان کسانی هستند که مرتکب معاصی می شوند و می گویند: خدا آنها را برایمان مقدر کرده است؛ هر کس در آن روزگار سخنشان را رد کند مانند فردی است که در راه خدا شمشیر می کشد.

مردی از امام جعفر صادق علیه السلام درباره قضا و قدر سؤال نمود. حضرت فرمودند:

هر کاری که بتوانی بنده را بر [انجام] آن ملامت کنی، از ناحیه [خود] او است و هر چه نتوانی بنده را بر [انجام] آن ملامت کنی، از جمله افعال خداست. خدا به بنده می فرماید: چرا معصیت کردی؟ چرا فاسق شدی؟ چرا شراب نوشیدی؟ چرا زنا کردی؟ پس [معلوم می شود که] اینها فعل بنده است و به او نمی گوید: چرا بیمار شدی؟ چرا بلندقد شدی؟ چرا کوتاه قد شدی؟ چرا سفید شدی؟ چرا سیاه شدی؟ چرا که اینها از جمله افعال خدای متعال اند. (3) واضح است که منظور روایت فوق از این مثالها مواردی است که بیماری به سبب قصور و تقصیر او یا والدینش نباشد. سفید شدن یا سیاه شدن اختیاری نیز این گونه است؛ چرا که می توان با دارو سیاهی را سفید یا بالعکس نمود و نظایر آن.

در روایت دیگری آمده است که:

حجاج بن یوسف نامه ای به حسن بصری و عمرو بن عبید و واصل بن عطا و عامر نوشت و در آن خواست که در باب قضا و قدر آن چه خود به آن رسیده اند و آن چه [از روایات] به آنان

ص: 309

1- . کنز الفوائد، ج 2، ص 47.

2- . متشابه القرآن، ج 1، ص 202.

3- . الطرائف، ج 2، ص 330.

رسیده را باز گویند. حسن بصری به او چنین نوشت: نیکوترین چیزی که بدان استناد کنم، آنی است که از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم، او فرمودند: یا ابن آدم أَتَظُنُّ أَنَّ الَّذِي نَهَاكَ دَهَاكَ وَإِنَّمَا دَهَاكَ أَسَفُكَ وَأَعْلَاكَ وَاللَّهِ بَرِيءٌ مِنْ ذَاكَ؛ ای فرزند آدم! آیا پنداری که آن که تو را [از کاری] نهی نمود، خودش [آن را] در تو ایجاد کرد، در حالی که تنها زیر و بالای خودت، تو را بدان واداشت و خدا از آن [عمل] مبرا است.

ظاهراً منظور از زیر، مسائل شهوانی جنسی و منظور از بالا چشم، زبان و گوش است.

عمر بن عبید نیز به او نوشت: نیکوترین چیزی که درباره قضا و قدر شنیدم، سخن امیرالمؤمنین علیه السلام بود که فرمودند: لَوْ كَانَ الْوَزْرُ فِي الْأَصْلِ مَحْتَمًا لَكَانَ الْمَوْزُورُ فِي الْقَصَاصِ مَظْلُومًا؛ اگر بر دوش کشیدن بار گناه در اصل، محتوم [و ناگزیر] بود، پس به یقین بر دوش برنده آن بار، در قصاص شدنش مظلوم خواهد بود [در حالی که چنین نیست، پس جبری در کار نیست].

واصل بن عطا نیز به او نوشت: نیکوترین چیزی که در باب قضا و قدر شنیدم سخن علی بن ابی طالب علیه السلام بود که فرمودند: أَيْدَلُّكَ عَلَى الطَّرِيقِ وَيَأْخُذُ عَلَيْكَ الْمَضِيقُ؛ آیا [می پنداری که خدا] تو را به راه می آورد و [آن گاه] راه را بر تو می بندد.

شعبی به او نوشت: نیکوترین چیزی که در باب قضا و قدر شنیدم سخن علی بن ابی طالب علیه السلام بود که فرمودند: كُلُّ مَا اسْتَغْفَرْتَ اللَّهُ مِنْهُ فَهُوَ مِنْكَ، وَكُلُّ مَا حَمَدْتَ اللَّهَ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْهُ؛ هر چه از [انجام] آن، از خدا طلب مغفرت کنی، از ناحیه تو است و هر چه خدا را بر آن می ستایی، از ناحیه او است.

زمانی که نامه هایشان به حجاج رسید وی بر مضامین آنها وقوف یافت و گفت: به یقین که آنان این مطالب را از چشمه ای زلال گرفته اند. (1)

ظاهراً سخن امام علیه السلام که فرمود: «و هر چه خدا را بر آن می ستایی، از ناحیه او است» سخنی به طریق موجه جزئی است نه کلیه؛ چرا که افعالی نیز وجود دارند که آدمی

ص: 310

خداوند را بر [وقوع آنها] نمی ستایید، لکن این افعال، از ناحیه خدای عزوجل است؛ مثل آن که آفرینش او ناقص بشود و مانند آن.

در روایت دیگری آمده است که:

مردی بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمودند: عجیب ترین چیزی که دیده ای را به من خبر ده. او گفت: قومی را دیدم که با مادرانشان، دخترانشان و خواهرانشان نزدیکی می کردند و زمانی که به آنان گفته می شد: چرا این کار را می کنید؟ می گفتند: این کار قضا و قدر خدای متعال است! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

سَيَكُونُ مِنْ أُمَّتِي أَقْوَامٌ يَقُولُونَ مِثْلَ مَقَالَتِهِمْ، أَوْلَئِكَ مَجُوسُ أُمَّتِي؛ (1) از امت من کسانی خواهند آمد که مثل سخن ایشان می گویند. آنان مجوسیان امت منند.

هم چنین می فرمایند:

لُعِنَتِ الْقَدْرِيَّةُ عَلَى لِسَانِ سَبْعِينَ نَبِيًّا، قِيلَ: وَمَنْ الْقَدْرِيَّةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: قَوْمٌ يَزْعُمُونَ أَنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ قَدَّرَ عَلَيْهِمُ الْمَعَاصِيَ وَعَذَّبَهُمْ عَلَيْهَا؛ (2) قدریة از زبان هفتاد پیامبر لعن شده اند - پرسیده شد: قدریة کیانند یا رسول الله؟ فرمودند: - قومی که می پندارند خدای سبحان [انجام] گناهان را بر آنها مقدر کرده و [در عین حال] بر [انجام] آنها عذابشان می کند.

صبحا حذاء از امام باقر علیه السلام روایت می کند و می گوید:

در مجلسی که من هم حاضر بودم، زُراره از حضرت پرسید: آیا خدا، به ما قدرت بر انجام یا ترك آنچه در کتابش بر ما واجب و یا از آن نهی کرده، داده است؟ حضرت فرمودند: آری. (3) در روایت دیگری آمده:

أَنَّهُ لَا يُلَيِّقُ بَعْدَ اللَّهِ وَرَأْفَتَهُ أَنْ يُقَدِّرَ عَلَى الْعَبْدِ الشَّرَّ وَيُرِيدَهُ مِنْهُ ثُمَّ يَأْمُرُهُ بِمَا يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَسْتِطِيعُ أَخْذَهُ؛ (4) شایسته عدالت و رأفت خدا نیست، آن که بر بنده شرّ مقدر کند و [در عین حال] از او [ترك] آن را بخواهد و سپس او را به چیزی امر کند که [خود] آگاه است که توان

ص: 311

1- . الطرائف، ص 344.

2- . همان.

3- . التوحيد، ص 347، ب 56، ح 4.

4- . احتجاج، ص 341.

امام رضا علیه السلام از پدراناش و ایشان از امام حسین علیه السلام روایت می کنند که فرمودند:

مردی از اهل عراق بر امیر مؤمنان علی علیه السلام داخل شد و گفت: از خروج مان به سوی شام خبر ده که آیا به سبب قضایی از ناحیه خداست یا قدر او؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «بله، ای پیرمرد! به خدا سوگند که بر تپه ای بالا نرفتی و به وادی ای فرود نیامدی مگر به سبب قضا و قدر الهی. پیرمرد گفت: [پس] نزد خدا اجری ندارم و امیدوارم خدا عنایتی کند ای امیرالمؤمنین! حضرت فرمودند: - مهلت بده ای پیرمرد! اگر این چنین باشد به یقین ثواب و عقاب و امر و نهی و بازداشتن، باطل می گردید و معنای وعده و وعید [از اعتبار] ساقط می شد و بر بدکار، ملامتی و بر نیکوکار ثنایی [روا] نبود و نیکوکار به ملامت سزاوارتر بود و گنه کار به احسان شدن اولی بود تا نیکوکار. این سخن بُت پرستان و دشمنان خدا و قدریّه و مجوس امت است. ای پیرمرد! به یقین خدای عزوجلّ به خاطر اختیار، تکلیف فرموده و از سر زنهار نهی فرموده و بر عمل کم [پاداش] بسیار می دهد. او از سر مغلوبیت معصیت و از سر اکراه، اطاعت نمی شود و آسمان ها و زمین و آن چه میان این دو است را به باطل نیافریده است، این گمان کافران است؛ «(فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ)»⁽¹⁾؛ پس وای بر کافران از آتش [دوزخ]؟!» آن گاه آن پیرمرد در حالی که این گونه می سرایید برخاست:

«أنتَ الإمامُ الذي تَرْجُو بِطَاعَتِهِ *** يَوْمَ النَّجَاةِ مِنَ الرَّحْمَانِ عُفْرَانَا

أَوْصَحْتَ مِن دِينِنَا مَا كَانَ مُلْتَبِسًا *** جَزَاكَ رَبُّكَ عَنَّا فِيهِ إِحْسَانَا

فَلَيْسَ مَعْدِرَةٌ فِي فِعْلٍ فَاحِشَةٍ *** قَدْ كُنْتَ رَاكِبَهَا فِسْقًا وَعُصْيَانَا

لا لا و لا قَاتِلًا نَاهِيَهُ أَوْقَعَهُ *** فِيهَا عَبَدْتُ إِذَا يَا قَوْمِ شَيْطَانَا

و لا أَحَبَّ و لا شَاءَ الْفُسُوقِ و لا *** قَتَلَ الْوَلِيَّ لَهُ ظُلْمًا وَعُدْوَانَا

اَنِّي يَجِبُ و قد صَدَحَّتْ عَزِيمَتَهُ *** ذُو الْعَرْشِ أَعْلَنَ ذَاكَ اللَّهُ إِعْلَانًا⁽²⁾ تو آن امامی، که با اطاعت از او امید غفران خدای رحمان در روز قیامت داریم؛

ص: 312

1- . ص 38 آیه 27.

2- . عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 139، ب 11، ح 38.

آن چه از دینمان مشتبه بود وضوح بخشیدی. پروردگار به خاطر تربیت ما، تو را پاداش نیک دهد؛

عذری در انجام کار نیست و من از روی فسق و عصیان مرتکب آن بودم؛

نه نه و باز هم نه، امکان ندارد بگویم که نهی کننده آن، خود آن را در من آفرید و گرنه من از شیطان در این گفته پیروی کرده ام؛

نه دوست دارد و نه می خواهد فسوق را و نه کشتن ولیّ او را از روی ظلم و دشمنی؛ چگونه خدا چنین کارهایی را دوست بدارد در حالی که اراده خدا به امور نیک تعلق می گیرد و این را خدا آشکارا گفته است.

شاید منظور از «اولی بودن» در دو فقره از کلام امام علیه السلام، این باشد که، چون خدا احسان در فرد ایجاد می کند، او فاعل احسان نخواهد بود و نیز بدکار را ملامتی نیست چون در او خیری قرار داده نشده؛ لذا حق آن است که احسانی در او موجود نباشد.

در احتجاج از امام هادی علیه السلام روایت شده که در نامه ای به اهل اهواز، در نفی جَبْر و تفویض فرمودند:

نقل شده است که پس از بازگشت امیرالمؤمنین علیه السلام از شام، مردی از ایشان پرسید: ای امیرالمؤمنین! درباره خروجمان به سوی شام مرا خبر ده که آیا به خاطر قضا بود یا قدر؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «آری ای پیرمرد! از تپه ای بالا نرفتی و به درون وادی ای فرود نیامدی جز به قضا و قَدَر خدا. آن مرد گفت: پس نزد خدا ثوابی ندارم و امیدوارم او عنایتی کند. به خدا سوگند که برای خود چیزی از اجر نمی بینم. حضرت علی علیه السلام فرمودند: چرا، خدا در حالی که می روید و در حالی که باز می گردید اجر عظیم برایتان قرار داده و شما هم در هیچ يك از این حالاتتان مجبور نبوده اید. آن مرد گفت: چگونه مضطر و [ناچار] نبوده ایم در حالی که قضا و قَدَر، ما را از پس به پیش برد و مسیر ما ناشی از آن دو بود. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: شاید توقضای جبری اجتناب ناپذیر و قَدَر حتمی را اراده کرده ای. اگر چنین باشد ثواب و عقاب باطل و وعده و وعید و امر و نهی الهی [از درجه اعتبار] ساقط می شد و از

جانب خدا هیچ ملامتی برای گناه کار و هیچ ستایشی برای نیکوکار نمی آمد و نه نیکوکار برای [دریافت] ثوابِ نیکوکاری [خود] از گناه کار
اولی بود و نه گناه کار برای [تحمل] عقوبت گناه [خود] از نیکوکار. این سخن هم فکران بُت پرستان و لشکریان شیطان و دشمنان [خدای]
رحمان و گواهان بر کذب و ناحق و کوران و طغیان گران است، آنان قدریه این امت و مجوسیان آنند. همانا خدای متعال به دلیل اختیار،
فرمان داده و تکلیف به ممکن فرموده است. او به [دلیل] مغلوبیت، مورد معصیت قرار نگرفته و از سر اکراه، اطاعت نشده و رسولان را به
شوخی نفرستاده و قرآن را بیهوده فرو نفرستاده و آسمان ها و زمین و آن چه میانشان است را به باطل نیافریده؛ «ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ
لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ»؛ (1) «این گمان کسانی است که کافر شده [و حق پوشی کرده] اند، پس وای از آتش بر کسانی که کافر شده اند».

سپس امام علیه السلام این آیه را برایشان تلاوت کردند: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»؛ (2) «و پروردگارت مقرر کرد که جز او را
نپرستید».

راوی می گوید: آن گاه آن مرد شاد و در حالی که چنین می گفت برخاست: تو آن امامی که با اطاعت از او امیدوار به غفران خدای رحمان
در روز قیامت... (3).

شاید دلیل «اولی بودن گناه کار به گناه، از نیکوکاران و اولی نبودن نیکوکار به ستایش از گناه کار» اشاره به این دارد که بنا بر جبری بودن
افعال، در مستند نبودن نیکی و گناه به ایشان، یکسانند، زیرا گناه و احسان، - بنابراین فرض - از افعال خدای سبحان شمرده می شوند.

نیز روایت شده است که:

درباره این آیه از امام صادق علیه السلام سؤال شد: «وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ»؛ (4) «آنها پیش از این دعوت به سجود
می شدند در حالی که سالم بودند». حضرت

ص: 314

1- . ص 38 آیه 27.

2- . اسراء 17 آیه 23.

3- . احتجاج، ص 208 و 209.

4- . قلم 68 آیه 43.

فرمودند: مُسَّ تَطِيعُونَ لِلأَخْذِ بِمَا أَمَرُوا بِهِ وَالتَّرْكِ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَبِذَلِكَ ابْتَلَوْا؛⁽¹⁾ برای انجام آن چه بدان امر، و ترك آن چه از آن نهی شده بودند قادر بودند و بدین وسیله آزموده شدند.

امام باقر علیه السلام می فرمایند:

إِنَّ فِي التَّوْرَةِ مَكْتُوبًا: يَا مُوسَى إِنِّي خَلَقْتُكَ وَاصْطَفَيْتُكَ وَقَوَّيْتُكَ، وَأَمَرْتُكَ بِطَاعَتِي وَنَهَيْتُكَ عَنْ مَعْصِيَتِي، فَإِنْ أَطَعْتَنِي أَعْطَيْتُكَ عَلَيَّ طَاعَتِي وَإِنْ عَصَيْتَنِي لَمْ أَعْطِكَ عَلَيَّ مَعْصِيَتِي، يَا مُوسَى وَلِي المِنَّةُ عَلَيْكَ فِي طَاعَتِكَ لِي، وَ لِي الحُجَّةُ عَلَيْكَ فِي مَعْصِيَتِكَ لِي؛⁽²⁾ در تورات نوشته شده: ای موسی! همانا من تو را آفریدم و تو را برگزیدم و تو را نیرو بخشیدم و تو را به طاعتم امر و از معصیتم نهی نمودم، پس اگر مرا اطاعت کنی تو را بر [انجام] طاعتم یاری می کنم و اگر مرا معصیت کنی، تو را بر [انجام] معصیتم یاری نمی کنم. ای موسی! من بر تو منت دارم در این که مرا اطاعت می کنی و من بر تو حجت دارم در معصیت.

در کتاب احتجاج چنین آمده:

زندیقی از امام صادق علیه السلام درباره مسائل فراوانی سؤال کرد، تا آن که پرسید: از خدای عزوجل مرا خبر ده، که چگونه خلق را فرمانبردار و یکتاپرست نیافرید در حالی که بر آن قادر بود؟ حضرت فرمودند: اگر آنها را فرمانبردار می آفرید از ثوابی برخوردار نمی شدند؛ چرا که اگر اطاعت، فعل [خود] آنها نبود، نه بهشتی وجود داشت و نه آتشی، لکن [خدا] خلق را آفرید و آنها را به اطاعت از خویش امر و از معصیت خویش نهی نمود و با رسولان خود بر آنها احتجاج و با کُتُب [آسمانی] خویش عذرشان را قطع نمود، تا آنان خود، کسانی باشند که اطاعت یا عصیان می کنند و با اطاعتشان مستوجب ثواب و با معصیتشان مستوجب عقاب شوند.

زندیق گفت: پس عمل صالح از بنده [صادر می شود] و آن فعل او است و عمل شری که انجام داده نیز از ناحیه او است؟

ص: 315

1- . بحار الانوار، ج 5، ص 9، ح 11 نقل از کتاب اعتقادات، صدوق.

2- . التوحید، ص 406، ب 63، ح 2.

امام علیه السلام فرمودند: عمل صالح، فعل بنده و مورد امر خدا است، کار شرّ نیز فعل بنده است و مورد نهی خدا.

آن مرد گفت: آیا فعلش به کمک ابزاری که در او قرار داده شده انجام نمی شود؟ امام علیه السلام فرمودند: آری، و با ابزاری که با آن عمل خیر انجام می دهد، بر انجام عمل شرّ نیز قادر است.

آن مرد گفت: پس بنده هم سهمی از اختیار دارد؟

حضرت فرمودند: خدا او را از هیچ چیز نهی نفرمود، جز آن که دانست او تاب ترك آن را دارد و او را به هیچ چیزی امر نفرمود، مگر آن که دانست او توان انجامش را دارد؛ چرا که جور و ظلم و تکلیف کردن بندگان به ما فوق طاقتشان، در او نیست.

آن مرد گفت: پس آن کسی که خدا کافرش آفریده آیا توان بر ایمان دارد و برای خدا علیه او به خاطر ترك ایمانش حجت است؟

حضرت فرمودند: به یقین خدا همه خلقش را مسلمان آفرید و بدانها امر و نهی کرد، و کفر صفتی است که در پی فعل، به هنگامی که بنده انجامش می دهد می آید، و خدا بنده را کافر نیافرید؛ کافر تنها پس از آن، کافر می گردد که حجت خدایی بر او تمام شده باشد و حق بر او عرضه شود و او انکارش کند. پس به خاطر انکار حق، کافر می گردد.

آن مرد گفت: آیا جایز است که خدا برای بنده، شر را مقدر کند و [بعد] او را به خیر امر کند، در حالی که او توان انجام خیر را ندارد و [با این حال] وی را بر ترك آن عذاب نماید؟

حضرت فرمودند: شایسته عدالت و رأفت الهی نیست که [انجام] شر را بر بنده مقدر نماید و آن را از او بخواهد و سپس او را به چیزی امر کند که می داند او (بنده) توان انجام آن را ندارد. (1)

روایاتی که به صراحت جبر را نفی می کنند در کتب و مجامیع روایی، بسیار است که از جمله در بحار الانوار و غیر آن بسیاری از این روایات را می یابیم.

ص: 316

1- چگونه است با این که خدا خود حالت نفرت شدید از معاصی را در پیشوایان معصوم قرار داده، به خاطر اعمال نیکشان به آنها پاداش عظیم می دهد و این حالت را در توده مردم قرار نداده، و اگر کار نیک انجام دهند ثواب کمتری از معصومین دریافت می کنند و اگر بدی کنند عقاب می شوند؟

2- چگونه است که ولدان مخلّدون و حورالعین بهشتی در بهشت ثواب می برند با این که غریزه شهوت در آنها آفریده نشده و چرا انسان این گونه نباشد؟

پاسخ: فیاض بودن خدای متعال - البته به معنای خلق ابداعی، نه به معنای إفاضه و سرریزی آب از حوض آب، که اعتقاد برخی قائلان به وحدت وجود یا وحدت موجود است - مقتضی است که هر چه شأن خلق و امکان آفرینش دارد را بیافریند و این امری طبیعی است که مخلوقات، گوناگون باشد. و معیار، آن است که او به احدی ظلم نکند و نمی کند؛ درست مانند آفرینش طلا، نقره و خاک که آفرینش هایی مختلف با ارزشهای مختلفند.

پاداش بیشتر دادن به معصوم، ناشی از تقصّر ل او است و اما آن چه لازم است، ظلم نکردن او است نه آن که بر کسی نسبت به دیگری تقصّر ل افزون تری نکند؛ مضافاً بر مسأله قابلیت ها و بلندی معرفت و اقتضای عوالم مختلف و امثال آن. توضیح مفصل تر را در تفسیر موضوعی قرآن کریم داده ایم.

استدلالات عقلی قائلان به جبر

1- خدای متعال به هر چیزی از جمله کارهای بندگان علم دارد. بنابراین افعال بندگان باید طبق علم خدا صادر شود و گرنه برای خدا جهل ثابت می شود، در حالی که جهل بر خدا محال است.

پاسخ: وقوع افعال، نتیجه اراده آدمی است، نه علم پروردگار. آری مرید بودن و فاعل

بالاختیار بودن انسان را خدای تعالی جعل فرموده است. لذا افعال آدمی ابتدا مستند به اراده آزاد او هستند، لکن اراده آزادی که منتهی به خدا می شود و بیش از این [حد اختیار] در موجود ممکن لازم نیست. امام صادق علیه السلام نیز بدان تصریح کرده و می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لَمْ يُجْبَرْ أَحَدًا عَلَى مَعْصِيَتِهِ وَلَا أَرَادَ إِرَادَةَ حَتَمِ الْكُفْرِ مِنْ أَحَدٍ، وَلَكِنْ حِينَ كَفَرَ كَانَ فِي إِرَادَةِ اللَّهِ أَنْ يَكْفُرَ، وَهُمْ فِي إِرَادَةِ اللَّهِ وَفِي عِلْمِهِ أَنْ لَا يَصِيرُوا إِلَى شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ؛ (1) به یقین خدا، احدی را بر معصیت خود مجبور و کفر حتمی احدی را [نیز] اراده نکرده است، لکن آن گاه که [بنده ای] کافر می شود، کافر شدن او در اراده پروردگار وجود داشته و آنها در اراده و علم خدا این چنینند که به چیزی از خیر نمی رسند.

2- خدا دارای علم فعلی است و علم فعلی او عین ذات اوست و ذات او علت همه ممکنات است، پس واجب است که علم او نیز علت همه ممکنات از جمله افعال بندگان باشد و این امر به معنای وجوب وقوع افعال از سوی بندگان است.

پاسخ: علم تابع معلوم است نه علت آن. خواجه نصیرالدین طوسی نیز در پاسخ به پندار یکی از جبریون بدین نکته اشاره کرده است، آن جبری چنین سروده بود:

من می خورم و هرکه چو من اهل بود *** می خوردن من به نزد او سهل بود

می خوردن من حق ز ازل می دانست *** گر می نخورم علم خدا جهل بود

مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی نیز در پاسخ او گفت:

این نکته نگوید آن که او اهل بود *** زیرا که جواب شبهه اش سهل بود

علم ازلی علت عصیان کردن *** نزد عقلا ز غایت جهل بود

آری اگر علم به شیء، علت وجود آن باشد، آن گاه - مثلاً - علم زید به وقوع جرم از ناحیه عمرو، علت جرم عمرو خواهد بود، و یا مثلاً علم ما به طلوع خورشید در روز آینده، علت طلوع خورشید خواهد بود. که بطلان اینها بسیار روشن و واضح است.

3- تا زمانی که یک شیء موجود نباشد نمی تواند ایجاد کننده باشد و از آن جا که هیچ

ص: 318

1- . کافی، ج 1، ص 162، ح 3.

يك از ممکنات در ذات خویش موجود نیستند (و ذاتاً محتاج به غیر هستند)، هیچ گونه ایجاد کنندگی حقیقی نخواهند داشت. لذا همه گونه ایجاد؛ حتی افعال بندگان که در زمره ممکناتند به خدا واجب الوجود بالذات منتسب است.

پاسخ: علم خدای سبحان، عین ذات او و ذاتش علت اختیار بندگان است؛ پس اختیار بندگان، مستند به ذات باری تعالی است، لکن عمل آنان مستند به خواست و اراده خود آنهاست، نه خدای سبحان.

4- افعال ما، معلول اراده ما است، در حالی که اراده نیز امری غیر اختیاری است. بنابراین عقاب شدن بنده به خاطر امری غیر اختیاری جایز نیست؛ چون به حکم عقل چنین فعلی قبیح است و فعل قبیح از ذات باری سر نمی زند.

پاسخ: همه ممکنات، بلاواسطه از ذات باری صادر نمی شوند؛ اعمال آدمیان مستند به خدای متعال است لکن با واسطه؛ چرا که تنها خود انسان و آماده سازی مقدمات تکوینی که خدا آنها را برای ایجاد عمل قرار داده، مستند به خدای سبحانند، نه اعمال صادر از انسان. بنابراین نمی توان مدعی شد که انسان در اعمال خویش مجبور است چون در وجودش مستند به خداست.

5- اختیار - به معنای برگزیدن يك فعل که علت وجود فعل دیگری است - امری حادث است و هر امر حادث نیازمند محدث است، و آن محدث نیز در صورت برخورداری از اختیار، امری حادث خواهد بود و نیازمند محدث و در صورت ادامه این وضعیت، کار به تسلسل اختیار در ما می کشد و این امری محال و باطل است. بنابراین ما بندگان فاقد اختیار از خودیم و در ایجاد افعال خود مجبور به تبعیت از اختیاری ویژه و بیرون از خود، می باشیم. آن اختیار ویژه نیز باید منتهی به اختیاری اُزلی و الهی گردد که لازمه آن، ناچار بودن بندگان در ایجاد افعال خویش است، به همین دلیل شاعری می گوید:

إنما صورة إختيار و أنا *** في إضطرار إلى الذي كان منّا

«تنها صورتی از اختیار وجود دارد؛ و من بدانچه از ما پدید می آید ناچارم».

پاسخ: اراده فعلی یا ترک آن، امری اختیاری است؛ به این معنا که اراده آدمی به اختیار خود او، گاه به انجام و گاه به ترك يك فعل می انجامد و در این میان آن چه غیر اختیاری است تنها خود اراده است، بنابراین اراده امری اختیاری است؛ اگر چه اصل مختار بودن آدمی پدیده ای غیر اختیاری باشد.

6- فعل، تابع اختیار است و اختیار امری ممکن و خدا، خالق هر امر ممکن است، بنابراین افعال بندگان نیز جزو مخلوقات اویند.

پاسخ: پیدایش افعال بندگان به عنوان یکی از امور ممکن، مستند به خود بندگان است، نه به خدای سبحان. پس ما در فاعلیتیمان مختاریم؛ اگر چه آفرینش ذات اختیار، نه فعل برآمده از آن، مستند به ذات باری تعالی باشد.

7- مشیّت و اراده اُزلی خدای سبحان، به همه اشیای ممکن تعلق گرفته است که یکی از آنها، افعال ما است؛ بنابراین جبر لازم می آید، چون افعال ما متعلق اراده و مشیّت اُزلی باری تعالی قرار گرفته است.

پاسخ: مشیّت و اراده از صفات فعلند، پس اُزلی نیستند. و صفات فعل با صفات ذات متفاوتند. اصولاً هر گاه نتوان راجع به وصفی نسبت به خدا گفت: این صفت، هست و نیست، جزء صفات ذات است؛ مانند علم، قدرت، حیات و نظایر اینها، و هرگاه بتوان چنین گفت که این صفت هست یا نیست، صفت مزبور از صفات فعل به شمار خواهد رفت؛ مثل آن که بگوییم: خدا زید را در روز فلان نیافرید و در روز دیگر آفرید؛ یا خدا در فلان سال به او روزی نداد و در فلان سال به او روزی داد؛ یا خدا، خالد را در فلان شهر نمیراند بلکه در شهر دیگر میراند. طبق آن چه به تفصیل در علم کلام آمده و این تفاوت موجود میان صفات ذات و صفات فعل است.

و دلایل دیگری نیز برای اثبات جبر ذکر شده، که یا به اشکال صغروی یا به اشکال کبروی و یا به هر دو مبتلایند.

مسأله: أبو الحسن علی بن اسماعیل اشعری (260 - 324 ه. ق) و پیروان او به دلیل برخورد با اشکالاتی که در فرقی که میان حرکات ارادی و حرکات غیر ارادی می نهادند و ابتلا به انکار برخی ضروریات که پیامد عقیده آنها بود، شدند به عقیده ای دیگر پناه بردند که البته آن هم نادرست است. آنها مفهوم «کسب» را درباره بندگان مطرح کردند و گفتند: خدای تعالی خالق فعل عبد است، و عبد آن را کسب می کند...

و آن گاه که درباره مفهوم «کسب» از آنها سؤال می شد که کسب چیست؟ و دلیل اثبات آن کدام است؟ و چه نیازی است که به سراغ آن برویم؟ آنها در مقام جواب اختلاف نظر پیدا کردند و لکن همگی پاسخی ناصحیح می دادند.

برخی گفتند: معنای «کسب» آن است که عبد، انجام فعلی را اختیار می کند و خدا در پی اختیار او، فعل را ایجاد می نماید، و یا عبد ترك فعل را اختیار می کند و خدا در پی آن، ترك فعل را محقق می کند.

مرحوم محقق سبزواری در پاسخ به این تفسیر می سراید:

و هَلْ بِتَوَلِيدٍ أَوْ إِعْدَادٍ ثَبَّتْ *** أَوْ بِالتَّوَافِي عَادَةُ اللَّهِ جَرَتْ

و جَزِي عَادَةُ خَطَأً شَدِيداً *** وَ لَيْسَتْ الْعِلَّةُ تَوَلِيداً (1)

ص: 321

1- . اللئالی المنتظمة، ج 1، ص 283 المنطق القياس. یعنی: آیا حصول [نتیجه] معلول [مقدمات] می باشد. یا اینکه [مقدمات] تنها زمینه ساز [نتیجه] می باشند. یا اینکه عادت خدا بر این جاری است که [نتیجه] به دنبال [مقدمات] بیاید، بدون اینکه هیچگونه علیتی در کار باشد، آن سان که اشاعره می گویند. ولی نظریه نخست به شدت اشتباه و غلط می باشد.

برخی دیگر از آنان گفتند: «کسب» آن است که خدای متعال فعل عبد را خلق می کند بدون آن که اثری در آن به بنده نسبت داده شود و عبد، تنها در توصیف فعل به اطاعت یا معصیت تأثیر دارد. پس اصل فعل از ناحیه خداست و توصیف شدنش به طاعت یا معصیت به عبد باز می گردد.

پاسخ این تفسیر نیز روشن است؛ زیرا نمی توان میان اصل فعل و توصیف آن به طاعت یا معصیت تفکیک کرد. علاوه بر آن که اعتقاد آنان به جبر، شامل هر دو حوزه می شود، پس حتی وصف فعل نیز مخلوق خدای سبحان است.

دسته سوم گفتند: ما به وجود کسب و صدور آن از عبد علم داریم، لکن ماهیت کسب بر ما مجهول است؛ مثل مفهوم «خدا موجود است»؛ ما می دانیم که خدا موجود است، لکن نمی دانیم که ماهیت وجود خدا چیست و در چه منزلتی است و در چه وضعیتی است و... .

پاسخ: میان مفاهیم معقول و غیر معقول تفاوت وجود دارد. این همان پاسخی است که مسلمانان به اعتقاد مسیحیان به تثلیث داده اند؛ آنها می گویند: خدا در عین یکتا بودن سه تاست و پس از آن بلافاصله می گویند: این امر حقیقت دارد، لکن ماهیتش بر ما مخفی است.

مسلمانان در پاسخ می گویند: این تناقض است و تناقض محال است، و معقول نیست که يك چیز، سه چیز باشد و در عین حال سه چیز، يك چیز باشد.

تشبیه مفهوم «کسب» به مفهوم وجود خدا مغالطه است. اگر ما می گوییم بر حقیقت وجود خدا وقوف نداریم. بعد از آن است که ما از رهگذر مشاهده آثار او، به اصل وجودش پی برده ایم، در حالی که مفهوم «کسب» این گونه نیست، یعنی نه مفهوم کسب برای ما روشن است و نه اصل وجودش ثابت شده. پس میان عدم آگاهی به حقیقت کسب

وعدم آگاهی به حقیقت وجود خدا فرقی اساسی است.

البته سخن در این مقام طولانی است و ما به اندکی از آن اکتفا کردیم. دانش پژوهان می توانند به کتاب های: شرح تجرید(1) و شرح منظومه(2) و شرح کفایة الأصول(3) مراجعه کنند.

ص: 323

1- . القول السدید فی شرح التجرید، اثر مؤلف.

2- . شرح منظومه سبزواری، اثر مؤلف.

3- . الوصول الی کفایة الأصول، اثر مؤلف.

مسأله: قضاء در لغت و عرف به معنای انتها [یا به انجام رساندن] است.

قضاء، گاه تکوینی است، مانند موارد زیر که در قرآن کریم آمده است:

«فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ»؛ (1) در این هنگام آنها را [به صورت] هفت آسمان آفرید.

«فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ»؛ (2) و چون نماز پایان گرفت.

«فَأَقْضِي مَا أَنْتَ قَاضٍ»؛ (3) پس هر حکمی می خواهی بکن.

«فُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ»؛ (4) امری که شما دو تن از من جو یا شدید قطعی و حتمی است.

و گاه تشریحی است؛ مانند آیه ذیل:

«وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»؛ (5) و پروردگارت فرمان داده جز او را نپرستید.

این مورد به معنای انجام دادن یا به انجام رساندن تشریحی است. یعنی با این بیان، دستور، ابلاغ شد [به طوری که پس از آن، حالت منتظره ای وجود ندارد]. نام قاضی نیز از همین معناست. البته این گفته طبق مبنای اصولی ما در باب اشتراك لفظی است که قائل به عدم وجود اشتراك لفظی هستیم و بلکه معنای جامعی وجود دارد که برای آن مصادیقی

ص: 325

1- . فصلت 41 آیه 12.

2- . جمعه 62 آیه 10.

3- . طه 20 آیه 72.

4- . یوسف 12 آیه 41.

5- . اسراء 17 آیه 23.

هست و آن معنا انگاشته‌ها در واقع مصادیق آن معنای جامع اند. (1) برخی گفته‌اند: واژه «قضاء» معانی مختلفی دارد و برای اثبات گفته خود، به آیاتی استشهد کرده‌اند. برخی از آن معانی عبارت‌اند از:

1- خلق کردن؛ مثل:

«فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ»؛ (2) پس آنها را [به صورت] هفت آسمان آفرید.

2- فارغ شدن از يك كار؛ مانند سخن حضرت یوسف علیه السلام که در قرآن آمده:

«قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ»؛ (3) امری که شما دو تن از من جويا شدید تحقق یافت.

3- اعلام و خبردادن؛ مانند آیه زیر:

«وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ»؛ (4) ما به بنی اسرائیل در کتاب [تورات] اعلام کردیم.

4- امر کردن، واجب کردن، و حکم مولوی یا ارشادی؛ مانند:

«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»؛ (5) و پروردگارت فرمان داده جز او را نپرستید.

«وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ»؛ (6) و خدا به حق داوری می‌کند.

و معانی دیگری که برای «قضاء» ذکر کرده‌اند، اما این نظر، سزاوار نیست؛ زیرا پس از دقت در تمام این موارد، همان معنای جامع «قضاء» یعنی «انجام دادن یا به انجام رسیدن»، حال یا تکوینی و یا تشریحی، مکشوف می‌گردد؛ برای مثال: آیه شریفه ای که می‌فرمود: «وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ»؛ بدین معناست که: ما این خبر را به وسیله آن چه در کتاب مُنَزَّل آمده به آنها رساندیم [مانند آن که مطلبی به پایان و انتهایش برسد].

واژه «قَدَر» نیز در لغت و عرف معنای واحدی دارد؛ و آن اندازه‌گیری يك شیء از طریق قرار دادن حدّ و مرزی برای آن است. در روایتی حضرت علی علیه السلام فرمودند:

ص: 326

1- ر.ك: الأصول و الوصول إلى كفاية الأصول، اثر مؤلف.

2- فصلت 41 آیه 12.

3- یوسف 12، آیه 41.

4- اسراء 17 آیه 4.

5- همان، آیه 23.

6- غافر 40 آیه 20.

رَحِمَ اللَّهُ إِمْرَأً عَرَفَ قَدْرَهُ؛ (1) رحمت خدا بر آن که قدر خویش بشناسد.

منظور آن است که حدود و مرزهای خویش را در همه شؤنش بشناسد؛ مانند حدود مصرفش، سخنش، حرکتش، سکونش، علمش و دیگر موارد؛ چرا که در غیر این صورت یا به افراط می افتد یا به تفریط.

تمام مشتقات این ماده که در قرآن به کار رفته حاوی این معنای جامع است که در تمام موارد آن مشترك است مانند:

«وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا»؛ (2) و مواد غذایی آن را مقدر فرمود.

«إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ»؛ (3) البته ما هر چیز را به اندازه آفریده ایم.

«إِلَّا أَمْرَاتَهُ قَدَّرْنَا مِنْ الْغَابِرِينَ»؛ (4) بجز همسرش که مقدر کردیم جزء باقی ماندگان [در آن شهر] باشد.

«وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ»؛ (5) و از آسمان آبی به اندازه [معین] نازل کردیم.

«وَلَكِنْ يُنَزَّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ»؛ (6) از این رو به مقداری که می خواهد نازل می کند.

برخی معتقدند که واژه «قَدَرٌ» نیز دارای معانی متعددی است که عبارت اند از:

1- «خلق کردن» و برای این معنی استشهاد کرده اند به آیه:

«وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا»؛ (7) و مواد غذایی آن را مقدر فرمود.

2- «قرار دادن اشیاء در جای خود» و برای این معنی، این آیه را مثال آورده اند:

«إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ»؛ (8) البته ما هر چیز را به اندازه آفریدیم.

3- «حالات و خصوصیات مقدره و اخبار از آنها و ثبتشان در لوح محفوظ»، مانند این آیه:

ص: 327

1- غرر الحکم و دررالکلم، ص 233، ح 4666، الفصل الاول فی النفس.

2- فصلت 41 آیه 10.

3- قمر 54 آیه 49.

4- نمل 27 آیه 57.

5- مؤمنون 23 آیه 18.

6- شوری 42 آیه 27.

7- فصلت 41 آیه 10.

8- قمر 54 آیه 49.

«إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَاهَا مِنْ الْغَابِرِينَ»؛⁽¹⁾ بجز همسرش که مقدر کردیم جزء باقی ماندگان [در آن شهر] باشد.

در پاسخ به این نظر، همان پاسخ به نظر مشابه درباره واژه «قضاء» را بیان می‌کنیم.

آن چه نظریه ما را تأیید می‌کند آن است که می‌بینیم در میان عرف، از يك لفظ، يك معنا به اذهان متبادر می‌شود، یا يك معنا از آن فهمیده می‌شود. البته مراد ما از واژه «عرف»، عرف متکلمان به این زبان است.

ص: 328

1- . نمل 27 آیه 57.

مسأله: بی تردید می توان گفت اموری که غیر از افعال انسان و ملائکه، حورالعین، جنیان، شیاطین و حیوانات باشد، متعلق به قضا و قدر است. پس وقتی می گوئیم اشیاء متعلق قضا و قدر الهی اند، منظورمان نوع تکوینی آنها است که شامل اسباب و مقدمات و شرایط آن می گردد؛ خواه اموری وجودی باشند یا عدمی، و خواه جنبه ایجادیه داشته باشند یا ایدامی.

اما قضاء و قدر نسبت به افعال اختیاری انسان، به این معناست که خدای متعال تقدیری را مقدر کرد و به حکمی، حکم نمود؛ مثلاً: مصلحت را در نماز، و مفسده را در نوشیدن شراب، مقدر نمود و حکم به وجوب نماز و حرمت نوشیدن شراب کرد. همان گونه که خدا، اصل اختیار بشر را مقدر فرموده است.

[چنانچه قبلاً نقل شد] در بحار الأنوار از کتاب الإحتجاج آمده است که:

مردی با امیرالمؤمنین علیه السلام مواجه شد و به ایشان عرض کرد: این قضاء و قدری که از آن یاد کردی چیست؟ ایشان فرمودند: «امر [خدا] به فرمانبرداری و نهی او از معصیت و انجام کار نیک و ترك معصیت و یاری نمودن [مردم] برای تقرب به او و رها کردن آن که نافرمانیش می کند، وعده های پاداش و عقاب، ترغیب و ترساندن، قضاء الهی در افعال و تقدیر او در اعمال ماست. اما به غیر از آن گمان مبر [به جبر]، که تباه کننده اعمال است». آن مرد گفت:

غمم را برطرف کردی یا امیرالمؤمنین! خدا غمت را برطرف کند. (1)

عبدالله بن مسکان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند:

لَا يَكُونُ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ إِلَّا بِهَذِهِ الْخِصَالِ السَّبْعِ: بِمَشِيئَةٍ وَإِرَادَةٍ وَقَدَرٍ وَقَضَاءٍ وَإِذْنٍ وَكِتَابٍ وَأَجَلٍ، فَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَقْدِرُ عَلَى نَقْضِ وَاحِدَةٍ فَقَدْ كَفَرَ؛ (2) هیچ چیز، نه در زمین و نه در آسمان، به وجود نمی آید، مگر با این امور هفت گانه: مشیت خدا و اراده و قدر و قضاء و اذن و کتاب و أجل. پس هر کس که بپندارد می تواند یکی از آنها را نقض کند کافر گشته است.

علت کافر شدنش آن است که او با این پندار دیگر بدانچه به خدای سبحان مربوط است اعتراف نداشته و انکارش می کند. واضح است که آدمی نمی تواند اراده الهی را نقض کند؛ نه تکوینی و نه تشریحی آن را.

واژه «مشیت» در حدیث فوق به معنای خواستن و آغاز فعل است. «اراده» به معنای آمادگی برای انجام فعل و ثابت شدن انجام آن است. «قضاء» به معنای حکم به آن است. «اذن» به معنای اذن تکوینی یا تشریحی است، مانند آن چه در این آیه آمده:

«كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ»؛ (3) بسا گروهی اندك که بر گروهی بسیار به اذن خدا پیروز شدند.

معنای واژه «کتاب» آن است که خدای سبحان آن را در لوح محفوظ یا هر جای دیگری ثبت می کند. معنای «أجل» آن است که هر چیزی عمر و مدتی دارد؛ البته گاه اجل بر آخر يك مدت معین اطلاق می شود نظیر آیه:

«فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ»؛ (4) پس چون اجلشان فرارسد.

و گاه بر كل يك مدت معین اطلاق می گردد؛ مانند آن که بگویند: اجل فلان کس پنجاه

ص: 330

1- . احتجاج، ص 209 و بحار الأنوار، ج 5، ص 96، ب 3، ح 20.

2- . کافی، ج 1، ص 149، ح 1.

3- . بقره 2 آیه 249.

4- . اعراف 7 آیه 34.

سال است. و گاه بر ابتدای يك مدت معین گفته می شود؛ مانند آیه:

«مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ»؛⁽¹⁾ به همین جهت بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم.

یعنی آغاز تشریح مذکور آن زمان بوده است.

با این توضیحات روشن می شود که تعلق مشیت خدا به تکوینیات به معنای تکوین آنهاست و تعلق مشیت او به افعال اختیاری انسان و دیگران به معنای تکوین مقدمات آن - نظیر خلق انسان با اختیار - است. به این معنا که این فعل مشخص از قدرت آدمی صادر می شود؛ قدرتی که خدا به او عطا کرده و این قدرت است که علت مستقل آن فعل است، نه آن که مشیت الهی را نیز دومین علت برای آن فعل به حساب آوریم که به مشکل ایجاد معلول واحد از ناحیه دو علت مستقل، گرفتار شویم که امری محال است؛ زیرا شیء واحد جز علت واحد نمی تواند داشته باشد، یا قائل به این شویم که از کسر وانکسار آن دو علت، آن معلول موجود شود که این نیز باطل است، چرا که لازمه این فرض آن است که هر يك از دو علت مزبور جزء العله فرض شوند یا جزء مساوی یا مختلف، و این خلف است؛ چون فرض ما آن بود که علت یکی است و نه جزء مرکب از دو علت باشد. پس علت فعل اختیاری انسان، اراده و اختیار او است و مشیت خدا، تنها به مقدمات آن فعل و اسباب و دواعی آن و حدود قدرت اعطا شده آن به آدمی، تعلق می گیرد.

بنابراین منظور از روایات، نفی تفویض است، نه اثبات جبر؛ و گرنه تناقض می بود، و ائمه معصومین علیهم السلام از تناقض گویی، بسیار به دورند؛ زیرا يك انسان عاقل میرای از این گونه تناقض گویی است؛ چه رسد به شخص معصوم.

روایات فراوانی در این باره وجود دارند که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

یونس می گوید: از امام رضا علیه السلام سؤال کردم:

[آیا درست است که بگوییم: هیچ چیز موجود نمی شود مگر آن که خدا بخواهد و مقدر کند، و قضایش بدان تعلق گیرد؟ حضرت فرمودند: [آری] هیچ چیز موجود نمی شود مگر آن که خدا

ص: 331

مشیت و اراده کند و مقدر نماید و قضایش بدان تعلق گیرد. گفتم: معنای مشیت چیست؟ فرمودند: آغاز فعل. گفتم: معنای اراده چیست؟ فرمودند: تأکید بر آن. گفتم: معنای تقدیر چیست؟ فرمودند: تعیین حدود شیء. گفتم: معنای قضاء چیست؟ فرمودند: یعنی اگر حکم به فعلی کرده باشد، آن فعل انجام می شود و برگشتی وجود ندارد. (1)

آن چه از ظاهر توضیح امام علیه السلام در شرح معنای مشیت (آغاز فعل) بر می آید همان است که ما در تفسیر روایت قبلی بیان کردیم. (2) علامه مجلسی قدس سره آغاز فعل را به معنای ثبت در لوح محفوظ، و یا اولین چیزی که از جانب فاعل حاصل و صادر می شود و در نهایت منجر به وجود معلول می گردد، دانسته. اما این برداشت از نظر ما خلاف ظاهر است.

معلی بن محمد می گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم:

خدا دانست، یعنی چه؟ فرمودند: او دانست و مشیت نمود و اراده کرد و تقدیر فرمود و قضاء نمود و امضا کرد؛ امضا کرد آن چه را که قضاء نموده بود و قضاء نمود آن چه را که تقدیر فرموده بود و تقدیر فرمود آن چه اراده کرده بود. پس به سبب علمش مشیت واقع شد و به سبب مشیتش اراده واقع شد و به سبب اراده اش تقدیر محقق گردید. بنابراین، علم، مقدم بر مشیت است و مشیت در مرحله دوم و اراده مرحله سوم و تقدیر [نیز] به سبب امضاء بر قضاء واقع می شود؛ پس برای خدای متعال در آن چه بدان علم دارد و آن چه برای تقدیر اشیاء اراده می کند بقاء وجود دارد. پس آن گاه که قضاء به سبب امضاء واقع می شود، بدایی حاصل نشده است. (3)

هشام بن سالم از امام رضا علیه السلام روایت می کند که فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا قَدَّرَهُ، فَإِذَا قَدَّرَهُ قَضَاهُ، فَإِذَا قَضَاهُ أَمْضَاهُ؛ (4) آن گاه که خدا چیزی را اراده کند، آن را تقدیر و آن گاه که آن را تقدیر نمود، قضاء، و آن گاه که آن را قضاء کرد امضایش می نمایند.

ص: 332

1- . المحاسن، ص 244، ب 25، ح 237.

2- . یعنی، خواستن و طلب کردن

3- . بحار الأنوار، ج 5، ص 102، ب 3، ح 27.

4- . المحاسن، ص 243، ب 25، ح 235.

المشيئة الإهتمام بالشيء، والإرادة إتمام ذلك الشيء؛⁽¹⁾ مشيئة توجه و عنایت به شیء است و اراده به پایان بردن آن است.

محمد بن اسحاق نیز از امام رضا علیه السلام نقل می کند که:

ایشان به یونس، آزادشده علی بن یقطین، فرمودند: «ای یونس! در زمینه قدر سخن مگو». گفت: من در این باره چیزی نگفته ام، فقط می گویم: [هیچ چیز] به وجود نمی آید مگر آن چه که خدا اراده کند و مشیئت او باشد و تقدیر و قضای او باشد. امام علیه السلام فرمودند: اما من می گویم: هیچ چیزی به وجود نمی آید، مگر آن که مورد مشیئت خدا باشد و خدا اراده کند و تقدیر نماید و بر آن قضاء کند. سپس امام علیه السلام فرمودند: «آیا می دانی مشیئت چیست؟» گفت: خیر. حضرت فرمودند: «توجه و عنایت او به چیزی است». سپس آیا می دانی اراده چیست؟ گفت: خیر. حضرت فرمودند: مشیئت را به مرحله ای جلوتر بردن. - سپس فرمودند: - آیا می دانی قدر چیست؟ گفت: خیر. حضرت فرمودند: آن هندسه [و تعیین حدود] طول و عرض و بقاء [شیء] است. سپس فرمودند: آن گاه که خدا چیزی را مشیئت کند، اراده اش می نماید و آن گاه که اراده اش کرد، آن را تقدیر می کند و آن گاه که تقدیرش نمود، قضایش می کند و آن گاه که قضایش کرد امضایش می نماید⁽²⁾.

مراد از واژه «هندسه» (که معرب واژه فارسی «اندازه» است) در حدیث فوق و نظایر این واژه، تنها طول و عرض و عمق نیست، بلکه هندسه شیء گاه در معنویات است و گاه در مادیات، و گاه درباره شرایط، دوافع، موانع، زمان، مکان و غیر آن می باشد، که به رعایت مجموعه این امور، هندسه یا تقدیر یا اندازه گفته می شود.

تقویض، نیز مردود است

مسأله: در مقابل اعتقاد جبریون (اشاعره و هم فکran شان)، قول دیگری است که معتقد به تقویض هستند و این قول متعلق به معتزلی ها است. بر اساس این عقیده، خدای متعال

ص: 333

1- . اعلام الدین، ص 307.

2- . المحاسن، ص 244، ب 25، ح 238.

بندگان را آفریده و آنها را بر اعمالشان توانا ساخته و اختیار مطلق را بدانان تفویض نموده است، و انسانها در ایجاد افعال خویش طبق مشیت و قدرتشان مستقل اند و خدا در ایجاد افعال آنها هیچ نقشی ندارد.

در استدلال بر این ادعا گفته اند: آدمی خود را در امور اختیاری خویش اعم از تفکر و اعمال و گفتارش آزاد می بیند، و این امر حاکی از تفویض است.

اما ما [امامیه] نه بدین عقیده [تفویض] معتقدیم و نه بدان عقیده [جبر]، بلکه معتقد به امر بین الامرین هستیم، که آیات و روایات بر آن حکم می کنند.

صاحب عیون اخبار الرضا علیه السلام با سند خویش از یزید بن عمیر چنین روایت می کند:

در شهر مرو بر علی بن موسی الرضا علیه السلام داخل شدم و به ایشان گفتم: ای پسر رسول خدا! از امام صادق علیه السلام برای ما روایت شده: «نه جبر است و نه تفویض، بلکه امری است میان این دو» معنای این [سخن] چیست؟ حضرت فرمودند: هر کس بیندازد که خدای متعال فاعل افعال ما است و سپس ما را بر [انجام] آن عذاب می کند، معتقد به جبر شده و هر کس خیال کند که خدای عزوجل امر خلق و رزق را به حجت های خویش واگذار کرده، معتقد به تفویض شده است؛ و [بدان] قائل به جبر، کافر و قائل به تفویض، مشرک است. گفتم: ای پسر رسول خدا! امر بین الامرین چیست؟ فرمودند: امکان [اختیار داشتن بر] انجام آن چه بدان امر شده و ترک آن چه از آن نهی شده است. گفتم: آیا خدای عزوجل در این اختیار فعل و ترک، مشیت و اراده ای دارد؟ فرمودند: اراده و مشیت خدا در طاعات به معنای امر بدان ها، رضایت به آنها و یاری کردن [بر انجام] آنها است. و اراده و مشیت او در معاصی، نهی از [انجام] آنها و خشم گرفتن بر آنها و تنها گذاردن ایشان بر انجام این افعال است. گفتم: آیا خدای عزوجل در آنها قضایی دارد؟ فرمودند: آری! هیچ فعل خیر یا شری را بندگان انجام نمی دهند، مگر آن که خدای تعالی در آن قضاء دارد. گفتم: معنای این قضاء چیست؟ فرمودند: حکم [او] بر آنها بدانچه به خاطر افعالشان مستحق اند، یعنی ثواب و عقاب در دنیا و آخرت. (1)

ص: 334

1- . عیون اخبار الرضا علیه السلام ، ج 1، ص 124، ب 11، ح 17.

البته آن چه در این روایات تحت عنوان تقویضِ مردود [در آنجا که فرمودند: امر خلق و رزق را به حجج خویش سپرده] آمده، مفهومی غیر از آن تقویض معتزلی است؛ هر چند که این نیز مردود است و از مصادیق غلو به شمار می رود.

و اما تقویض معتزلی که در مقابل جبرگرایی اشاعره است؛ بدین معناست که خدای سبحان مخلوقات را آفرید و سپس به استراحت پرداخت، و هیچ سهم و دخالتی در ایجاد افعال بندگانش ندارد (قول یهودیها نیز همین است).

خلاصه این که: تقویضی که از نظر ما مردود است تقویض معتزلی است؛ زیرا آنها به سمت افراط رفته و معتقد شده اند که خدای متعال بجز آفرینش ابزار، و قدرت بخشیدن و متمکن ساختن انسان در انجام اعمالش، هیچ دخالتی در ایجاد اعمال بندگان ندارد؛ حتی برخی از آنها گفته اند: «خدا بر آن چه متعلق قدرت بندگان قرار نمی گیرد و مقدر آنها نیست قدرت ندارد». بعضی دیگر از آنها هم گفته اند: «خدا بر آن چه مثل افعال بندگان است نیز قدرت ندارد».

آری اینان خدای متعال را از قدرت و سلطه مطلقه اش معزول داشته اند و گویا او را از مُلکش بیرون کرده اند و در حقیقت، نادانسته به شرك گراییدند. البته معتزلی ها نمی خواستند که بدیهیاتی نظیر وساطت آلات، ادوات و نظایر اینها را انکار کنند، بلکه تنها هدف شان حذف مدخلیت خدا، در ارتکاب اعمال بندگان است؛ آنها می گویند: بندگان فقط با اراده خود و کاملاً مستقل از خدا اعمالشان را انجام می دهند؛ اما این عقیده عقلاً و نقلاً باطل بوده است.

دلیل عقلی بر رد تقویض

معلوم است که حقیقت آدمی - مانند سایر موجودات - قائم به غیر است و در نتیجه هر لحظه در شیء بودن و بقایش نیازمند خدای متعال است، البته نه مانند نیاز الکتریسیته به ژنراتور؛ چرا که این نوع نیاز غیر اختیاری است و این احتیاج تنها در صورت اختیار معنا می یابد. پس آدمی بعد از وجود و پیدایش و برخورداری از خصوصیات بدنی از قبیل مرد

یا زن بودن، کند ذهنی یا تیز هوشی و مانند آن، ذاتاً فاقد همه کمالاتی است که می تواند داشته باشد؛ مانند حیات، شعور، فهم، عقل، قدرت، قوت و نظایر اینها و نیز هر لحظه در تحصیل این کمالات و برخوردار می مدام از آنها به خدای سبحان نیازمند است.

بنابراین، مَثَل انسان، مَثَل صور ذهنی است که اگر شخص توجه اش را از آن بگرداند يك جا مفقود و پاك می شود؛ [خدا نیز اگر آنی التفاتش را از آدمی بردارد آنآ نیست می گردد] مضافاً بر آن که آدمی در اعمال قلبی و بدنی خود به ابزارها و اسبابی نیازمند است که همه آنها، هم در وجودشان و هم برای آماده شدن برای آن، محتاج خدای سبحان هستند. پس می توان گفت که سخن قائلان به تفویض همانند سخن قائلان به جبر، شبهاتی در مقابل امر بدیهی اند.

ادله نقلی در رد تفویض

آیات و روایاتی که دلالت بر نفی تفویض می کنند بسیارند که در ذیل به پاره ای از آیات اشاره می کنیم:

«إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»؛ (1) در حقیقت، تو هر که را دوست داری نمی توانی راهنمایی کنی؛ لیکن خداست که هر که را بخواهد راهنمایی می کند.

«وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»؛ (2) و هیچ کس را نرسد که جز به اذن خدا ایمان بیاورد.

«يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِطَّاءَ فِي الْآخِرَةِ»؛ (3) خدا می خواهد در آخرت برای آنها بهره ای قرار ندهد.

«وَلَا يَنْفَعُكُمْ نَصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أُنصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ»؛ (4) و اگر بخواهم شما را اندرز دهم، در صورتی که خدا بخواهد شما را [به خاطر گناهاتتان] بیراه گذارد، اندرز

ص: 336

1- . قصص 28 آیه 56.

2- . یونس 10 آیه 100.

3- . آل عمران 3 آیه 176.

4- . هود 11 آیه 34.

من شما را سودی نمی بخشد.

معنای «گمراه ساختن خدا» این است که مشمول هدایت خاصه الهی نمی گردند و تنها از هدایت عامه الهی برخوردارند. آری با نپذیرفتن هدایت عامه خدا، هدایت خاصه خویش را بدانها تفصل نمی کند.

«وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ»؛ (1) و هر که خدا بخواهد به فتنه در افکند هرگز در برابر خدا برای او از دست تو چیزی بر نمی آید. اینانند که خدا نخواسته دل هایشان را پاک گرداند.

و آیات بسیار دیگر... .

أمر بين الأمرين

روایات اسلامی صراحت در این معنا دارند که نه جبری وجود دارد و نه تفویض، بلکه حالتی است میان این دو امر. (2)

نقی جبر بدین معناست: عدم اعتقاد به این که افعال آدمی از جمله افعال خدای عزوجل است، افعالی که خدا آنها را بر دستان بنده اش جاری می کند؛ و پدید آمدنشان به سبب قدرت خدا باشد، بدون این که قدرت و اراده بشر در پیدایش آنها مدخلیتی داشته باشد.

نقی تفویض نیز بدین معناست: عدم اعتقاد به این که خدا بندگانش را آفریده و آنها را بر اعمالشان توانا ساخته است، بدون هیچ گونه مدخلیتی خود؛ یعنی اختیار فعل یا ترك افعال را بدانها سپرده تا آنها وفق مشیت خود عمل کنند بدون این که خدا در فعل یا ترك آنها ابداً سهمی داشته باشد.

ص: 337

1- . مائده 5 آیه 41.

2- . بحار الأنوار، ج 4، ص 197، ب 3، ح 2؛ کافی، ج 1، ص 160، ح 13، در این منبع از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: «لا جبر ولا تفویض و لكن أمر بين الأمرين؛ نه جبری است و نه تفویض بلکه امری است میان این دو امر».

و نظر صحیح، امری میان این دو امر است. این قول نه موجب نسبت دادن ظلم به خدا است؛ زیرا دیگر نمی توان گفت که خدا بندگان را مجبور به انجام معاصی کرده و از دیگر سو آنها را به خاطر انجام آن معاصی عذاب می کند، و نه موجب مستقل انگاشتن و مستغنی دانستن کامل بندگان از خدا، در حرکات و سکناشان و نسبت دادن عجز و ناتوانی به خدای سبحان و به زیر کشیدن او از مُلکش، آن گونه که معتزلیان و قبل از آنان، یهودیان گفته اند؛ قرآن درباره اعتقاد یهودیان می فرماید:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ»؛ (1) و یهودیان گفتند: دست خدا بسته است. دست های خودشان بسته باد! و به [سزای] آنچه گفتند، از رحمت [خدا] دور شوند! بلکه هر دو دست [قدرت] او گشاده است؛ هرگونه بخواهد می بخشد.

اعتقاد به تفویض و ولایت تکوینی و تشریحی

تفویض معنای صحیحی نیز دارد که در آیات و روایات به آن اشاره شده؛ تفویض تکوینی و تشریحی؛ در رابطه با ولایت تکوینی آیه:

«أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَانْفُخْ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ»؛ (2) من از گِل برای شما [چیزی] به شکل پرنده می سازم، آنگاه در آن می دمم، سپس به اذن خدا، پرنده ای می شود.

[در رابطه با ولایت تشریحی] نیز چنین روایت شده:

إِنَّ اللَّهَ أَدَّبَ نَبِيَّهُ بِأَدَابِهِ فَفَوَّضَ إِلَيْهِ دِينَهُ؛ (3) همانا خدا پیامبرش را به آداب خویش تربیت

ص: 338

1- . مائده 5 آیه 64.

2- . آل عمران 3 آیه 49.

3- . کافی، ج 1، ص 267، ح 6. در این منبع از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَدَّبَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَمَّا إِنْتَهَى بِهِ إِلَى مَا أَرَادَ قَالَ لَهُ «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» فَفَوَّضَ إِلَيْهِ دِينَهُ: همانا خدای تبارک و تعالی پیامبرش را تربیت کرد [و آراست] و آن گاه که او را بدانچه که می خواست رسانید به او فرمود: «تو از اخلاق عظیمی برخورداری»، آن گاه دینش را بدو سپرد».

نمود... و [امر] دینش را به او تفویض کرد.

این همان تفویضی است که شرع بر آن دلالت دارد و عقل نیز آن را انکار نمی کند. ما تفصیل چگونگی این تفویض صحیح که از آن به ولایت تکوینی و ولایت تشریحی تعبیر می شود، را در کتاب البیع (1) و کتاب من فقه الزهراء علیها السلام (2) آورده ایم، اما در اینجا به منظور تقریب به ذهن چنین می گوئیم: مثلاً اهل بیت علیهم السلام در اموری که خدا به آنان تفویض فرموده، مثلاً ملائکه مقرب درگاه الهی است که از ناحیه خدا اموری به آنها واگذار شده، مانند: قبض روح، که آن را به عزرائیل علیه السلام تفویض فرموده، لکن این سپردن نه موجب استقلال او و نه استغنائی او از خدای عزوجل می شود.

در برخی روایات از امور بسیاری نام برده شده که از ناحیه خدای متعال به ملائکه تفویض شده است؛ مانند:

ابو خالد صیقل از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَوَّضَ الْأَمْرَ إِلَىٰ مَلِكٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَخَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَسَبْعَ أَرْضِينَ وَأَشْيَاءَ، فَلَمَّا رَأَى الْأَشْيَاءَ قَدْ انْقَادَتْ لَهُ قَالَ: مَنْ مِثْلِي؟! فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ نُورًا مِنْ نَارٍ، قُلْتُ: وَمَا نُورٌ مِنْ نَارٍ؟ قَالَ: نَارٌ أَنْمَلَةُ، فَاسْتَقْبَلَهَا بِجَمِيعِ مَا خَلَقَ حَتَّىٰ وَصَلَتْ إِلَيْهِ لَمَّا دَخَلَهُ الْعُجْبُ؛ (3) خدا امر [آفرینش] را به فرشته ای از فرشتگان تفویض فرمود. و او هفت آسمان و هفت زمین و اشیایی را بیافرید. آن گاه که دید آن اشیاء [مخلوقات] مطیع اویند غرور او را گرفت و [با خود] گفت: کیست هم چون من؟! در آن هنگام خدای عزوجل شعله کوچکی از آتش را به سویش فرستاد. - راوی می گوید: - گفتم: آن شعله کوچک از آتش چه بود؟ حضرت فرمودند: آتشی به اندازه سرانگشت. آن فرشته تمام مخلوقات را سپر خود قرار داد ولی آن آتش به او رسید و به خاطر عجبی که او را فرا گرفت او را از بین برد.

ص: 339

1- . الفقه، کتاب البیع، ج 4 و 5.

2- . من فقه الزهراء، ج 1، مقدمه و ج 2.

3- . ثواب الأعمال، ص 251.

روایاتی که ظاهراً منافات با اعتقاد به «الأمر بین الأمرین» و اعتقاد به تفویض صحیح به معنای ولایت تکوینی یا تشریحی دارند، در واقع - به قرینه سایر روایات و آیات و ادله عقلی گذشته - ناظر به نفی استقلال و استغنا کلی است، لذا امام علیه السلام معتقدین به آن [تفویض به معنای استقلال و استغنا کلی] را مشرک دانست.

همچنین میان اعتقاد به تفویض صحیح و اعتقاد به مفاد آیه زیر، منافاتی نیست:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»؛ (1) «و از سر هوس سخن نمی گوید، آن چه می گوید بجز وحیی که وحی می شود نیست»؛ زیرا تمام آن چه رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند وحیی است که یا با فرستادن جبرائیل یا با سخن مستقیم خدا با ایشان - همان گونه که در داستان معراج اتفاق افتاد - یا با القای معنای آن در ذهن شریفش - که آن نیز نوعی وحی است - و یا با سایر روش ها به ایشان می رسد. البته ممکن است این وحیانی بودن اقوال پیامبر صلی الله علیه و آله به معنای دریافت کلیات امور از خدای متعال و عمل پیامبر صلی الله علیه و آله طبق آن کلیات دریافتی باشد؛ مثل آن که دانش آموزی کلیات علم حساب را از معلم خود بیاموزد و سپس طبق آن کلیات عمل کند؛ در چنین حالتی صحیح است که آن معلم درباره دانش آموز خود بگوید: هر محاسبه ای که این دانش آموز حل می کند طبق آن است که به او گفته ام؛ اگر چه حل تک تک محاسبات حل شده را بدو نگفته باشد.

اگر پیامبر صلی الله علیه و آله طبق مصلحتی که به ذهنش افاضه شده، چه در جهت انجام، ترك یا وجوه دیگر، عمل کند، مثلاً حکم سفر را به کسی که می داند به سفر خواهد رفت و حکم وطن را به کسی که می داند در وطنش به سر می برد و حکم زمان اختیار و زمان اضطرار را به ترتیب به کسی که در حال اختیار و اضطرار است بگوید، همگی این موارد مصداق این آیه خواهند بود:

«هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْتُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»؛ (2) این بخشش ماست، [آن را] بی شمار ببخش

ص: 340

1- . نجم 53 آیات 3 و 4.

2- . ص 38 آیه 39.

همان گونه که حضرت علی علیه السلام در مورد شش زناکار فرمودند: هر يك از اینان حکمی غیر از حکم دیگری دارد.

علاوه بر این که طبق روایات، اهل بیت علیهم السلام ظرف مشیت خدای عزوجل هستند. (1) درباره تمام آن چه گفتیم آیات و روایاتی وجود دارد؛ مثل آیه شریفه:

«عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ»؛ (2) خدا تو را ببخشد؛ چرا به آنها اجازه دادی؟ البته در این آیه احتمال دیگری هم وجود دارد؛ و آن اینکه آیه مذکور تعریض به آنان است نه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله؛ مانند آیه ای که در داستان موسی علیه السلام می فرماید:

«وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ»؛ (3) و [موسی] سر برادرش را گرفت و او را به طرف خود کشید.

طبق احتمال فوق این آیه حاکی از غضب حضرت موسی علیه السلام بر هارون نیست و اصولاً موسی علیه السلام بر هارون خشم نگرفته بود؛ بلکه خشم بر قومش را بدین شکل نشان داد. مانند آن که یکی از ما دست یا لباس رفیقش را بگیرد و بکشد تا او را از مخالفانش دور کند. در این صورت اقدام فوق از جانب يك دوست نسبت به برادر یا دوست دیگرش توهین نخواهد بود و بلکه آنها با این اقدام، مورد توهین قرار گرفته اند.

وجوه مختلف در کلمات اذنه اطهار علیهم السلام

از آن چه گفته شد معنای این سخن معصومین علیهم السلام که کلامشان به هفتاد وجه انصراف پیدا می کند دانسته می شود. - البته عدد هفتاد، عدد کثرت است، زیرا ممکن است بیش از آن هم وجوهی داشته باشد - مانند حدیث کرخی که در آن از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند:

ص: 341

- 1- . بحار الأنوار، ج 25، ص 337، ح 16، در این منبع آمده است: «... بل قلوبنا أوعية لمشية الله فإذا شاء شئنا والله يقول: «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»؛ قلب های ما ظروف مشیت خداست پس هرگاه بخواهد ما نیز می خواهیم و خدا می فرماید: و نمی خواهید مگر آن که خدا بخواهد».
- 2- . توبه 9 آیه 43.
- 3- . اعراف 7 آیه 150.

حَدِيثُ تَدْرِيهِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ حَدِيثِ تَرْوِيهِ، وَ لَا يَكُونُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ فَقِيهًا حَتَّى يَعْرِفَ مَعَارِيضَ كَلَامِنَا، وَ إِنَّ الْكَلِمَةَ مِنْ كَلَامِنَا لَتَنْصَرِفَ عَلَيَّ سَبْعِينَ وَجْهًا لَنَا مِنْ جَمِيعِهَا الْمَخْرُجُ؛ (1) حدیثی که آن را فهم کنی بهتر از هزار حدیثی است که روایتشان کنی. هیچ کس از میان شما فقیه نمی گردد مگر آن که وجوه مختلف کلام ما را بشناسد، و به یقین [گاه] سخنی از سخنان ما بر هفتاد وجه معنا می شود و برای ما از هر کدام، راه گریزی است.

حدیث علی بن ابی حمزه و ابوالصباح و احوول و ابوبصیر و عبدالاعلی و دیگران که فوق حدّ تواترند نیز مفادی نظیر روایت فوق دارند. البته این خاصیت (حمل کلام بر وجوه مختلف) نسبت به عقلا [ی غیر معصوم] و سخنانشان نیز وارد شده، پس چه رسد به اهل بیت علیهم السلام که سرور عقلایند.

گاهی يك حكم نسبت به مردان سنجیده می شود و گاه نسبت به زنان؛ گاه نسبت به انسانهای آزاد و گاه نسبت به کنیزان و غلامان؛ موقعی نسبت به مسافری و هنگامی نسبت به غیر آن؛ گاه نسبت به افراد بالغ و گاه نسبت به غیر بالغان. حال اگر همین موارد در هم ضرب شوند و حاصل ضرب آن نیز در مجموع حالات اختیار، اضطرار، اکراه، جهل تقصیری و جهل قصوری ضرب شود، سر از عدد زیادتری نسبت به هفتاد در می آورد.

پس می توان گفت که عدد هفتاد، در سخنان اهل بیت علیهم السلام معنایی نظیر معنای همین عدد در آیه زیر دارد [یعنی دلالت بر کثرت دارد]:

«إِنْ تَسْتَغْفِرَ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ»؛ (2) اگر هفتاد بار برای آنها استغفار کنی هرگز خدا آنها را نمی آمرزد.

مضافاً بر این که احکام، گاهی استجابی، کراهتی و یا تخییری است و برای این سه قسم از احکام، باب وسیعی در جای خود منعقد شده است.

این احتمال نیز وجود دارد که اخبار علاجیه مربوط به روایات متعارض، از این قبیل باشد؛ زیرا مقتضای برخی از آنها تخییر در عمل است و مقتضای برخی دیگر از آنها عمل

ص: 342

1- . معانی الاخبار، ص 2، ح 3.

2- . توبه 9 آیه 80.

به آن است که مزیت بیشتری دارد. و البته مزیت های گفته شده [درباره هر عمل] در روایات نیز مختلف است. و روشن است که تقیه، حالتی اضطراری است، که گاهی این اضطرار نسبت به امام معصوم علیه السلام است و زمانی نسبت به شنونده و گاهی هم نسبت به راوی حدیث.

توضیح امور مذکور در این مقام نمی گنجد، البته مثال های آن حتی نسبت به عقلای عادی فراوان است، چه رسد به اهل بیت علیهم السلام. لکن چون در این کتاب بنا را بر اختصار و اشاره به اهم مطالب گزارده ایم، تفصیل آنها را کنار می نهیم و طالبان می توانند به کتاب های بحار الانوار، مصابیح الأنوار، کفایة الموحدين و نیز ابواب مربوط به مبحث تعادل و تراجیح در کتب اصول فقه و نظایر آن مراجعه کنند.

ص: 343

بخش چهارم: خدا و مسأله بداء و لطف

اشاره

ص: 345

مسأله: یکی از اعتقادات قطعی شیعه باور به بداء است؛ امری که کتاب، سنت، عقل و اجماع بر آن دلالت دارد.

مراد از «بداء» آشکار کردن چیزی پس از پنهان نگاه داشتن آن است؛ چون خدای سبحان از ازل، عالم به همه اشیاء بوده، از آن گاه که هیچ کس قبل از او نبود و او از ازل بود. او به همه انواع ممکن از مخلوقات، کیفیت شان، خصوصیاتشان، فزونی ها، تغییرها، تبدیل ها، شرایط و علل و معالیل آنها عالم است.

ادله قرآنی

«يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»؛ (1) خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می کند و ام الكتاب [= لوح محفوظ] نزد اوست.

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ»؛ (2) و یهود گفتند: دست خدا بسته است. دست های خودشان بسته باد! و به [سزای] آنچه گفتند، از رحمت خدا دور شوند! بلکه هر دو دست [قدرت] او گشاده است؛ هرگونه بخواهد، می بخشد.

«يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ»؛ (3) در آفرینش هر چه بخواهد می افزاید.

ص: 347

1- . رعد 13 آیه 39.

2- . مائده 5 آیه 64.

3- . فاطر 35 آیه 1.

«لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ»؛ (1) [فرجام] کار در گذشته و آینده از آن خداست.

معنای «یَمْحُو اللَّهُ»

«یَمْحُو اللَّهُ ما یشاء» که در سوره رعد آمده، بدین معنا است که - مثلاً - پیامبر صلی الله علیه و آله خبر می دهد که فلان داماد در شب عروسیش خواهد مُرد و ملائکه نیز همین مطلب را در لوح محفوظ می بینند، لکن آن داماد در همان روز یا همان شب صدقه ای می دهد و مرگش را به تأخیر می اندازد.

بنابراین اخبار پیامبر صلی الله علیه و آله به فوت آن داماد و نیز محتوای لوح محفوظ که ملائکه از آن خبردار شدند، در واقع بیان وجود مقتضی برای مرگ آن داماد بوده و نه بیان وجود علت تامه برای فوتش؛ اما چون خدای متعال مطلع بر ام الكتاب است می داند که او صدقه خواهد داد و با این عمل مرگ خویش را به تأخیر خواهد انداخت. این آشکار شدن خلاف اخبار، به مصلحتی انجام می گیرد که آنرا بداء می نامند. مانند قصه عروسی که در روایات از حضرت عیسی علیه السلام نقل شده که «دلیل آن که آن عروس نمرد، صدقه ای بوده که داده است و مردم با شنیدن این سخن برای صدقه دادن بر یکدیگر سرعت گرفتند». (2) نمونه های تاریخی برای بداء کم نیست، لکن در مجال کوتاه ما نمی گنجد.

سخن علامه مجلسی قدس سره

علامه مجلسی رحمه الله فرموده است:

«تأکید اهل بیت علیهم السلام بر بداء برای ردّ سخن یهود است، که قائل بودند: خدا پس از آفرینش جهان، از کار فراغت جُسته و به استراحت پرداخت. و نیز در ردّ سخن کسانی نظیر نظام و برخی از معتزله که می گفتند: خدا جهان را همان گونه که امروز مشاهده می کنیم، یک دفعه آفرید؛ با همه معادن، نباتات، حیوانات و انسان ها، و خلق آدم علیه السلام بر خلق فرزندانش سبقت نداشته و در تقدّم اشیاء بر یکدیگر در ظهورند نه در حدوث و

ص: 348

1- . روم 30 آیه 4.

2- . بحار الأنوار، ج 4، ص 94، ب 3، ح 1.

وجود؛ گو این که اینان عقیده فوق را از کسانی امثال کمون و عقیده به ظهور را از فلاسفه گرفته اند. نیز تأکید ائمه علیهم السلام بر بداء، در ردّ سخن برخی فلاسفه است که قائل به عقول و نفوس فلکیه شده و خدای تعالی جز در خلق عقل اول، تأثیر نداشته؛ آنان خدای تعالی را از مُلکش به زیر کشیده و پیدایش موجودات حادث را به عقول و نفوس فلکیه نسبت می دهند. و نیز در ردّ سخن گروهی دیگر از فلاسفه که گفته اند: خدای سبحان همه مخلوقات خود را يك جا و بدون هیچ گونه ترتیب صدوری میان آنها آفرید و تنها ترتیب موجود میان آنها، ترتیب زمانی است همانطور که همه اشیايي که در يك زمان وجود دارند، تنها از نظر چینش مکانی ترتیب دارند».

علامه مجلسی در ادامه می فرماید:

«اهل بیت علیهم السلام این عقاید را نفی کرده و اثبات نمودند که خدای متعال در هر روز در کار اِعدام اشیايي و ایجاد اشیا ديگري، یا میراندن افرادی و زنده کردن افراد ديگر است، تا بندگان فراموش نکنند که باید به درگاه خدا تضرع کرده و از او طلب نمایند و فرمانبرداریش کنند و بدو تقرب جویند تا خدا امور دنیا و آخرتشان را رو به صلاح و درستی ببرد. نیز امید به اینکه با صدقه دادن به فقرا، صله رحم، نیکی به پدر و مادر و نیکی و احسان به دیگران، آنچه را خدا در پاداش این اعمال وعده داده، از قبیل طول عمر، زیادی رزق و مانند آن را بدست آورند».⁽¹⁾

سؤال: اگر «علم الکتاب» نزد خداست، پس - برای مثال - او می داند که زید در فلان روز معین می میرد، پس هزار بار دعا کردن برای زنده ماندن او سودی نخواهد بخشید؛ یا او می داند که در فلان تاریخ زید نخواهد مُرد، بنابراین هزار بار دعا کردن برای مرگ او نیز سودی نخواهد داشت، پس باید گفت: دعا کاری بی فایده و لغو محض است.

پاسخ: خیر، دعا لغو نیست زیرا مثلاً در مثال فوق می گوئیم: خدا می داند که زید در فلان روز می میرد منتها اگر برای زنده ماندنش دعا نکنند و یا زید در فلان روز زنده خواهد ماند، اگر دعا کنند. دعا یکی از شرایط تحقق امور است؛ مانند دارو که یکی از شرایط

ص: 349

حصول سلامت است. اگر جز این است، همین اشکال را بر تأثیر دارو وارد می شود و می توان گفت: اگر خدا می داند که زید در فلان روز می میرد پس دارو چه تأثیری دارد و یا اگر خدا می داند که او در فلان زمان نخواهد مُرد، پس دارو خوردن او لغو خواهد بود.

دلالت روایات بر بداء

روایات متواتری در کتب و منابع اسلامی وارد شده که تأکید بر اثبات بداء دارند. البته باز تأکید می کنیم که معنای بداء آشکار کردن حقیقت امر برای بندگان است، نه آشکار شدن امر برای ذات حق تعالی. حال به برخی از این روایات اشاره می کنیم:

عبید بن زراره از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمودند:

ما بَدَأَ لِلَّهِ بَدَاءَ أَعْظَمَ مِنْ بَدَاءِ بَدَأَ لَهُ فِي إِسْمَاعِيلَ ابْنِي؛ (1) خدا هیچ بدائی بزرگ تر از بدائی که برای پسر اسماعیل نمود، نداشت.

علی بن جعفر - رضوان الله علیه - می گوید: زمانی که محمد، فرزند امام کاظم علیه السلام وفات نمود نزد ایشان نشسته بودم ایشان به حسن فرمودند:

يَا بُنَيَّ، أَحَدِثْ لِلَّهِ شُكْرًا فَقَدْ أَحَدَّثَ فِيكَ أَمْرًا؛ (2) پسر! شکری تازه کن که خدا نعمت تازه ای به تو داد.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

أَدْعُ اللَّهَ وَلَا تَقُلْ إِنَّ الْأَمْرَ قَدْ فَرَغَ مِنْهُ، إِنَّ عِنْدَ اللَّهِ مَنَزِلَةً لَا تُنَالُ إِلَّا بِمَسْأَلَةٍ؛ (3) آنچه را می خواهی [از خدا درخواست کن و مگو خدا سرنوشت مرا نوشته و آن حتمی شده؛ چرا که نزد خدا مقامی است که جز با دعا و مسئلت بدان وصول نمی شود.

در روایت دیگری می فرمایند:

الدُّعَاءُ يَرُدُّ الْقَضَاءَ وَقَدْ أُبْرِمَ إِبرَامًا؛ (4) دعا قضاء را باز می گرداند، هر چند قطعی شده باشد.

امام موسی بن جعفر علیه السلام می فرمایند:

ص: 350

1- . بحار الأنوار، ج 4، ص 122، ب 3، ح 69.

2- . ارشاد، ج 2، ص 315.

3- . عدة الداعي، ص 29، ب 1.

4- . همان، ص 17، ب 1.

عَلَيْكُمْ بِالْدُّعَاءِ فَإِنَّ الدُّعَاءَ وَالطَّلْبَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ يَرُدُّ الْبَلَاءَ وَقَدْ قُدِّرَ وَقُضِيَ فَلَمْ يَبْقَ إِلَّا إِمضَاؤُهُ، فَإِذَا دَعِيَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَسَّئِلَ صَرْفَ الْبَلَاءِ صَرْفًا؛ (1) ملتمز به دعا باشید که دعا و طلب از خدا، بلا را باز می گرداند؛ بلایی که قضا و قدر بدان تعلق گرفته و فقط مانده که امضا بشود. پس آن گاه که به درگاه خدای عزوجل دعا می کند و از او مسئلت می نماید، قطعاً بلا [از او] برمی گردد.

عمر بن یزید می گوید: شنیدم که امام کاظم علیه السلام فرمودند:

إِنَّ الدُّعَاءَ يَرُدُّ مَا قُدِّرَ وَمَا لَمْ يَدْر، قَالَ: قُلْتُ: وَمَا قُدِّرَ فَقَدْ عَرَفْتَهُ، فَمَا لَمْ يُقَدَّرْ؟ قَالَ: حَتَّى لَا يَكُونَ؛ (2) به یقین دعا امور مقدر شده و مقدر نشده را باز می گرداند (تغییر می دهد) - راوی می گوید گفتم: امور مقدر شده را دانستم ولی امور مقدر نشده یعنی چه؟ - فرمودند:

[یعنی بنده دعا کند] تا آن امور واقع نشوند.

اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمودند:

كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ نَبِيٌّ وَعَدَّهُ اللَّهُ أَنْ يُصَيِّرَهُ إِلَى خَمْسِ عَشْرَةَ لَيْلَةً فَأُخْبِرَ بِذَلِكَ قَوْمَهُ، فَقَالُوا: وَاللَّهِ إِذَا كَانَ لِيَفْعَلَنَّ وَلِيَفْعَلَنَّ فَأَخَّرَهُ اللَّهُ إِلَى خَمْسِ عَشْرَةَ سَنَةً، وَكَانَ فِيهِمْ مَنْ وَعَدَهُ اللَّهُ النُّصْرَةَ إِلَى خَمْسِ عَشْرَةَ سَنَةً، فَأُخْبِرَ بِذَلِكَ النَّبِيُّ قَوْمَهُ فَقَالُوا: مَا شَاءَ اللَّهُ فَعَجَّلَهُ اللَّهُ لَهُمْ فِي خَمْسِ عَشْرَةَ لَيْلَةً؛ (3) خدای متعال، به یکی از انبیاء بنی اسرائیل وعده داده بود که تا پانزده روز دیگر او را یاری کند. او نیز این خبر را به قومش داد. آنها گفتند: به خدا سوگند اگر چنین باشد، چنین و چنان خواهند کرد. اما خدای متعال آن وعده را پانزده سال به تأخیر انداخت. [در موردی دیگر] در میان آنها کسانی بودند که خدا به آنان وعده داده بود که پانزده سال دیگر یاریشان کند. آن پیامبر نیز خبر آن را به قومش داد. آنها گفتند: آن چه خدا بخواهد [همان می شود] آن گاه بود که خدا آن وعده را برایشان به پانزده روز کاهش داد و در آن تعجیل کرد.

زراره از یکی از صادقین علیهما السلام روایت می کند که فرمودند:

ص: 351

1- . مکارم الاخلاق، ص 388.

2- . کافی، ج 2، ص 469، ح 2.

3- . بحار الأنوار، ج 4، ص 112، ب 3، ح 32.

ما عُبِدَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِشَيْءٍ مِثْلَ الْبَدَاءِ؛ (1) خدای عزوجل به چیزی مانند بداء عبادت نشد.

هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمودند:

ما عَظَّمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِمِثْلِ الْبَدَاءِ؛ (2) خدای عزوجل به چیزی همانند بداء بزرگ داشته نشد.

محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمودند:

مَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيًّا حَتَّى يَأْخُذَ عَلَيْهِ بِثَلَاثِ خِصَالٍ: الْإِقْرَارُ بِالْعُبُودِيَّةِ وَخَلْقُ الْأَنْدَادِ وَأَنَّ اللَّهَ يُقَدِّمُ مَا يَشَاءُ وَيُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ؛ (3) خدای عزوجل هیچ پیامبری مبعوث نکرد، مگر پس از آن که از او بر سه چیز اقرار گرفت: اقرار به بندگی، نفی شرک و این که خدا هر چه بخواهد را جلو، یا به تأخیر می اندازد.

مرازم نیز می گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمودند:

مَا تَبَا نَبِيٌّ قَطَّ حَتَّى يَقْرَأَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِخَمْسٍ: بِالْبَدَاءِ وَالْمَشِيَّةِ وَالسُّجُودِ وَالْعُبُودِيَّةِ وَالطَّاعَةِ؛ (4) هرگز پیامبری به پیامبری نرسید مگر بعد از آن که برای خدای عزوجل به پنج امر اقرار کرد: بداء، مشیت، سجده، بندگی و فرمانبرداری.

و مراد از مشیت، اعتراف به آن است که خدا صاحب اراده است و آن گونه که برخی فلاسفه می گویند در افعال خود مجبور نیست.

ریان بن صلت می گوید: شنیدم که امام رضا علیه السلام فرمودند:

مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا قَطَّ إِلَّا بِتَحْرِيمِ الْخَمْرِ وَأَنْ يُقَرَّ لَهُ بِالْبَدَاءِ؛ (5) خدا هرگز هیچ پیامبری را مبعوث نکرد، جز برای تحریم شراب و اقرار به بداء.

مالک جهنی می گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام فرمودند:

لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي الْقَوْلِ بِالْبَدَاءِ مِنَ الْأَجْرِ مَا فَتَرُوا عَنِ الْكَلَامِ فِيهِ؛ (6) اگر مردم می دانستند که چه اجری در اعتقاد به بداء هست در اعتقاد به آن سستی نمی کردند.

عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمودند:

ص: 352

1- . التوحيد، ص 332، ب 54، ح 1.

2- . همان، ص 333، ح 2.

3- . همان، ح 3.

4- . همان، ح 5.

5- . همان، ص 334، ح 6.

6- . همان، ح 7.

ما بَدَا لِلَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا كَانَ فِي عِلْمِهِ قَبْلَ أَنْ يَبْدُو لَهُ؛ (1) هیچ بدائی برای خدا حاصل نمی شود جز آن که قبل از حصول آن برای او، در علمش وجود داشته است.

جهنی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَبْدُ لَهُ مِنْ جَهْلٍ؛ (2) بداء، از روی جهل برای خدا حاصل نمی شود.

منصور بن حازم می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم:

آیا امروز چیزی وجود دارد که دیروز در علم خدا موجود نبوده باشد؟ فرمودند:

لا، مَنْ قَالَ هَذَا فَأَخْزَاهُ اللَّهُ، قُلْتُ: أَرَأَيْتَ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَلَيْسَ فِي عِلْمِ اللَّهِ؟ قَالَ: بَلَى قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ؛ (3) خیر، و هر که چنین بگوید خدا او را تنها، و به خود وامی گذارد. گفتم: مگر نه آن است که آن چه بود و آن چه خواهد بود تا روز قیامت در علم خدا هست؟! فرمودند: آری، پیش از آن که مخلوقات را بیافریند.

جهم بن ابی جهمه از راویانی که برای او روایت کرده اند از امام صادق علیه السلام، روایت می کند که حضرت فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَخْبَرَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِمَا كَانَ مُدَّ كَانَتِ الدُّنْيَا وَ بِمَا يَكُونُ إِلَى إِقْتِضَاءِ الدُّنْيَا، وَ أَخْبَرَهُ بِالْمَحْتَمِ مِنْ ذَلِكَ وَ اسْتَشْنَى عَلَيْهِ فِيمَا سِوَاهُ؛ (4) به یقین خدای عزوجل، محمد صلی الله علیه و آله را بدان چه که در دنیا بوده و تا پایان دنیا خواهد بود آگاه کرد و موارد حتمی آنها را بدو خبر داده و بعضی از آنها را که غیر محتوم بودند از آن استثناء کرد.

نیز از ایشان روایت شده که فرمودند:

مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَبْدُو لَهُ فِي شَيْءٍ الْيَوْمَ لَمْ يَعْلَمْهُ أَمْسَ فَأَبْرُوا مِنْهُ؛ (5) هر که بپندارد برای خدای عزوجل در چیزی که پیش از آن ندانسته بداء حاصل می شود از او بیزاری جوید.

اسحاق از راویانی که برای او روایت کرده اند از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمودند:

ص: 353

1- . کافی، ج 1، ص 148، ح 9.

2- . همان، ح 10.

3- . التوحید، ص 334، ب 54، ح 87.

4- . کافی، ج 1، ص 148، ح 14.

5- . کمال الدین، ص 70.

منظور یهودیها از آیه «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ»؛ «و یهود گفتند: دست خدا بسته است»، این نبود که او چنین [دست بسته] است، بلکه می گفتند: خدا از کار [خلقت]، فراغت یافته، نه بدان می افزاید و نه از آن می کاهد، لذا خدای - جلّ جلاله - به عنوان تکذیب سخنان فرمود: «غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلَعْنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ»⁽¹⁾؛ «دست های خودشان بسته باد، و به [سزای] آنچه گفتند، از رحمت خدا دور شوند. بلکه هر دو دست او گشاده است، هرگونه بخواهد می بخشد»، آیا نشینیدی که خدای عزّوجلّ می فرماید: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»⁽²⁾؛ «خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می کند، و اصل کتاب نزد اوست»⁽³⁾.

خدای متعال در آن آیه فرمود: «يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ» تا کنایه از بزرگی قدرتش باشد، و گرنه واضح است که خدا جسم نیست تا دست داشته باشد و آنگاه مبسوط الید باشد.

در تفسیر عیاشی آمده است که ابو حمزه گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم:

علی علیه السلام می فرمودند: تا [سال] هفتاد [هجری] سختی و پس از [سال] هفتاد [هجری] گشایش خواهد بود؛ در حالی که سال هفتاد [هجری] گذشت، اما گشایشی در کار دیده نشد؟ امام باقر علیه السلام به من فرمودند: «ای ثابت! به یقین خدا این امر [گشایش در امور] را در هفتاد [هجری] زمانبندی فرموده بود، لکن آن گاه که حسین علیه السلام به شهادت رسید خشم خدا بر زمینیان شدت گرفت و آن [گشایش] را به 140 سال بعد تأخیر انداخت. آن گاه ما [این امر را] به شما گفتیم و شما آن خبر را پراکندید و از آن پرده برداشتید، لذا خدا آن را به تأخیر انداخت و [این دفعه] زمانی برای آن [گشایش] قرار نداد. سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمودند: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»⁽⁴⁾». ⁽⁵⁾ حمران می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم:

«يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» یعنی چه؟ فرمودند: یا حمران! آن گاه که

ص: 354

1- . مائده 5 آیه 64.

2- . رعد 13 آیه 39.

3- . التوحید، ص 167، ب 25، ح 1.

4- . رعد 13 آیه 39.

5- . تفسیر عیاشی، ج 2، ص 218، ذیل همین آیه از سوره رعد، ح 69.

شب قدر فرا می رسد و ملائکه نویسنده به آسمان دنیا فرود می آیند و آن چه در آن سال واقع می شود را ثبت می کنند، در آن زمان اگر خدا اراده کند که چیزی را به تأخیر بیندازد، یا از آن بکاهد یا بیفزاید، به فرشته امر می کند و وی آن چه او بخواهد پاک کرده و آن چه او بخواهد را ثبت می کند.

راوی می گوید به ایشان گفتم: در آن هنگام، هر چیزی واقع شود، نزد خدا در کتابی [ثبت است]؟ فرمودند: آری. گفتم: پس امور پشت سر هم واقع می شوند تا به پایانش برسد؟ فرمودند: آری. گفتم: بعد از آن، چه چیزی در یَدِ [قدرت] او خواهد بود؟ فرمودند: سبحان الله! پس از آن هم خدای تبارک و تعالی آن چه بخواهد را پدید می آورد. (1)

ابو عبیده می گوید:

درباره معنای این سخن خدای عزوجل: «الم * غَلَبَتِ الرُّومُ * فِي أَدْنَى الْأَرْضِ» (2): «الف، لام، میم. رومیان شکست خوردند در نزدیکترین سرزمین»، از ابی جعفر علیه السلام پرسیدم.

حضرت فرمودند: یا اباعبیده! این آیه تأویلی دارد که جز خدا و راسخان در علم از ائمه علیهم السلام به آن آگاه نیستند؛ همانا زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کرد - و این در حالی بود که اسلام آشکار شد - به پادشاه روم نامه ای نوشت و به سوی او فرستاده ای روانه کرد تا او را به اسلام فرا بخواند و به پادشاه فارس نیز نامه ای نوشت و به سوی فرستاده ای فرستاد تا او را به اسلام دعوت کند. پادشاه روم نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله را بزرگ داشت و به فرستاده اش اکرام نمود، لکن پادشاه فارس، نامه اش را پاره کرد و فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله را سبک شمرد. این در حالی بود که در آن روزگار پادشاه فارس با روم در حال جنگ بود، و مسلمانان دوست داشتند که پادشاه روم بر پادشاه فارس غلبه کند و به پادشاه روم امیدوارتر بودند تا به پادشاه فارس، لذا زمانی که پادشاه فارس بر پادشاه روم غلبه کرد، مسلمانان ناراحت شدند و گریستند؛ در آن هنگام این آیات نازل شد:

«الم * غَلَبَتِ الرُّومُ * فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ * فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ

ص: 355

1- . همان، ص 216، ح 62.

2- . روم 30 آیات 1 - 3.

الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ * بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ...»؛ (1) الم، رومیان شکست خوردند در نزدیکترین سرزمین، ولی بعد از شکستشان، در ظرف چند سالی، به زودی پیروز خواهند گردید. [فرجام] کار در گذشته و آینده از آن خداست، و در آن روز است که مؤمنان از یاری خدا شاد می گردند. هر که را بخواهد یاری می کند.

گفتم: آیا خدا نمی فرماید: «فِي بَضْعِ سِنِينَ؛ به زودی و در چند سال»؟! در حالی که این وعده تا پس آن که مسلمانان سال های فراوانی را با رسول خدا گذراندند و در زمان حکمرانی ابوبکر نیز واقع نشد و تنها در زمان حکمرانی عمر، مؤمنان بر فارسیان غلبه کردند.

حضرت فرمودند: مگر به تو نگفتم که این آیه تأویل و تفسیری دارد و نیز قرآن ناسخ و منسوخ دارد. آیا نشنیدی که خدا فرمود: «لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ» یعنی در این مسائل، اختیار سخن به دست او است، می تواند تأخیر بیندازد آن چه را که مقدم داشته یا مقدم بدارد آن چه را مؤر داشته تا روزی که قضا [ی او] با فرود آمدن نصرت بر مؤمنان در آن حتمی شود و این همان سخن خداست که فرمود: «وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ». (2)

به دلیل حذف متعلق در فقره «لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ» احتمالات متعددی در معنای آن وجود دارد که امام علیه السلام به مناسبت مقام گفت و گویش با سؤال کننده، یکی از آن احتمالات را بیان کرده اند.

هم چنین در گفتگویی که در زمینه بداء با سلیمان مروزی داشتند، فرمودند:

ای سلیمان! چه چیزی باعث شده که بداء را انکار کنی، در حالی که خدای عزوجل می فرماید: «أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا»؛ (3) آیا انسان به یاد نمی آورد که ما او را قبلاً آفریده ایم و حال آنکه چیزی نبوده است؟! و می فرماید: «وَ هُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ»؛ (4) و اوست آن کس که آفرینش را آغاز

ص: 356

1- . روم 30 آیات 1 - 5.

2- . بحار الأنوار، ج 4، ص 100، ب 3، ح 10 و تفسیر قمی، ج 2، ص 152 و 153، ذیل آیه.

3- . مریم 19 آیه 67.

4- . روم 30 آیه 27.

می کند و باز آن را تجدید می نماید.

و می فرماید: «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ (1) [او] پدیدآورنده آسمان ها و زمین [است].

و می فرماید: «يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ»؛ (2) در آفرینش، هرچه بخواهد می افزاید.

و می فرماید: «وَ آخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ»؛ (3) و گروهی دیگر [کارشان] موقوف به فرمان خداست: یا آنها را عذاب می کند، و یا توبه آنان را می پذیرد.

و می فرماید: «وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقِصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ»؛ (4) و هیچ سالخورده ای عمر دراز نمی یابد و از عمرش کاسته نمی شود، مگر آنکه در کتابی [مندرج] است.

سلیمان گفت: آیا در این باره از پدران تو [چیزی] روایت شده؟ حضرت فرمودند: آری، از ابی عبدالله [امام صادق] علیه السلام برایم روایت شده که فرمودند: خدای عزوجل دو [گونه] علم دارد: علمی مخزون و پنهان که جز او کسی بدان آگاه نیست و بداء از آن است و علمی که آن را به ملائکه و پیامبرانش آموخت، و عالمان اهل بیت پیامبر ما از آن مطلعند». سلیمان گفت: دوست دارم که آن را از کتاب خدای عزوجل برایم بیرون بکشی [از قرآن برایم دلیل بیاوری]. حضرت فرمودند: این سخن خدای عزوجل به پیامبرش صلی الله علیه و آله، که فرمود: «فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ»؛ (5) «پس از آنان روی بگردان، که تو در خور نکوهش نیستی».

و خدا، به این وسیله هلاکت آنان را اراده فرمود اما برای خدای تعالی بداء حاصل شد و فرمود: «وَذَكَرْنَا فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ»؛ (6) «و پند ده، که مؤمنان را پند سود بخشد». سلیمان گفت: برایم بیشتر بگو. به فدایت گردم.

امام رضا علیه السلام فرمودند: «پدرم از پدران و آنان از رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داده اند که ایشان فرمودند: خدای عزوجل به پیامبری از پیامبرانش وحی نمود که به فلان پادشاه خبر دهد که [خدا فرموده]: من فلان زمان تو را قبض روح خواهم کرد. آن پیامبر نزد او آمد و به او خبر داد. پادشاه در حالی که بر تخت خویش قرار داشت، خدای را خواند تا آن که از تاختش فرو

ص: 357

1- . بقره 2 آیه 117؛ انعام (6) آیه 101.

2- . فاطر 35 آیه 1.

3- . توبه 9، آیه 106.

4- . فاطر 35، آیه 11.

5- . ذاریات 51 آیه 54.

6- . همان، آیه 55.

افتاد و گفت: ای پروردگرم به من مهلت بده تا کودکم جوان شود و کارم پایان یابد.

[آن گاه] خدای عزوجلّ به آن پیامبر وحی نمود که نزد پادشاه برو به او خبر ده که من اجلت را تأخیر انداختم و به عمرش پانزده سال افزودم.

آن پیامبر عرض کرد: ای پروردگار من! تو به یقین می دانی که من هرگز دروغ نگفته ام. خدای عزوجلّ به او وحی کرد که تو تنها بنده ای مأمور هستی، پس آن خبر را بدو برسان و [بدان که] خدا از آن چه می کند پرسش نمی شود.

سپس حضرت به سلیمان التفات نمودند و فرمودند: به گمانم در این باب به یهودیان شباهت پیدا کرده ای! سلیمان گفت: پناه بر خدا از آن، مگر یهود چه گفته اند؟ حضرت فرمودند: یهودیان گفتند: «يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ»؛ «دست خدا بسته است». منظورشان این بود که خدا از کار [خلقت] فراغت یافته و دیگر چیزی را پدید نمی آورد. لذا خدای عزوجلّ فرمود: «عُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلِعُنُوا بِمَا قَالُوا»؛ [\(1\)](#) «دست هایشان بسته باد! و به [سزای] آنچه گفتند، از رحمت خدا دور شوند!» [\(2\)](#).

زراره از ابوجعفر امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمودند: علی بن الحسین علیه السلام می فرمودند:

لَوْ لَا آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَحَدَّثْتُكُمْ بِمَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَقُلْتُ لَهُ: آيَةٌ آيَةٌ؟ قَالَ: قَوْلُ اللَّهِ: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» [\(3\)](#)؛ [\(4\)](#) اگر در کتاب خدا يك آیه نبود، به شما درباره همه آن چه تا روز قیامت به وجود می آمد، خبر می دادم. به ایشان عرض کردم: کدام آیه؟ حضرت فرمودند: این سخن خدا که فرمود: خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می کند، و اصل کتاب نزد اوست.

محمد بن صالح می گوید:

از ابامحمد علیه السلام درباره قول خدای متعال که می فرماید: «لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ» [\(5\)](#)

ص: 358

- 1- . مائده 5 آیه 64.
- 2- . عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 180 تا 182، ب 13، ح 1؛ بحار الأنوار، ج 4، ص 95، ب 3، ح 2.
- 3- . رعد 13 آیه 39.
- 4- . تفسیر عیاشی، ج 2، ص 215، ح 59.
- 5- . روم 30 آیه 4.

سؤال کردم، حضرت فرمودند: لَهُ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْمُرَ بِهِ وَ لَهُ الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْمُرَ بِهِ بِمَا يَشَاءُ؛ (1) همه کارها از آن خداست، قبل از آن که بدان امر کند و همینطور پس از آن که طبق مشیت خود بدان امر کند.

فضیل بن یسار از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ كِتَابًا فِيهِ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ فَوَضَعَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَمَا شَاءَ مِنْهُ قَدَّمَ وَ مَا شَاءَ مِنْهُ أَخَّرَ، وَ مَا شَاءَ مِنْهُ مَحَا وَ مَا شَاءَ مِنْهُ أَثْبَتَ، وَ مَا شَاءَ كَانَ وَ مَا لَمْ يَشَأْ مِنْهُ لَمْ يَكُنْ؛ (2) همانا خدا کتابی نوشت که آن چه واقع شده و آن چه واقع می شود در آن قرار دارد، سپس آن را پیشاپیش خود قرار داد و از آن هر چه خواست مقدم و هر چه خواست مؤخر گردانید و هر چه خواست محو یا ثبت نمود و آن چه را از آن خواست پدید آمد و آن چه نخواست پدید نیامد.

رابطه میان علم معصومین علیهم السلام و بداء

با توضیحاتی که داده شد، نحوه جمع میان دو دسته از روایات متعارض در باب علم معصومین علیهم السلام آشکار می شود؛ یک دسته روایاتی که می گفتند: ائمه علیهم السلام به هر چه بوده و تا روز قیامت وجود دارد آگاهند و دسته دیگر، روایاتی که آگاهی ایشان به امور را محدود می داند؛ مثل روایتی که حاکی از آن است که حضرت امام مهدی (عجل الله فرجه)، خود نیز از زمان ظهور خویش بی خبر است و نیز مانند آیه ای که از قول خدا خطاب به پیامبر می فرماید:

«وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسَدٌ تَكَثَّرَتْ مِنَ الْخَيْرِ وَ مَا مَسَّنِيَ السُّوءُ»؛ (3) و اگر غیب می دانستم قطعا خیر بیشتری می اندوختم و هرگز به من آسیبی نمی رسید.

بنابراین احتمال دارد که ائمه علیهم السلام به هر امر، غیر از موارد بداء علم داشته باشند؛ زیرا موارد بداء از علم مخزون و پنهان الهی یعنی ام الكتاب است و علم آن هم ویژه خدای متعال می باشد. همان طور که امام سجاد علیه السلام به این امر اشاره کرده و فرموده اند:

ص: 359

1- . بحار الأنوار، ج 4، ص 115، ب 3، ح 41.

2- . تفسیر عیاشی، ج 2، ص 216، ح 64 ذیل آیه.

3- . اعراف 7 آیه 188.

«اگر [این] آیه در کتاب خدا نبود، درباره همه آن چه تا روز قیامت به وجود می آمد خبرتان می دادم». و هنگامی که از آن آیه سؤال کردند، آیه بداء را ذکر کردند(1).

البته احتمالات دیگر نیز وجود دارد.

برخی آثار شناخت بداء وجود بداء، باب خوف و رجاء، انابه و دعا، مواظبت بر طاعت و ترك معصیت، ترس از عاقبت بد و توبه و وسیله جویی به سوی خدا، صله ارحام، صدقه، تلاش در عبادت، تضرع به سوی خدای متعال و مانند آن از اموری که بنده را میان خوف و رجاء قرار می دهد به روی انسان باز می نماید.

این امر موجب کمال انسان می گردد؛ زیرا کسی که به عاقبت نیک، برای خود اطمینان داشته باشد شاید به شایستگی در دعا و نظایر آن به خدا اعتماد نکند و همین طور آن که به عاقبت بد اطمینان دارد، امید به خدا را از دست می دهد و برای نجات خویش از عذاب او دست بکار نمی شود. در ابتدای این بحث گفتیم که بداء مدلول کتاب، سنت، اجماع و عقل است و تنها غیر موالیان اهل بیت علیهم السلام بدان معتقد نیستند، گو این که آنها نیز فی الجمله بدان اشاره کرده اند.

أجل های معلق

اجل های معلق از مصادیق بداء و آیه: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ...»(2) است؛ از آیات و اخبار استفاده می شود که هر انسانی دارای دو أجل است: أجلی حتمی و أجلی غیر حتمی (که با عنوان أجل معلق یا أجل موقوف هم شناخته می شود). خدای متعال این نوع دوم را مقدم یا مؤر می دارد و اسباب تقدّم و تأخر آن، اطاعت یا معصیت، صله رحم، دعا، صدقه یا عمل نیک و مانند آن است؛ امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند:

وَصَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ فَإِنَّهَا تَدْفَعُ مِيتَةَ السُّوءِ؛(3) انجام کارهای نیک، مرگ بد را دفع می کند.

ص: 360

1- . ارشاد القلوب، ص 374.

2- . رعد 13 آیه 39.

3- . من لایحضره الفقیه، ج 9، ص 205، ح 613.

اگر چه این حدیث درباره مرگ بد و مرگ نیک است، ولی احتمال دارد که منظور اعم از آن باشد و شامل اصل مرگ نیز بشود؛ یعنی عمل نیک، اصل مُردن را هم به تأخیر می اندازد چه رسد به مرگ بد را.

داستان حضرت عیسی علیه السلام و آن داماد یکی از شواهد آن است که بیان شد. (1) و حتی اگر به ظاهر کلام امیرالمؤمنین علیه السلام نیز اخذ شود باید گفت: اگر نبود اعمال نیک، مرگ بد مقدر بود.

آیات و روایاتی نیز نسبت به اجل حتمی و اجل معلق آمده که برخی از آنها به شرح ذیل است:

«وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»؛ (2) هر امتی را زمانی [محدود] است. آنگاه که زمانشان به سر رسد پس نه ساعتی [از آن] تأخیر کنند و نه پیشی گیرند.

«مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ»؛ (3) هیچ امتی از اجل خویش نه پیش می افتد و نه پس می ماند.

«لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»؛ (4) هر امتی را زمانی [محدود] است. آنگاه که زمانشان به سر رسد پس نه ساعتی [از آن] تأخیر کنند و نه پیش گیرند.

«وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا»؛ (5) و هرکس اجلش فرارسد، هرگز خدا [آن را] به تأخیر نمی افکند.

«إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ»؛ (6) چون وقت مقرر خدا برسد، تأخیر بر نخواهد داشت.

درباره اجل معلق نیز می فرماید:

ص: 361

1- . ذیل عنوان «معنای یحموالله» گذشت.

2- . اعراف 7 آیه 34.

3- . حجر 15 آیه 5 و مؤمنون (23) آیه 43.

4- . یونس 10 آیه 49

5- . منافقون 63 آیه 11.

6- . نوح 71 آیه 4.

«ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ»؛ (1) آنگاه مدتی را [برای شما عمر] مقرر داشت و اجل حتمی نزد اوست. با این همه، [بعضی از] شما [در قدرت او] تردید می کنید.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

الأجل المَقْضِي هُوَ المَحْتَمُوم الذي قَضَاهُ اللهُ وَحَتَمَهُ، وَالمُسَمًّى هُوَ الذي فِيهِ البَدَاءُ يُقَدَّمُ ما يَشَاءُ وَيُؤَخَّرُ ما يَشَاءُ، وَالمَحْتَمُوم لَيْسَ فِيهِ تَقْدِيمٌ وَ لا تَأْخِيرٌ؛ (2) اجل مقرر، همان اجل حتمی است که خدا آن را مقرر و حتمی نموده. و [اجل] مسَمًّى همانی است که در آن بداء می شود و خدا آن را مقدم یا مؤر می کند، ولی در [اجل] محتوم تقدیم و تأخیری نیست.

ابوبصیر از امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه «وَلَنْ يُؤَخَّرَ اللهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا» (3) نقل می کند که فرمودند:

إِنَّ عِنْدَ اللهِ كُتُبًا مَّوقُوفَةً يُقَدَّمُ مِنْهَا ما يَشَاءُ وَيُؤَخَّرُ، فَإِذَا كَانَ لَيْلَةَ القَدْرِ أَنْزَلَ فِيهَا كُلَّ شَيْءٍ يَكُونُ إِلَى مِثْلِهَا؛ (4) نزد خدا مقدرات مکتوب معلّقی است که برخی از آنها را که بخواهد مقدم و برخی را مؤر می کند. آن گاه که شب قدر فرا رسد، خدای متعال هر چیزی را که تا شب قدر دیگر اتفاق می افتد نازل می کند.

در تفسیر عیاشی درباره این آیه «ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ» (5) از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند:

الأجل الذي غَيْرَ مُسَمًّى مَوْقُوفٌ، يُقَدَّمُ مِنْهُ ما يَشَاءُ وَيُؤَخَّرُ مِنْهُ ما يَشَاءُ، وَأَمَّا الأجل المُسَمًّى فَهُوَ الذي يَنْزِلُ مِمَّا يُرِيدُ أَنْ يَكُونَ مِنْ لَيْلَةِ القَدْرِ إِلَى مِثْلِهَا مِنْ قَابِلٍ، قَالَ: وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لا يَسْتَقْدِمُونَ» (6)؛ (7) آن اجلی که غیر حتمی است، معلّق است [و خدا] هر آن چه از آن را بخواهد مقدم و هر چه بخواهد مؤر می کند، لکن اجل حتمی آن است که خدا می خواهد از این شب قدر تا شب قدر سال آینده قطعاً واقع شود. حضرت در ادامه فرمودند: و این معنای آن سخن خدای عزّوجلّ است که فرمود: و چون

ص: 362

- 1- . انعام 6 آیه 2.
- 2- . تفسیر قمی، ج 1، ص 194 ذیل آیه.
- 3- . منافقون 63 آیه 11.
- 4- . بحار الأنوار، ج 5، ص 139، ب 4، ح 2.
- 5- . انعام 6 آیه 2.
- 6- . اعراف 7 آیه 34 و نحل (16) آیه 61.
- 7- . تفسیر عیاشی، ج 1، ص 354، ح 5.

اجلشان فرارسد، ساعتی آن را پس و پیش نمی توانند افکنند.

حمران از امام صادق علیه السلام درباره این آیه: «قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ» (1) روایت می کند که فرمودند:

هُمَا أَجْلَانِ: أَجَلٌ مُّوقُوفٌ يَصْنَعُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ، وَأَجَلٌ مَّحْتُمٌ؛ (2) آنها دو اجل اند: اجل معلق که خدا [درباره آن] هر چه بخواهد می کند و اجل حتمی.

در روایتی دیگر از ایشان آمده است که فرمودند:

الأَجَلُ الأوَّلُ هُوَ الَّذِي تَبَدَّهَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ وَالرُّسُلِ وَالْأَنْبِيَاءِ، وَالْأَجَلُ الْمُسَمًّى عِنْدَهُ هُوَ الَّذِي سَتَرَهُ عَنِ الْخَلَائِقِ؛ (3) اجل نخست آنی است که او آن را به ملائکه و رسولان و پیامبران خبر داد و اجل حتمی ای که نزد او است آنی است که از خلائقش پوشانده است.

نیز از امام صادق علیه السلام و او از پدرش و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرمودند:

إِنَّ الْمَرْءَ لَيَصِلُ رَحِمَهُ وَ مَا بَقِيَ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا ثَلَاثٌ سِنِينَ فَيَمُدُّهَا اللَّهُ إِلَى ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً، وَإِنَّ الْمَرْءَ لَيَقْطَعُ رَحِمَهُ وَ قَدْ بَقِيَ مِنْ عُمُرِهِ ثَلَاثٌ وَ ثَلَاثُونَ سَنَةً فَيَقْصُرُهَا اللَّهُ إِلَى ثَلَاثٍ سِنِينَ أَوْ أَذْنَى؛ شخصی که از عمرش جز سه سال باقی نمانده و [در آن زمان] صله رحم می کند و آن گاه خدا عمر او را به سی و سه سال امتداد می دهد و فردی [دیگر] در حالی که از عمرش سی و سه سال باقی مانده قطع رحم می کند و آن گاه خدا عمر او را به سه سال یا کمتر کاهش می دهد.

حسین بن یزید می گوید که: سپس امام صادق علیه السلام این آیه را می خواند: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»؛ (4) خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می کند، و اصل کتاب نزد اوست (5).

در این باره اخبار فراوانی وجود دارد که در کتاب های بحار الانوار (6) و مانند آن (7) آمده است.

ص: 363

- 1- . انعام 6 آیه 2.
- 2- . بحار الأنوار، ج 5، ص 140، ب 4، ح 9.
- 3- . همان، ح 10.
- 4- . رعد 13، آیه 39.
- 5- . تفسیر عیاشی، ج 2، ص 220، ح 75.
- 6- . بحار الأنوار، ج 4، ص 92، ب 3.
- 7- . کافی، ج 1، ص 146، باب بقاء.

دلیل عقل نیز دلالت بر «بداء» می کند؛ عقل می گوید: زمانی که نه معلومی وجود خارجی پیدا کرده بود و نه مقدوری، خدای متعال هم عالم بود و هم قادر، لذا نمی توان گفت: علم و قدرت تنها اضافه اشراقی وجود او به آنهاست؛ چنان که برخی از فلاسفه اشراق گفته اند؛ حتی در زمانی که معلوم و مقدر وجود خارجی یافته اند نیز بدین معنا نیست، چه رسد که پیش از آن بدین معنا باشد. بنابراین «علم» عبارت از نوری است که به سبب آن پرده از معلومات برداشته می شود، خواه پیش از پیدایششان و خواه پس از آن. «قدرت» نیز عبارت است از: توانایی بر ایجاد و اعدام آنها و نیز بر فعل و ترك و بر معدوم کردن یا معدوم نکردن موجودات است، چه ایجادشان بکند یا نکند.

علم و قدرت مانند سایر صفات ذاتی عین ذات خدای متعالند. قدرت او مطلق است و تکویناً نامحدود، در نتیجه قدرت بر مقدرات ممکن الوجود او نیز نامتناهی اند. علم او نیز مطلق است. همان گونه که در آغاز کار، اشیاء را معدوم و موجود می ساخته در پایان کار نیز معدوم می کند و موجود می سازد. البته مراد ما از آغاز و پایان، آغاز و پایان خدا نیست، بلکه آغاز و انجام اشیاء است. نیز مراد ما از موجود ساختن، معدوم کردن، مشیت او است؛ زیرا اگر تنها ذات او، بدون مشیتش، موجب ایجاد مقدرات بود، می بایست همه ممکنات از ازل، يك جا، موجود می شدند و گرنه لازم می آید که هیچ چیز از آنها موجود نشود. پس چیزی جز مشیت خدا مخصص شیء موجود نیست و بر اساس آن، چیزی را موجود می کند و به دیگری می پردازد. همان طور که خدای متعال در قرآن می فرماید:

«يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»؛ (1) خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می کند و ام الكتاب [= لوح محفوظ] نزد او است.

«بداء» به خاطر برخی مصالح، نظیر امتحان بندگان و نظایر آن، انجام می گیرد.

در مجموع و با این توضیح روشن شد که عقل، بداء را می پذیرد، بدان علت که اعتقاد به بداء، جمع میان علم و قدرت الهی و مصلحت بندگان است.

ص: 364

آیا لطف بر خدا واجب است؟

مسأله: بسیاری از شیعیان امامیه و معتزله معتقد به وجوب لطف از ناحیه خدای تعالی شده اند.

آنان لطف را چنین تفسیر کرده اند: لطف عبارت است از آن چه که بنده را به فرمانبرداری نزدیک و از نافرمانی دور می کند، البته بدون آن که به حد اضطرار و اجبار برسد.

خدای متعال به هر فرد مکلفی، در آن چه اثباتاً یا نفیاً بدان مکلف شده، قدرت بر فعل و ترك داده است. از آن جا که او از مکلفین انجام اعمال نیک و ترك اعمال بد را خواسته، لذا عقلاً از ناحیه او واجب می شود که اقداماتی برای نزدیک کردن انسان ها به نیکی ها و دور کردنشان از بدی ها انجام دهد، این تقریب و تبعید را لطف گویند یکی از دانشمندان چنین سروده است:

نَصَبُ الْإِمَامِ حَافِظُ الزَّمَامِ *** لُطْفٌ مِنَ اللَّهِ عَلَى الْأَنَامِ

فَإِنَّهُ مُقَرَّبٌ لِلطَّاعَةِ *** وَقَائِدُ النَّاسِ إِلَى الْإِطَاعَةِ

ص: 365

نصب امام از سوی خدا برای این است که حافظ زمام امت باشد و این لطفی از ناحیه خدا بر بندگان است. چرا که آن، نزدیک کننده بندگان به طاعت است و رهبر مردم به سوی اطاعت.

در قرآن کریم آمده است:

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»؛ (1) خدا هیچ کس را جز به اندازه تواناییش تکلیف نمی کند.

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا»؛ (2) خدا هیچ کس را جز [به قدر] آنچه که به او داده است تکلیف نمی کند.

روشن است که مراد از «لطف» چیزی بیش از اینهاست، و عقل و نقل بر آن دلالت می کند. خدای متعال در قرآن می فرماید:

«اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ»؛ (3) خدا نسبت به بندگانش مهربان است.

این سخن بدین معناست که با بندگان رفتاری همراه با لطف دارد و بحق او راستگوست و راست گفتارتر از وی نیست چه اینکه خود می فرماید:

«وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا»؛ (4) و چه کسی از خدا راستگوتر است.

از آن جا که نقض غرض، یعنی ترك هر کاری که او را به غرض خویش می رساند قبیح است و از خدای تعالی سر نمی زند، لذا خدا لطف را ترك نمی کند؛ زیرا لطف، غرض حق را تحصیل می کند؛ و غرض حق تعالی همان فرمانبرداری بندگان و اجتناب آنان از نافرمانی است که آنها را تکامل می بخشد.

گفتنی است که مراد از «لطف» واجب، آن است که تمام بودن تکلیف در گرو آن است؛

ص: 366

1- . بقره 2 آیه 286.

2- . طلاق 65 آیه 7.

3- . شوری 42 آیه 19.

4- . نساء 4 آیه 122.

مانند ارسال رسل، انزال کتب، نصب امامان و اوصیاء و توزیع عالمان دین شناس در نسل ها و دوره های مختلف؛ اما افزون بر آن بر خدا واجب نیست، چون واضح است که خدا در دنیا برای فرد فرد آدمیان حجتی نیرومند قرار داده است؛ در قرآن می فرماید:

«وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ»؛ (1) و هر دورا [خیر و شر] را بدو نمودیم.

اما برای هدایت فرد فرد آدمیان، فرشته وحی فرو فرستاده است؛ هر چند این کار نوعی لطف تلقی شود.

بنابراین اگر بر همه انسان ها ملائکه وحی فرود می آمد و به آنان امر و نهی می کرد و مفسد و مصالح واقعی را بدانها می نمود و یا مُردگان با آنان سخن می گفتند و آنان را از احوال عالم پس از مرگ باخبر می کردند و یا تک تک آدمیان را در معرض صداهایی از آسمان، زمین یا کوه ها قرار می دادند، قطعاً به طاعت نزدیک تر می گشتند، لکن این اقدام، دنیا را از اسلوب ویژه ای که خدای متعال به عنوان سنن تکوینی برایش قرار داده بیرون می برد و دیگر مجالی برای امتحان و نظایر آن باقی نمی گذاشت.

بنابراین، لطفی که از آن سخن می گوئیم چنین اقداماتی را نمی طلبد؛ قرآن نیز بدین امر اشاره نموده و فرموده:

«إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ»؛ (2) اگر بخواهیم، معجزه ای از آسمان بر آنان فرود می آوریم، تا در برابر آن، گردن هایشان خاضع گردد.

در آخر نیز باید گفت: گستره لطف پروردگار، محدود به این دنیا نیست، بلکه در قبر و قیامت، یعنی قلمروهای دیگر تکامل و آزمون الهی، نیز ادامه می یابد؛ چنان که دار دنیا نیز

ص: 367

1- . بلد 90 آیه 10.

2- . شعراء 26 آیه 4.

آغازگاه لطف پروردگار نبوده است، بلکه از عوالم پیشین آغاز شده؛ عوالمی که در منابع اسلامی، قرآنی و حدیثی بدانها اشاره شده است. (1)

و این پایان آن چه بود که می خواستیم در این کتاب بیان کنیم. از خدای متعال خواهانیم که مفید افتد و بر نگارش آن مأجور شویم و توفیق خدمت افزون ترمان دهد و هو الموفق المستعان.

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

شهر مقدس قم

محمد شیرازی

ص: 368

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه موفق به تولید نرم‌افزارهای تلفن همراه، کتاب‌خانه‌های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می‌شود.

برای خدمت‌رسانی بیشتر شما هم می‌توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می‌دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک می‌گوییم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه‌ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبادی - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

